پاسخ به

پرسش های مذهبی

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

آیت الله العظمی جعفر سبحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ به پرسشهای مذهبی

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

پاسخ به پرسشهای مذهبی ----- ۱۵

مشخصات کتاب ----- ۱۵

پیشگفتار ----- ۱۵

بخش اول: خداشناسی و صفات خدا ----- ۱۶

اشاره ----- ۱۶

۱- چگونه «عدم و نیستی» می‌تواند منشأ و سرچشمه «وجود و هستی» باشد؟ ----- ۱۶

۲- آیا نظم جهان دلیل بر مخلوق بودن جهان است؟ ----- ۱۷

۳- با این علم محدود چگونه می‌توانیم جهان نامحدود را منظّم بدانیم؟ ----- ۱۹

۴- آیا ذات پروردگار جهان را می‌توان درک کرد؟ ----- ۲۰

۵- آیا خداوند یک نیروست؟ ----- ۲۰

۶- چگونه کمال توحید خداوند نفی صفات از اوست؟ ----- ۲۱

۷- خدا را که آفریده است؟ ----- ۲۲

۸- چگونه حوادث آینده در پیشگاه خدا حاضر است؟ ----- ۲۵

۹- زیبایی در خدا و ملاقات با او چه مفهومی دارد؟ ----- ۲۶

۱۰- آیا خداوند می‌تواند مانند خود را بسازد؟ ----- ۲۷

۱۱- علم ازلی و اعمال ما ----- ۳۰

۱۲- بدا چیست؟ ----- ۳۳

۱۳- فلسفه بلاها ----- ۳۴

۱۴- معنای قضا و قدر چیست؟ ----- ۳۶

۱۵- بینایی و شنوایی خدا چه مفهومی دارد؟ ----- ۳۹

۱۶- راز آفرینش انسان ----- ۴۰

۱۷- آیا عقیده به وجود شیطان نشانه دو گانه پرستی است؟ ----- ۴۴

۱۸- چگونه تعدّد آفریدگار مایه فساد در آفرینش است؟ ۴۵
۱۹- آیا جهان در بقای خود نیازمند به خداست؟ ۴۷
بخش دوم: پیامبران و پیشوایان بزرگ ۴۹
اشاره ۴۹
۱- دنیای متغیّر با قوانین ثابت اسلام چگونه سازگار است؟ ۵۰
۲- قرآن و مسأله خاتمیّت ۵۲
۳- آیا شرایع پیشین ناقص بوده‌اند؟ ۵۵
۴- دین نیاکان پیامبر اسلام ۵۷
۵- آیا پیامبر اسلام می‌خواند و می‌نوشت؟ ۵۷
۶- هدف از معراج پیامبر صلی الله علیه و آله چه بوده است؟ ۶۱
۷- آیا شیطان می‌تواند بر پیامبران تسلّط یابد؟ ۶۲
۸- سرچشمه عصمت پیامبران ۶۳
۹- آیا معصوم بودن پیشوایان افتخار است؟ ۶۴
۱۰- آیا استغفار با معصوم بودن منافات دارد؟ ۶۶
۱۱- آیا پیشوایان بزرگ در احکام اجتهاد می‌کردند؟ ۶۹
۱۲- مقصود از پیامبران «اولوالعزم» چیست؟ ۷۰
۱۳- نام چند تن از پیامبران در قرآن است؟ ۷۰
۱۴- آیا عیسی پسر خداست؟! ۷۱
۱۵- پیدایش فرقه‌های سه گانه مسیحی ۷۲
۱۶- غسل تعمید چیست؟ ۷۴
۱۷- بشارت مسیح به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۷۵
۱۸- بِکرزایی مریم علیها السلام ۷۸
۱۹- آیا مادر مریم نذر کرده بود که فرزند خود را راهب کند؟! ۸۰
۲۰- شقّ‌القمر ۸۰

بخش سوّم: امامان و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله ---- ۸۴
اشاره ---- ۸۴
۱- چگونه حضرت علی علیه السلام در حال نماز توجّه به سائل داشت؟ ---- ۸۴
۲- آیا این آیه درباره علی علیه السلام است؟ ---- ۸۴
۳- آیا علی علیه السلام در یک شب از مدینه به مدائن آمد: ---- ۸۸
۴- آیا ستاره بر بام خانه علی علیه السلام نشست؟ ---- ۸۹
۵- فلسفه صلح امام حسن علیه السلام و جنگ امام حسین علیه السلام چیست؟ ---- ۹۰
۶- آیا امام مجتبی علیه السلام همسران متعدّد داشت؟ ---- ۹۱
۷- چرا با فساد مبارزه کنیم؟ ---- ۹۳
۸- آیا احتمال جنگ سوّم با ظهور مصلح جهانی منافات دارد؟ ---- ۹۵
۹- آیا این آیه با طول عمر امام زمان (عج) منافات دارد؟ ---- ۹۶
۱۰- مقصود از «غیبت صغری» و «غیبت کبری» چیست؟ ---- ۹۷
۱۱- اسامی نمایندگان مخصوص امام زمان (عج) ---- ۹۸
۱۲- فلسفه غیبت مهدی (عج) ---- ۹۹
۱۳- آیا دعای ندبه شباهتی به عقاید «کیسانیّه» دارد؟! ---- ۱۰۱
۱۴- اسلام و شفاعت ---- ۱۰۵
۱۵- آیا امیرمؤمنان علیه السلام با حدیث غدیر بر خلافت خویش استدلال کرد؟ ---- ۱۰۹
بخش چهارم: رستاخیز و عالم پس از مرگ ---- ۱۱۱
اشاره ---- ۱۱۱
۱- چرا خدا بندگان خود را مجازات می‌کند؟ ---- ۱۱۱
۲- آیا رستاخیز همه اقوام یک روز است؟ ---- ۱۱۲
۳- وضع بی‌خبران در رستاخیز چگونه است؟ ---- ۱۱۲
۴- آیا روز پنجاه هزار سال ممکن است؟ ---- ۱۱۳
۵- معاد جسمانی و روحانی ---- ۱۱۳

۶- آیا مکتشفین و مخترعین در رستاخیز مأجورند؟ ----- ۱۱۴
بخش پنجم: فلسفه احکام و مسائل فقهی ----- ۱۱۵
اشاره ----- ۱۱۵
۱- آیا ما حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟ ----- ۱۱۶
۲- چگونه فلسفه احکام را بررسی کنیم؟ ----- ۱۱۸
۳- چرا در مسائل دینی تقلید کنیم؟ ----- ۱۲۱
۴- چرا خدا را عبادت کنیم؟ فلسفه نماز و روزه و حج چیست؟ ----- ۱۲۳
۵- چرا باید از اعلم تقلید کرد؟ ----- ۱۲۷
۶- چرا نماز را به زبان عربی می‌خوانیم؟ ----- ۱۲۷
۷- چرا هنگام نماز باید رو به قبله بایستیم؟ ----- ۱۲۸
۸- چرا نمازهای پنجگانه را در سه وقت می‌خوانیم؟ ----- ۱۲۹
۹- چگونه نماز انسان را از گناه باز می‌دارد؟ ----- ۱۳۱
۱۰- نماز آیات برای چیست؟ ----- ۱۳۳
۱۱- چرا زن در حال نماز باید بدن خود را بپوشاند؟ ----- ۱۳۴
۱۲- چرا مشروبات الکلی نجس است؟ ----- ۱۳۵
۱۳- تفاوت عرق بدن با ادرار چیست؟ ----- ۱۳۵
۱۴- فلسفه غسل دادن مردگان و فلسفه غسل مسّ میّت چیست؟ ----- ۱۳۶
۱۵- چرا فرزندان نامشروع از برخی مناصب محرومند؟ ----- ۱۳۸
۱۶- ضررهای بهداشتی گوشت خوک ----- ۱۴۰
۱۷- چرا کافر ناپاک است؟ ----- ۱۴۱
۱۸- جزیه برای چیست؟ ----- ۱۴۲
۱۹- لباس احرام ----- ۱۴۴
۲۰- چرا گوشت‌های قربانی تلف می‌شود؟ ----- ۱۴۴
۲۱- چرا خواندن «کتب ضالّه» حرام است؟! ----- ۱۴۵

۲۲- چرا نمی‌توان قرآن را به غیر مسلمان داد؟ ----- ۱۴۶
۲۳- علّت سختگیری در اثبات بعضی جرایم ----- ۱۴۷
۲۴- چرا باید حیوان با شرایط مخصوصی ذبح شود؟ ----- ۱۴۸
۲۵- فلسفه ختنه ----- ۱۴۹
۲۶- فلسفه محلّل ----- ۱۴۹
۲۷- خطرات جسمی و روانی انحرافات جنسی ----- ۱۵۰
۲۸- ازدواج دو همخون چگونه است؟ ----- ۱۵۳
۲۹- موسیقی از نظر اسلام ----- ۱۵۵
۳۰- آزمایش الهی برای چیست؟ ----- ۱۵۷
۳۱- چگونه بر خاکی که آلوده به میکروب است تیمّم کنیم؟ ----- ۱۵۹
۳۲- گناهان کبیره و صغیره چیست؟ ----- ۱۵۹
۳۳- آیا گناهان کبیره و صغیره نسبی است؟ ----- ۱۶۰
۳۴- گناهان کبیره چند تاست؟ ----- ۱۶۱
۳۵- دروغ مصلحت‌آمیز چیست؟ ----- ۱۶۲
۳۶- آیا تنبیه بدنی زن جایز است؟ ----- ۱۶۳
۳۷- تلقیح مصنوعی از نظر اسلام ----- ۱۶۴
۳۸- جلوگیری از باردار شدن زنان چه حکمی دارد؟ ----- ۱۶۵
۳۹- سقط «جنین نامشروع» چه حکمی دارد؟ ----- ۱۶۶
۴۰- تزریق خون ----- ۱۶۶
۴۱- آیا خلوص نیّت با این عمل منافات ندارد؟ ----- ۱۶۶
۴۲- چرا نماز «عصر» را گاهی هنگام ظهر می‌خوانیم؟ ----- ۱۶۷
۴۳- آیا نماز در قبول شدن سایر اعمال دخالت دارد؟ ----- ۱۶۸
۴۴- در مناطق قطبی چگونه باید نماز خواند و روزه گرفت؟ ----- ۱۶۸
۴۵- نماز در اوّل وقت ----- ۱۷۰

۴۶- غناء چیست و چه حکمی دارد؟ ----- ۱۷۰
۴۷- بازی شطرنج چه حکمی دارد؟ ----- ۱۷۱
۴۸- لاتین زبان‌ها چگونه نماز بخوانند؟ ----- ۱۷۲
۴۹- سجده بر قبر امام ----- ۱۷۳
۵۰- این ورزش‌ها چه حکمی دارند؟ ----- ۱۷۳
۵۱- سؤالات یک مسلمان آمریکایی ----- ۱۷۴
۵۲- وظیفه زن در اجتماع چیست؟ ----- ۱۷۸
۵۳- آیا «خمس» مزد رسالت است؟ ----- ۱۷۹
۵۴- آیا خمس، تقویت امتیاز طبقاتی نیست؟ ----- ۱۷۹
۵۵- بلوغ پسران و دختران ----- ۱۸۰
۵۶- آیا در مسائل دینی باید تحقیق کرد یا تقلید؟ ----- ۱۸۰
۵۷- منظور از تولّی و تبرّی چیست؟ ----- ۱۸۳
۵۸- روزه در ادیان گذشته ----- ۱۸۵
۵۹- قبله در کره ماه ----- ۱۸۵
۶۰- آیا با خورشید می‌توان قبله را تعیین کرد؟ ----- ۱۸۶
۶۱- قبله در نقاط دور دست ----- ۱۸۶
۶۲- سخنی در چگونگی قبله عراق ----- ۱۸۷
۶۳- علّت تغییر قبله چه بود؟ ----- ۱۸۸
۶۴- اختلاف افق در رؤیت هلال ----- ۱۸۹
۶۵- چرا همیشه ساعت ۱۲ ظهر شرعی نیست؟ ----- ۱۹۰
۶۶- این قضاوت علی علیه السلام را چگونه باید حل کنیم؟ ----- ۱۹۱
۶۷- ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟ ----- ۱۹۲
۶۸- آیا مبارزه با فساد، با آزادی بشر منافات دارد؟ ----- ۱۹۲
۶۹- جای عفو و قصاص کجاست؟ ----- ۱۹۵

۷۰- آیا سنّ ازدواج پسران و دختران باید افزایش یابد؟ ----- ۱۹۶
۷۱- آیا صله رحم در همه جا لازم است؟ ----- ۱۹۷
۷۲- آیا کمک به فقیر نشانه لزوم فقر نیست؟ ----- ۱۹۸
بخش ششم: تفسیر ----- ۲۰۰
اشاره ----- ۲۰۰
۱- آیا مذاهب دیگر بر حق هستند؟ ----- ۲۰۰
۲- چرا درخواست هدایت به صراط مستقیم می‌شود؟ ----- ۲۰۳
۳- منظور از آفرینش آسمان و زمین در شش روز چیست؟ ----- ۲۰۳
۴- منظور از آسمان‌های هفتگانه چیست؟ ----- ۲۰۴
۵- دو مشرق و دو مغرب در کجاست؟ ----- ۲۰۶
۶- چگونه قرآن بر کروی بودن زمین گواهی می‌دهد؟ ----- ۲۰۷
۷- حرکت وضعی زمین ----- ۲۰۸
۸- تفسیر این آیات چیست؟ ----- ۲۰۹
۹- آیا شب قدر در تمام جهان یک شب است؟ ----- ۲۱۰
۱۰- چگونه ذوالقرنین دید خورشید در آب تیره فرو می‌رود؟ ----- ۲۱۱
۱۱- قرآن و تسخیر کرات آسمانی ----- ۲۱۲
۱۲- آیا این اشاره به وسایل نقلیه امروز است؟ ----- ۲۱۳
۱۳- آیا این آیات عقیده تکامل انواع را تأیید می‌کند؟ ----- ۲۱۴
۱۴- آیا این آیه با جهانی بودن اسلام مخالفت دارد؟ ----- ۲۱۵
۱۵- چرا خداوند ضمیر جمع به کار می‌برد؟ ----- ۲۱۶
۱۶- سمع و بصر در قرآن مجید ----- ۲۱۷
۱۷- چرا معبودهای باطل می‌سوزند؟ ----- ۲۱۷
۱۸- آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟ ----- ۲۱۸
۱۹- توبه «نصوح» یعنی چه؟ ----- ۲۱۸

۲۰- آیا این آیه با مسأله «خلود» منافات دارد؟ ---- ۲۱۹
۲۱- بردن نام خدا در آغاز هر کار چه فایده‌ای دارد؟ ---- ۲۲۰
۲۲- دلایل مصونتیت قرآن از تحریف چیست؟ ---- ۲۲۰
۲۳- کاتبان وحی الهی چه کسانی بودند؟ ---- ۲۲۲
۲۴- تفسیر به رأی یعنی چه؟ ---- ۲۲۳
۲۵- تکرار در قرآن برای چیست؟ ---- ۲۲۶
۲۶- آیا درخت ممنوع، درخت دانش است؟ ---- ۲۲۸
۲۷- منظور از آیه «یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ» چیست؟ ---- ۲۳۰
۲۸- چرا در آغاز این سوره بسم اللّه نیست؟ ---- ۲۳۱
۲۹- مگر چند خالق وجود دارد؟ ---- ۲۳۲
۳۰- چرا انفاق تشبیه به گندم هفتصد دانه شده؟ ---- ۲۳۲
۳۱- چرا فرزندان نوح از خاندان او نیست؟ ---- ۲۳۳
۳۲- آیا این آیه با معصوم بودن پیامبر سازگار است؟ ---- ۲۳۴
۳۳- معنای «کُلّ شَیءٍ هالِکِ الّا وَجهَهُ» چیست؟ ---- ۲۳۶
۳۴- چگونه یوسف اجازه داد به برادرش تهمت برنند؟ ---- ۲۳۶
۳۵- آیا باید کم خندید و زیاد گریست؟ ---- ۲۳۷
۳۶- آیا سؤال می‌شود یا خیر؟ ---- ۲۳۸
۳۷- آیا پیامبر هم مشورت می‌کرد؟ ---- ۲۳۹
۳۸- چرا خداوند، خود را «رَبُّ الشِّعْری» می‌خواند؟ ---- ۲۳۹
۳۹- آیا معراج پیامبر صلی الله علیه و آله با علم سازگار است؟ ---- ۲۴۰
بخش هفتم: سؤالات گوناگون ---- ۲۴۷
اشاره ---- ۲۴۷
۱- علل پیشرفت مسلمانان در گذشته و عقب‌ماندگی امروز چیست؟ ---- ۲۴۷
۲- چرا جوانان از مجامع دینی گریزانند؟ ---- ۲۴۹

۳- سوء استفاده از تعدّد زوجات چگونه کنترل شود؟ ---- ۲۵۰
۴- آیا بعد از عطسه باید صبر کرد؟ ---- ۲۵۱
۵- آیا این خوابنامه صحیح است؟ ---- ۲۵۱
۶- سیادت از کجا آغاز شد؟ ---- ۲۵۲
۷- کتاب «محمّد پیامبری که از نو باید شناخت» تا چه پایه معتبر است؟ ---- ۲۵۲
۸- با آن همه تشویق این همه بی‌سوادی چرا؟ ---- ۲۵۳
۹- آیا افراد خوب هم باید نماز بخوانند؟! ---- ۲۵۴
۱۰- آیا انسان از فرشتگان بالاتر است؟ ---- ۲۵۵
۱۱- آیا در کرات دیگر تمدّن و ساکنانی وجود دارد؟ ---- ۲۵۵
۱۲- آیا فداکاری و از خود گذشتگی امکان‌پذیر است؟ ---- ۲۵۷
۱۳- آیا با تکامل اخلاق، نیاز بشر به دین باقی است؟ ---- ۲۵۹
۱۴- مکتب «اصالت العمل» چه می‌گوید؟ ---- ۲۶۰
۱۵- مکتب یوگا چیست؟ ---- ۲۶۱
۱۶- آیا سلّول زنده ساخته شده است؟ ---- ۲۶۲
۱۷- آیا قلب مرکز ادراکات است؟ ---- ۲۶۳
۱۸- چرا مکّه را «امُّ الْقُری» می‌گویند؟ ---- ۲۶۵
۱۹- چرا روزهای مذهبی مطابق فصول سال نیست؟ ---- ۲۶۶
۲۰- سند دعای ندبه چیست؟ ---- ۲۶۷
۲۱- استخاره چیست؟ ---- ۲۶۹
۲۲- چرا ماههای قمری با هم متفاوت است؟ ---- ۲۷۰
۲۳- آیا ممکن است دو ماه قمری متوالی ۲۹ روز باشد؟ ---- ۲۷۱
۲۴- عاشورا چه روزی بوده است؟ ---- ۲۷۲
۲۵- نویسندگان «کتب اربعه» چه کسانی بودند؟ ---- ۲۷۲
۲۶- خوف از خدا یعنی چه؟ ---- ۲۷۵

۲۷- نیّت و عمل ----- ۲۷۶

درباره مرکز ----- ۲۹۰

پاسخ به پرسشهای مذهبی

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، - ۱۳۰۵

عنوان و نام پدیدآور : پاسخ به پرسشهای مذهبی/ مکارم شیرازی، جعفر سبحانی

وضعیت ویراست : [ویرایش]۲

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام علی‌بن ابی‌طالب(ع)، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ص ۶۷۲

شابک : ۹۶۴-۶۶۳۲-۱۹-X۲۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۶۳۲-۱۹-X۲۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۶۳۲-۱۹-X۲۲۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۶۳۲-۱۹-X۲۲۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : ویرایش قبلی این کتاب تحت عنوان" پرسشها و پاسخهای مذهبی "توسط انتشارات نسل جوان در ۴ جلد (قطع جیبی) در سال ۱۳۶۸ منتشر شده است

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۱؛ ۱۷۰۰۰ ریال

یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

عنوان دیگر : پرسشها و پاسخهای مذهبی

موضوع : اسلام -- پرسشها و پاسخها

شناسه افزوده : سبحانی تبریزی، جعفر، . - ۱۳۰۸

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی‌بن ابی‌طالب(ع)

رده بندی کنگره : BP۱۲/م۷پ۴ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۷۶

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۱۸۴۱۸

پیشگفتار

تاریخچه و محتویات این کتاب

«سؤال» روشن‌ترین پدیده روح تشنه و حقیقت جوی آدمی است و دریچه‌ای است به سوی تکامل.

«سؤال» نشانه تلاش و کوشش پیگیر و جاودانی انسان برای کشف جهان اسرارآمیز و مرموز «مجهولات» است؛ و به همین دلیل، آنها که مطلبی برای پرسش و سؤال ندارند؛ افرادی کم اطّلاع و ناتوان در مسائل علمی خواهند بود.

و نیز به همین دلیل، اسلام که یک آیین پیشرو و مترقّی است نه تنها به پیروان خود حقّ سؤال از مسائل گوناگون می‌دهد، بلکه پیشوایان اسلام کراراً مردم را دعوت به پرسش از مسائل مختلف علمی می‌کردند؛ منتها در پاسخ افراد، استعداد فکری و میزان هوش و دانش آنها را در نظر می‌گرفتند و به اندازه استعداد آنها پاسخ می‌دادند؛ و به همین جهت، بهترین پاسخ‌هایی که امروز از آنان بیادگار مانده، پاسخ‌هایی است که در برابر پرسش افراد دانشمند و پرمایه از یاران خود، ذکر کرده‌اند.

از هنگامی که مجلّه دینی و علمی مکتب اسلام حیات مطبوعاتی خود را آغاز کرد، سیل سؤالات و پرسش‌های فراوان مذهبی به

سوی آن سرازیر شد و روز به روز فزونی گرفت؛ و از آن‌جا که انعکاس همه آنها همراه با پاسخ در مجلّه ممکن نبود (بعلاوه، بعضی از آنها نیز جنبه عمومی و همگانی نداشت و یا از سؤالات کم اهمّیّت بود)؛ قسمت زیادی در اختیار بخش پاسخ سؤالات خصوصی، قرار می‌گرفت که از طریق مکاتبه،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶

پاسخ خصوصی به آنها داده می‌شد.

ولی آنها که آموزنده و عمومی‌تر و مفیدتر بود، بتدریج در مجلّه طرح می‌گردید و پاسخ کافی به آنها داده می‌شد.

مجموعه آن پرسش‌ها و پاسخ‌های جالب، به صورت چهار کتاب (قطع جیبی) بارها از طرف «دفتر انتشارات نسل جوان» چاپ و منتشر گردید. اینک آن مجموعه، با تجدیدنظر در بعضی مطالب، در یک جلد تنظیم شده است.

لازم به تذکّر است که قسمتی از این پاسخ‌ها به قلم اینجانب و قسمت دیگری به قلم برادر گرامی جناب آقای سبحانی نوشته شده است که پس از دسته بندی سؤالات مشابه، به این صورت که ملاحظه می‌فرمایید در آمده است.

البتّه این ایراد را نمی‌توان انکار کرد که پاسخ بعضی از این سؤالات به اختصار برگزار شده ولی باید توجّه داشت که اگر غیر از این بود، ممکن بود هرچند سؤال یک کتاب مستقل را تشکیل دهد و آن خلاف هدف ما می‌شد.

امیدوارم این کتاب کمک مؤثّری به همه آنها که می‌خواهند مسائل اسلامی را به طور مستدل دریابند بنماید.

قم-/ حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

رجب المرجب ۱۴۱۸

تقاضای ناشر:

برای هر نوع اظهار نظر یا طرح سؤال جدید به آدرس زیر مکاتبه فرمایید:

قم-/ خیابان شهدا-/ مطبوعاتی هدف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷

بخش اول: خداشناسی و صفات خدا

اشاره

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹

۱- چگونه «عدم و نیستی» می‌تواند منشأ و سرچشمه «وجود و هستی» باشد؟

سؤال

خدا پرستان معتقدند خدا جهان را از عدم آفرید، بنابر این چگونه «عدم» می‌تواند منشأ «وجود» باشد و «نیستی» سرچشمه «هستی» گردد؟

پاسخ

پرسش فوق یکی از اشکالات مادّیهاست. از آن‌جا که آنان مادّه را قدیم و ازلی می‌دانند و می گویند که مادّه مسبوق به عدم نبوده، از این راه خود را از اشکال مزبور نجات داده و سؤال را متوجّه ما نموده، می گویند: هرگاه مادّه اجسام وجود نداشته و بعداً به وجود آمده است، چگونه وجود از عدم آفریده شده و نیستی سرچشمه هستی گردیده است؟

پاسخ این سؤال این است که مادّیها به مقصود خداپرستان از این جمله که «خدا جهان را از عدم آفرید» درست پی نبرده‌اند و تصوّر کرده‌اند که لفظ «از عدم» مانند «از چوب» و یا «از آهن» در مثال‌های زیر است. مثلًا می گویند: این در و پنجره از چوب است، ماشین آلات آهن است، این خانه از سنگ و گل است، البتّه در این مثال‌ها، چوب و آهن و سنگ علّت مادّی، و هر سه، مادّه تشکیل دهنده

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰

در و پنجره و ماشین می‌باشند و اشیای مزبور از آنها به وجود آمده و اساس و مادّه واقعی برای آنها به شمار می‌روند.

در صورتی که مقصود فلاسفه الهی از جمله «جهان از عدم به وجود آمده» این نیست که عدم منشأ و اصل هستی است و مادّه تشکیل دهنده هستی می‌باشد، بلکه منظور این است که جهان نبوده و به وجود آمده، بدون این که عدم و نیستی در این پیدایش کوچکترین دخالتی داشته باشد.

روشنتر بگوییم: از آن‌جا که مادّی‌ها ذرّات جهان را قدیم و ازلی و غیر مسبوق به عدم می‌دانند و عقیده دانشمندان خداپرست درست نقطه مقابل آنهاست-/ یعنی تمام اتمها و ذرّات را حادث و مسبوق به عدم می‌دانند-/ برای تفهیم این نظر، جمله مزبور را به کار می‌برند و می گویند: جهان از عدم به وجود آمده، یعنی اگر صفحات هستی را ورق بزنیم و به عقب برگردیم، به نقطه‌ای خواهیم رسید که اوراق هستی در آن‌جا پایان یافته و دیگر نشانی از هستی نخواهیم یافت.

حلّ اشکال این است که گفته شد و اگر از سخن فوق چشم بپوشیم، خود این اشکال متوجّه مادّی‌ها نیز هست، زیرا آنچه در نظر آنها قدیم است، خود مادّه و اتمهای جهان می‌باشد و امّا صورت و اشکالی که از ترکیب این ذرّات به وجود می آید، قطعاً حادث و مسبوق به عدم هستند و به اصطلاح از عدم به وجود آمده‌اند.

مثلًا میلیاردها جاندار و نبات هر کدام دارای صور جوهری و اشکال خاصّی می‌باشند که از ترکیب و فعل و انفعال اتمها پیدا شده‌اند، آنچه در نظر مادّی می‌تواند از یک انسان، از یک حیوان، از یک گیاه و از یک ستاره، قدیم و ازلی باشد همان ذرّات بی‌شمار آنهاست و امّا صورت خاصّ انسانی و شکل حیوانی و نباتی هر فردی از آنها حادث هستند؛ یعنی نبودند و بعداً به وجود آمده‌اند.

مثال دیگر: شما قلمی را به دست می گیرید، صورتی در لوحی می کشید، آنچه قبلًا وجود داشت همان ماده صورت (مرکّب و رنگ) بود نه خود صورت،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱

و صورت چیزی است که نبود و بعداً پیدا شد، بنابر این ما همین سؤال را از مادّی‌ها درباره پیدایش صورت‌ها می کنیم و می گوییم: چگونه این صور جوهری (مانند انسان خارجی) و عرض (مانند صورتی که روی صفحه کاغذ نقش شده) از عدم به وجود آمده و مادّی‌ها درباره پیدایش این سلسله صورت‌ها و شکل‌ها هرچه بگویند، ما همان را درباره پیدایش مادّه خواهیم گفت.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲

۲- آیا نظم جهان دلیل بر مخلوق بودن جهان است؟

سؤال

روشنترین دلیلی که برای اثبات صانع می‌آورند دلیل نظم است و البتّه نتیجه‌ای که از این دلیل باید گرفت، این است که جهان ناظم و مدبّری دارد چنان که ما خودمان در اشیای این جهان تصرّف نموده و ایجاد نظم می کنیم؛ ولی از این دلیل نمی‌توان نتیجه گرفت که موجودات این جهان خالق و آفریننده‌ای دارند.

پاسخ

همان‌طور که گفته شد روشنترین دلیل بر وجود خداوند برهان نظم است چون در هر قسمتی از موجودات نظم و نقشه و حساب به چشم می‌خورد و هر موجودی که این طور باشد دلیل آن است که از مبدأ دانا و توانایی صادر گردیده است.

امّا بحث درباره این که آیا اداره کننده موجودات این جهان و نظم دهنده آنها این موجودات را از عدم به وجود آورده است، بحث دیگری است که در مبحث خداشناسی از راه ازلی نبودن مادّه ثابت شده است؛ زیرا وقتی که ثابت شده مادّه نمی‌تواند ازلی باشد، حتماً باید آفریننده و ایجاد کننده‌ای داشته باشد که آن را از عدم به وجود آور است. خلاصه این که برهان نظم تنها برای اثبات حکومت

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳

خداوند بزرگ بر این جهان هستی است؛ امّا مسأله ایجاد موجودات از «عدم» از طریق دلیل ازلی نبودن مادّه اثبات می گردد.

فلاسفه جهان حدوث مادّه را از راه دلایل فلسفی ثابت کرده‌اند و پس از کشف قانون دوّم «ترمودینامیک»، «انتروپی» (پیری جهان و کاهش حرارت و این که تمام اجسام از گرمی رو به سردی می گرایند) حدوث مادّه از مسائل روشن علوم طبیعی شده است.

اینک بحث فشرده‌ای در این باره

نخستین کسی که از طریق علوم طبیعی پی به حدوث مادّه و انرژی برد و ثابت کرد که جهان آفرینش آغاز داشته است، «اسحاق نیوتن» بود. وی از مطالعات خود چنین نتیجه گرفت که: جهان از نظم و ترتیب رو به بی‌نظمی و انحلال می‌رود و روزی فرا می‌رسد که حرارت تمام اجسام مساوی و برابر گردد. او از این‌جا نتیجه گرفت که باید برای جهان آغازی باشد سپس با مطالعه روی حرارت معتقد گردید که در تمام تغییراتی که در حرارت تولید می‌شود، یک قسمت از نیروی قابل استفاده تبدیل به نیروی غیر قابل استفاده می‌شود و هیچ‌گاه نیروی غیر قابل استفاده به نیروی قابل استفاده تبدیل نمی‌شود (و این همان قانون دوّم ترمودینامیک است).

«بولتزمن» باهوش سرشار و اطّلاعات وسیع ریاضی خود، درک کرد که قانون دوّم حرارت و حرکت، حالت مخصوصی از یک اصل کلّی است و نشان می‌دهد که در تمام نقل و انتقالات، قسمتی از نظم و ترتیب از بین می‌رود و در مورد حرارت، با تبدیل نیروی قابل استفاده به نیروی غیر قابل استفاده، نظم و ترتیب ذرّات از میان رفته و طرح خلقت متلاشی می‌شود.

توضیح این که: طبق اصل دوّم ترمودینامیک، یعنی قانون حرارت که «آنتروپی» نامیده می‌شود، حرارت از اجسام گرم به طرف اجسام سرد جاری

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴

می‌شود و این جریان نمی‌تواند خود به خود بطور معکوس انجام بگیرد.

در حقیقت «آنتروپی» نسبت نیروی غیر قابل استفاده، به نیروی قابل استفاده است و از طرفی در علم مسلّم است که آنتروپی رو به تزاید است، اگر جهان ازلی بود و آغازی نداشت، از مدّت‌ها پیش حرارت تمام اجسام با هم مساوی می‌شد و نیروی قابل استفاده باقی نمی‌ماند و در نتیجه هیچ فعل و انفعال شیمیایی انجام نمی گرفت و حیات در روی زمین غیر ممکن می‌شد، ولی ما مشاهده می کنیم که فعل و انفعالات شیمیایی ادامه دارد و حیات روی زمین، تجلّیاتی از خود نشان می‌دهد.

خلاصه: جهان رو به وضعی است که در آن تمام اجسام به درجه پست مشابهی می‌رسند و دیگر انرژی قابل مصرف وجود نخواهد

داشت و زنـدگی غیر ممکن خواهـد بـود، اگر جهـان آغـازی نـداشت و از ازل موجـود بـود، بایـد از مـدّت‌ها پیش منظومه شمسـی خـاموش گردیـده و سـوخت خورشـید و تمـام موجودات منظومه شمسـی-/ از آن جمله زمین و سـکنه آن-/ به حـالت افسـردگی و پژمردگی در آمده باشد و اصلًا هیچ عنصر «رادیواکتیو» پیدا نشود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵

۳- با این علم محدود چگونه می‌توانیم جهان نامحدود را منظّم بدانیم؟

سؤال

شما در پاسخ ادّعای مادّی‌ها در مورد بی‌نظمی‌های جهان خلقت چنین می‌گویید:

«کسـی می‌تواند تمام یا قسـمتی از حوادث جهان را بی‌نظم معرّفی کند که به تمام اسرار آفرینش واقف باشد، در حالی که معلومات و کشـفیّاتی که نصـیب بشـر شـده در برابر مجهولات بشـر حکم صـفر را دارد» ممکن است طرف مخـالف همین جواب را در مورد «اثبات نظام صـحیح جهان» که به اتّکای معلومات کنونی صورت می‌گیرد، به خود شـما برگردانـد و بگوید: شـما هنگامی می‌توانید نظام جهان را ثابت کنید که به تمام اسرار خلقت آشنا باشید؛ با این علم محدود، چگونه جهان نامحدود را حکیمانه می‌دانید؟

پاسخ

هرگز ما نمی‌گوییم که: با پیشـرفت قابل توجّه علم، همه اسـرار این جهان برای بشر معلوم گشته و تمام معمّاهای جهان آفرینش حل گردیـده است؛ بلکه، همچنـان که دانشـمندان می‌گوینـد: «هر انـدازه بر حجم معلومـات بشـر افزوده می‌شود، به همـان نسبت تعـداد مجهولات وی نیز افزایش می‌یابد» و ما

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶

می‌خـواهیم ثـابت کنیـم: ایـن جهـان (تـا آن‌جـا کـه علـم آن را کشـف کرده و پرده از روی آن برداشـته) دارای نظـم حکیمـانه و حیرت‌انگیزی است؛ امّا درباره آنچه از نظر علوم مستور مانده نمی‌خواهیم داوری کنیم. ما می‌گوییم همین دایره‌ای را که علم روشن ساخته سراسـر نظم است و حساب، البتّه این دایره گرچه در برابر مجموع اسـرار جهان خلقت حکم «صـفر» را دارد و نسبت به خود، دایره وسیع و قابل توجّهی است.

همین انـدازه برای اثبـات وجود خداونـد دانا و حکیم کافی است؛ زیرا نمی‌توان یک میلیاردم نظمی را که علم روشن ساخته، معلول تصادف و طبیعت فاقد شعور دانست؛ بلکه می‌توان آن را نمونه‌ای از بقیّه سازمان جهان هستی قرار داد.

بد نیست برای روشن شدن مطلب، این امثال را در نظر بگیرد: فرض کنید کتاب فوق‌العاده قطور و ضـخیمی در یکی از سـرداب‌های زیرزمینی مربوط به زمان‌های گذشـته به دست ما بیفتـد و پس از سال‌ها کوشـش و تلاش مـداوم و اسـتفاده از صـدها کتاب دیگر و استاد، موفّق شویم چند صفحه‌ای از آن را بفهمیم و در همین چند صفحه یک دنیا حقایق و اسرار، بلکه در هر سطری نکته‌ای پر مغز و مطلبی عالی و پر ارزش بیابیم که حاکی از یک مغز بسـیار توانا و علم سـرشار باشـد، ما گرچه از مطالب بقیّه کتاب و از صـحّت و سُقم آن بکلّی بی‌خبریم، ولی اجمالًا از همین چند صـفحه می‌توانیم پی ببریم که این کتاب اثر یک نابغه جهان علم و یک دانشـمند لایق و برجسته بوده است، بلکه ممکن است از همین چند صـفحه اجمالًا بفهمیم که در صفحات ناخوانده، هزاران اسرار و نکات پر مغز علمی است که هنوز ما شایستگی درک آن را پیدا نکرده‌ایم.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷

۴- آیا ذات پروردگار جهان را می‌توان درک کرد؟

سؤال

آیـا ذات پروردگار جهان محـدود است یا نه؟ از این گذشـته عقل و فکر ما در وظایف خود محـدود است یا خیر؟ و آیا یک وجود محدود می‌تواند از چگونگی وجود نامحدودی آگاه شود؟

پاسخ

در پاسخ این سؤالات و مشابه آن، توجّه خوانندگان گرامی را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

در بحث‌هـای خداشناسـی و صـفات خـدا در محلّ خود ثـابت شـده است که خداونـد وجودی است «بی‌نهـایت در بی‌نهایت» یعنی بی‌پایان و نامحـدود از هر نظر: نامحدود از نظر وجود، نامحدود از نظر علم و قدرت، نامحدود از نظر زمان و مکان، جایی نیست که خدا نباشد، زمانی نیست که خداوند در آن زمان وجود نداشته باشد، چیزی نیست که خداوند نداند، کاری نیست که خداوند نتواند آن را انجام دهد (البتّه غیر ممکن بودن ذاتی کاری، بحث دیگری است).

بنابر این خداوند یک هستی مطلق و نامحدود و بی پایان در تمام جهات است و این یک «اصل اساسی» در تمام بحث‌های مربوط به صفات خدا به شمار می‌رود و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸

دانشمندان، غالب صفات خداوند را به اتّکای همین اصل، ثابت می‌کنند.

از وجود خداوند که بگذریم، همه چیز در این جهان محدود است، محدود از نظر زمان و مکان، یا محدود از جهات دیگر.

بـدیهی است یک موجود محـدود، هرگز نمی‌تواند یک وجود نامحدود را آن‌چنان که هست دریابد، این است که می‌گوییم درک ذات مقـدّس خداونـد آن‌چنـان کـه هست، برای بشـر غیر ممکن است؛ اطّلاع مـا از آن وجـود بی‌پایـان یـک اطّلاع اجمـالی است، می‌دانیم که هست، می‌دانیم که علم و قدرت دارد، می‌دانیم تمام صـفات کمال را دارد، امّا از خصوصـیّات هستی و علم و قدرت او (و به عبارت صحیح‌تر از کنه ذات و صفات او) بی‌خبریم.

نه تنهـا کنه ذات خداونـد برای ما مجهول است، بلکه حقیقت بسـیاری از موجودات این جهان که دور و بر ما را گرفته است برای ما مجهول می‌باشـد، هرگز بشـر به حقیقت «حیات و زندگی» پی نبرده است؛ کنه قسـمت زیادی از موجودات برای ما روشن نیست، ما فقط آنها را با آثار ویژه خود می‌شناسـیم و از ذات و هویّت واقعی آنها بی‌خبریم، انتظار اطّلاع بر واقعیّت تمام اشـیای جهان، از بشـر محدود که با ابزار بسیار محدودی مجهّز است، انتظار بی‌جایی است.

اصولًا فکر ما همچون پیمانه‌ای است و ذات نامحدود پروردگار همچون اقیانوس بیکران، آیا اقیانوس را می‌توان در پیمانه جای داد؟

از نظر تصوّر، هیچ محاطی نمی‌تواند وجودی را که از هر نظر محیط بر اوست دریابد.

آیا جنین (اگر عقل می‌داشت) می‌توانست تصویر صحیحی از مادر خود و قیافه و سایر مشخّصات او به دست آورد؟

البتّه نه؛ زیرا بـا این که هر دو محدودنـد، او محـاط و مـادر محیـط بر اوست؛ بـا این حال چگونه می‌توان انتظار داشت انسان به ذات بی‌انتهای پروردگار احاطه پیدا کند و حقیقت و کنه ذات او را در یابد؟!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹

۵- آیا خداوند یک نیروست؟

سؤال

آیا این که می گویند: «خداوند نیروی عظیمی است که همه‌جا هست و نادیدنی است و خالق همه موجودات است» صحیح است یا خیر؟

پاسخ

تعبیر نیرو درباره خدا هرگز صحیح نیست، زیرا گاهی ممکن است با نیروهای جهان طبیعت اشتباه شود، خداوند یک وجود لایتناهی از جمیع جهات است که در همه‌جا بوده و هست و صفاتی مانند صفات موجودات طبیعت را ندارد.

دانشمندان اسلامی در کتاب‌های «عقاید و مذاهب» کراراً تذکّر داده‌اند که برای تنزیه خداوند از هر نوع مشابهت به امور مادّی، باید از به کار بردن الفاظی که از آنها بوی «تجسّم» و «مادّی بودن» استشمام می‌شود خودداری نمود، از این نظر باید از به کار بردن لفظ «نیرو» درباره خداوند دوری جست، از این جهت باید گفت: خداوند نیرو نیست، بلکه او بالاتر از مادّه و نیرو و انرژی است و آفریننده همه آنهاست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰

۶- چگونه کمال توحید خداوند نفی صفات از اوست؟

سؤال

در خطبه اوّل نهج‌البلاغه از امیرالمؤمنان علیه السلام نقل شده است:

«وَ کَمالُ تَوْحیدِهِ الاخْلاصُ لَهُ وَ کَمالُ الاخْلاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفاتِ عَنْهُ؛

کمال توحید خدا، اخلاص برای اوست و کمال اخلاص، نفی صفات از خداست». چگونه می‌توان گفت که کمال توحید و یگانگی او، در گرو نفی صفات از اوست؟!

پاسخ

دلیل این موضوع را در کلام خود امیرمؤمنان علیه السلام در همین خطبه می‌خوانیم:

«لِشَهادَةِ کُلِّ صِفَةٍ انَّها غَیْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهادَةِ کُلِّ مَوْصُوفٍ انَّهُ غَیْرُ الصِّفَةِ».

توضیح این که: در بحث‌های مربوط به صفات خدا ثابت شده است که صفات خداوند عین ذات پاک اوست و مانند صفات بشر زاید بر ذات نیست، به این معنا که در صفات ممکنات، ذات چیزی است و صفت چیزی دیگر؛ مثلًا، علم غیر از ذات ما و عارض بر ذات ماست، ولی صفات خداوند چنین نیست، یعنی علم او عین ذات اوست و به عبارت دیگر ذاتی است که تمام علم، تمام قدرت و تمام حیات است، بنابر این منظور حضرت از این که کمال توحید و اخلاص، نفی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱

صفات از خداست، نفی چنین صفات زاید بر ذات می‌باشد.

هنگامی که می گوییم ما علم داریم، علم چیزی است و ما چیزی دیگر، در آغاز عالم نبودیم و تدریجاً علم آموختیم، اگر از آغاز هم معلوماتی می‌داشتیم، باز «علم» ما غیر از اصل وجود ماست، یا صحیح‌تر بگوییم: گوشه‌ای از وجود ما را تشکیل می‌دهد.

همچنین قدرت و توانایی ما که در عضلات و اعصاب ما نهفته است، گوشه دیگری از وجود ما را تشکیل می‌دهد و این هر دو با هم اختلاف دارند و دو گوشه متمایز از وجود ما هستند؛ به وسیله مغز و با روح خود حقایق را می‌فهمیم و درک می کنیم و با

عضلات نیرومند خود اجسام سنگینی را از زمین بر می‌داریم.

این وضع «صفات» ماست که نه عین ذات ما و نه عین یکدیگر هستند.

امّا در خداوند چنین نیست، ذات او عین علم، عین قدرت و عین حیات و ادراک است؛ یعنی علم او گوشه‌ای از ذات پاک او و قدرت گوشه دیگری را تشکیل نمی‌دهد، تمام ذات او علم و تمام آن قدرت است. بنابر این قدرت او هم عین علم او می‌باشد.

ممکن است تصوّر این موضوع برای بسیاری مشکل باشد و چنین چیزی را غیر ممکن خیال کنند. البتّه تا اندازه‌ای حق دارند؛ زیرا صفات و کیفیّات حالات ما چنین نیست؛ ما با صفات و حالاتی خو گرفته‌ایم که هریک گوشه‌ای از وجود ما را پر کرده و با یکدیگر اختلاف و تفاوت دارند، بنابر این درک صفاتی که با ذات یکی باشد و در میان تمام آن صفات عینیّت و یگانگی برقرار باشد، بسیار مشکل است تا آن‌جا که برای بعضی ممکن است نا مفهوم باشد.

در این‌جا باز ناچاریم از پاره‌ای مثال‌ها که مطلب را تا حدودی به ذهن و فکر ما نزدیک می کند، استمداد جوییم:

نور و شعاع آن را در نظر بگیرید، همه چیز در پرتو آن روشن و هویداست؛

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲

بنابر این «کاشفیّت» و «آشکار ساختن» یکی از صفات و کیفیّات نور است، ولی آیا این خاصیّت در گوشه‌ای از وجود نور قرار گرفته یا نه؟ بلکه نور سراپا کاشفیّت است.

مثال دیگر: ادلّه توحید می گوید: ما «آفریده» خدا هستیم و او آفریدگار ما، همچنین بحث‌های گذشته در پیرامون علم خدا به ما می گوید: ما «معلوم» خدا هستیم، یعنی خداوند علم به وجود ما دارد.

حال این سخن پیش می آید که «مخلوق بودن ما» و «معلوم بودن ما» که از صفات ما محسوب می‌شود، آیا هریک گوشه‌ای از وجود ما را تشکیل می‌دهد یا خیر؟ جواب این سؤال روشن است، سرتاپای وجود ما مخلوق و آفریده اوست، همان‌طور که سرتاپای وجود ما معلوم آن ذات مقدّس است. بنابر این صفت «مخلوق بودن» و «معلوم بودن» تمام وجود ما را پر کرده و به عبارت دیگر با تمام ذات ما متّحد می‌باشد.

منظور از ذکر این مثال‌ها این است که کمی از انس و عادتی که با صفات معمولی زاید بر ذات داریم، خود را خالی کرده و آن صفاتی را که با تمام ذات یکی است، درک نماییم.[۱]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳

۷- خدا را که آفریده است؟

سؤال

گرچه این سؤال عجیب به نظر می‌رسد، ولی با توجّه به این که فیلسوف معروف انگلیسی «برتراند راسل» در یکی از کتاب‌های خود تصریح می کند که: در جوانی به خداوند عقیده داشتم و بهترین دلیل بر آن را برهان «علّة العلل» می‌دانستم و این که تمام آنچه را در جهان می‌بینم، دارای علّتی است و اگر زنجیر علّت‌ها را دنبال کنیم، سرانجام به علّت نخستین می‌رسیم و این نخستین علّت را «خدا» می‌نامیم.

ولی بعداً بکلّی از این عقیده برگشتم، زیرا فکر کردم «اگر هر چیز را باید علّت و آفریننده‌ای باشد، خدا نیز باید علّت و آفریننده‌ای داشته باشد»!

باید دید راه حلّ نزدیک و روشن ایراد مزبور چیست؟

پاسخ

اتّفاقاً این ایراد یکی از معروفترین و در عین حال ابتدایی‌ترین ایراداتی است که مادّی‌ها دارند. آنها به عبارت روشنتر می گویند: «اگر همه چیز را خدا آفریده، پس خدا را چه کسی آفریده است؟».

حالا چطور شده آقای «راسل» خیلی دیر به این ایراد برخورد کرده، درست

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴

برای ما روشن نیست، ولی از آن‌جا که این سؤال در اذهان بسیاری از جوانان هست، باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد:

در این‌جا چند نکته اساسی وجود دارد که با توجّه به آن، پاسخ ایراد بخوبی روشن می‌شود:

آیا اگر ما عقیده مادّی‌ها را بپذیریم و مثلًا با «راسل» هم صدا شویم، دیگر از این ایراد رهایی خواهیم یافت؟ مسلّماً نه! ... چرا؟

زیرا «ماتریالیستها» هم عقیده به قانون علّیت دارند، آنها نیز همه چیز را در جهان طبیعت معلول دیگری می‌دانند. بنابر این عین این سؤال برای آنها هم مطرح است که اگر هر چیز معلول «مادّه» است پس «مادّه» معلول چیست؟

روی این حساب (و با توجّه به این که سلسله علّت‌ها و معلولها تا بی‌نهایت نمی‌تواند پیش برود) همه فلاسفه جهان (اعم از الهی و مادّی) به یک وجود ازلی (وجودی که همیشه بوده است) ایمان دارند، منتها مادّی‌ها می گویند وجود ازلی جهان همان «مادّه» یا قدر مشترک میان مادّه-/ انرژی است، ولی خداپرستان می گویند سرچشمه اصلی خداست؛ به این ترتیب روشن می‌شود که آقای «راسل» هم ناچار است به یک وجود ازلی (اگر چه مادّه باشد) ایمان داشته باشد.

آیا این وجود ازلی می‌تواند علّتی داشته باشد؟

البتّه نه! ... چرا؟

زیرا یک وجود ازلی همیشه بوده و چیزی که همیشه بوده است که نیازی به علّت ندارد، تنها موجودی نیازمند به علّت است که یک وقت نبوده و سپس هستی یافته است. (دقّت کنید)

نتیجه این که: وجود یک مبدأ ازلی و همیشگی، قولی است که جملگی برآنند و دلایل استوار عقلی بر بطلان تسلسل (یک سلسله علّت و معلول بی‌پایان) همه فلاسفه را بر این داشته که به یک مبدأ ازلی قائل گردند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵

بنابر این برخلاف آنچه «راسل» پنداشته اختلاف میان «فلاسفه الهی» و «مادّی» این نیست که یکی «علّةُ العلل» را قبول دارد و دیگری منکر است، بلکه هر دو بطور یکسان عقیده به وجود یک علّة العلل یا علّت نخستین دارند.

پس اختلاف میان این دو در کجاست؟

صریحاً باید گفت تنها نقطه تفاوت این‌جاست که خداپرستان آن علّت نخستین را دارای علم و اراده می‌دانند (و آن را خدا می‌نامند) ولی مادّی‌ها آن را فاقد علم و اراده تصوّر می کنند (و نام آن را مادّه گذارده‌اند).

حالا چطور مطلبی به این آشکاری بر آقای «راسل» مجهول مانده، پاسخی جز این ندارد که بگوییم او در رشته‌های علوم ریاضی و طبیعی و جامعه‌شناسی صاحب تخصّص بوده، نه در مسائل مذهبی و فلسفه أولی (به معنای شناخت هستی و سرچشمه و آثار آن).

از بیانات یاد شده این نتیجه نیز به دست می‌آید که فلاسفه الهی برای اثبات وجود خدا هرگز به استدلال «علّةُ العلل» (به تنهایی) دست نمی‌زنند، زیرا این استدلال تنها ما را به وجود یک «علّت نخستین» یا به عبارت دیگر یک وجود ازلی که مادّی‌ها هم به آن عقیده دارند، راهنمایی می کند.

بلکه مسأله مهم برای فلاسفه الهی این است که بعد از اثبات علّت نخستین، برای اثبات علم و دانش بی‌پایان او استدلال کنند که اتّفاقاً اثبات این مسأله از طریق مطالعه نظام هستی و اسرار شگرف آفرینش و قوانین حساب شده‌ای که بر سراسر آسمانها و زمین و

موجودات زنده و تنوّع آن حکومت می‌کند، کار آسانی است. (دقّت کنید)

این نخستین سخنی بود که باید در پاسخ این ایراد دانسته شود.

موضوع دیگری که لازم به تذکّر است این که: اساس این اشکال روی این

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶

مطلب است که «هر موجودی نیازمند به علّت و آفریننده‌ای است» در حالی که این قانون کلّیّت ندارد و تنها در مواردی صحیح است که چیزی سابقاً معدوم بوده و سپس جامه هستی به خود پوشیده است. (دقّت کنید)

توضیح این که: موجوداتی هستند که سابقاً وجود نداشته‌اند، مانند منظومه شمسی و سپس موجودات زنده-/ اعم از گیاه و حیوان و انسان-/ تاریخچه آنها بخوبی گواهی می‌دهد که لباس هستی در تن اینها همیشگی و ازلی نبوده است، بلکه با تفاوت‌هایی که دارند، در چند میلیون سال تا چند میلیارد سال پیش، وجود خارجی نداشته و سپس به وجود آمده‌اند.

مسلّماً برای پیدایش چنین موجوداتی علل و عواملی لازم است، مسلّماً جدایی کره زمین از خورشید (طبق فرضیّه لاپلاس و یا فرضیّه‌های بعد از آن) مدیون عوامل خاصّی بوده است-/ چه آنها را کاملًا شناخته باشیم یا نه.

همچنین پیدایش نخستین جوانه زندگی گیاهی و سپس حیوانی و سپس انسانی، همه مرهون علل و عواملی هستند و لذا همواره دانشمندان برای پی‌جویی این عوامل در تلاش و کوششند و اگر بنا باشد پیدایش این موجودات هیچ علّتی نخواهد، دلیلی ندارد که در یک میلیون سال یا چند میلیارد سال پیدا شوند، چرا در زمانی دو برابر این زمان یا نصف این زمان مثلًا یافت نشدند؟ انتخاب این زمان خاص برای پیدایش آنها، بهترین دلیل بر این است که شرایط و علل وجود آنها تنها در این زمان تحقّق یافته است.

امّا اگر وجودی همیشگی و ازلی باشد-/ خواه این وجود ازلی را خدا بنامیم یا مادّه-/ چنین وجودی نیاز به هیچ علّتی ندارد، آفریننده و خدایی لازم ندارد، زیرا تاریخچه پیدایش برای آن تنظیم نشده که در آن تاریخچه جای علّت و آفریننده خالی باشد.

چیزی که همیشگی و ازلی است، وجودش از درون ذاتش می‌جوشد نه از

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷

بیرون ذات که محتاج به آفریننده باشد. (دقّت کنید)

من و شما و زمین و آسمان و منظومه شمسی و ... نیازمند به آفریننده هستیم که وجود ما ازلی و همیشگی نبوده و از درون ما نیست، نه علّهٔ نخستین و علّت العلل که هستی او از خود اوست.

یک مثال روشن

در این‌جا فلاسفه مثال‌هایی برای توضیح این گفتار فلسفی و نزدیک ساختن آن به ذهن می‌زنند؛ مثلًا می‌گویند: هنگامی که ما نگاه به اطاق کار یا منزل مسکونی خود می‌کنیم، می‌بینیم روشن است.

از خود می‌پرسیم: آیا این روشنی از خود این اطاق است؟

-/ فوراً به خود پاسخ می‌دهیم: نه، برای این که اگر روشنی آن از خود اطاق می‌جوشد، نباید هیچ وقت تاریک گردد، در حالی که پاره‌ای از اوقات تاریک و گاهی روشن است، پس روشنی آن از جای دیگر است.

به زودی به این نتیجه می‌رسیم که روشنی اطاق و خانه ما، به وسیله ذرّات یا امواج نوری است که به آن تابیده است.

-/ فوراً از خود سؤال می‌کنیم: روشنی ذرّات نور از کجاست؟

-/ با تأمّل مختصری به خود پاسخ می‌دهیم: روشنی ذرّات نور از خود آن و از درون ذاتش است، ذرّات نور این خاصیّت روشنایی را عاریه نگرفته‌اند؛ در هیچ نقطه جهانی نمی‌توانیم ذرّات نوری پیدا کنیم که تاریک باشند و سپس روشنایی را از دیگری گرفته باشند.

ذرّات نور هر کجا باشند روشنند، روشنایی جزء ذات آنهاست، روشنی ذرّات نور عاریتی نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸

ممکن است ذرّات نور از بین بروند، ولی ممکن نیست موجود ولی تاریک باشند.

(دقّت کنید)

بنابر این اگر کسی بگوید روشنایی هر محوطه و منطقه‌ای در جهان معلول نور است، پس روشنایی نور از کجاست؟

-/ فوراً می گوییم: روشنایی نور، جزء وجود اوست.

همچنین هنگامی که سؤال شود: هستی هر چیزی از خداست، پس هستی خدا از کیست؟

-/ فوراً پاسخ می‌دهیم: از خودش و از درون ذاتش می‌باشد.[۲]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹

۸- چگونه حوادث آینده در پیشگاه خدا حاضر است؟

سؤال

شما در بحث «خداشناسی» درباره علم خدا می گویید: «خداوند به تمام حوادث آینده و گذشته و حال، بطور یکسان داناست و هیچ موضوعی از علم او پنهان نیست و علم او نسبت به همه این حوادث «علم حضوری» است، یعنی تمام حوادث و پدیده‌ها در پیشگاه او حضور دارند و میان او و حوادث گذشته و آینده و حال، مطلقاً حجابی وجود ندارد».

این سخن نسبت به حوادث گذشته و حال قابل قبول است، ولی نسبت به حوادث آینده مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا چیزی که هنوز واقع نشده و وجود پیدا نکرده، چگونه می‌تواند در پیشگاه خداوند حاضر باشد؟

پاسخ

کلید حلّ این مشکل و مشکلاتی مشابه آن، در بحث‌های خداشناسی بیان شده است. گذشته و آینده و حال، مفاهیمی است که ساخته فکر و وجود محدود بشر است؛ زیرا: وجود ما هم از نظر «زمان» و هم از نظر مکان «مکان» محدود است، یعنی: ما در نقطه مشخصی از زمان و مکان قرار گرفته‌ایم. محدود بودن وجود ما از نظر مکان، مفاهیم «دور و نزدیک» را برای ما به وجود آورده، آیا اگر وجود ما

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰

تمام جهان را پر کرده بود، دور و نزدیک برای ما مفهومی داشت؟!

همچنین محدود بودن ما از نظر زمان، گذشته و آینده و حال را در مغز ما ترسیم می کند، «حال» زمانی است که ما در آن زندگی می کنیم و «آینده» زمانی است که بعد از ما می آید و «گذشته» زمانی است که قبل از ما بوده، یعنی در همه جا مقیاس وجود ماست. لذا آنچه برای ما «زمان گذشته» است، برای کسانی که یک قرن پیش از ما می‌زیسته اند «زمان حال» و برای کسانی که دو قرن پیش بوده‌اند، «زمان آینده» بوده است؟

بنابر این برای وجود «بی نهایتی» که در هر زمان و مکانی هست، این مفاهیم ابداً معنای ندارد؛ او گذشته و آینده را مانند حال می‌داند و می‌بیند و همه در پیشگاه او بطور یکسان حاضرند.

مثلًا: کسی که از روزنه کوچکی از درون اطاقی به قافله شتری نگاه می کند و در هر لحظه یک شتر را بیشتر نمی‌بیند، گذشته و حال و آینده‌ای در مغز خود برای این قافله ترسیم می کند (چون دریچه دید او محدود است) امّا کسی که در بیرون آن اطاق قرار دارد و

تمام قافله را می‌نگرد، همه را یکجا در حال حرکت می‌بیند!

به عبارت دیگر: برای وجودی که مافوق زمان و مکان است، همه حوادث در ظرف خود وجود دارند و در پیشگاه او حاضرند.

این که می گوییم حوادث آینده الآن وجود ندارد صحیح است، زیرا «الآن» اشاره به زمان حال است که ما در آن زندگی می کنیم، ولی این دلیل بر آن نیست که آینده حتّی در ظرف خود وجود ندارد، بلکه هر موجودی در ظرف خود وجود دارد و نمی‌توان آنها را از صفحه هستی بکلّی سلب نمود و می‌توان گفت که حادثه فردایی امروز نیست، امّا نمی‌توان گفت اصلًا وجود ندارد. (دقّت کنید)

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱

۹- زیبایی در خدا و ملاقات با او چه مفهومی دارد؟

سؤال

در بحث خداشناسی مسلّم شده است که خداوند جسم نیست و دیده نمی‌شود و به کار بردن هرگونه کلماتی که بوی جسمیّت و عوارض جسم بدهد درباره خدا صحیح نیست؛ با این حال در روایات اسلامی چنین آمده است که: «خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد» از مفاد این جمله این طور استفاده می‌شود که خداوند به وسیله چشم دیده می‌شود، زیرا زیبایی از جمله اوصافی است که با چشم مشاهده می گردد و نیز در روایات آمده: «کسی که در این دنیا برای بی‌نیازی از مردم و نیکی به دیگران در طلب روزی روان باشد، روز قیامت در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد» کلمه «ملاقات» در این حدیث نیز جسم بودن خدا را می‌رساند.

پاسخ

در آیات قرآن مجید و کلمات پیشوایان بزرگ دین، گاهی تعبیراتی درباره خداوند دیده می‌شود که در بدو نظر، انسان تصوّر می کند با این حقیقت مسلّم که «خداوند از جسمیّت و عوارض جسم بودن بکلّی منزّه است و هرگز دیده نمی‌شود» منافات دارد، مانند «دست خدا بالای همه دستهاست» و «خداوند بینا و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲

شنواست» و «خداوند کارهای شما را می‌بیند» و در تاریخ و عقاید اسلامی، به جمعیّتی برخورد می کنیم که آنها را «مجسّمه» می‌نامند و همان‌طور که از اسم آنها پیداست، به جسمیّت خدا عقیده داشتند. علّت پیدایش این عقیده نیز چیزی جز مطالعه سطحی در آیات و روایات فوق نبود.

ولی با توجّه به آیات و احادیث فراوانی که صریحاً هرگونه عوارض جسم و خواص و آثار آن را از خداوند نفی می کند و ذات مقدّس او را ذات بی‌مثال و غیر قابل تصوّری معرّفی می‌نماید، روشن می‌شود که منظور از آیات و روایات دسته اوّل، آنچه در بدو امر به نظر می‌رسد نبوده است، بلکه منظور یک نوع تشبیه و مجاز است.

توضیح این که: می‌دانیم که الفاظ و کلمات برای رفع احتیاجات روزانه وضع شده‌اند و بر محور موضوعاتی که مربوط به زندگی روزمرّه است دور می‌زند، از طرفی حقایقی که مربوط به مبدأ و معاد و خداوند و صفات اوست، ناچار باید با همین الفاظ بیان شود، لذا چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ را که مربوط به همین امور مادّی است، گرفته و با مناسبات و تشبیهاتی در معانی جدیدی که در خور عالم ماورای طبیعت است به کار بریم، مثلًا وقتی می‌خواهیم بگوییم خداوند از تمام گفتگوها و صداها با خبر است، چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم خداوند هر سخنی را می‌شنود، در این‌جا منظور از «کلمه شنیدن» شنیدن با گوش نیست، بلکه با

خبر بودن از تمام سخنان است، همچنین در مورد دیدن و امثال آن، منظور همان «نتیجه» دیدن و مانند آن است.

بنابر این اگر گفته شود خداوند «زیبا» است، منظور زیبایی جسمی نیست بلکه منظور کمال واقعی است؛ زیرا خداوند وجودی است که تمام کمالاتی را که به تصوّر ما بیاید یا نیاید داراست، البتّه چنین وجودی زیباست. همچنین منظور از ملاقات خداوند در جهان دیگر، ملاقات و دیدار خداوند نیست بلکه مشاهده آثار

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳

حکومت و قدرت و عدالت او (یعنی مزد و پاداش و مجازات و کیفر کارها) است که همه نشانه‌های وجود او و آثار صفات او می‌باشد و ملاقات اینها به منزله ملاقات خداوند شمرده شده است، حتّی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که می‌فرمود:

«ما رَایْتُ شَیْئاً الّا وَ رَایْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ؛

چیزی را مشاهده نکردم مگر این که خداوند را پیش از آن و پس از آن و همراه آن مشاهده نمودم» مقصود این است که آثار علم و قدرت خدا را با دیدن تمام اشیا مشاهده کرده‌ام.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵

۱۰- آیا خداوند می‌تواند مانند خود را بسازد؟

سؤال

جای گفتگو نیست که خدا بر همه چیز قادر و تواناست و جمله «انَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیر؛ خداوند بر همه چیز قادر و تواناست» نقش خاطر هر فرد خدا پرست می‌باشد، با این حال موضوعاتی به فکر می‌رسد که خرد باور نمی‌کند که خداوند بر آفریدن آنها قادر و توانا باشد؛ در این صورت چگونه ما به قدرت گسترده وی اعتراف کنیم و او را بر خلقت همه چیز قادر و توانا بدانیم؟

اینک چند نمونه:

۱-/ آیا خدا می‌تواند موجودی مانند خود بسازد؟ اگر بتواند در این صورت وجود شریک برای خداوند محال نخواهد بود و اگر نتواند، در این فرض بر همه چیز قادر نخواهد بود.

۲-/ آیا خداوند می‌تواند جهان عظیم هستی را مثلًا در تخم مرغی (به طوری که نه جهان کوچک گردد و نه مساحت تخم مرغ بزرگ شود) جای دهد؟

اگر بگویید نمی‌تواند، چگونه او را بر همه چیز قادر می‌دانید و اگر بگویید می‌تواند، عقل و خرد سالم هرگز باور نمی‌کند که این جهان هستی با تمام کهکشان‌ها و سحابی‌ها در یک موجود بسیار کوچکی جای گیرند.

۳-/ آیا خدا می‌تواند موجودی را خلق کند که نتواند آن را نابود سازد و یا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶

حرکت دهد؟ هر دو صورت مانند قبلی‌ها خالی از محذور و اشکال نیست، زیرا هرگاه بگوییم نمی‌تواند، پس چگونه او را بر همه چیز قادر می‌دانیم و هرگاه بگوییم می‌تواند، باز عموم قدرت او را انکار کرده‌ایم؛ زیرا هرگاه خدا قادر بر آفریدن جسمی باشد که نتواند آن را نابود سازد و یا حرکت دهد، چگونه او بر همه چیز قادر است در صورتی که نمی‌تواند جسمی را که آفریده، حرکت دهد و یا نابود سازد؟

پاسخ

این پرسش‌ها تازگی ندارند و از دوران‌های پیشین میان مردم مطرح بوده و از پیشوایان بزرگ دینی ما در این زمینه سؤالاتی شده و

پاسخ‌هایی فرموده‌اند.

جواب اجمالی همه این پرسش‌ها یک جمله است و آن این که: قدرت هرچه هم نامتناهی و نامحدود باشد، به چیزی تعلّق می گیرد که عقل و خرد امکان آن را تصدیق کند و باور نماید که یک چنین چیزی «شدنی» است.

امّا چیزهایی که امکان ذاتی ندارد و در نزد خرد از امور ممتنع و محال شمرده می‌شوند، هرگز قدرت به آنها تعلّق نمی گیرد.

توضیح این که: هنگامی که ما افکار و اندیشه‌های خود را با خارج می‌سنجیم، آنها را دو نوع می‌یابیم:

نوع اوّل: اندیشه‌هایی که عقل برای وجود و هستی آنها مانعی نمی‌بیند و در پوشیدن لباس هستی جز به یک قدرت، به چیز دیگری نیاز ندارند مانند جهان آفرینش با آن وسعت و گنجایش، با آن همه انواع زیاد، با آن همه کهکشان‌ها و سحابی‌ها و کواکب و اقمارش و ... که همگی ذاتاً امر ممکن بوده و در پرتو قدرت نامتناهی خداوند لباس هستی پوشیده‌اند.

نوع دوّم: موضوعاتی که در سنجش عقل و خرد ایجاد آنها محال و ممتنع

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷

بوده و در نظر عقل امکان هستی برای آنها نیست، نه از این جهت که قدرت پدید آورنده ناقص و نارساست بلکه خود آنها ذاتاً امکان پذیرش وجود هستی را ندارند.

به عبارت روشنتر: هنگامی که عقل آنها را در ترازوی داوری می گذارد و به حساب آنها می‌رسد، درک می کند که برای چنین موضوعاتی (هر چند هم آفریننده، قدرت نامتناهی داشته باشد) امکان هستی نیست و به اصطلاح قصور و نارسایی در خود آنهاست نه در آفریننده.

مثلًا هرگاه به یک نفر دوزنده چیره دست پیشنهاد شود که از یک مشت پاره آجر و یا هیزم، برای دختری که به خانه بخت می‌رود پیراهنی بدوزد و یا به یک نقّاش توانا گفته شود که بر روی نسیم لرزان سحرگاهان و یا امواج پر چین و شکن دریا، دورنمایی زیبایی از پرهای طاووس ترسیم کند، قطعاً هر دو نفر خواهند گفت: یک چنین آلات و ابزاری، برای موضوعی که در نظر گرفته‌اید لیاقت و شایستگی ندارند و از آجر و هیزم نمی‌توان پیراهنی دوخت و بر روی نسیم لرزان سحرگاهان، نمی‌توان نقّاشی نمود.

این که می گویند: «نمی‌توان دوخت و یا ترسیم کرد» نه از این نظر است که آنها در رشته خود به حدّی نرسیده‌اند که از این ابزار پیراهنی بدوزند و یا روی هوا و آب منظره‌ای ترسیم کنند بلکه محل، برای این کار شایستگی ندارد.

اینها و مانند اینها یک سلسله موضوعاتی است که بشر با فراست و هوشیاری خاصّی درک نموده که مثل «هیزم» و «آهن» ابزار خیاطی نیست و نقّاشی روی هوا و آب امکان ندارد و در محیط زندگی نمونه این مثال‌ها فراوان است.

مثلًا عقل هر انسانی درک می کند که محال است یک چیز در یک لحظه هم موجود باشد و هم نباشد و یک لامپ در یک آن هم خاموش باشد و هم روشن و یا ظرفی هم پر باشد و هم خالی و همچنین ...

امتناع و محال بودن این نوع موضوعات، از بدیهیّات عقل است و کسی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸

-/ هر چند هم خیالباف باشد-/ نمی‌تواند برای این امور امکان وجود فرض کند.

هر فردی-/ هر چه هم سطح معلومات وی کم باشد-/ می‌داند ۴/ ۲* ۲ است و امکان ندارد روزی نتیجه آن ۳ و یا ۵ بشود.

از این مثال‌ها روشن گردید اموری که طبعاً محال و ممتنع است از قلمرو قدرت خارج بوده و به کار بردن لفظ «قدرت» در این موارد، غلط و ناصحیح می‌باشد و همواره قدرت بر امور ممکن که قابلیّت وجود و هستی را دارند تعلّق می گیرد.

اکنون برگردیم و موارد پرسش را مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم علّت عدم تحقّق آنها چیست؟

با یک بررسی کوتاه معلوم می گردد، علّت عدم تعلّق قدرت بر آنها این است که همه آنها جزء محالات بوده و امور محال از قلمرو

و قدرت و پذیرش آن بیرون است.

مثلًا، وجود مثل برای خدا محال است و دانشمندان در بحث صفات خدا، با دلایل استوار یگانگی خدا را ثابت نموده و بدون هرگونه شریک و مانند را برای او محال دانسته‌اند. در این صورت فرض آفریدن مثل، فرض محال است.

دیگر سؤال از این که خدا می‌تواند موجودی مثل خود بسازد، مثل این است که بگوییم خداوند می‌تواند به یک امر محال لباس هستی بپوشاند؟

به عبارت دیگر: مفاد این که خداوند موجودی مانند خود بسازد، این است که خداوند موجودی را بسازد و در عین این که «ممکن» است «واجب» نیز باشد، در عین این که «محدود» است «نامحدود و نامتناهی» نیز باشد، در عین این که وجود از خود ندارد وجود از خود داشته باشد و این همان جمع میان دو نقیص است که گفته شد در نظر عقل از محالات بوده و امکان وجود ندارد.

زیرا اگر خداوند موجودی مانند خود بسازد، از آن نظر که مخلوق خداست باید «ممکن و متناهی» باشد و از خود هستی نداشته باشد.

ولی از آن نظر که «مانند خداو مثل خدا» است باید از هر نظر مثل او باشد،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹

یعنی «واجب الوجود و نامتناهی» و وجود از خود داشته باشد و جمع میان این حالات و صفات مختلف، همان جمع میان دو نقیض است.

همچنین سؤال از این که خداوند مثلًا می‌تواند جهان را در تخم مرغی جای دهد، سؤال از ایجاد یک امر محال است زیرا عقل روی یک سلسله محاسبات و مشاهدات روشن دریافته است که باید ظرف از مظروف (چیزی که داخل ظرف است) بزرگتر باشد و محال است یک شیء بزرگ با وصف بزرگی، در ظرفی کوچکتر از خود جای گیرد.

بنابر این تمنّای این که جهانی در میان تخم مرغی جای گیرد، تمنّای یک امر محال از خداست و از بیانات گذشته روشن گردید که امور محال از قلمرو قدرت مطلقاً خارج می‌باشد و همواره قدرت بر امر ممکن تعلّق می‌گیرد.[۳] درباره سؤال سوّم که آیا خداوند می‌تواند موجودی را بسازد که نتواند آن را نابود کند، عین همین بیان حکمفرماست و تمنّای آن از خدا، تمنّای یک امر محال می‌باشد.

زیرا از آن‌جا که یک چنین موجودی مخلوق و آفریده خداست، باید ممکن باشد و هر امر ممکن ذاتاً فناپذیر است. هرگاه فرض کنیم که این موجود فناپذیر نیست، در این صورت باید فرض کنیم که او واجب الوجود است و نتیجه آن این است که یک شیء در یک آن هم «ممکن» و هم «واجب» باشد و به عبارت دیگر: از آن نظر که آفریده خداست، باید ممکن باشد ولی از این نظر که فناپذیر نیست، ناچار باید واجب باشد و این همان تمنّای جمع میان دو نقیض است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰

همچنین سؤال از این که خداوند موجودی را خلق کند که نتواند آن را حرکت دهد، سؤال از امکان میان دو متناقض است؛ زیرا از این نظر که مخلوق خداست باید «محدود و متناهی» و طبعاً قابل تحریک باشد و از این نظر که نمی‌تواند آن را حرکت دهد، باید فرض شود که «نامتناهی و نامحدود» باشد و یک چنین تمنّا، تمنّای یک شیء متناقض و در عین حال نامفهوم و بی‌معناست.

خلاصه پاسخ این که: تمام این فرضیّه‌ها محال و ممتنع است و تمنّای ایجاد اینها تمنّای «هستی بخشیدن به امور ممتنع و محال ذاتی» می‌باشد و امور ممتنع از قلمرو قدرت بیرون بوده و در سنجش عقل و خرد، قابلیّت ایجاد و شایستگی هستی را ندارد و اگر در محلّ قابلیّت و شایستگی باشد، هرگز در قدرت خداوند هیچ‌گونه نارسایی نیست و به اصطلاح:

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست‌ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱

۱۱- علم ازلی و اعمال ما

سؤال

خداونـد از ازل می‌دانست که فلان جانی در لحظه‌ای معیّن دست به جنایت می‌زند، بنابر این هرگاه فرد جنایتکار اقدام به آن جنایت نکند، در این صورت به اصطلاح علم خداوند خلاف از آب در می‌آید و به قول «خیّام»:

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست گر می‌نخورم علم خدا جهل بود

توضیح پرسـش: خداونـد از «ازل» از آنچه در جهان هستی بتدریج رخ می‌دهد، آگاه بوده، او از روز نخست از گردش سـتارگان و کهکشان‌هـای جهـان در فضای بیکران و حرکت مرموز الکترون‌ها در دل اتم‌ها و لرزش برگ‌های درختان در باغ‌ها و جنگل‌ها و از چین و شکن آب‌های دریا و جنبش ماهیان در زیر اقیانوس‌ها، مطّلع و با خبر بود.

خداوند پیش از آن که بشـر را خلق کند، از کردار جانیان و جرم مجرمان و میخوارگی میگساران و خونریزی سـفّاکان آگاه و مطّلع بود و می‌دانست چه شخصـی در چه لحظه‌ای چه کـاری را انجام خواهـد داد، در این صورت برای هیـچ فردی از آن کار و کرداری که از پیش، خدا می‌دانست چاره و گریزی نیست و نمی‌تواند خلاف آن را انجام دهد، زیرا اگر انجام ندهد، علم خداوند برخلاف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲

واقع می‌شود و به اصطلاح علم او «جهل» می‌گردد.

پاسخ

آنچه در پرسـش پیرامون علم خداونـد گفته شد کاملًا صـحیح و منطقی است، یعنی خداوند از ازل از همه چیز آگاه بوده است ولی نتیجه‌ای که از آن گرفته شده (پس بشر در انجام هر نوع کار خود مجبور است) صددرصد باطل و بی‌پایه می‌باشد.

در این‌جا برای روشن شدن این حقیقت بیان دو نکته لازم است:

۱-/ آزادی بشـر در اراده و انتخـاب هر نوع کاری که می‌خواهـد انجام دهـد، مورد احترام و اتّفاق همه خردمنـدان جهان است حتّی آنان که سـنگ مجبور بودن بشـر را به سینه می‌زنند و بشر را فاعل جبری «مختار نما» می‌دانند عملًا به این اصل احترام گذارده، خود و دیگران را در قسـمتی از کارها فاعل آزاد و صاحب اختیار می‌دانند-/ و لذا-/ هر موقع از کسی مثلًا سخنان توهین‌آمیز بشنوند و یا فرزنـد خود را در انجام وظایف سـست و تنبل مشاهـده بنمایند، فوراً ناراحت شده و موضوع مجبور بودن توهین کننده یا فرزند را به دست فراموشی سپرده، شروع به داد و فریاد می‌کنند و متخلّف را به کیفر کردار خود می‌رسانند.

بنـابر این بایـد بپـذیریم که آن فرد جانی که مثلًا با ضـربه چاقو انسانی را از پای در می‌آورد و یا میگساری که جام‌ها را یکی پس از دیگری سـر می‌کشـد، با آزادی و اختیار، بـدون جبر و فشاری از درون خود یا خارج، دست به این کارها می‌زنـد و هیـچ با وجدانی نمی‌توانـد بگویـد که آدمکشـی و میگساری، برای این افراد ماننـد نفس کشـیدن و هضم غـذا یک امر غیر اختیاری و اجتناب‌ناپـذیر است و چنان که گفته شد، همان افرادی که روی یک سلسله خیالبافی، اصل «آزادی اراده» را منکر شده‌اند، هنگامی که خود مورد تعدّی و ستم قرار می‌گیرند صد در صد تغییر عقیده و روش داده و از مقامات قضایی درخواست می‌کنند که ظالم و متعدّی را

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳

به کیفر اعمال خود برسانند.

۲-/ علم خداوند همان‌طور که بیان شده واقع نماست و سـرِمویی از واقع تخلّف نمی‌کند، ولی باید توجّه که علم خداوند به چیزی با

آن قید و صفتی که درخارج دارد و با خصوصیّتی که تحقّق پذیرفته است تعلّق می گیرد.

توضیح این که: بشر در طول زندگی مبدأ دو نوع کار است؛ یک دسته از کارها را از روی اراده و اختیار انجام می‌دهد و بارزترین ممیّز این قسمت از کارها این است که «کار اختیاری» اوست.

دسته دیگر از کارهای او «افعال غیر ارادی» و به اصطلاح «اضطراری» او می‌باشد، مانند گردش خون در رگ‌ها و ضربان قلب و فعّالیّت دستگاه گوارش و ... و ممیّز روشن این دسته از کارها این است که فعل «غیر اختیاری» اوست.

روی اصل مسلّمی که گفته شد-/ علم خدا واقع نماست و سرِسوزنی از واقع تخلّف نمی کند-/ هریک از افعال ما به آن رنگ و خصوصیّتی که در خارج دارند برای خداوند از «ازل» معلوم بوده است، یعنی خداوند از نخست می‌دانست که فعل معیّنی در لحظه خاصّی با کمال اختیار و آزادی از ما سر می‌زند و همچنین قسمت دوّم از افعال ما، خداوند از «ازل» می‌دانست که فعل خاصّی در یک ساعت معیّن از روی اضطرار از ما صادر می گردد.

با در نظر گرفتن این دو مطلب که اساس پاسخ را تشکیل می‌دهند، به توضیح پاسخ توجّه فرمایید:

مطلب اوّل ثابت نمود که قسمتی از افعال ما فعل ارادی و اختیاری ماست و در انجام و ترک آنها کمال آزادی را داریم.

همچنین مطلب دوّم اثبات کرد، همان‌طور که خداوند از «اصل کار» ما آگاه است، همچنین از خصوصیّت و رنگ و صفت آن که اختیاری و یا اضطراری بودن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴

است، آگاه و مطّلع است و به عبارت دیگر: فعل ما با آن مشخّصات و ممیّزاتی که در خارج دارد برای او معلوم می‌باشد.

روی این دو اصل درباره افعال اختیاری خود چنین نتیجه می گیریم که خداوند از ازل می‌دانست که فلان جانی در ساعت معیّنی از فلان روز، با کمال آزادی و اختیار با ضربه چاقویی کسی را از پای در می‌آورد.

یک چنین علم پیشین (علم ازلی خدا) هرگز موجب «جبر» و سلب آزادگی از انسان نمی‌شود و شخص جنایتکار حق ندارد علم ازلی خدا را بهانه قرار داده و خود را در انجام جنایت مجبور و مضطر قلمداد نماید، زیرا درست است که خداوند از ازل می‌دانست که جانی دست به جنایت می‌زند، ولی او نه تنها از اصل عمل آگاه بود بلکه از این هم آگاه بود که آن شخص، این جنایت را از روی اختیار و با کمال آزادی انجام می‌دهد. (دقّت کنید)

چنین علمی نه تنها موجب جبر در انسان نیست، بلکه مؤیّد و روشنگر آزاد بودن اوست؛ زیرا از آن‌جا که علم خدا از هیچ جهت تخلّف‌پذیر نیست و از هر نظر واقع نماست، ناچار باید آن شخص عمل خود را از روی اختیار و آزادی انجام دهد و اگر فرض کنیم که او در انجام آن کار مجبور گردد و در انجام آن اختیار و آزادی نداشته باشد، در این صورت علم خدا بر طبق واقع نبوده، بلکه جهل خواهد شد.

به عبارت دیگر: اگر ما کار خود را-/ اعم از نیک و بد-/ به آزادی انجام دهیم، علم خدا مطابق واقع خواهد بود و اگر در کار خود مجبور باشیم، در این صورت علم او برخلاف واقع خواهد گشت.

بیان ساده‌تر: شاید این بیان فلسفی برای بعضی سنگین باشد، در این صورت در رفع اشکال از مثال زیر کمک می گیریم: کسانی که «علم ازلی خدا» را دستاویز جنایت بزهکاران قرار داده و آنان را در انواع تعدیّ‌ها و ظلم‌ها و ارتکاب زشتی‌ها و بدی‌ها معذور می‌شمارند، آیا حاضرند در مثال زیر نیز چنین داوری بنمایند؟

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵

بسیاری از استادان و دبیران بخوبی می‌توانند آینده شاگردان خود را پیش‌بینی کنند؛ معلّمی که از اندازه کار و کوشش و آمادگی شاگردان برای امتحان آگاهی کامل دارد، می‌تواند «قبول» و یا «رفوزه» شدن بسیاری از آنها را پیش‌بینی کرده و نظر قاطع دهد.

فرض کنید استادی از تنبلی و سهل انگاری شاگردی که وقت گرانبهای خود را صرف کارهای بیهوده و احیاناً مضر می‌نماید، اطلاع دارد و می‌بیند که دلسوزی‌ها و یادآوری‌های وی در روح و روان او اثری نگذارده و همچنان سرگرم اتلاف وقت در مراکز فساد است؛ در این موقع استاد آگاه از وضع شاگرد، چند هفته پیش از آغاز امتحان بخوبی می‌تواند آینده شاگرد خود پیش‌بینی کرده و بطور قاطع نظر صائب و صد در صد مطابق واقع بدهد، اکنون باید دید عامل شکست وی در امتحان چه بوده است؟

آیا اطّلاع معلّم از وضع وی سبب عدم موفّقیّت وی گردیده؟

بطوری که اگر معلّم با همین وضع بعکس پیش بینی می‌کرد، آیا امکان داشت نتیجه غیر این شود و در امتحان پیروز گردد، یا این که شکست وی در امتحال معلول سهل انگاری و تنبلی وی در ایّام تحصیلی بوده که در طول سال اساساً لای کتاب را باز نکرده و جز هوسرانی، گرد هیچ کاری نگشته است؟

هیچ انسانی نمی‌تواند پیش‌بینی و علم استاد دلسوز را موجب شکست وی بداند بلکه باید تقصیر را متوجّه خود شاگرد نموده و سهل انگاری او را سبب عدم موفّقیّتش دانست.

در این مورد استاد با ذکاوت و دلسوز که با هوشیاری از سرنوشت شاگرد آگاه گردیده چه تقصیری می‌تواند داشته باشد؟

آیا حقیقت جز این است که محصّل سهل انگار با کمال آزادی طرّاح سرنوشت خود بوده است و با اختیار و اراده خویش مقدّمات بدبختی و «رفوزه» شدن خود را

فراهم ساخته است؟

گو این که معلّم نیز از نتیجه کار او آگاه بوده و حتّی تذکّرات لازم را هم داده است.

آری میان علم خدا به سرنوشت بندگان و آگاهی استاد از نتیجه امتحان شاگرد، تفاوت‌هایی هست و علم نامتناهی خدا قابل مقایسه با علم محدود معلّم نیست، ولی این تفاوت‌ها تأثیری در این پاسخ ندارد و هیچ یک از اطّلاعات پیشین، علّت کار ما نبوده و موجب سلب اختیار و آزادی از ما نیست.

خلاصه سخن این که: خداوند بشر را با یک سلسله مواهب طبیعی آفریده و به او عقل و خرد و اراده و اختیار و حرّیّت و آزادی داده و راه سعادت و بدبختی را به او نشان داده است و هر فردی را در انتخاب سرنوشت خود آزاد گذارده است. این ما هستیم که از روی اراده و اختیار سرنوشت خود را تعیین کرده و جز ما کسی طرّاح و سازنده سرنوشت ما نیست و علم و اطّلاع او از آینده ما، کوچکترین لطمه‌ای به اختیار و آزادی ما نمی‌زند و آنچه را که در شعر منسوب به «خیّام» دلیل تصوّر شده و علم ازلی خداوند عذر برای گناه و آلودگی معرّفی گردیده آن‌جا که می‌گوید:

من می‌خورم و هرکه چو من اهل بودمی‌خوردن من به نزد او سهل بود

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانستگَر می‌نخورم علم خدا جهل بود

سفسطه‌ای بیش نیست و علّت رواج این مکتب در غرب جز شکستن مرزها و کسب آزادی مطلق در گناه چیزی نیست و در واقع برای فریب دادن وجدان است.

مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی فیلسوف شرق در پاسخ رباعی فوق، رباعی زیر را سروده است:

آن کس که گنه به نزد او سهل بوداین نکته یقین بداند از اهل بود

علم ازلی علّت عصیان بودنپیش عقلا ز غایت جهل بود

[۴]

۱۲- بدا چیست؟

سؤال

منظور از «بدا» که جزء عقاید ما شیعیان است چیست و آیا صحّت دارد که بعضی می گویند حضرت امام صادق علیه السلام قبل از وفات فرزند خود «اسماعیل» می‌فرمود: امام بعد از من فرزندم اسماعیل است، ولی پس از آن که اسماعیل در زمان حیات آن حضرت وفات کرد، حضرت فرمود: در مورد امامت اسماعیل برای خداوند بدا حاصل شد؟!

پاسخ

متأسّفانه موضوع «بدا» از موضوعاتی است که دستاویز عجیبی برای بعضی از مخالفان شیعه و حتّی بعضی از دشمنان اسلام شده است؛ آنها بدون این که کوچکترین تحقیقی درباره این مطلب در کتاب‌های بزرگان شیعه و دانشمندان «عقاید و مذاهب» اسلام بکنند، تنها به همین یک کلمه چسبیده و قلمفرسایی و تفسیرهایی که کمترین ارتباط به عقاید شیعه ندارد، برای آن کرده‌اند و مطالب موهوم و بی‌اساس به ما نسبت داده‌اند.

این گونه تفسیرهای نابجا مسلّماً کار یک دانشمند و محقّق (حتّی از مخالفین) نیست، کار افراد متعصّب و لجوجی است که همیشه دنبال بهانه و دستاویزی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸

می گردند که اغراض خود را در سایه آن انجام دهند؛ همواره به فکر این هستند که از طرف مقابل کلمه‌ای بشنوند که بتوانند برای آن تفسیرهای نامناسب و گمراه کننده‌ای بنمایند و روی آن تبلیغات مسموم و زهرآگین کنند و به اصطلاح جنگ اعصاب روی آن راه بیندازند؛ لفظ «بدا» از جلمه این الفاظ است.

در هر حال برای روشن شدن حقیقت معنای کلمه «بدا» از نظر عقاید شیعه، کافی است به بیان ساده و مختصری که ذیلًا گفته می‌شود، توجّه فرمایید:[۵] اصولًا کلمه «بدا» در لغت عربی به معنای آشکار شدن است. قرآن مجید درباره ظالمان و ستمگران می گوید: «وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا؛ در آن روز اعمال بدی را که انجام داده‌اند برای آنها آشکار می‌شود (و نتیجه کردار سوء خود را می‌بینند)».[۶] در عبارت عربی گاهی گفته می‌شود: بدا من فلان کلام فصیح یعنی از فلان شخص کلام فصیحی صادر شد و گاهی به جای کلمه «مِن»، «لام» گذارده می‌شود و می گویند:

بدالفلان کلام فصیح و معنای آن عیناً همان معنای جمله اوّل است، یعنی سخن فصیحی از او آشکار شد.

اکنون که معنای جمله «بدالفلان» و امثال آن را دانستیم، برگردیم به اصل مطلب:

بسیار می‌شود که مقدّمات کاری در نظر ما از هر جهت مهیّاست، ولی پیشامدهای غیر منتظره‌ای رخ می‌دهد و آن وضع به هم می‌خورد و آن کار انجام نمی‌شود در این‌جا گفته می‌شود: خدا نخواست چنین مطلبی انجام یابد، و ممکن است در همین جا کلمه «بدا» به کار برده شود و گفته شود: «بداللّه انّه لا یرید هذا» یعنی از خداوند آشکار شد که نمی‌خواهد این کار انجام شود. بنابر این مقصود این نیست که برای خدا آشکار شد، تا مستلزم جهل به تقدیر دوّم باشد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹

بلکه مقصود این است که از خدا برای ما آشکار گشت.

بدیهی است این مطلب اشکالی ندارد و موضوعی است که در طول زندگی هرکس بارها واقع می‌شود که اموری برخلاف آنچه انتظار می‌رفت رخ می‌دهد، این همان «حقیقت بدا» است.

حال ببینیم چگونه این موضوع با عقاید مذهبی ما آمیخته شده و رابطه پیدا کرده است؟

ما معتقـدیم (و آیات قرآن مجیـد و اخبار هم گواهی می‌دهد) که بسـیار می‌شود مقدّمات بلا و ناراحتی‌هایی فراهم می‌گردد و شاید انتظـار آن هم می‌رود، امّا مردم به سوی خـدا می‌رونـد، دعا می‌کننـد و دست از کارهای ناروا می‌کشـند، نسبت به یکـدیگر خوبی می‌کننـد و کارهای نیک انجام می‌دهنـد و خداوند به برکت این اعمال، بلا و بدبختی و ناراحتی را بر می‌گرداند، این یکی از موارد بدا است.

گاهی هم بعکس، مقـدّمات خوشـبختی و نعمت فراهم شده و مردم کارهایی انجام می‌دهند که ورق بر می‌گردد، این برگشت ورق همان بداست.

بسـیار می‌شود که سـرنوشت انسـان، بر اثر اعمـال خوب و بـد او تغییر می‌یابـد و این یکی از افتخـارات ماست که سـرنوشت خود را مربوط به اعمال خویش می‌دانیم.

ممکن است گفته شود این‌که در این موارد گفته می‌شود برای خـدا «بدا» رخ داد، نظر به ظاهر کار و از دیدگاه فکر ما و محاسـبات ماست، زیرا انسان روی محـدودیّتی که دارد، تصوّر می‌کند که فلان حادثه قطعاً رخ خواهد داد، یا حتماً جامه عمل نخواهد پوشـید، وقتی خلاف آن را مشاهـده کرد و دید که محاسـبات او اشـتباه بوده است، روی مقیاس فکر خود می‌گوید: برای خدا «بدا» رخ داده در صورتی که آنچه شایسته مقام اوست «بدا» نیست بلکه «ابدا» است؛ یعنی چیزی را که از نظر ما مخفی بود، آشکار ساخت.

خلاصه، وقوع حوادث غیر مترقّبه و برخلاف شرایط در نظر ما «بدا»

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰

است، یعنی چیزی که پنهـان بود، برای مـا آشـکار گشت؛ ولی درباره خـدا «ابـدا» یعنی اظهار است و چیزی را که مخفی کرده بود، آشکار می‌سازد و این که درباره خدا گاهی به جای «ابدا» به کار می‌رود، روی یک نوع مقایسه است که گفته شد.

امّا در مورد اسـماعیل فرزنـد امـام صادق علیه السـلام جریان چنین بوده است که حضـرت می‌فرمایـد: «چنین مقـدّر بود که فرزنـدم اسـماعیل به قتل برسد، من دعا کردم و از خدا خواستم شرّ دشمنان را از او برگرداند، خداوند دعای مرا اجابت کرد و فرزندم به قتل نرسـید، بـداللّه فی اسـماعیل» این مضـمون حـدیثی است که در بسـیاری از کتب شـیعه نقل شده و معنای آن با در نظر گرفتن بیانات گذشته، بسیار روشن است که نه مربوط به مسأله امامت اسماعیل بوده و نه پشیمان شدن خداوند!

ولی همان‌طور که گفتیم افراد متعصّب و لجوجی که سـعی دارند از هر جریانی سوء اسـتفاده و سمپاشـی کنند کلمه «بدا» را دستاویز کرده و گفته‌انـد: «شـیعه عقیـده دارد که خداونـد گـاهی از کار خود پشـیمان می‌شویـد و تجدیـد نظر می‌کنـد همان‌طور که بنا بود اسـماعیل فرزنـد برومند امام صادق علیه السـلام به امامت برسد و بعد پشـیمان گردید!»-/ در حالی که از نظر تمام دانشـمندان شـیعه هرکس چنین عقیده‌ای داشته باشد، کافر است.

این نسبت ناروا کجا و عقیده شـیعه کجا! معلوم نیست چرا این گونه افراد حتّی حاضـر نیسـتند یکی از کتاب‌های بزرگان و محقّقان شیعه را مطالعه کنند و حقیقت را دریابند و بدانند اوّلًا: «بدا» یعنی چه و ثانیاً: داستان حضرت اسماعیل چه بوده است!

مـا امیـدواریم ابرهای تاریک بـدبینی و تعصّب از افق آسـمان اسـلام کنار برود؛ سمپاشـی‌هایی که مایه تفرقه و پراکنـدگی صـفوف مسلمانان است و به وسیله افراد بی‌اطّلاع و معصّب می‌شود، خاتمه پیدا کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱

۱۳- فلسفه بلاها

سؤال

هنگام وقوع حوادثی از قبیل زلزله و سیل، عدّه‌ای از مردم سؤالاتی از این قبیل از خود می کنند:

«چرا گاه و بیگاه زمین لرزه‌ها و سیل‌ها و بیماری‌های واگیر و مانند اینها خرمن هستی عدّه‌ای را می‌سوزاند؟» «چرا این حوادث در بعضی از نقاط روی می‌دهد و بعضی دیگر سالم می‌مانند؟» «فلسفه نزول این آفات و بلاها چیست؟» «آیا فقط عدّه‌ای گناهکارند و باید مجازات شوند و عدّه‌ای دیگر بی گناهند؟» چرا، چرا و ...؟

پاسخ

اساساً تا آن‌جا که ما اطّلاع داریم و کتبی که از دانشمندان گذشته به ما رسیده گواهی می‌دهد، این گونه سؤالات همیشه در میان عدّه‌ای از افراد بشر بوده است-/ بخصوص هنگام وقوع حوادث ناگوار، بیشتر به این فکر فرو می‌رفتند-/ حتّی تاریخ عقاید و ادیان نشان می‌دهد که راه نیافتن به پاسخ واقعی همین گونه سؤالات احیاناً سبب توجّه بعضی به عقیده «مادّیگری» و «الحاد» و روی گردانیدن از اصل «توحید و خداشناسی» شده است؛ زیرا در اثر مطالعه سطحی و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲

قضاوت عجولانه هنگام بروز این قبیل حوادث، آنها را در قیافه هولناک و تنفّرآمیزی می‌بینند و گاهی از آنها به خشم طبیعت و یا قهر آن! تعبیر می کنند، در صورتی که اگر قیافه واقعی آنها را با عینک عقل و اندیشه نگاه کنیم، نتیجه دیگری به دست می‌آید.

توضیح این که: قضاوت ما درباره سود و زیان هرچیزی همواره نسبی است، آنچه سود خود ماست خوب و مفید و آنچه بر زیان ماست بد و مضر می‌دانیم و هرگز حساب نمی کنیم که فلان حادثه که در سرنوشت ما اثر بدی گذاشته در اجتماع و آینده چه آثاری به بار خواهد آورد، زیرا یک مادّه شیمیایی ممکن است برای ما سمّی مهلک محسوب شود، در صورتی که ممکن است برای دیگری دارویی حیاتبخش باشد و بالعکس ....

ولی آیا تنها سود و زیان ما می‌تواند ملاک خوب و بدن بودن یک موجود، یا یک حادثه باشد و یا این که برای قضاوت کلّی و نهایی باید مجموعه تأثیرات این حادثه را در تمام موارد در نظر بگیریم و روی هم رفته مورد نظر و مطالعه قرار دهیم؟

برای روشن شدن این حقیقت به مثال ساده زیر توجّه کنید:

هنگامی که باران شدیدی می‌بارد، قهراً سود و زیانی به بار می‌آورد؛ قضاوت مردم درباره آن مختلف است کسانی که در اثر جاری شدن سیل خانه یا مزرعه شان آسیب دیده، ناله کنان می گویند: نمی‌دانم چرا این بلای ناگهانی متوجّه من شد!

و دیگران که از بی‌آبی باغ و کشتشان رنج می‌برند و این باران باعث وفور آب قنات یا نهرشان شده است، می گویند: به به! چه نعمت بزرگی بود، خدا لطف خود را شامل حال ما کرده است!

ولی اگر مجموعه تأثیرات این باران را در نظر بگیرند، همگی آن را «باران رحمت» می‌نامند نه قهر طبیعت.

بعلاوه برخی از بلاها نعمت بزرگی هستند که ما از حقیقت آنها غافلیم؛

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳

مثلًا، بعضی بیماری هاست که انسان در دوران عمر خود یک مرتبه به آن مبتلا می‌شود، ولی اثر آن این است که در وجود بیمار برای همیشه مصونیّتی در مقابل آن بیماری یا بیماری‌های مشابه آن ایجاد می کند.

اگر به همان لحظه ابتلا نگاه کنیم، آن را بلا می‌نامیم در صورتی که اگر آثار آن را برای تمام عمر در نظر بگیریم قطعاً نعمت خواهیم خواند.

یکی دیگر از فلسفه بروز بلاها، درک وجود نعمتهاست.

قابل انکار نیست که ما در یک دریا از نعمت و موهبت الهی غرق هستیم، ولی وجود بیشتر آن نعمت‌ها را، درک نمی کنیم؛ مگر در

صورتی که موقّتاً آن نعمت از ما سلب شود. تصوّر کنید اگر بیماری در جهان وجود نداشت چگونه می‌توانستیم بفهمیم که سلامت و صحّت ما چه موهبت بزرگی است! یا اگر تاریکی شب نبود، چگونه می‌توانستیم بفهمیم که امواج نور آفتاب که در روز بی‌دریغ بر چهره جهان پاشیده می‌شود، چه نعمت گرانبهایی است! اگر گاه و بیگاه زمین-/ این گهواره زندگی-/ در زیر پای ما مختصر لرزشی نداشت، آیا هیچ معلوم می‌شد که آرامش زمین یعنی چه! و اگر گاهی خشکسالی واقع نمی‌شد، آیا ممکن بود بدرستی نقش اساسی باران را در زندگی خود متوجّه شویم!

بنابر این برای این که بشر به مواهب بی‌شمار زندگی توجّه خاصّی پیدا کند و از آنها و خداوند موهبت بخش خود قدردانی کند، گاه و بیگاه تغییر مختصری در آنها واقع می‌شود تا ما را به این حقیقت بزرگ و ارزنده واقف سازد. این تغییرات مختصر و وقّتی همان است که ما آن را «بلا» می‌نامیم.

آیا به توجّه به این نکته، این «بلا» برای اجتماع انسان درس آموزنده‌ای نیست و آیا اگر آنها را «نعمت بزرگی» بنامیم، جای تعجّب دارد!

امّا این که چرا این بلاها در برخی از نقاط جهان واقع می‌شود ... و چرا دامنگیر برخی از مردم می‌گردد ...؟

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴

باید توجّه داشت که بلاها نیز منشأ طبیعی دارند، هر کجا شرایط ایجاب بکند بلا رخ می‌دهد.

همان‌طور که در روایت‌ها نیز آمده است یکی از شرایط نزول بلاء شیوع برخی از گناهان بزرگ در میان مردم است؛ در دعای کمیل چنین می‌خوانیم:

«اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُ نُوبَ الَّتی تُغَیِّرُ النِّعَمَ، اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُنْزِلُ الْبَلاءَ ...؛

بار خدایا! گناهان مرا ببخش که نعمت‌ها را دگرگون می‌کند، بارالها! آن گناهان مرا بیامرز که موجب نزول بلا می‌شود!».

قرآن نیز می‌فرماید: «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خاصَّةً؛ و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فراخواهد گرفت، چرا که دیگران سکوت اختیار کردند.)»![۷]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵

۱۴- معنای قضا و قدر چیست؟

سؤال

منظور از قضا و قدر چیست؟ اگر مقصود این است که آفریدگار سرنوشت هر فردی را معیّن کرده و هریک از ما ناگزیریم از آن پیروی نماییم و نمی‌توانیم از سرنوشت خود پا فراتر گذاریم، پس معنای آیه «وَ انْ لَیْسَ لِلِانْسانِ الّا ما سَعی؛ و این که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست!»[۸] چیست؟

این آیه می‌رساند که سرنوشت هر فرد در اختیار خود اوست و بنابر این قضا و قدر در آن تأثیری ندارد.

پاسخ

مسأله تقدیر و سرنوشت از جمله مسائلی است که در تمام آیینها برای ملل جهان مطرح می‌باشد و اعتقاد به آن از اختصاصات ملّتی نیست-/ اگر چه توجّه کتاب آسمانی ما و احادیث اسلامی به آن محسوس‌تر و چشمگیرتر است.

متأسّفانه براساس سوء تفسیری که از طرف افراد غیر وارد نسبت به قضا و قدر شده است، نوع مردم از این دو لفظ خاطره خوشی ندارند، چه بسا از شنیدن این دو کلمه به خود می‌لرزند و تقدیر الهی را عاملی خارج از محیط زندگی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶

می‌پندارند که بر روی اراده انسان اثر مستقیم دارد، گاهی به صورت یک عامل مثبت جلوه می‌کند و انسان را از طریق جبر و اکراه، برانجام عملی وادار می‌نماید و گاهی جنبه نفی دارد و بشر را خواه و ناخواه، از انجام کاری باز می‌دارد.

تقدیر به این معنا-/ در افعال اختیاری بشر-/ افسانه‌ای بیش نیست، بلکه حقیقت تقدیر را باید در محیط زندگی جستجو کرد و هرگز نباید برای آن واقع و سازنده‌ای جز انسان و اراده او، چیزی تصوّر نمود.

برای گروهی که ذهن آنان با تفسیرهای ناصحیح از قضا و قدر مشوب و آلوده است، پذیرفتن این نظر: «در جهان هستی عاملی به نام قضا و قدر نداریم که در عرض سایر عوامل عرض اندام کند و بر روی اراده انسان اثر منفی یا مثبت بگذارد» بسیار سخت و گران می‌باشد؛ زیرا این نوع افراد عادت کرده‌اند که غالب اشتباهات و نارسایی‌ها بلکه بسیاری از کوتاهی‌های خود را به گردن عاملی خارج از محیط زندگی، به نام «قضا و قدر» بگذارند و در برابر هر نوع مسؤولیّت و تعهّد شانه خالی کنند.

امروزه، در میان گروهی از اروپایی‌ها و غرب‌زدگان ما مسأله «جبر تاریخ» جای قضا و قدر را گرفته و بسیاری از کوتاهی‌های خود را بر گردن آن می‌گذارند.

ولی برای مردم واقع بین و حقیقت جو روشن است که تقدیر الهی بر روی اراده انسان اثر تحمیلی ندارد؛ این مطلب با بیان سنن الهی در جهان هستی که حقیقت قضا و قدر خداوند است، روشن می‌گردد.

تقدیرهای خداوند

هرگاه با تقدیرهای الهی آشنا شویم، خواهیم دید که در صفحه هستی عامل و محرّکی به نام قضا و قدر که خارج از محیط زندگی و اراده فاعل باشد، نیست؛ مقصود از تقدیرهای خداوند همان سنّت‌های قطعی است که بر ما و جهان حکومت

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۷

می‌کنند و تأثیر این سنّت‌ها در خوشبختی و بدبختی مردم-/ به اصطلاح در نیک فرجامی و بد فرجامی شخص-/ قطعی و تخلّف‌ناپذیر است و ما در انتخاب هر سنّتی از این سنن مختار و آزاد می‌باشیم؛ برای توضیح این مطلب به مثال‌های زیر توجّه کنید:

۱-/ تقدیر الهی درباره ملّتی که تن به تنبلی و بیکاری در دهند و با یکدیگر به اختلاف و نزاع برخیزند و نیروهای خداداد را در مسیرهای غلط به هدر دهند و از وضع زمان و محیط خود آگاهی نداشته باشند و با فرو رفتن در منافع شخصی از حال همنوعان خود بی‌خبر بمانند، آن است که دیر یا زود از هم متلاشی گردند.

ولی تقدیر خداوند درباره ملّتی که به فکر محرومان زحمتکش باشد و با کم کردن فاصله طبقاتی، آنان را از یک زندگانی آبرومند که در خور یک انسان است برخوردار سازند و حقوقی را که خداوند در اموال ثروتمندان برای ترمیم زندگی افتادگان قرار داده است بپردازند-/ خلاصه، ملّتی عاطفی و دادگر باشند-/ این است که همواره از ثبات و آرامش و ترقّی و پیشرفت و تحرّک و سازندگی برخوردار شوند و این دو تقدیر آن‌چنان واضح و ملموس است که احدی در آن تردید ندارد.

تمام ملل جهان در برابر این دو تقدیر برابر و یکسانند و هیچ عاملی خارج از اراده ملت‌ها آنها را در انتخاب یکی از دو تقدیر مجبور نمی‌سازد، این ما هستیم که به پیروی از خودخواهی و یا به حکم عقل و خرد، یکی را انتخاب می‌کنیم و در هر حال نتیجه‌ای که از این انتخاب عاید ما می‌گردد، تقدیر و قضای او خواهد بود؛ زیرا اوست که این سنّت‌ها را پدید آورده و امضا نموده و ما را در انتخاب هریک آزاد گذاشته است.

۲-/ جوانی که زندگی خود را با امکانات زیاد و اعصاب پولادین و فهم و هوش سرشار آغاز کند، دو تقدیر و دو سرنوشت که هر دو به حکم قضای الهی است در انتظار اوست تا کدام‌یک از آنها را انتخاب کند؛ هرگاه امکانات مادّی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۸

و معنوی خود را در راه تحصیل علم و دانش یا بازرگانی به کار اندازد، یک عمر با سعادت و تندرستی به سر خواهد برد؛ ولی هرگاه از این سرمایه‌های مادّی و فکری سوء استفاده نماید و امکانات خود را در راه میگساری و قمار بازی و نافرمانی‌های دیگر که موجب تباهی زندگی و عمر است مصرف نماید، قطعاً باید پس از مدّتی با بدنی رنجور و بیمار و اعصابی کوفته، در گوشه‌ای بیفتد و عمری را با درد و رنج به سر ببرد، هر دو تقدیر مربوط به خداست، ولی او در انتخاب هر یک آزاد است و نتیجه‌ای که از انتخاب هریک دامنگیر او می‌شود به تقدیر و خواست خداست؛ چنان که از نیمه راه باز گردد، سرنوشتی را جای سرنوشت دیگری نشانده است و این نیز به تقدیر خداوند است؛ زیرا او ما را آفریده و به ما اجازه داده است که از نیمه راه باز گردیم و از کرده خود پشیمان شویم، در نتیجه سرنوشتی را جای سرنوشت دیگری جایگزین سازیم.

۳-/ اگر شخص بیمار به پزشک مراجعه کند و دارو بخورد، خوب می‌شود و اگر به پزشک مراجعه نکند و یا دارو نخورد، یا می‌میرد یا رنجور و دردمند در گوشه‌ای می‌افتد؛ در هر حال، هر دو سرنوشت به حکم خداست و انتخاب هریک با ماست و هر کدام را انتخاب نمودیم، اثر آن به حکم خداوند و قضای اوست.

شما می‌توانید با مراجعه به سنن الهی در جهان آفرینش، صدها مثال برای قضا و قدر مربوط به افعال بشر پیدا نمایید و معنای تقدیر را درباره کارهای انسان به دست آورید.

سخنانی از پیشوایان بزرگ

آنچه با طرح این مثال‌ها بیان شد، در واقع توضیح احادیثی است که از پیشوایان بزرگ اسلامی-/ یعنی آنان که مسأله قضا و قدر را برای ما مطرح

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۹

ساخته‌اند-/ به دست ما رسیده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «پنج طایفه‌اند که دعای آنها مستجاب نمی‌شود، یکی از آنان کسی است که از زیر دیوار کج که در حال ریختن است، فرار نکند و دیوار فرو ریزد!»[۹] نکته عدم استجابت دعای چنین فردی روشن است، زیرا سرنوشت کسی که از دیوار کج بگذرد و فرار نکند مرگ است، ولی با اختیار خود به استقبال این سرنوشت رفته است در صورتی که می‌توانست تقدیر دیگری را انتخاب کند.

امیرمؤمنان علیه السلام از زیر دیوار خراب و شکسته‌ای که مشرف بر ریختن بود فرار می‌کند، وقتی که به او اعتراض می‌شود که: آیا از قضا و قدر خداوند فرار می‌کنی؟ می‌فرماید: «افِرُّ مِنْ قَضاءِ اللَّهِ الی قَدَرِ اللَّه؛ از قضایی به قضای دیگر و از سرنوشتی به سرنوشت دیگر فرار می‌کنم و هر دو تقدیر خداوند است!»[۱۰] من در انتخاب هر دو آزاد و مختار هستم، اگر در زیر دیوار بنشینم و فرو ریزد و بمیرم، به حکم سرنوشت است و اگر فرار کنم و سالم بمانم، آن نیز به حکم سرنوشت خواهد بود.

هنگامی که از امام هشتم علیه السلام سؤال می‌شود که تقدیر خداوند درباره افعال خوب و بد بندگانش چیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «هر نوع عملی که بندگان خدا از خوب و بد انجام دهند، به تقدیر خداست!» سپس امام یک چنین تقدیر گسترده را-/ آن هم در تمام اعمال بشر، اعم از خوب و بد-/ با نتایجی که در دنیا و آخرت دامنگیر انسان می‌گردد تفسیر می‌کند و می‌فرماید:

«الحکم علیهم بما تستحقّوه علی افعالهم من الثّواب و العقاب فی الدّنیا و الآخرة»[۱۱]

یعنی، تقدیر خداوند همان نتایج و پاداش‌ها و کیفرهایی است که در دنیا و آخرت دامنگیر انسان می‌شود!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۰

این احادیث روشنگر حقیقتی است که درباره قضا و قدر گفته شد و آشکارا می‌رساند که قضا و قدر عاملی جدا از زندگی و اراده و خواست انسان نیست؛ بلکه تقدیر همان سنن الهی است که بر صفحه هستی حکومت می‌کند و انسان در انتخاب هریک از آنها

مختـار است و پس از انتخـاب یکی از آنهـا هر نوع نتیجه‌ای که به انسان بازگشت می‌کنـد، به حکم خداونـد و تقـدیر اوست و هیچ عملی از اعمـال انسـان از حیطه تقـدیر الهی خـارج نیست؛ اگر بـذر خوبی بیفشانـد، به حکم قضـای الهی نتایـج مثبت و نیک آن را خواهـد دیـد؛ اگر نهال نفاق و بـدی غرس کنـد، به حکم سـرنوشت، میوه تلـخ آن را خواهـد چید و هر دو به تقدیر خداست و هیچ کاری از خوب و بد، از دایره قضا و قدر او بیرون نمی‌باشد.

سرنوشت و مسلمانان صدر اسلام

مسـلمانان صدر اسـلام بر اثر الهام از منبع وحی، مسأله قضا و قدر را آن‌چنان فرا گرفته بودند که هرگز آن را با اختیار و آزادی بشـر در سـرنوشت خود مخالف و منافی نمی‌دانسـتند؛ در فتوحات مسـلمانان نوشـته‌اند که خلیفه دوّم تا کرانه شام آمـده، ناگهان گزارش رسـید که بیماری وبا در شام شـیوع پیدا کرده است؛ همراهان خلیفه به وی گفتند: از مسـیری که آمده است باز گردد، او نیز نظرش همین بود؛ وقتی یـک نفر از حضّـار به او اعتراض کرد که آیا از تقـدیر خداونـد فرار می‌کنیـد؟ وی در پاسـخ معترض گفت: من به فرمـان خداونـد از سـرنوشتی به سـرنوشت دیگر فرار می‌کنم! برای تأییـد نظر خلیفه یـک نفر از حضّـار گفت: از پیـامبر شـنیده‌ام که فرمود: هرگاه در نقطه‌ای «طاعون» ظاهر شـد و شـما در آن نقطه نبودیـد، وارد آنجا نشویـد و اگر طاعون در نقطه‌ای که بودیـد پیـدا شد، از آن نقطه خارج نشوید (مبادا عامل سرایت به دیگران شوید)![۱۲]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۱

از این بیـان روشن می‌شود که اعتقاد به مسأله قضا و قـدر، دلیل بر نفی اختیار و آزادی اراده نیست و میان مسأله قضا و قـدر و مسأله جبر، هزاران فرسـنگ فاصـله است و اگر گروهی از مستشرقان، نتیجه اعتقاد به قضا و قدر را جبر دیگری دانسته‌اند، روی بی‌اطّلاعی از معارف بلند و استوار اسلام است و آنان در رشته‌هایی سخن گفته‌اند که صلاحیّت داوری در آن را نداشته‌اند.

«آلبرمـاله» در تاریـخ خـود می‌گویـد: «اسـلام در روز نخست جز اعتقـاد به یگـانگی خـدا و رسـالت محمّـد چیزی نبود، ولی بعـدها متکلّمـان اسـلام تعلیـم دادنـد کـه خداونـد سـرنوشت هرکسـی را معیّن می‌کنـد و مشیّت او تغییرناپـذیر اسـت و این طریقه را جـبر می‌گویند.»[۱۳] «گوسـتاولبون» پس از یک رشـته گفتگو پیرامون قضا و قدر در اسلام و این که نتیجه آن جبر دیگری است در مقام اعتـذار و پوزش می‌آیـد، می‌گوید: «آیاتی که درباره قضا و قدر در قرآن وارد شده است، بیش از آیاتی نیست که در این خصوص در کتاب مقـدّس ما درج شده است».[۱۴] انتشار یک چنین تهمت‌ها و نتیجه‌گیری‌های غلط در میان اروپایی‌ها، مرحوم «سیّد جمال الـدّین اسـد آبادی» را هنگام اقامت خود در پاریس بر آن داشت که رساله‌ای در دفاع از مسأله قضا و قـدر بنویسـد و آن را در هفته نامه «العروة الوثقی» انتشار دهد، وی در آن رساله می‌نویسد:

«این گروه از اروپاییان چنین گمان کرده‌انـد که میان قضا و قدر و اعتقاد به مذهب جبر هیچ‌گونه فرقی نیست و انسان در پرتو اعتقاد به تقدیر، بسان پری است که در هوا آویزان باشد و با وزش باد از این سو به آن سو کشـیده شود؛ اعتقاد به سـرنوشت سـبب می‌شود که انسان در کردار و گفتار و سکوت و حرکت خود، صاحب اختیار و اراده‌ای نباشد و زمام امور خود را به دست یک نیروی خشن و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۲

کوبنـده‌ای بسارد، یک چنین ملّتی نیروهای طبیعی خود را به کار نمی‌برد، و انگیزه کار و کوشـش از محیط فکر آنها بیرون می‌رود، با این وضع از جهان وجود به عدم رهسپار می‌شوند ...!»[۱۵]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۳

۱۵- بینایی و شنوایی خدا چه مفهومی دارد؟

سؤال

در کتاب‌های عقاید می‌خوانیم که یکی از صفات خداوند، بصیر و سمیع (بینا و شنوا) بودن اوست؛ اکنون این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌توان خدا را با این دو صفت توصیف نمود در صورتی که حقیقت بینایی، جز این نیست که تصویر اشیا از راه مردمک و عدسی چشم، روی پرده «شبکیّه» منعکس گردد و اعصاب بینایی آن را به مغز مخابره کند و همچنین واقعیّت شنوایی این است که امواج صوتی، به گوش که دارای پرده و استخوان‌ها و اعصاب مخصوصی است برسد و از آن‌جا به مغز مخابره گردد، در این صورت چگونه می‌توان خدا را با این دو صفت توصیف کرد، در صورتی که او پیراسته از این موضوعات است؟

پاسخ

بینایی و شنوایی در بشر همان است که گفته شد، ولی مقصود از توصیف خداوند به این دو صفت این است که تمام دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها پیش او حاضرند، هرگز خداوند از آنها غافل نیست و به عبارت دیگر آنچه را که دیگران با چشم و گوش می‌بینند و یا می‌شنوند، او با علم نامتناهی خود از آنها آگاه بوده و اطّلاع دارد.

از این نظر دانشمندان عقاید و مذاهب، حقیقت این دو صفت را به «علم

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۴

نامتناهی» خداوند بازگشت می‌دهند و چنین می‌گویند: نتیجه‌ای را که یک انسان بینا و شنوا-/ پس از فعّالیّت‌های زیادی که اعضای مخصوص بینایی و شنوایی انجام می‌دهند-/ می‌گیرد، این است که از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها آگاه می‌گردد، هرگاه وجودی مانند خداوند بدون عضو و فعّالیّت‌های فیزیکی، از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها بطور کاملتری آگاه گردید، قطعاً صحیح خواهد بود که بگوییم: بینا و شنواست.

حتّی حقیقت بینایی و شنوایی در انسان، همان آگاهی از دیدنی‌ها و شنیدنی هاست و تمام فعّالیتّ‌های عضوی، مقدّمه دیدن و شنیدن است. هرگاه فردی-/ بدون نیاز به این مقدّمات-/ توانست از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها آگاه گردد، به طریق اولی می‌توان گفت که: او سمیع و بصیر است.

از آن‌جا که انسان یک پدیده مادّی است و نمی‌توان بدون ابزار مادّی کاری را انجام دهد، از این جهت ناچار است که به وسیله اعضا و ابزار مادّی و فعّالیتّ‌های ویژه آن، به نتیجه مطلوب که آگاهی از مبصرات و مسموعات است برسد، ولی خدا بالاتر از مادّه است و در درک خود، نیازی به چیزی ندارد و جهان با تمام چهره‌های گوناگون خود پیش او حاضر است، از این جهت بدون هیچ مقدّمه‌ای می‌تواند سمیع و بصیر باشد؛ زیرا تمام دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها پیش او حاضر است و او از همه آنها آگاهی دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۵

۱۶- راز آفرینش انسان

سؤال

بسیاری از افراد مخصوصاً طبقه جوان از یکدیگر سؤال می‌کنند، راز آفرینش انسان چیست و هدف از خلقت او چه بوده است؟

تو گویی این پرسش در زوایای روان اکثریّت این نسل لانه گزیده و آنها را برای حل و گشودن راز آفرینش انسان تحریک می‌کند و در پیش خود می‌گویند: خدایی که غنی و بی‌نیاز، نامحدود و نامتناهی است و به چیزی حتّی آفریدن موجودی نیاز ندارد، چرا انسان را آفریده و چه نیازی به خلقت او داشت؟

اگر گفته شود که در خلقت انسان هـدفی در نظر گرفته نشـده است، در این صورت بایـد گفت که آفرینش او لغو و بی‌هـدف بوده است و ساحت پاک آفریدگار جهان از این نسبت پیراسته می‌باشد و اگر تصوّر شود که خداوند او را برای هدف و مقصدی آفریده است، لازمه این سخن این است که آفریدگار جهان برای رفع نیازی دست به آفرینش او زده است در صورتی که خداوند از هر نوع احتیاج و نیاز مبّرا و منزّه می‌باشد!

پاسخ

گشودن این راز و پاسخ اساسی و روشن به این سؤال در گرو بیان دو مطلب است که هر کدام نقش مهمّی در حلّ سؤال دارند:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۶

۱-/ در درجه نخست بایـد توجّه نمود که این سؤال وقتی به صورت یک عقـده «لاینحل» در می‌آید که دایره هستی را به جهان مادّه منحصر نموده و وجود هستی را در نظامات مادّی و پدیده‌های طبیعی محصور سازیم و مرگ را پایان زندگی بشر دانسته و عالمی به نام «رستاخیز» و سرایی به عنوان آخرت نپذیریم.

در این موقع این سؤال به صورت اشکال بغرنجی جلوه می‌کند و انسان از خود سؤال می‌کند: راز آفرینش انسان چیست؟

چرا انسـان به این جهان گام می‌نهـد و پس از چنـد سال زنـدگی-/ آن هم غالباً توأم با مرارت و تلخی، شـکست و ناکامی-/ طومار عمر او پیچیـده می‌گردد و پرونـده زنـدگی او بسـته می‌شود «از کجا آمـد و برای چه آمـد!» و هدف از غوغای زندگی چند روزه و فلسـفه این زندگی موقّت چیست و چرا آدمیزاد به این جهان گام می‌نهد! و پس از صـرف مقداری آب و غذا نفس‌های او به شماره می‌افتد و قلب او از ضـربان باز می‌ایسـتد و زیر خروارها خاک می‌رود و می‌پوسد و به صورت خشت و گل در می‌آید، تو گویی از اصل خبری نبود و آدمیزادی گام به این پهنه ننهاده بود!

به راستی مکتب «ماتریـالیسم» برابر این پرسـش عـاجز و ناتوان است، زیرا جهان هستی را در مادّه و پدیـده‌های مادّی محصور ساخته است و به خداونـد و جهـان دیگر اعتقاد نـدارد و در این صورت هرچه در چهار دیواری جهان مادّه به گردش می‌پردازد و هرچه در قیافه پدیـده‌های مادّی خیره می‌شود تا در این محیط برای آفرینش آنها مخصوصاً انسان هـدفی جسـتجو کند، جز با حیرت و بهت و سرگردانی و احیاناً سلب و نفی، با چیزی روبه‌رو نمی‌گردد.

ولی کسانی که زنـدگی مادّی را برای انسان منزلی از منازل زنـدگی بشـر می‌داننـد و به دنبال این جهان، به سـرای دیگری معتقـد و عقیده‌مندند که این جهان مقدّمه جهان دیگر است و مرگ برای بشر پایان نیست، بلکه روزنه‌ای است به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۷

جهان دیگر و پلی است برای نیل به ابدیّت، در مکتب این افراد پاسخ به این سؤال سهل و آسان است و اگر هدف از آفرینش انسان را در سـیمای او در این جهـان نتوانسـتند بخواننـد، حتماً بایـد هـدف از خلقت او را در جهان دیگر و در زنـدگی ابـدی او، جسـتجو بنماینـد و بگویند که هدف از خلقت انسان در این جهان، آماده کردن او برای یک زندگی ابدی و جاودانی است که خود هدف و مطلوب نهایی می‌باشد.

۲-/ مطلب دیگری که باید به آن توجّه نمود و در حقیقت پایه دوّمی برای حلّ سؤال محسوب می‌شود این است:

هر انسان عاقل و خردمندی که کاری را انجام می‌دهد، برای هدفی است که به آن نیاز دارد چون انسان موجودی است سـراپا نیاز و احتیـاج، طبعاً برای تکامـل و رفع نیازمنـدی‌های خـود دست به کـار و فعّـالیّت می‌زنـد، مثلًـا غـذا می‌خورد، آب می‌آشامـد، لبـاس می‌پوشد، تحصیل می‌کند، برای این که گوشه‌ای از نیازمندی‌های مادّی و معنوی خود را بر طرف سازد.

حتّی کارهـای خیر و نیکی که انجام می‌دهـد، مثلًا از درمانـدگان دسـتگیری می‌کنـد و در راه امور آموزش و پرورش فرزنـدان خود مبالغی خرج می‌کند، بیمارستان بزرگی می‌سازد، همگی به خاطر رفع نیازی است که از درون احساس می‌کند و انگیزه او در اجرای

این برنامه‌های عام المنفعه، یا نیل به پاداش‌های دنیوی و اخروی است که پیامبران آسمانی از آنها خبر داده‌اند و یا رفع درد و رنجی است که مشاهده منظره وضع رقّت بار مستمندان به او دست می‌دهد و برای رفع این الم روحی و «آرامش وجدان» خود قسمتی از سرمایه خویش را در این راه به کار می‌اندازد و یا هدف کسب نام و افتخار است که آن را مایه تکامل خود می‌اندیشد.

کوتاه سخن این که: معمولًا انسان هر کاری را انجام می‌دهد به خاطر نفع

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۸

خویش و یا به خاطر دفع زیانی است که در ترک این کار احساس می‌کند و در همه این کارها سود و تکامل خود را جستجو می‌کند تا آن‌جا که در کارهای بشر کمتر موردی را می‌توان یافت که فرد کاری را برای خودِ کار انجام دهد و در انجام آن، حتّی به صورت ناخود آگاه تکامل جسمی و معنوی خود را در نظر نگیرد.

البتّه طبیعی است از هر سو احتیاج و نیاز، انسان را فراگرفته است و ناچار است برای حفظ و تکامل خویش، کارهای گوناگونی انجام دهد.[۱۶] اکنون که از انگیزه کارهای انسان آگاه شدیم و روشن گردید که اعمال او به منظور هدفی انجام می‌گیرد و نتیجه آن جز تکامل روحی و جسمی او چیز دیگری نیست، لازم است که «هدف در کارهای خدا» را مورد بررسی وتجزیه و تحلیل قرار دهیم:

درست است که ساحت پاک خداوند از کارهای لغو و بیهوده دور و پیراسته است و او در تمام کارهای خود هدف دارد و هر موجودی را به خاطر هدفی آفریده است، ولی باید دید هدف در افعال خدا چیست و چه معنایی دارد؟

این که می‌گوییم آفریدگار جهان هر موجودی را برای هدفی آفریده است، نه به آن معنا است که درباره کارهای بشر تصوّر نمودیم بلکه چگونگی هدف در کارهای خدا با آنچه درباره انسان گفتیم، کاملًا فرق دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۷۹

با تفاوت روشنی که میان خداوند و بشر است و این که او غنی و بی‌نیاز و انسان سراپا نیاز و احتیاج است، واضح می‌شود که «هدف در افعال خداوند» معنای دیگری دارد و درست نقطه مقابل تفسیری است که برای افعال بشر گفته شد.

از آن‌جا که بشر محتاج و نیازمند است و حتّی یک لحظه هم نیاز او از خارج از ذاتش قطع نمی‌گردد بناچار باید برای زندگی تلاش کند و پیوسته در رفع نیازمندی‌ها و کمبودهای خود بکوشد و در تکامل معنوی و مادّی خود فعّالیّت نماید.

ولی از آن‌جا که خداوند وجودی نامحدود و نامتناهی است، فقر و نیاز در ذات پاک او تصوّر ندارد، زیرا کمالی نیست که او دارا نباشد. در این صورت هدف در کارهای او باید «رسانیدن نفع به دیگری» باشد.

به عبارت روشنتر: خداوند وجودی است از هر نظر بی‌پایان و کامل و هیچ‌گونه احتیاج و نیازی در ذات او راه ندارد و از طرفی می‌دانیم که کارهای او بر طبق مصالح و حکمت است و ساحت او از کار لغو پیراسته می‌باشد، در این صورت نتیجه می‌گیریم:

منظور او از آفرینش انسان، رفع نیاز از خود نبوده و نتیجه خلقت بطور مسلّم به خود انسان باز می‌گردد؛ هدف این است که او را به کمال شایسته خود برساند بدون این که رسانیدن انسان به عالی‌ترین درجات تکامل نتیجه‌ای برای ذات پاک او داشته باشد.

تکامل در جهان طبیعت

مطالعه اجمالی در جهان آفرینش، ما را از حقیقت روشنی آگاه می‌سازد و آن این که: سراسر جهان مهد تکامل و پرورش موجودات است و تکامل هر موجودی به خاطر تکامل موجود بالاتری انجام می‌گیرد.

مثلًا اشعّه گرم و حرارت آفتاب بر صفحه دریاها و اقیانوس‌ها می‌تابد، قسمتی از آب‌های دریا را به صورت بخار به سمت بالا می‌فرستد، باد و طوفان بر سینه بخار

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۰

می کوبد و آن را به نقاط خشکی می‌راند، بخار دریا پس از یک سلسله فعل و انفعال‌های طبیعی به صورت قطرات زلال باران و دانه‌های شفّاف برف به روی زمین فرو می‌ریزد و به چهره بی‌جان زمین روح تازه‌ای می‌بخشد و زمین با جنبش آرام خود اسرار درونی خود را بیرون ریخته و دشت و صحرا به صورت مخملی سبز رنگ در می‌آید، در هر گوشه‌ای گلی و سنبلی و در هر نقطه گیاه و درختی می‌روید، زمزمه جویبار و غرّش آبشار، نوای فرح‌بخش بلبلان، گل‌های عطرآگین بیابان، رونق دیگری به زندگی می‌بخشد.

مطالعه این فصل از کتاب هستی عالی‌ترین درس خداشناسی را به انسان می‌آموزد و در عین حال ما را به سنّت حکیمانه الهی رهبری می‌نماید و با دیدگان خود می‌بینیم که هر موجودی از جماد و نبات و حیوان، با برنامه مخصوصی به سوی کمال می‌شتابد و همه موجودات جهان به شیوه خاصّی به سوی کمال حرکت می‌نمایند و هر روز و هر سال از صورت‌های ناقص‌تری به صورت کاملتری در می‌آیند.

یک درخت برومند روز نخست سلّولی بیش نبوده، سپس پس از طیّ مراحلی به صورت عظیم‌ترین درختان جهان در می‌آید و یا آن جاندار بزرگ در آغاز به صورت سلّول در رحم مادر قرار داشته و یا در میان تخمی سربسته محبوس بوده، بعداً در پرتو اراده حکیمانه خداوند جهان از نازلترین مرحله زندگی به آخرین مرحله کمال شایسته خود رسیده است. تو گویی این جهان عالی‌ترین مهد برای پرورش استعدادهای نهفته در گیاه و جاندار است تا هر موجودی به کمال شایسته خود برسد.

انسان نیز که جزئی از جهان آفرینش است و یکی از میوه‌های پر ارزش جهان هستی می‌باشد، مشمول همین قانون بوده و از نظر هدف و راز خلقت با نباتات و جانداران یکی است و هدف از آفرینش او جز این نیست که به کمال شایسته و لایق خود برسد و استعدادهای نهفته او شکفته گردد؛ او با اراده و اختیار خویش راه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۱

کمال خود را پیش می گیرد.

بلکه می‌توان گفت جهان و یا بسیاری از موجودات آن به خاطر انسان آفریده شده تا وی برای رفع نیازمندی‌های خود از آنها بهره‌مند گردد و به کمال شایسته خود برسد.

بنابر این خدا انسان را نیافرید که نیازی را از خود برطرف سازد، کمبود و نقصی را از خود دور نماید، بلکه انسان را آفرید تا به سوی کمال شایسته خود رهسپار گردد و با آزادی راه تکامل و سعادت خود را بپوید.

روشنتر بگوییم: انسان را آفریده است تا او را به عالی‌ترین درجه‌ای از کمال برساند و موجودی پست و ناچیز (سلّول انسانی) در مسیر تکامل خود به جایی برسد که دانا، توانا، قدرتمند، با اراده، متفکّر و عاقل گردد و با این کمالات محدود خود نمایشگر کمالات نامحدود و بی‌پایان خداوند شود.

او انسان را آفرید و استعدادهای شایسته‌ای در نهاد او به ودیعت گذارد؛ پیامبران و آموزگاران آسمانی را به تربیت او گمارد تا در سایه بندگی خدا و پیروی از فرمان‌های سعادت‌بخش او به تکامل همه جانبه خود نایل آید و آماده زندگی کاملتر در جهانی وسیعتر گردد.

در قرآن مجید و احادیث اسلامی بطور اجمال به آنچه در بالا گفته شد اشاره شده است؛ قرآن مجید هدف نهایی از آفرینش انسان را همان زندگی و سعادت جاویدان او در جهانی وسیعتر می‌داند و می‌فرماید: «اَفَحَسِبْتُمْ انَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ انَّکُمْ الَیْنا لا تُرْجَعُونَ؛ آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید!»[۱۷] مقصود این است که هدف از آفرینش انسان را نمی‌توان در چهار چوبه زندگی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۲

مادّی پیدا نمود، بلکه باید آن را در جهان دیگر جستجو کنیم و بدانیم که وی با مرگ خود باز به سیر تکامل خود ادامه داده و به سوی یک کمال مطلق (خدا) رهسپار می‌باشد.

و اگر در آیه «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الانْسَ الّا لِیَعْبُدُون؛ من جنّ و انس را نیافریدم جز برای این که عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)!»[۱۸] هدف از آفرینش انسان را عبادت و بندگی خدا معرّفی می کند، نه به این معناست که خدا نیازی به اطاعت بندگان دارد، بلکه مقصود این است که بشر از طریق بندگی و پیروی از دستورهای خدا و شناسایی او، به کمال خود که زاییده پیروی از فرمان‌های اوست، برسد؛ و از این مجرا به سعادت ابدی و جاودانی که معلول اطاعت از دستورهای الهی است، نایل آید؛ و داشتن یک زندگی جاودانی که معلول اطاعت از دستورهای الهی است، نایل آید؛ و داشتن یک زندگی جاودانی توأم با سعادت و خوشبختی، هدف نهایی است که نباید پس از آن منتظر هدف دیگری باشیم و نباید دو مرتبه سؤال خود را تکرار کنیم و بگوییم پس از نیل به این کمال نهایی دیگر چه می‌شود و هدف از این تکامل چیست؟

ممکن است گفته شود که چرا خداوند همه این کمالات را یکجا به انسان نداده و چرا او را نیازمند آفریده تا در پرتو فعّالیّت‌های خویش به کمال مطلوب خود برسد؟

پاسخ این پرسش روشن است؛ یک شیوه اخلاقی در صورتی پسندیده و قابل ستایش است و کمال محسوب می‌شود که انسان با کمال آزادی و اختیار و اراده خود آن را کسب کند و به دست آورد و اگر کمالی به صورت اجبار و ناخواسته در درون انسانی پدید آید، هرگز یک فضیلت اخلاقی و ملاک برتری شمرده نمی‌شود، مثلًا دستگیری از مستمندان و ساختن یک بیمارستان در صورتی نشانه تکامل روحی است که انسان از روی آزادی و اختیار دست به این کار بزند و اگر به زور از انسان پولی بگیرند و در این راه مصرف کنند، هرگز دلیل بر فضیلت اخلاقی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۳

پول دهنده نخواهد بود و هرگز عمل او مورد ستایش و تقدیر قرار نخواهد گرفت.

بنابر این، انسان برای رسیدن به تکامل روحی باید راه فضیلت را آزادانه با پای خود بپیماید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۵

۱۷- آیا عقیده به وجود شیطان نشانه دو گانه پرستی است؟

سؤال

ما زرتشتیان را ملامت می کنیم که دو گانه پرست هستند، آیا عقیده ما به وجود شیطان که منشأ گمراهی‌ها و شرور است، یک نوع دو گانه پرستی نیست؟

همچنین ما مسیحیان را سرزنش می کنیم که سه‌گانه‌پرستند آیا عقیده ما به «پیامبر» و «جبرئیل» در برابر «خداوند» یک نوع سه گانه پرستی محسوب نمی‌شود؟

پاسخ

چنین استنباطهایی مسلّماً بر اثر عدم برداشت صحیح از معنای شیطان و یا جبرئیل و پیامبر است. زیرا با توجّه به حقیقت معانی این الفاظ، هیچ گونه ابهام و تردیدی در این زمینه باقی نمی‌ماند.

توضیح این که: شیطان بمانند سایر موجودات، یکی از مخلوقات خداست و در آغاز پاک آفریده شده است، ولی بر اثر طغیانگری و تکبّر، از مقام برجسته خویش سقوط کرده و به درّه ویرانگری و فساد فرو رفته است و تسلّط او بر افراد انسان هرگز یک تسلّط

اجباری نیست، بلکه تسلّط او بر کسانی است که او را به وجود خود راه دهنـد ولایت و سرپرستی او را بپذیرند و تحت وسوسه‌های او قرار گیرند؛ امّا آنها که به وسیله ایمان به خدا و اراده محکم و استوار خود در برابر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۶

او سدّی کشیده‌اند، هیچ‌گاه نفوذی در آنها نخواهد داشت («انَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یَتَوَلَّوْنَهُ ...؛ تسلّط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند ....»[۱۹]).

از آنچه گفته شد، بخوبی روشن می‌شود که شیطان نه یک مبدأ مستقل در برابر خداست و نه آفریننده شرور و آفات می‌باشد، بلکه خود موجودی ضعیف و مخلوقی ناتوان از مخلوقات خـدا حساب می‌شود و اگر می‌بینیم خداونـد او را به حال خود واگذارده، برای این است که بندگان پاک خدا و پویندگان راه او نه تنها از وجود شیطان ضرر نمی‌برند، بلکه با مقاومت در برابر وسوسه‌های او روز به روز کاملتر و نیرومندتر و شایسته‌تر خواهند شد که گفته‌اند: «همواره تکامل‌ها در درون تضادّها صورت می گیرد».

امّا اعتقاد به خـدا و جبرئیل و محمّـد صـلی الله علیه و آله و سـلم هم به هیـچ وجه با عقیـده نصاری درباره «اقانیم ثلاثهٔ»-/ اب، ابن و روح القـدس-/ مشـابهت نـدارد؛ ما خـدا را تنها معبود و آفریـدگار یکتا و خالق یگانه سراسـر جهان هستی می‌دانیم و غیر از او حتّی حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله و سلم و جبرئیل و سایر پیامبران و فرشتگان را مخلوق و آفریده او می‌دانیم که از خود هیچ‌گونه اختیاری در این جهان پهناور هستی ندارند؛ همه بنده او هسـتند و همه سر بر فرمان او دارند. جبرئیل پیک وحی او و محمّد صلی الله علیه و آله و سـلم بنـده و فرسـتاده و برگزیـده اوست. قرآن مجیـد که مـدرک اصـیل تمـام عقایـد ماست این حقیقت را آشـکارا در بسیاری از آیات بیان کرده است و هرگونه عبارتی که بوی الوهیّت پیامبر یا جبرئیل

بدهد بشدّت از طرف اسلام مردود خواهد شد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۷

۱۸- چگونه تعدّد آفریدگار مایه فساد در آفرینش است؟

سؤال

یکی از دلایـل یگـانگی خـدا این است که وجود دو مبـدأ در جهـان خلقت موجب فسـاد در زمین و آسـمان است و اگر دو خـدا بر جهان حکومت کند، موجب اختلال در دستگاه آفرینش می گردد.

اوّلًا: چرا تعدّد خدا، موجب فساد در جهان آفرینش می گردد؟

ثانیاً: چه مانع دارد که دو آفریننده در ساختن جهان با هم تشریک مساعی نموده و اقدام به کار کنند؟

پاسخ

این موضوع را بـا دو بیـان می‌توان توضـیح داد: یکی از آن دو بیـان، علمی و دیگری فلسـفی است. اینـک هر دو را در این جا بطور فشرده منعکس می‌نماییم.

۱-/ از مطـالعه یـک کتـاب بخوبی می‌توان فهمیـد که نوشـته یک نفر است یا چنـد نفر، در کتابی که یک نفر نوشـته است یک نوع همـاهنگی مخصوص در میان عبـارات و جمله بنـدی‌ها، تعبیرات مختلف، کنایـات و اشـارات، عنـاوین، تیترها، طرز ورود و خروج، مندرجات، و خلاصه در تمام قسمت‌ها یک نوع وحدت و هماهنگی به چشم می‌خورد؛ چرا؟

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۸

زیرا همگی زاییده یک فکر و تراوش یک قلم است؛ در صورتی که چنین هماهنگی در کتابی که دو نفر نوشته باشند وجود نخواهد

داشت-/ هر قـدم هم، همفکر و هم سـلیقه باشـند-/ آثـار اختلاف در بسـیاری از قسـمت‌ها که اشاره نمودیم به چشم خواهـد خورد، مخصوصاً اگر این کتاب، بزرگ و مفصّل باشد و در موضوعات گوناگون بحث کند، خیلی زود می‌توان به این حقیقت پی برد.

جهان آفرینش که خود بزرگترین کتاب تکوین است و تمام افراد بشـر قادر به شـمردن صـفحات آن نیسـتند تا آن‌جا که بشر قادر به خواندن آن شده است، در تمام صـفحات و سـطور آن یک نوع نظم معیّن و پیوستگی خاص و هماهنگی غیر قابل توصیفی مشاهده نموده است و این مطلبی است که جملگی بر آنند.

تمام دانشـمندان جهان از سـتاره شـناس، اتم شـناس، فیزیکدان، شیمیدان، حیوان شناس و گیاه شناس اتّصال و پیوستگی و هماهنگی تمام اجزای آن را با یکـدیگر تصـدیق کرده و همگی می‌گوینـد: نظم واحد و تدبیر یگانه‌ای بر این جهان حکومت می‌کند و نظامی که بر منظومه شمسـی مـا حکومت می‌نمایـد بـدون کم و زیاد، در یک اتم، که اگر میلیون‌ها از آن را روی هم بگـذاریم نقطه‌ای را تشکیل می‌دهند نیز حکمفرما می‌باشد.

قوانین و نوامیسـی که بر جهـان حکومت می‌کنـد، آن‌چنـان عمومی و کلّی است که از آزمایش کوچکی در گوشه‌ای از این جهان، می‌توان یـک قـانون کلّی و عمومی که بر سراسـر جهـان آفرینش حکومت می‌کنـد، به دست آورد. قـانون جـاذبه و دافعه بر سراسـر جهان حکومت می‌نماید و هیچ موجودی از این قانون مستثنا نیست.

تمـام گیاهان و جانـداران تولیـد مثل می‌نماینـد؛ شـباهت در خلقت حیوانات آنچنان زیاد است که گروهی را بر آن داشـته است که بگویند همگی ریشه واحدی دارند و همچنین ....

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۸۹

خلاصه، به هر سو بنگریم و از هر کسـی سؤال کنیم، همه این حقیقت را تأییـد می‌کننـد که در سرتاسـر جهان هستی آثار وحـدت و یگانگی و نظام واحد بخوبی به چشم می‌خورد.

هرگـاه مبـدأ آفرینش یکی نبـود و دو رأی و دو فکر بر جهـان حکـومت می‌کرد، طبعاً وضـع جهـان آفرینش غیر از ایـن بـود و از پیوسـتگی و همـاهنگی نظم و تـدبیر یگـانه، خبری نبود و نتیجه یـک چنین از هم گسـیختگی، همان فساد در دسـتگاه خلقت و نظام آفرینش است.

«هشام بن حکم» از امام صادق علیه السلام پرسید: دلیل بر یگانگی خداوند چیست؟

امام در پاسخ وی چنین فرمود:

«اتصال التدبیر و تمام الصنع؛ کما قال اللَّه: لو کان فیهما الهۀ الّا اللَّه لفسدتا؛[۲۰]

بهم پیوستگی و دوام نظام هستی و تمامیّت آفرینش دلیل بر یگانگی اوست؛ همان‌طور که خود او فرموده است: اگر در سراسر زمین و آسمان جز خداوند یگانه آفریدگاری بود، نظام آنها بر هم می‌خورد».[۲۱] ۲-/ بیان دیگر، بیان فلسفی است که در برخی از آیات قرآن نیز به آن اشاره شـده است و آن این که: هرگاه بر زمین و آسـمان‌ها دو آفریننـده حکومت نماینـد، این دو خداوند یا مماثل و هماننـد یکدیگرنـد، یـا بـا یکـدیگر اختلاف و تباین کلّی دارنـد؛ هرگاه مماثل و هماننـد یکـدیگر باشـند (ماننـد دو انسان که بر اثر شباهت کامل و جهت اشتراکی که در میان آن دو وجود دارد مثل یکـدیگر شـمرده می‌شونـد) در این صورت بایـد در یک قسـمت شبیه و همانند یکدیگر باشـند، امّا در یک قسـمت دیگر باید با هم اختلاف داشته باشـند؛ زیرا معنا ندارد که دو موجود از هر جهت مانند یکدیگر باشند و هیچ‌گونه تفاوتی میان آنان نباشد، حتّی دو برادر دو قلو و همزاد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۰

که از نظر شکل و قیافه و رنگ و اندازه قامت آهنگ صدا و ... مانند یکدیگر باشند باز از جهاتی-/ لااقل لحظه تولّد و مکان و مادّه سازنده بدون روح و ...- با هم فرق خواهند داشت.

نتیجه چنین فرضی «ترکیب» است. ترکیب از «جهت اشتراک» ولو اشتراک در اصل هستی و وجود، و از «جهت اختلاف» که موجب تعدّد و دو گانگی آنان می‌باشد و چون براهین فلسفی ثابت کرده است که خداوند باید بسیط باشد در این صورت چنین فرضی (دو خداوند همانند یکدیگر) باطل خواهد بود.

از این جهت ناچاریم بحث را روی دو خدای متباین در تمام هستی متمرکز کنیم؛ دو خدایی که هیچ نوع جهت وحدت اشتراکی در میان آنان نباشد و از نظر ذات و هستی، کاملًا با یکدیگر مخالف و مباین شمرده شوند.

ناگفته پیداست آثار و افعال دو موجود مباین باید مانند ذات خود آنها مباین و مخالف شود، زیرا تصوّر ندارد که دو موجود متباین که کوچکترین نقطه اشتراک و وحدتی در میان آنها موجود نباشد، در عین حال از نظر فعل و اثر یکسان و یکنواخت گردند. هرگاه دو خداوند اینچنین بر عالم آفرینش حکومت کنند، تدبیر هر کدام مباین و مخالف دیگری خواهد بود و نتیجه حکومت و تدبیر مختلف بر زمین و آسمانها، به هم خوردن نظم و از هم گسستن روابط و بروز اختلاف در دستگاه آفرینش و از بین رفتن هماهنگی از نظر اداره خواهد بود.

در صورتی که ما در جهان خلقت خلاف آن را مشاهده می‌کنیم؛ زیرا می‌بینیم اگر جاندار آفریده است، تمام جهان را آنچنان با او هماهنگ ساخته و هستی او را با هستی دیگران آنچنان پیوند داده، تو گویی که همه جهان هستی برای خدمت و کمک به او آفریده شده است و این نوع هماهنگی حاکی از آن است که اراده واحدی بر جهان حکومت می‌کند. به این طرز استدلال در سوره مؤمنون، آیه ۹۱ نیز اشاره شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۱

بنابر این، هم استدلالات فلسفی و هم مطالعات علمی این حقیقت را ثابت می‌کند که بر سراسر پهنه هستی یک اراده، یک مشیّت و یک ذات پاک حکومت می‌کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۲

۱۹- آیا جهان در بقای خود نیازمند به خداست؟

سؤال

بعضی از خوانندگان عزیز می‌گویند امروز ایرادی در میان مادّی‌ها مطرح است که ما پاسخ کامل آن را نمی‌دانیم؛ لطفاً در این باره توضیح کافی دهید و آن این که:

«ممکن است ما قبول کنیم که نظام آفرینش این جهان در پیدایش خود نیازمند به مبدئی که دارای علم و قدرت است بوده، ولی بقا و ادامه وجود این نظام نیازی به آن مبدأ ندارد؛ زیرا هنگامی که سازنده این جهان آن را با نظام خاصّ علّت و معلول بطور حساب شده‌ای آفرید این وضع به خودی خود ادامه می‌یابد-/ خواه او باشد خواه نباشد-/ همانطور که ممکن است یک ساعت دقیق، سال‌ها کار کند و سازنده اصلی آن وجود نداشته باشد، یا یک موشک فضا پیما سال‌ها در فضا به پیشروی خود ادامه دهد و اخباری به ما مخابره کند در حالی که سازندگان آن از میان رفته باشند».

پاسخ

این ایراد، ایراد تازه‌ای نیست که مادّی‌های امروز عنوان کرده باشند، بلکه در سخنان پیشینیان نیز دیده می‌شود و در کتب فلسفی و کلامی به آن پاسخ گفته‌اند؛ به هر حال این ایراد را به دو صورت می‌توان عنوان کرد:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۳

نخست این که: یـک موجود یا یک نظام خاص در آغاز پیـدایش، نیازمنـد به علّت است ولی در بقای خود نیازمنـد به علّت (مطلقاً) نیست-/ اعم از این که آن علّت همان علّت اوّل باشد یا غیر آن.
این همان است که بعضـی از فلاسـفه پیشین به آن معتقد بوده‌اند و تصوّر می‌کردند همان‌طور که یک عمارت در بقای خود نیازمند به معمار و بنّا نیست، هیچ موجودی در ادامه وجود خود علّتی نمی‌خواهد!
اگر ایراد چنین طرح شود پاسـخ آن بسـیار روشن است، زیرا بـا نظر دقیق فلسـفی، بقـای یـک موجود، چیزی غیر از آغـاز وجود آن است؛ و به عبارت روشـنتر: وجود هر چیز در هر زمان، غیر از وجودش در زمان و لحظه دیگر است. بقای موجودات در مسـیر زمان، درست مانند بقای شکل یک رودخانه است که ذرّات آب در آن مرتّباً عوض می‌شود ولی صورت ظاهری آن همچنان باقی است.
به عبـارت دیگر: همان‌طور که یک موجود اجزایی دارد و هر جزء آن بـدون علّت موجود نمی‌شود، از نظر زمان نیز امتـداد و عمری دارد که هر لحظه آن نیازمنـد به علّت است، پس اگر چیزی در ادامه حیات خود نیازمنـد به علّت نباشـد باید در آغاز وجود خود نیز نیازمند به علّت نباشد، زیرا هیچ فرقی میان لحظه اوّل و لحظه بعد نیست.
اجازه دهید این موضوع را بیشتر توضیح دهیم:
طبق آخرین تحقیقات فلاسفه گذشته ما و آخرین تحقیقات فلاسفه جدید-/ در بحث حرکت جوهری و در بحث نسبیّت-/ زمان بُعد چهارم اشیاست، بنابر این همان‌طور که بُعـد دو چیز از نظر طول و عرض و عمق ممکن است با هم متفاوت باشـند-/ یکی بزرگتر و یکی کوچکتر-/ همچنین بُعد دو چیز از نظر زمان یکی ممکن است با هم متفاوت باشند.
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۴
همان‌طور که کمی و زیادی هریک از ابعاد جسم، بدون علّت ممکن نیست، همچنین مقدار طول زمان و عمر اشیا و حوادث نیازمند به علّت می‌باشد.
پس اگر بگوییم چیزی در بقای خود محتاج علّت نیست، درست مثل این است که بگوییم یک جسم صد متری تنها در یک متر اوّل احتیاج به پدید آورنده دارد و امّا نود و نه متر دیگر، خود به خود موجود می‌شود؛ آیا هیچ‌کس می‌تواند این سخن را بپذیرد؟
امّا در مورد مثـال سفسـطه‌آمیز «ساعت و سازنـده آن» وماننـد آن بایـد توجّه داشت که ساعت هم در آغاز وجود خود نیاز به علّت دارد و هم در ادامه عمر خود، برای آغاز وجود خود محتاج سازنـده است ولی در ادامه وجود از خاصـیّت موادّ ساختمانی خود مـدد می‌گیرد؛ یعنی اسـتحکام فلزّات به کـار برده شـده، به آن اجـازه ادامه عمر می‌دهـد و لـذا بـا تفاوت موادّ ساختمانی آن، مقـدار عمر ساعت کاملًا فرق می‌کند و این دلیل روشنی است بر این که هم آغاز وجود یک چیز علّت می‌خواهد و هم ادامه آن.
از آنچه گفتیم تنهـا یک نتیجه می‌گیریم که: همان‌طور که حـدوث و پیـدایش یک چیز علّت می‌خواهـد، ادامه و بقای آن هم علّت می‌خواهـد-/ خواه علّت ادامه، همـان علّت پیـدایش باشـد یا غیر آن-/ و اگر کسـی نیاز به علّت را در ادامه حیات انکار کنـد، قانون علیّت را بکلّی انکار کرده است.
اکنون توجّه کنید تا بخش دوّم اشکال را که بخش اساسی آن است مطرح کنیم.
(دقّت کنید)
ممکن است کسـانی بگوینـد قبول داریم که هر نظـامی هم در آغـاز و هم در ادامه حیـات نیازمنـد به علّت است ولی لازم نیست که علّت «حدوث» همان علّت «بقا» باشد، چه مانعی دارد که مبدأ اصلی عالم هستی، از روی علم و اراده این
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۵
جهان را آفریده باشد و چرخ‌های علل و معلول طبیعی را چنان تنظیم کرده و به هم پیوسته که به خودی خود بتواند به حیات خویش ادامه دهد؟-/ همان‌طور که در مثال ساعت گفته شد که موجود عاقل و دانشمندی آن را از موادّ مستحکمی به وجود می‌آورد و بعد

از حیات او نیز به کار خود ادامه می‌دهد-/ نتیجه این که نظام عالم هستی در آغاز وجود خود نیازمند به وجود خدا، امّا در ادامه وجود خود مدیون یک سلسله علل طبیعی و حرکات جبری است.

اگر سؤال به این صورت طرح شود، در پاسخ باید گفت: با توجّه به این که زمان به منزله بُعد چهارم اشیاست، یعنی یک موجود طبیعی و آثار آن هر لحظه مرحله تازه‌ای از وجود را طی می‌کند، بلکه در هر لحظه وجود تازه‌ای است غیر از وجود اوّل و غیر از وجود بعد، و به تعبیر دیگر، جهان مجموعه‌ای از «حوادث» و «شدن‌ها» است، در این صورت، احتیاج یک موجود طبیعی و ادامه خواصّ آن در هر لحظه به وجود علّت روشن می‌شود؛ به علّتی که هستی او ازلی و ابدی است و از ذاتش می‌جوشد، نه علّتی که خود نیازمند به علّت است. (دقّت کنید)

اجازه دهید این مطلب را با یک مثال روشن سازیم: یک لامپ برق را در نظر بگیرید، این چراغ برای روشن شدن نیاز به کارخانه مولّد برق دارد، ولی آیا این نیاز فقط در لحظه اوّل است؟ البتّه نه! اگر در یک زمان-/ ولو یک زمان بسیار کوتاه-/ رابطه آن با کارخانه مولّد برق قطع گردد، چراغ فوراً خاموش می‌شود و به دنبال آن تمام آثارش اعم از نور و حرارت نابود می گردد؛ ممکن است چراغ نیروی لازم را از سیم‌ها بگیرد، ولی بدیهی است که سیم‌ها از خود برق ندارند و آنها نیز باید از مبدأ مولّد برق نیرو بگیرند؛ این‌جاست که ما می گوییم تمام موجودات این جهان و خواص و آثار آنها نیازمند به یک مبدأ ازلی است که لحظه به لحظه باید به آن متّکی باشد تا بتواند به هستی خود ادامه دهد؛ زیرا می‌دانیم هستی این موجودات جهان

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۶

و خواص و آثار آنها از درون ذات آنها نیست؛ همه اینها حادثند و سابقه عدم و نیستی دارند. نظام این جهان متّکی به علل طبیعی است ولی آن علل طبیعی حتماً باید متّکی به یک علّت ازلی باشند.

یعنی باید نور هستی لحظه به لحظه از آن مبدأ جاویدان به آنها برسد و اگر یک لحظه رابطه آنها قطع گردد نیست و نابود می‌شوند. این همان است که ما می گوییم خدا همواره و در همه جا با همه اشیا و حوادث می‌باشند و حتّی موجودات جهان یک لحظه نمی‌توانند بدون وجود او به هستی خود ادامه دهند. عالم هستی یک عالم ازلی و ابدی نیست بلکه یک عالم حادث است که وابسته به یک وجود ازلی و ابدی می‌باشد و این وابستگی جزء ذات این جهان است، همان‌طور که وابستگی روشنایی یک لامپ به مبدأ مولّد برق، جزء ذات آن می‌باشد.

اشتباه بزرگی که در مسأله ساختن ساعت پیش آمده این است که سازنده ساعت هرگز موادّ اصلی ساعت را نساخته، بلکه تنها به موادّ آن شکل داده و چرخ‌های آن را روی هم سوار کرده، اگر او سازنده موادّ اصلی ساعت بود و آنها را از عدم به وجود آورده بود با از بین رفتن او مواد هم از بین می‌رفت، همچنین معمار و بنّا، سازنده موادّ ساختمان نیستند، بلکه به آن شکل می‌دهند؛ اگر موادّ ساختمان را آنها از نیستی به وجود آورده بودند-/ یعنی موادّ مزبور در هستی خود وابسته به بنّا و معمار بودند- با از میان رفتن آنها، از بین می‌رفتند.

اگر بخواهیم این موضوع را به تعبیر فلسفی بیان کنیم باید بگوییم: جهان ممکن الوجود است نه واجب الوجود؛ بنابر این ممکن الوجود در آغاز و ادامه حیات خود محتاج به واجب الوجود است و اگر در ادامه حیات بی‌نیاز شود باید واجب الوجود باشد، در حالی که محال است «ممکن الوجود» تبدیل به «واجب الوجود» شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۷

بخش دوم: پیامبران و پیشوایان بزرگ

اشاره

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۹۹

۱- دنیای متغیّر با قوانین ثابت اسلام چگونه سازگار است؟

سؤال

تغییر و تحوّل جامعه‌ها امری است قطعی و اجتناب‌ناپذیر، در این صورت چگونه می‌توان یک اجتماع متغیّر و ناپایدار را با قوانین ثابت و یکنواخت اداره نمود؟

پاسخ

این سؤال برای هر فردی که آشنایی مختصری با علوم اجتماعی دارد و وضع ناپایداری رسوم و عادات و صنعت و تکنیک جامعه‌ها را از نزدیک مشاهده می‌نماید، مطرح می‌باشد. گذشته از این، خود این پرسش یکی از سؤالاتی است که پیرامون خاتمیّت پیامبر اسلام مطرح شده و علما و دانشمندان اسلامی پیرامون آن بحث‌های مفصّل و طولانی دارند و در برخی از شماره‌های مجلّه مکتب اسلام به مناسبت‌های مختلفی پیرامون آن بحث شده است.[۲۲] این اشکال در حقیقت همان ایرادی است که بعضی از مسیحیان نیز دارند.

مثلًا پروفسور «جان الدر» در مقدّمه کتاب باستان‌شناسی کتاب مقدّس، در مقام پوزش‌طلبی که «چرا حضرت مسیح برای بشریّت قوانین اجتماعی نیاورد» به این سؤال توجّه نموده و می‌نویسد: جامعه‌های متغیّر و متحوّل را نمی‌توان با یک

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۰

رشته قوانین ابدی اداره نمود و برای همین جهت حضرت مسیح جامعه‌ها را در موضوع قوانین به خود آنها واگذاشت تا خود را با گذشت زمان تطبیق دهند و خود به وضع قوانین بپردازند.

گویا «جان الدر» منظورش از این سخن ضمن دفاع از این کمبود مسیحیّت کنونی، تعریض به اسلام بوده که قوانین و مقرّرات اجتماعی وسیعی دارد.

ولی این که آیین مسیح کنونی فاقد یک «دکترین جامع برای زندگی» است، خود اشکالی مهم است و تا کنون جهان مسیحیّت به صورت‌های مختلفی خواسته از آن دفاع کند و نتوانسته است راه حلّ قابل توجّهی برای آن پیدا کند.

در هر صورت آنچه لازم است در پاسخ این سؤال و سؤالات مشابه آن گفته شود، این است که در اسلام دو نوع قانون داریم:

۱-/ قوانین ثابت و همگانی و به اصطلاح ابدی و همیشگی که دگرگونی به آنها راه ندارد.

۲-/ اصول و مقرّرات متغیّر و متحوّل که با تغییر شرایط و مقتضیات تغییر و تبدیل پیدا می‌کند و آنچه مهم است بیان ملاک قوانین ثابت و مقرّرات متغیّر و تشخیص این دو نوع از یکدیگر است.

توضیح: آن قسمت از مسائل اخلاقی و شؤون اجتماعی و قوانین مدنی و جزایی که از اصول فطری و غرایز ثابت انسانی مایه می‌گیرد و طبعاً در همه جوامع و اجتماعات یکسان است، قوانین مربوط به آن، در اسلام ثابت و لا یتغیّر می‌باشند و جزئیّات آن در فقه اسلامی پیش بینی شده است.

امّا آن سلسله از مقرّراتی که مربوط به شرایط خاصّ زمانی و مکانی است و جوامع نسبت به آن با هم فرق دارند، برای آنها در قوانین اسلامی فقط یک سلسله اصول کلّی تعیین شده که با توجّه به آنها باید جزئیّات آن طبق نیازمندی‌های اعصار و قرون و جوامع مختلف به وسیله محقّقان اسلامی تعیین گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۱

برای توضیح موارد این دو صورت و تشریح ملاک قوانین ثابت و مقرّرات متغیّر، توجّه شما را به مطالب و مثال‌های زیر جلب می‌نماییم:

هر انسانی-/ با قطع نظر از شرایط مختلف زمانی و مکانی-/ دارای یک سلسله غرایز و روحیات و خواست‌های درونی است که معرّف وجود او بوده و او را از حیوانات جدا می‌سازد و این غرایز-/ و به اصطلاح این امور فطری-/ جزء حقیقت وجود اوست و با گذشت زمان هرگز تغییر نمی‌پذیرد.

مثلًا، انسان یک موجود اجتماعی است که برای زندگی دسته جمعی آفریده شده است.

همچنین او در زندگی خود به تشکیل خانواده نیاز دارد و بدون این اجتماع کوچک، زندگی طبیعی برای او امکان‌پذیر نیست. بنابر این دو اصل، یعنی زندگی انسان به صورت این اجتماع «بزرگ» و «کوچک»، جزء حقیقت وجود اوست و هرگز از او جدا نمی‌گردد؛ در این صورت قوانین مربوط به برقراری نظم و عدالت اجتماعی و روابط حقوقی افراد و وظایف زن و شوهر در برابر یکدیگر، همواره باید ثابت و ابدی باشد؛ زیرا جامعه انسانی با تمام تحوّلات و تغییراتی که دارد، هرگز اصل «اجتماعی بودن» انسان را تغییر نمی‌دهد؛ بنابر این قوانینی که برای حفظ اجتماعی بدون وی تنظیم می‌گردد، هرگز تغییر نخواهد پذیرفت.

پاسخ به پرسشهای مذهبی ؛ ص۱۰۱

چنین زندگی انسان برخلاف جانداران دیگر مانند زنبور عسل و مورچه که زندگی دسته جمعی دارند، براساس قانون تکامل نهاده شده، بنابر این قوانین مربوط به اصول تکامل اجتماع باید همیشه ثابت و لا یتغیّر باشند.

علاقه پدر و مادر به کودکان یک علاقه فطری و طبیعی است، حقوقی که بر این اساس-/ مانند ارث و تربیت-/ وضع می‌گردد باید ثابت و ابدی باشند.

در این موارد نمونه‌های فراوان دیگری وجود دارد که مدلّل می‌سازد که اساس قوانین اسلامی را فطرت و غریزه ثابت و پایدار انسان تشکیل می‌دهد، در

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۲

این صورت باید قوانین مربوط به آنها ابدی و دائمی باشند؛ زیرا درست است که قیافه اجتماع در هر عصر دگرگونی پیدا می‌کند، ولی انسان قرن بیستم از نظر فطرت و روحیه و غریزه و تمایلات ثابت طبیعی مثل همان انسان قرن دهم است و انسانیّت و مشخّصات و روحیّات هر دو از نظر کلّی یکی است و هرگز غرایز و مشخّصات وجودی آنها دگرگون نگردیده است.

اسلام روی همین جهت-/ در این موارد-/ برای اجتماع، اصول حقوق افراد، روابط عمومی مردم، روابط خانوادگی، ازدواج، تجارت، مسائل مالی و مانند آنها، قوانین ثابتی وضع نموده است.

گذشته از این، یک سلسله کارهاست که مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی ثابت و پایداری دارند که با گذشت زمان تغییر نمی‌پذیرد و طبعاً باید قوانین ثابت و لا یتغیّری داشته باشند، مثلًا دروغ، خیانت، هرزگی و بی بند و باری همواره زشت و بد و تباه کننده اجتماع بوده و هست.

از این نظر باید تحریم و ممنوعیّت آنها ابدی و دائمی باشد، زیرا اگر چه قیافه اجتماع عوض می‌شود ولی زیان این اعمال همان است که بوده؛ همچنین قوانین مربوط به تهذیب نفس و فضایل اخلاقی و سجایای انسانی، مانند وظیفه‌شناسی، نوعدوستی و رعایت عدالت و ده‌ها مانند اینها باید دائمی و همیشگی باشد و تغییر و تبدیل در آنها راه پیدا نکند، بنابر این، قانون مربوط به هزار و چهارصد سال پیش در این گونه مسائل و مسائل دیگری که براساس فطریّات و غرایز انسانی است، با یک واقع بینی خاصّی که

مبتنی بر شناخت حقیقت انسان و ارزیابی غرایز او وضع شده است، خواهد توانست اجتماع کنونی و همچنین اجتماعات آینده را به وضع خوبی اداره کند، این بحث در مورد قوانین ثابت بود.

انسان علاوه بر این غرایز ثابت و لا یتغیّر، دارای یک سلسله شرایط زمانی و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۳

مکانی است که با دگرگونی آنها وضع او نیز تغییر خواهد نمود، در این صورت کلّیّه مقرّرات مربوط به این موضوع باید در حال تغییر بوده باشد؛ از این نظر در اسلام برای این نوع موضوعات، احکام خاصّی وضع نشده است و همواره تابع شرایطی است که پیرامون آنها وجود دارد. البتّه تغییر و تحوّل در این موضوعات به آن معنا نیست که تحت هیچ قانونی داخل نباشند، بلکه این قسم مقرّرات باید با توجّه به یک سلسله اصول کلّی ثابت استنباط واجرا گردند. برای توضیح این نوع مقرّرات، مثال‌های زیر را می‌آوریم:

مثلًا، حکومت اسلامی درباره مناسبات خود با اجانب نمی‌تواند برای ابد نظر واحدی اتّخاذ کند؛ گاهی شرایط ایجاب می‌کند که از در دوستی وارد گردد و مناسبات دوستانه‌ای برقرار سازد و روابط تجاری وسیعی به وجود آورد و گاهی شرایط ایجاب می‌کند که شدّت عمل به خرج داده و روابط خود را قطع کند و روابط تجاری را تا مدّتی تحریم یا محدود نماید و موضوع معروف تحریم تنباکو به وسیله یکی از مراجع بزرگ پیشین در برابر یک دولت انحصار طلب استعماری، یکی از همین مواردی است که در تاریخ معاصر رخ داده است.

اسلام در مسائل دفاعی و نوع اسلحه جنگی و نحوه استقلال و تمامیّت ارضی و جلوگیری از نفوذ دشمنان، احکام خاصّی ندارد، بلکه باید با در نظر گرفتن اوضاع و احوال موجود، مقرّرات و احکامی از طرف حکومت اسلامی در نظر گرفته شود و از راهی که به حفظ مقاصد اسلام کمک کند اقدام گردد.

از این نظر، اسلام در تقویت بنیه دفاعی به وضع یک اصل کلّی دست زده و مصداق و نوع سلاح و تاکتیک را معیّن نمی‌کند و می‌فرماید: «وَاعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٔ؛ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [/ دشمنان آماده سازید!»[۲۳] و اگر در ذیل آیه فرموده است که اسبان نیرومندی تهیّه نمایید، برای

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۴

بیان مصداق رایج آن زمان بوده، زیرا نیرومندترین وسیله نقل و انتقال در آن زمان اسب بوده است.

همچنین در مسائل مربوط به فرهنگ و توسعه علوم و نحوه حفظ امنیّت داخلی و برقراری نظم و آرامش و ...، مقرّرات خاصّی وضع نکرده است و تمام اینها را به نظر حکومت اسلامی-/ مقامی که از نظر قوانین اسلام صلاحیّت حکومت را دارد-/ موکول نموده است.

اسلام فقط به تحصیل دانش‌های مفید دعوت نموده و توسعه و گسترش فرهنگ اسلامی و انسانی را خواستار شده است، ناگفته پیداست که وسایل گسترش و نحوه تحصیل، نسبت به شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌یابد و دگرگون می‌گردد و همچنین موضوع حفظ امنیّت و برقراری نظم و ....

البتّه باید توجّه نمود که تشخیص احکام ثابت از مقرّرات متغیّر در صلاحیّت مراجع عالی شرع است و هیچ شخص و مقامی نمی‌تواند بدون مراجعه و تصدیق این مقامات عالی شرع، در این موارد اظهار نظر کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۵

۲- قرآن و مسأله خاتمیّت

چگونه قرآن بر خاتمیّت پیامبر اسلامی گواهی می‌دهد؟

سؤال

بسیاری از افراد سؤال می‌کنند که مسلمانان جهان به پیروی از کتاب آسمانی خود بر این مطلب اتّفاق نظر دارند که پیامبر اسلام خاتم پیامبران و آخرین سفیر الهی است که برای هدایت بشر برانگیخته گردیده و آیین و کتاب و قرآن او، آخرین آیین و کتاب آسمانی است که برای جامعه بشری فرو فرستاده شده است؛ اکنون بفرمایید در کجای قرآن به خاتمیّت پیامبر اسلام تصریح شده تا از این طریق، هرگونه راه شکّ و تردید به روی افراد بی‌غرض بسته شود.

پاسخ

نخست باید توجّه نمود که شرایع آسمانی اگرچه در آغاز نظر به صورت شریعت‌های مختلف جلوه می‌کند و انسان تصوّر می‌کند ادیان متعدّد و گوناگونی برای بشر عرضه شده و رابطه آنها از هم گسسته است و حدّ مشترکی میان آنها وجود ندارد، ولی حقیقت برخلاف این تصوّر است؛ بلکه از روز اوّل، ارکان نخستین شریعتی که به وسیله حضرت نوح برای بشر عرضه شده ۲۴] با حقیقت

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۷

شریعتی که برای پیامبر خاتم نازل گردیده، یکی است و جهات مشترک زیادی میان آنها وجود دارد که همه آنها را به صورت یک آیین واحد و به هم پیوسته که به مرور زمان و تکامل اجتماع تکامل یافته است، در آورده و سرانجام به شکل یک آیین جامع که بشر را از هر نوع تشریع و قانون بی‌نیار ساخته، عرضه شده است.

از این نظر، قرآن اعلام می‌کند که از روز نخست خداوند جز یک آیین که آن هم آیین «اسلام» است، آیین دیگری برای بشر تشریع نکرده است ۲۵] و هرگاه بشر از غیر این آیین پیروی کند، از او پذیرفته نخواهد شد.[۲۶] قرآن مجید، افکار گروهی را که ابراهیم قهرمان توحید را یهودی و یا نصرانی معرّفی می‌کنند، سخت تخطئه کرده و می‌گوید: ابراهیم مسلمانی بیش نبوده است.[۲۷]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۸

بنابر این، شرایع آسمانی در حقیقت، شریعت واحدی هستند که بر اثر تکامل اجتماعات بشری و پیدایش نیازمندی‌های روز افزون، تکامل یافته و سرانجام به صورت یک آیین جامع به وسیله خاتم پیامبران برای بشر عرضه شده است و در حقیقت این آیینها بسان کلاس‌های مختلفی هستند که از دبستان شروع و به دوره دکترا منتهی می‌گردد.

دلایل خاتمیّت

مسأله خاتمیّت و خاتم بودن پیامبر عالیقدر اسلام از نظر علما و دانشمندان اسلامی، از ضروریّات دین و بدیهیّات آیین مقدّس اسلام به شمار می‌رود و هر فرد بیگانه و اجنبی، پس از تماس با افراد و جامعه‌های اسلامی، این حقیقت را بخوبی درک و لمس می‌کند و هرگز ممکن نیست که فردی در یک محیط اسلامی زندگی نماید، امّا موضوع خاتمیّت به گوش او نخورد و از آن آگاه نگردد و این خود نشانه ضروری بودن مسأله خاتمیّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

هرگاه از «ضروری» بودن آن و این که خاتمیّت مورد اتّفاق و اجماع مسلمانان جهان است بگذریم، از میان آیات قرآن ورشنترین آیه‌ای که بر خاتم بودن پیامبر اسلام تصریح می‌کند، آیه زیر است: «ما کانَ مُحَمَّد ابا احَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ و خاتَمَ النَّبِیّینَ وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شیءٍ عَلیماً؛ محمّد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبر است و خداوند به همه چیز آگاه است!»[۲۸] برای روشن شدن مفادّ آیه، لازم است که پیرامون لفظ «خاتم» توضیح داده شود؛ خاتم در لغت عرب، به چیزی گفته می‌شود که با آن آخر نامه مُهر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۰۹

می گردد. در گذشـته مُهر انسان به جای امضا او بود و هم اکنون اسـناد و نامه‌های مهم را علاوه بر امضا، مهر نیز می کنند و در دوایر دولـتی و مقامـات رسـمی، مهر اداره مـوقعیّت خود را هنوز حفـظ کرده است. مُهرِ نـامه و یـا سـند، علاـوه بر این که گواه بر صـحّت انتساب آن به دارنـده مهر است، خود دلیل بر ختم و پایان یافتن نامه و سـند، به شـمار می‌رود و در نتیجه محتویات نامه و یا سـند، تا آن‌جا اعتبار دارد که در محـدوده مهر قرار گیرد و چیزی که خارج از محدوده مهر باشد از اعتبار ساقط بوده و ربطی به صاحب مهر ندارد.

در گذشـته برای بسـتن در ظرف‌هایی که محتویاتی ماننـد عسل و سـرکه و انواع مایعات داشت به جای وسایل امروز، از قیر و یا گل مخصوصی ۲۹] اسـتفاده نموده، سـپس روی آن را مهر می کردنـد تـا دلیـل بر دست نخوردگی آن باشـد.[۳۰] خلاـصه «خاتم» یعنی چیزی که با آن نامه‌ها و اسناد و دفاتر و ظروف مهر می‌شد[۳۱] و اگر در زبان عرب به انگشتر «خاتم» می گوینـد برای این است که در گذشـته مهر آنان، انگشتر آنها بود، و سلاطین و شیوخ قبایل و بزرگان مملکت، نامه و اسناد خود را با انگشتر خود که معمولًا نام شخص در آن حک می‌شد، مهر می کردند.[۳۲] هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهـد و بـا پادشاهـان و زمامـداران وقت مکـاتبه نموده و سـفیری اعزام نمایـد، دسـتور داد تا برای او انگشتری تهیّه نماینـد که در آن «محمّد رسول اللَّه» حک گردد، وی تمام

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۰

نامه‌هـای خود را بـا آن انگشتر مهر می کرد.[۳۳] بنـابر این، معنـای ابتـدایی «خاتم» انگشتر نیست، بلکه مفادّ اوّلی آن همان وسـیله‌ای است که با آن نامه و اسـناد و احیاناً درهای ظروف مُهر می‌شد و اگر به انگشتر خاتم می گفتند، برای این بود که با آن دو کار انجام می گرفت.

امروزه نیز در کشورهای عربی به انواع مهرها-/ از فلزّی گرفته تا پلاستیکی-/ که با آن نامه و اسـناد و دفاتر دولتی مهر می گردد و یا خانه و انبار و مؤسّسه‌ای لاک و مهر می‌شود، «ختم» می گویند.

روی این بیـان، معنـای «خاتم النّبیین» روشن گردیـد؛ زیرا مفادّ آن این است که محمّـد صـلی الله علیه و آله شخصـیّتی است که با او درهـای نبوّت که از زمـان حضـرت آدم تـا زمـان وی به روی بشـر بـاز بود، مهر و بسـته شـد و این فیض الهی بر اثر بی‌نیازی جامعه انسانی از پیامبر و دین مجدّد، به پایان رسید و بار دیگر پیامبری پس از وی نخواهد آمد و همان‌طور که با مهر، پایان یافتن محتویات نامه اعلام می گردد و می‌رساند که مقصود نویسـنده از نامه به آخر رسـیده است، همچنین با اعزام پیامبر اسلام، پایان یافتن این فیض و به آخر رسـیدن و ختم جریان این موهبت الهی، اعلام گردیـد و غرض از اعزام رسل و پیامبران به آخر رسـید، گویی که وجود او بسان مهر است که به باب نبوّت خورده و این در را برای ابد به روی بشر بسته است.

تصرّف ناروا در معنای خاتم

خنده‌آرو، تصرّف نابجا و مضحکی است که برخی از فِرَق ضالّه درباره «خاتم النّبیین» انجام داده‌اند و برای اغوای مریدان خود چنین وانمود کرده‌اند که مقصود از «خاتم» در آیه، همان انگشتر است و هدف از تشبیه پیامبر به انگشتر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۱

بیان موقعیّت پیامبر در میان پیامبران می‌باشد، زیرا همان‌طور که انگشتر زینت دست به شـمار می‌رود، همچنین وجود پیامبر اسلام در میان پیامبران زینت آنان می‌باشد.

این تأویل به قدری سـست است که حتّی پایه گذار این مسـلک و حزب، در برخی از کتاب‌های خود ناچار شده است که خاتم را به همـان معنای صـحیح خود تفسـیر کنـد و این تأویل غلط را رها سازد.[۳۴] تفسـیر خـاتم به انگشتر، یـک نوع خیالبافی است که برای فریب دادن ساده لوحان صورت گرفته است و هرگز در لغت عرب معنای واقعی «خاتم»، انگشتر نیست؛ بلکه همان‌طور که گفته شد

به معنای چیزی است که با آن اسناد و دفاتر را مهر می‌کردند و اگر به انگشتر نیز خاتم می‌گفتند به این دلیل بود که با آن نیز نامه و دفتر و سند را امضا و مهر می‌کردند.

ما در تفسیر قرآن هرگز حق نداریم از پیش خود برای لغتی معنایی بتراشیم، بلکه باید از استعمالات رایج در میان عرب زبانان پیروی کنیم؛ در صورتی که هیچ‌گاه در لغت عرب لفظ خاتم کنایه از زینت به کار نرفته و هرگز نمی‌گویند فلانی خاتم خانواده خود است و مقصود این باشد که او زینت آنهاست و اگر هدف از توصیف پیامبر به خاتمیّت، بیان موقعیّت او در میان آنان بود و این که او زینت این گروه است، لازم بود از استعمالات رایج در این زمینه پیروی نموده و بگوید: پیامبر اسلام «تاج» و «اکلیل» انبیاست.

چهارده قرن همه مسلمانان جهان از این لفظ همان معنای خاتمیّت را فهمیده‌اند و در احادیث اسلامی در بیان موقعیّت پیامبر نسبت به خاتمیّت این لفظ به کار برده شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۲

«انَّ اللَّهَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النّبِيينَ، فَلا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَ خَتَمَ بِكِتابِكُمُ الْكُتُبَ فَلا كِتابَ بَعْدَهُ وَ انْزَلَ فيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيءٍ؛ خداوند به وسیله پیامبر شما باب نبوّت را ختم نمود، دیگر پس از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب او به نزول کتاب آسمانی پایان داده، پس از آن دیگر کتابی نازل نخواهد شد؛ این کتاب روشنگر همه چیز است!»[۳۵] برخی از آنان تصرّف نابجای دیگری در لفظ «خاتم» نموده‌اند و می‌گویند که خاتم در آیه به معنای مُهر است، ولی هدف از توصیف پیامبر به «خاتم پیامبران» همان تصدیق حقّانیّت انبیای گذشته است؛ زیرا همان‌طور که مهر گواهی بر صحّت مضامین یک نامه می‌دهد، همچنین پیامبر اسلام نیز بر صحّت و استواری همه پیامبران گواه است.

این تفسیر از نظر بی‌پایگی دست کمی از اوّلی ندارد، زیرا درست است که مهر بر صحّت یک نامه گواهی می‌دهد، ولی هرگز در لغت عرب سابقه ندارد به شاهد و گواه، خاتم بگویند بطوری که اگر کسی پای نامه‌ای را امضا کرد و یا بر حادثه‌ای گواهی داد، بگویند او «خاتم» است.

گذشته از این، تصدیق انبیا از خصایص پیامبر اسلام نیست و هر پیامبر بعدی نه تنها مصدّق پیامبر پیشین، بلکه تمام انبیای گذشته بوده است؛ خداوند حضرت مسیح را چنین معرّفی می‌کند: «وَ اذْ قالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ يا بَنِی اسْرائيلَ انِّی رَسُولُ اللَّهِ الَيْكُمْ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ؛ و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [/ تورات می‌باشم».[۳۶] ضمناً باید توجّه داشته باشیم که دلایل قرآنی خاتمیّت منحصر به این آیه نیست، بلکه آیات متعدّد دیگری بر خاتمیّت رسالت جهانی پیامبر اسلام گواهی می‌دهد و برای اختصار فقط به بیان یک آیه پرداختیم.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۳

۳- آیا شرایع پیشین ناقص بوده‌اند؟

سؤال

می‌دانیم که آیین اسلام جامعترین آیینی است که از طرف خداوند برای بشر فرستاده شده است و لازمه این سخن این است که آیین‌های پیشین، همگی نسبت به آیین اسلام «ناقص و نارسا» بوده باشند، در این صورت این سؤال پیش می‌آید که چگونه خداوند

در گذشته برای هدایت بشر آیین ناقص و نارسا فرستاده است، در صورتی که مقام خداوند از ارسال آیین ناقص منزّه می‌باشد؟!

پاسخ

دلایل جهانی و خاتم بودن آیین اسلام بخوبی این مطلب را ثابت می‌کند که پس از طلوع اسلام برای تکامل مادّی و معنوی بشر و آگاهی او از وظایف الهی، راهی جز پیروی از این دین نیست.

البّته هرکدام از ادیان گذشته در زمان خود، راه صحیحی برای تکامل بشر و توجّه او به خدا بوده و بشر در پرتو این ادیان به سوی تکامل روحی و معنوی پیش رفته است؛ ولی پس از ابلاغ آیین اسلام-/ که آیین جهانی و خاتم ادیان است-/ پیمودن راه‌های دیگر خطاست و غیر این آیین، نمی‌تواند انسان را به اهداف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۴

عالی‌تر و کامل‌تری که مناسب «امّت تکامل یافته» است برساند.

ولی در عین حال هرکدام از این ادیان در زمان و عصر خود کاملترین دین بودند که برای هدایت مردم از طرف خداوند آمده است.

برای توضیح می‌توان گفت که: مجموع ادیان آسمانی بسان کلاس‌های مختلف دانشکده‌ای است که دانشجویی در آن به تحصیل و تکمیل خود می‌پردازد؛ آنچه را که دانشجو در سال‌های نخست می‌آموزد در عین این که صحیح و پا برجاست، پایه‌ای است برای کلاس‌های بالاتر و مطلبی را که در کلاس‌های بالاتر تحصیل می‌کند، همگی مکمّل اصولی است که در سال‌های نخست آموخته است.

بنابر این، برنامه هر کلاسی نسبت به دانشجوی ویژه خود بهترین برنامه است و اگر وضع غیر این باشد (مثلًا برای دانشجویان سال اوّل، برنامه کلاس‌های بالاتر پیاده شود) جز اتلاف وقت نتیجه‌ای نخواهد داشت؛ همان‌طور که اگر برای دانشجویان دروه عالی برنامه دوره اوّل اجرا گردد، آنان به هدفی که برای آن تربیت می‌شوند نخواهند رسید.

آیا در این صورت کسی به خود اجازه می‌دهد که بگوید برنامه کلاس‌های پایین ناقص است و مطالبی را که دانشجویان در آن کلاس‌ها می‌آموزند نارسا می‌باشد، یا این که باید گفت: برنامه‌های هر کلاسی نسبت به دانشجوی ویژه خود، بهترین برنامه‌ای است که تنظیم شده و آنچه را که دانشجویی در آن کلاس می‌آموزد پایه‌ای برای ارتقا به کلاس‌های بالاتر است.

همان‌طور که داوری ما نسبت به کلاس‌های یک دانشکده چنین است و برنامه هر کلاس را نسبت به محصّل مخصوص به خود ناقص و نارسا نمی‌دانیم، داوری ما نسبت به ادیان گذشته که برای هدایت و تکمیل جامعه انسانی تنظیم و نازل گردیده است نیز چنین می‌باشد.

و معنای ناسخ بودن آیین اسلام نسبت به آیین‌های دیگر و کامل و جامع بودن آن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۵

در برابر آیین‌های پیشین، این نیست که آیین‌های پیشین از اصل و ریشه باطل و یا نادرست و یا ناقص و نارسا بوده‌اند؛ زیرا آیینی که از طرف خداوند دانا برای هدایت گروهی از بشر فرو فرستاده می‌شود هرگز نمی‌تواند ناقص و نادرست باشد؛ بلکه هر کدام از این آیین‌ها در جای خود و عصر خویش کاملًا صحیح و رسا بوده و برای رسانیدن بشر آن عصر به هدفی که شایستگی آن را داشته است، کافی و رسا بوده‌اند.

ولی برای بشر تکامل یافته، بشری که می‌تواند قلّه‌های بلندتری از کمالات مادّی و معنوی را تسخیر کند، باید فکر دیگری کرد و راه دیگری در اختیار او گذاشت که بتواند با پیمودن این راه، به این قلّه‌های بلند دست یابد و از کسب کمالات بلندتری که برای آنها شایستگی دارد باز نماند، به همین دلیل ادیان آسمانی یکی پس از دیگری برای تربیت انسان در مراحل مختلف نازل شده تا به

آیین اسلام که تکامل یافته‌ترین مذهب می‌باشد رسیده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۶

۴- دین نیاکان پیامبر اسلام

سؤال

دین پدر و اجداد پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چه بوده و این که می‌گویند اینها به دین ابراهیم خلیل علیه السلام بوده‌اند منظور چیست و چرا دین مسیح را نپذیرفتند؟

پاسخ

مطابق مدارک و اخباری که از پیشوایان ما به ما رسیده است، پدران و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله همه موحّد و یکتاپرست بوده‌اند و منظور از پیروی از آیین ابراهیم علیه السلام هم همین است؛ زیرا ابراهیم علیه السلام یکی از قهرمانان بزرگ توحید و مبارزه کنندگان با بت پرستی و شرک بوده است و مجاهدت‌های این پیغمبر بزرگ در راه خداوند یگانه و بر انداختن آیین بت پرستی و شرک معروف است و لذا گاهی قرآن، ما مسلمانان را با این که دارای دین مقدّس اسلام هستیم ملّت ابراهیم و پیرو آیین ابراهیم می‌نامد که منظور همان توحید خالص است.

تنها آیینی که در محیط حجاز و در میان عرب‌ها معروف بود و پیرو داشت، همان آیین ابراهیم علیه السلام بوده است؛ و برخی از سنن ابراهیم، حتّی درمیان بت پرستان شایع بود و در زبان عرب به آیین ابراهیم، دین حنیف می‌گفتند؛ آیین یهود و مسیح کمتر به خاک حجاز نفوذ کرده بود و فقط در مدینه و خیبر و مرزهای

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۷

یمن، گروهی کلیمی و مسیحی زندگی می‌کردند، روی این قراین می‌توان گفت که نیاکان پیامبر پیرو آیین ابراهیم بوده‌اند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۸

۵- آیا پیامبر اسلام می‌خواند و می‌نوشت؟

سؤال

آقای سیّد عبداللّطیف رییس انستیتوی مطالعات فرهنگی، در مقاله خود که درباره باسواد بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشته است، با ذکر دلایلی معتقد شده که پیامبر اسلام، پیش از بعثت می‌خواند و می‌نوشت و این که در میان مسلمانان معروف است که پیامبر اسلام فاقد سواد بوده ظلم بزرگی است که از ناحیه پیروان آن حضرت بر او وارد آمده است، آیا این مطلب صحّت دارد؟

پاسخ

ما پیش از آن که ادلّه نویسنده نامبرده را بررسی کنیم نقطه بحث را از نظر مسلمانان معیّن کرده و منظور مسلمانان را از «امّی» بودن پیامبر توضیح می‌دهیم تا هرگونه اشتباهی در این زمینه رخ داده است برطرف گردد.

۱-/ ما معتقدیم که: پیامبر اسلام سرآمد جهان بشریّت از نظر علم و عمل بوده، کتاب آسمانی و قوانین و احکام او، مواعظ و نصایح و دستورالعمل‌های مختلف او، گواهی روشن بر علوم سرشار و معارف دینی فوق‌العاده اوست.

۲-/ ما معتقدیم که: پیامبر اسـلام به رموز جهان خلقت و اسرار آفرینش و قوانینی که در سراسر جهان هستی حکومت می کند واقف بوده و این مطلب نه تنها

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۱۹

مورد انکار احدی از مسلمانان نیست، بلکه خودی و بیگانه در برابر آثار و سخنان و قرآن عظیم او سر تعظیم فرود می‌آورند.

۳-/ مـا معتقـدیم که: آن پیشوای بزرگ، همه این کمالاـت را از طریق وحی گرفته و در مکتب نبوّت تمـام این دروس و معـارف را آموخته است، هرگز پیش معلّمی درس نخوانده و کسب دانش نکرده است؛ زیرا نبوّت یک نبوغ فردی و اجتماعی نیست که دارنده آن بسـان سـایر نوابغ از طریق تعلیم و تعلّم این برتری را به دست آورد، بلکه یک موهبت الهی است که به افراد لایق و شایسته عطا می‌شود.

۴-/ مسـلمانان بـا اعـتراف بـه مراتب یـاد شـده می گوینـد که: آن حضـرت یـک فرد امّی بـوده و مقصـود از امّی این است که درس نخوانده بود، نه این که فاقد سواد و دانش بوده است و تمام اشـتباه در این نقطه است، زیرا «درس نخوانده» به معنای بی علم و دانش بودن نیست همچنـان که پیـامبران بزرگ درس نخوانده‌انـد ولی بزرگترین معلّمـان در عالم بشـریّت بوده‌انـد. حضـرت آدم یک فرد درس نخوانـده بود، ولی به تصـریح قرآن مجید معلّم فرشـتگان بود، چنان که در سوره بقره بطور تفصـیل این مطلب در طیّ آیه‌های ۲۸ تا ۳۲ بیان شده است.

هرگاه مقصود از باسواد بودن پیامبر اطّلاع وسیع و علوم سرشار او حتی از طریق وحی باشد، این مطلب مورد تصدیق تمام مسلمانان است و اگر مقصود از باسواد بودن این است که بسان دیگران در مکتب‌های معمولی درس خوانده و اسـتاد دیده، صفحات پرافتخار زندگی آن حضرت و صریح آیات قرآن شدیداً آن را تکذیب می کند.

۵-/ مسـلمانان معتقدنـد که: آن حضـرت پیش از بعثت نه کتـابی را می‌خوانـد و نه صـفحه‌ای می‌نوشت و این مطلب را خود قرآن با کمـال صـراحت در سوره عنکبوت، آیه ۴۸ بیـان نموده، چنان که می‌فرمایـد: «پیش از نزول قرآن کتابی را نمی‌خوانـدی و با دسـت خود چیزی نمی‌نوشتی، برای این که کافران پس از بعثت

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۰

در آیین و نبوّت تو شک نکنند» و تفصیل این مطلب در پاسخ ادلّه نویسنده خواهد آمد.

آیا آن حضـرت پس از بعثت می‌خواند و می‌نوشت، یا نه؟ در این مورد یک نظر قطعی صد در صد نیست، مشـهور این است که آن حضـرت بعـد از بعثت نیز عملًا نمی‌خوانـد و نمی‌نوشت و تمام نامه‌های پیامبر را دیگران می‌نوشـتند و خود او انشا می کرد و روایات اسلامی این نظر را تأیید می کند.

آری، برخی از علما اعتقاد دارند که نخواندن و ننوشـتن او گواه بر عدم قدرت او بر نوشـتن و خواندن نیست؛ زیرا خواندن و نوشتن یک کمال بزرگی است که نمی‌توان گفت پیامبر اسلام فاقد این کمال بوده است-/ اگر چه او از این کمال استفاده‌ای نمی کرد.

مرحوم مجلسـی در بحار، فصل «حدیبیّه» می‌فرماید: توانایی آن حضـرت نسبت به خواندن و نوشتن مورد تردید نیست؛ شخصیّتی که صاحب این همه معجزات و کرامات و این همه معارف و علوم است، چطور می‌شود به یک سلسله حروف و نقوش آشـنایی نداشته باشد.[۳۷] آنچه که الآن مطرح است این است که آیا دلایل این نویسـنده هندی اثبات می کند که پیامبر یک فرد تحصیل کرده بود؟ و آیا اثبات می کند پیامبر اسلام پیش از بعثت و پس از آن قادر به خواندن و نوشتن بود و از این قدرت استفاده می کرد؟

اکنون نظریّه و دلایل نویسنده نامبرده را بررسی می کنیم

۱-/ او می گویـد: مفسّـِران برای این که ثابت کننـد که قرآن کلام پاک و خالص خداست و پیامبر چیزی بر آن نیفزوده است، چنین پنداشـته‌اند که راه حلّ آن این است که پیـامبر اسـلام را فاقـد سـواد معرّفی نماینـد، در صـورتی که شـخص مبعوث شـده از طرف

خداوند، مطلقاً-/ خواه فاقد سواد باشد یا نه-/ در کلام خدا دخل و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۱

تصرّف نمی‌کند.

پاسخ: گفتار فوق شگفت‌آور است و هرگز چنین نظری در کتاب‌های معتبر علمای اسلام پیدا نمی‌شود و بطور مسلّم مانع حقیقی از دخل و تصرّف پیامبران در کلام الهی، شایستگی روحی و به اصطلاح «عصمت» آنهاست، نه فقدان سواد.

ولی بـا اعتراف به مطلب مزبور، مسلمانان پیامبر اسلام را به حکم آیه «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الاُمِّيَّ؛ همان‌ها که از فرستاده (خدا) پیامبر امّی پیروی می‌کنند»[۳۸] امّی به همان معنا که گفته شد می‌دانند.

نویسنده هندی در تفسیر معنای «امّی» و علّت توصیف پیامبر با این صفت دچار دو اشتباه شده، یکی این که تصوّر کرده است علّت امّی دانستن پیامبر برای حفظ قرآن از هرگونه دخل و تصرّف از ناحیه پیامبر بوده، در صورتی که علّت غیر این بوده، دوّم این که خیال کرده معنای «امّی» بی‌سواد بودن است، در حالی که معنای آن درس نخوانده و به اصطلاح پیشوایان لغت عربی، کسی که «لا یقرأ و لا یکتب؛ نمی‌خواند و نمی‌نویسد»[۳۹] می‌باشد و فاصله این دو معنا از هم زیاد است.

۲-/ او می‌گوید: قرآن پیامبر را چنین معرّفی می‌کند: «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ؛ و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد»[۴۰] و حدّاقلّ شایستگی کسی که می‌خواهد محتویات دانش یک کتاب را بیاموزد آن است که بتواند قلم به کار ببندد و یا دست کم آنچه را با قلم نوشته شود، بخواند.

پاسخ: ممکن است کسی بگوید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قادر به خواندن و نوشتن بود اگر چه مطلقاً حتّی پس از بعثت نیز از این قدرت بهره‌برداری نکرده است ولی با این اعتراف، این آیه مدّعای نویسنده را ثابت نمی‌کند؛ زیرا طرز تعلیم انبیا با روش آموزگاران مدارس فرق دارد؛ زیرا پیامبر اسلام با خواندن آیات الهی از

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۲

حفظ، و به وسیله بیانات شیرین و راهنمایی‌های علمی، وظیفه سنگین خود (تعلیم و تربیت) را انجام می‌داد و این طرز آموزش و پرورش، در گرو خواندن کتاب و نوشتن روی صفحه کاغذ یا تخته سیاه نیست.

اشتباه نامبرده این‌جاست که تصوّر کرده طرز تعلیم و تربیت پیامبران بسان آموزگاران و دبیران مدارس است، در صورتی که زندگی پر افتخار پیامبران-/ خصوصاً زندگی رسول خدا-/ برخلاف این مطلب گواهی می‌دهد.

۳-/ او می‌گوید: قرآن مجید طرفدار مقام علم و قلم است و چنین فرموده: «الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الانْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ؛ همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.»[۴۱] تا آن‌جا که نام یکی از سوره‌هایی که در مکّه نازل گردیده سوره «قلم» است؛ بنابر این، آیا می‌توان باور کرد که با این همه طرفداری از قلم، پیامبر که مأمور تعلیم قرآن بوده از به کار بردن قلم اجتناب می‌ورزید!

پاسخ: بطور مسلّم چنان که گفتیم قدرت بر خواندن و نوشتن خود کمالی است که پیامبر واجد آن بوده، اعمال و به کار بردن و استعمال آن کمالی است دیگر، ولی روی یک سلسله مصالح بزرگ، پیامبر اسلام از به کار بردن قلم اجتناب می‌ورزید.

زیرا، اگر او بسان مردم دیگر درس می‌خواند و نامه می‌نوشت، مخالفان نبوّت او آن را دستاویز قرار داده و چنین وانمود می‌کردند که آیین توحید او و شرایع و احکام وی زاییده افکار و نتیجه مطالعات و بررسی‌های کتاب‌های پیشینیان است و ارتباطی با جهان وحی و خداوند ندارد.

قرآن این حقیقت را با روشن‌ترین عبارت بیان کرده است و می‌فرماید: «ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ اذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ؛ تو هرگز

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۳

پیش از این کتابی نمی‌خوانی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند».[۴۲] با این که صفحات زندگی او گواهی می‌دهد که درس نخوانده بود-/ معالوصف-/ گروهی از یهودیان پیامبر را متّهم کردند که این مطالب را از روی کتاب‌های پیشین برداشته است، چنان که قرآن این تهمت را از آنان نقل می‌فرماید:

«و قالُوا اساطِیرُ الاوَّلِینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُملَی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَ اصِیلًا* قُلْ انْزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَواتِ وَ الارْضِ انَّهُ کانَ غَفُوراً رَحِیماً؛ و گفتند: این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده و هر صبح و شام بر او املا می‌شود. بگو:

کسی آن را نازل کرده که اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند؛ او (همیشه) آمرزنده و مهربان بوده است».[۴۳] او با این همه دوری که از خواندن و نوشتن داشت، باز از نیش تهمت حسودان آسوده نبود؛ اگر فرضاً دو روز کتابی به دست می‌گرفت، صفحاتی را می‌نوشت، حربه‌ای به دست مخالفان و دشمنان او می‌افتاد، دیگر آنچه می‌خواستند می‌گفتند و نسبت می‌دادند!

پیامبر در سنّ دوازده سالگی دقایقی چند همراه کاروان قریش با راهبی که در راه شام بود ملاقات نمود، اکنون خاور شناسان آن را دستاویز قرار داده و جنجالی به راه انداخته‌اند و با کمال گستاخی مدّعی هستند که «محمّد» این حقایق را در آن چند لحظه از راهب شامی آموخته است!

۴-/ او می‌گوید: قرآن، پیامبر را چنین معرّفی می‌نماید: «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً؛ پیامبری از سوی خدا (بیاید) که صحیفه‌های پاکی را (بر آنها) بخواند»[۴۴] و ظاهر آیه این است که پیامبر قرآن را از رو می‌خوانده نه از حفظ.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۴

پاسخ: جای گفتگو نیست که پیک وحی (جبرئیل) قرآن را از روی نوشته نمی‌خواند و آن را بر روح و روان و به اصطلاح بر قلب پاک پیامبر (بدون این که نوشته‌ای در کار باشد) نازل می‌کرد، چنان که می‌فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الامینُ* عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذَرِینَ؛ روح الامین آن را نازل کرده است، بر قلب (پاک) تو تا از انذار کنندگان باشی».[۴۵] اکنون باید دید این نوشته‌ای که نویسنده نامبرده مدّعی است که پیامبر از روی آن می‌خواند چه نوشته‌ای بود؟ آیا جبرئیل امین نوشته‌ای به دست پیامبر داد؟

این مطلب که با صریح آیه فوق مخالف است، زیرا مرکز نزول قرآن روح و قلب مبارک آن حضرت بوده است؛ و یا این که خود پیامبر می‌نوشت، و یا این که پیامبر املا می‌کرد و دیگران می‌نوشتند و پیامبر از روی آن تلاوت می‌کرد؟

بطور مسلّم پیامبری که به فرمان و خواست خدا حافظ آیاتی بود که بر او نازل می‌گردید، احتیاجی نداشت که خود بنویسد و یا املا کند که دیگری برای او بنویسد و نویسندگان وحی، قرآن را برای خود و سایر مسلمانان می‌نوشتند نه برای پیامبر.

لذا در هیچ یک از تواریخ اسلام چنین مطلبی نیست که پیامبر قرآن را می‌نوشت و می‌خواند، یا دستور می‌داد بنویسند تا از روی آن بخواند؛ روی این اصل، مقصود از تلاوت صحف از آیه، همان تلاوت از حفظ است؛ و تلاوت صحیفه و به اصطلاح «خواندن کتاب» در عرف و لغت در هر دو معنادستان-/ از حفظ و از روی نوشته-/ به کار برده می‌شود.

بنابر این، لفظ «تلاوت» دلیل بر خواندن از روی نوشته نیست. آیا در زبان فارسی به کسی که اشعار فردوسی و سعدی را از حفظ بخواند، نمی‌گوییم فلانی یک صفحه یا چند صفحه از شاهنامه و بوستان را خواند، اگر کسی پیام فرماندهی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۵

را برای زیر دستان از حفظ بخواند، نمی‌گویند فلانی پیام فرماندهی را خواند؟

آیه یاد شده بسان آیه‌های دیگری است که درباره پیامبر نازل گردیده و او را چنین معرّفی کرده است: «یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ؛ که آیات او را بر آنها بخواند».[۴۶] این حقیقت مخصوصاً با توجّه به تاریخ زندگی پیامبر که همواره قرآن و وحی را از حفظ می‌خواند بخوبی روشن می‌شود.

۵-/ نویسنده نامبره تحت عنوان «پیامبر معلّم است» یک سلسله روایات و متون تاریخی آورده که اسلام و پیامبر طرفدار علم و دانش و نوشتن بود؛ مثلًا، طلب دانش را بر هر مرد و زن لازم شمرده، حتّی معلّمان و دانش طلبان را بر کسانی که مشغول عبادت‌های مستحبّی بودند ترجیح داده و در کنار مسجد آموزشگاهی (صفّه) تشکیل داده بوده که افراد مسلمان در آن‌جا دانش بیاموزند و خود او نیز برنامه کلاس را به عهده می‌گرفت و در جنگ «بدر» از اسرای جنگی خواست که هریک به ده نفر از مسلمانان نوشتن بیاموزند و آزاد شوند.

وی پس از نقل این مطالب نتیجه می‌گیرد که: آیا می‌توان تصوّر کرد چنین رهبری که این همه در فکر تعلیم و آموزش پیروانش بوده، خود را از فواید خواندن و نوشتن محروم ساخته باشد؟!

پاسخ: آنچه نویسنده محترم از شواهد تاریخی و آثار اسلامی نقل کرده همه صحیح است؛ ولی هرگز مدّعای او را (پیامبر اسلام پیش از بعثت و پس از آن می‌خواند و می‌نوشت) ثابت نمی‌کند؛ زیرا طرفداری اسلام از علم و دانش از طرق گوناگون، بر کسی پوشیده نیست.

و بحث در این است که آیا پیامبر اسلام پیش از بعثت و پس از آن از این توانایی استفاده می‌کرد و بر خلاف صریح آیه ۴۸ سوره عنکبوت، دست به خواندن و نوشتن می‌زد؟ و آیا طرز تعلیم پیامبر بسان معلّمان امروز بوده که از

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۶

روی کتاب تدریس کند؟ یا این که طرز آموزش و پرورش با خواندن آیات قرآن از حفظ و تعلیم حلال و حرام و دادن تعلیمات عالی اسلام و اندرزها و نصایح بوده است؟

برای توضیح بیشتر به کتاب «در مکتب وحی» که بحث مبسوط و گسترده‌ای پیرامون «امّی» بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نموده است، مراجعه فرمایید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۸

۶- هدف از معراج پیامبر صلی الله علیه و آله چه بوده است؟

سؤال

در قرآن مجید در آغاز سوره «اسراء» چنین می‌خوانیم: «سُبْحانَ الَّذِی اسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَی الْمَسْجِدِ الاقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا انَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصیر؛ پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی-/ که گردا گردش را پر برکت ساخته‌ایم-/ برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست».

خواهشمندم بفرمایید چرا خداوند پیغمبر برگزیده‌اش را معراج برد؟ اگر بگوییم خداوند می‌خواسته مکان خود را به او نشان دهد این که صحیح نیست؛ زیرا خدا مکان و محلّی ندارد و همه جا هست و اگر منظور نشان دادن کرات و کهکشان‌ها و ساحبی‌های بزرگ و مناظر برجسته عالم خلقت بوده است باز محلّ ایراد است؛ زیرا به عقیده ما مسلمان‌ها پیغمبر و امامان علیهم السلام از همه چیز و همه جا با اطّلاع هستند.

پاسخ

اوّلًا باید توجّه داشت که آیه اوّل سوره «اسرا» تنها حرکت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی می‌رساند و از سیر پیغمبر صلی الله علیه و آله به آسمانها

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۲۹

ساکت است، ولی این مطلب را می‌توان از آیات دیگری مانند آیات زیر استفاده کرد:
«عَلَّمَهُ شَدیدُ الْقُوَی* ذُو مَرَّةٍ فَاسْتَوَی* و هُوَ بِالافُقِ الاعْلَی-/ تا آن‌جا که می‌فرماید: عِنْد سِدْرَةِ الْمُنْتَهَی* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَی* اذْ یَغْشَی السِّدْرَةَ مَا یَغْشَی* مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَی* لَقَدْ رَأَی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَی».[۴۷]
این آیات بخوبی از سیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آسمان‌ها حکایت می کند، ولی آیه اوّل سوره «اسرا» فقط حاکی از آغاز این سیر است که بر روی زمین انجام گرفته، امّا هدف از این سیر (همان‌طور که در هر دو قسمت از آیات مزبور اشاره شده) همان «مشاهده آیات و نشانه‌های بزرگ خداوند در جهان آفرینش» بوده است.
بدیهی است این مشاهده یک مشاهده حضوری بوده است و مشاهدات حضوری برای موجودی که جسم دارد جز به حاضر شدن او در نزد موجودی که می‌خواهد آن را مشاهده کند ممکن نیست و این که نوشته‌اید پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون سیر به آسمانها از وضع آنها با خبر است، این گونه علم و اطّلاع با مشاهده از نزدیک فرق بسیار دارد، درست مثل این که حادثه‌ای در شهر واقع شده باشد و ما از وقوع آن مطّلع شده باشیم ولی در محلّ وقوع حادثه نبوده‌ایم و جریان را با چشم ندیده‌ایم، البتّه حضور در محل و مشاهده جریان حادثه تأثیر بسیار عمیقتری در وجود انسان خواهد داشت، در حالی که اطّلاع غیابی، آن اثر را ندارد.
بنابر این، خداوند می‌خواسته پیغمبر گرامی اسلام از نزدیک آثار عظمت او را با چشم ببیند و دل آگاه او آگاه‌تر گردد و اگر کسی تصوّر کند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌توانسته از روی زمین با همین چشم معمولی آثار عظمت خدا را در عوالم بالا ببیند، این تصوّر نادرستی است و با حقیقت وفق نمی‌دهد؛ چه آن حضرت از نظر جسم دارای خواصّ جسمانیّات و عالم مادّه بود و قدرت دید چشم یک بشر حدّ معیّنی دارد.
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۰

۷- آیا شیطان می‌تواند بر پیامبران تسلّط یابد؟

سؤال
قرآن بطور آشکار می گوید خداوند به شیطان اعلام کرد راهی بر بندگان حقیقی من نداری، در صورتی که شیطان بر حضرت آدم راه یافت و او را فریب داد! با این که آن حضرت علاوه بر این که از بندگان واقعی خدا بود، یکی از برگزیدگان خدا نیز به شمار می‌رود، کسی که مقام برگزیدگی «صفی اللَّه» به دست آورد، ناچار مرحله عبودیّت واقعی را طی نموده است؟
پاسخ
آنچه خداوند به شیطان خاطر نشان ساخت این است که وی نمی‌تواند بندگان حقیقی او را اغوا کند و کردارهای زشت و حرام را در نظر آنها زیبا جلوه دهد و در نتیجه آنها را از شاهراه ایمان و اطاعت به سوی کفر و معصیت بکشاند.
عملی که در بهشت از حضرت آدم سرزد یک عمل شیطانی نبود تا بدین وسیله شیطان به او راه پیدا کند، بلکه ترک اولایی بیش نبوده است.
اصولًا هرکس با میل، دریچه‌های قلب خود را به روی شیطان می گشاید وگرنه او بدون اجازه خودِ ما از این مرز نمی گذرد و البتّه پیامبران چنان اجازه را به او نمی‌دهند.
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۱
به عبارت روشنتر، مقصود از «راه یافتن» شیطان این است که بر اثر ضعف ایمان و سهل‌انگاری انسان، قلب او مورد تسخیر شیطان واقع می‌شود و در نتیجه ارتکاب گناه را در نظر وی آسان می‌سازد و هرگز شیطان یک چنین راهی به روح و روان پیامبران ندارد و

اگر حضرت آدم به ترغیب شیطان از میوه شجره ممنوعه خورد، ترک اولایی انجام داده است نه این که این کار بر او حرام بوده باشد.

محقّقان بزرگ شیعه، عصمت پیامبران از گناه را با دلایل عقلی روشن ساخته‌اند و برای توضیح بیشتر در سرگذشت آدم و دلایل عصمت پیامبران به کتاب «رهبران بزرگ» مراجعه فرمایید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۲

۸- سرچشمه عصمت پیامبران

سؤال

علل معصوم بودن پیامبران چه بوده و آیا آنها صرفاً بر اثر موهبت مخصوص الهی معصوم بودند یا خودشان این حالت را در پرتو اعمالشان تحصیل می‌کردند؟

پاسخ

معصوم بودن پیامبران (دور بودن از گناه و خطا و اشتباه) از کمالات معنوی و روحی پیامبران سرچشمه می‌گرفت.

تردیدی نیست که منشأ اعمال خوب و یا بد، حالات روحی و معنوی انسان است، حالات روحی پلیدی چون جهل، عدم عقیده به مبدأ و معاد، طغیان تمایلات سرکش و مانند اینها، منشأ انحراف و گناه و آلودگی می‌گردد، همان‌طور که علم و دانش، ایمان و اعتدال تمایلات و نیروی پرهیزکاری، از گناه و آلودگی باز می‌دارد و منشأ یک سلسله اعمال نیک و انسانی می‌گرد.

پیامبران از نظر روحی و معنوی، از نیروی ایمان فوق‌العاده و علم و دانش سرشار بهره‌مند بودند و بیش از هر چیز این دو عامل روحی بود که عوامل گناه و انحراف را در وجود آنها محکوم نموده بود؛ وقتی یک انسان به زشتی گناه و عواقب وخیم آن نسبت به سعادت ابدی خود کاملًا آگاه باشد و از طرفی نیروی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۳

ایمان و پرهیزکاری در او به اندازه‌ای باشد که عوامل برونی و درونی گناه نتوانند در وجود او مؤثّر باشند، چنین فردی در هنگام عمل ممکن نیست مرتکب گناه شود.

در این‌جا جای این سؤال باقی می‌ماند که این حالات روحی که سرچشمه معصوم بودن است از کجا و چگونه در وجود پیامبران پیدا می‌شد؟

باید توجّه داشت پیدایش این کمالات روحانی معلول چند عامل عمده و اساسی بوده است:

۱- وراثت

در علم زیست‌شناسی به ثبوت رسیده که استعداد و آمادگی روحی برای کسب فضایل و کمالات انسانی و حتّی پاره‌ای از خود صفات و کمالات، از راه وراثت از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، خاندانی که پیامبران در آن متولّد می‌شدند عموماً خاندانی پاک و اصیل بودند که با گذشت زمان کمالات و فضایل روحی برجسته‌ای در آنها متراکم شده، نسل به نسل به حکم وراثت در خاندان آنها جریان داشته است؛ تاریخ در موارد زیادی این واقعیّت اساسی را نشان می‌دهد، مثلًا در مورد خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تاریخ نشان می‌دهد که آن حضرت در اصیل‌ترین خاندان عرب (قریش) و در میان قریش هم از شریفترین تیره (بنی‌هاشم) متولّد شد؛ این خاندان به راستی و درستی، شجاعت، مهمان نوازی، غیرتمندی، دادخواهی، پاکی و امانت معروف بودند و به همین جهت در میان قبایل مختلف عرب از احترام مخصوصی برخوردار بودند. پدران پیامبر اسلام تا آن‌جا که تاریخ اسم آنها

را ضبط نموده، عموماً افرادی برجسته و شریف و با ایمان بودند.

بنـابر این، مسأله «وراثت» زمینه یک آمادگی و استعداد خاصّی را برای دریافت کمالات روحی در پیامبران ایجاد نموده بود و این زمینه به منزله اساسی بود که می‌شد با ضمیمه نمودن عوامل دیگری چون «تربیت عالی و روحانی» فضایل را در وجود این افراد بارور ساخت.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۴

۲-/ انتقال فضایل و کمالات روحی از راه تربیت

عامل دوّم در پیدایش کمالات روحی برای پیامبران همان بود که از آن به «تربیت» تعبیر می‌کنیم. کمالات و فضایلی در خاندان پیامبران وجود داشت که قهراً از راه تربیت به آنها نیز منتقل می‌شد و مکمِّل استعداد وراثتی آنها برای کسب کمالات روحی می‌گردید، آنها در خاندان خویش افرادی کاملًا با ایمان، امانتدار، باهوش، شجاع و با کمال بار می‌آمدند.

۳-/ یک رشته علل ناشناخته

علم روانشناسی و زیست‌شناسی در تحقیق علل شخصیّت روحی افراد-/ غیر از وراثت و تربیت-/ به یک سلسله علل ناشناخته معتقد شده است که این علل گاهی تأثیر خاصّی در ذرّات نطفه «ژنها» ی تشکیل دهنده افراد می‌گذارد و موجب بسیاری از حالات و نیروهای فوق‌العاده روحی در آنها می‌گردد؛ پاره‌ای از روانشناسان و زیست شناسان معتقدند این علل جهش‌هایی است که در نطفه رخ می‌دهد و نتیجه این جهش‌ها حالات فوق‌العاده‌ای است که در افراد پیدا می‌شود و این حالت به آنها از نظر روحی امتیازات خاصّی می‌بخشد.

۴-/ موهبت مخصوص الهی

در ماورای این عوامل سه گانه، عامل مهمّ دیگری وجود دارد که همان فیض و عنایت مخصوص الهی در حقّ پیامبران است. عوامل گذشته به شخص معصوم این شایستگی و آمادگی را می‌دهد که مشمول فیض و توجّه خاصّی از طرف خداوند شود.

در پرتو این فیض ربّانی و الهی نیروهای روحی موجود او شدیدتر و مؤثرتر می‌گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۵

این افاضه، کمالات روحی او را تقویت می‌کند و کمالات تازه‌ای هم به آن اضافه می‌نماید؛ این لطف خاصّ الهی موجب تشدید ایمان و دانش و بصیرت شخص پیامبر می‌گردد و دو عامل «ایمان قوی و دانش فوق‌العاده» که گفتیم موجب محکومیّت عوامل گناه در وجود معصوم است، حالت فوق‌العاده‌ای پدید می‌آورد و به این ترتیب با دست به دست دادن عوامل متعدّد، شخص معصوم، از آلودگی به گناه و انحراف مصون می‌ماند. نکته قابل توجّه این که در تمام این مراحل، شخص معصوم از آزادی اراده برخوردار است و معصوم بودن او یک حالت کاملًا اختیاری است.

مشروح این قسمت را در پاسخ سؤال بعد مطالعه خواهید فرمود و نیاز به یادآوری ندارد که آنچه در بالا گفته شد در حقّ «امامان» نیز ثابت است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۶

۹- آیا معصوم بودن پیشوایان افتخار است؟

سؤال

عصمت نیروی مرموزی است که به انسان در برابر هر نوع گناه و انحراف و خطا مصونیّت می‌بخشد، بنابر این چنین افرادی با توجّه

به این نیروی نهفته قادر به گناه نیستند و سرانجام پاکی و قداست آنان، افتخاری نخواهد بود.

پاسخ

مصونیّت پیـامبران در برابر گنـاه هرگز یک «مصونیّت غیر ارادی و غیر اختیاری» نیست، بلکه عصـمت آنان از گناه کاملًا یک حالت ارادی و اختیاری است که سرچشمه آن علم و ایمان است.

توضیـح این که: عصـمت و مصونیّت در برابر گنـاه از شؤون و لوازم علم و ایمان به مفاسـد گناه است، البتّه این مطلب نه به این معنا است که هر نوع علم به لوازم گناه پدیـد آورنـده مصونیّت و عصـمت می‌باشـد، بلکه بایـد واقع نمایی علم به قدری شدید و نیرومند باشـد که لوازم و آثـار گنـاه آن‌چنـان در نظر وی مجسّم و روشن گردد که آنها را با دیـده دل موجود و محقّق ببینـد و در این موقع صـدور گنـاه از وی به صورت یـک «محـال عـادی» و نه «محـال عقلی» در می‌آیـد. برای روشن شـدن این حقیقت به مثال زیر توجّه فرمایید:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۷

هریـک از مـا در برابر یـک سلسله اعمـال خـارجی که به قیمت جانمـان تمام می‌شود یک نوع عصـمت ومصونیّت داریم و این نوع مصونیّت زاییـده علم مـا به لوازم این گونه اعمـال است؛ مثلًا دو کشور متخاصم که با یکـدیگر هم مرز می‌باشـند و سـربازان هر دو طرف به فاصـله کوتـاهی به وسـیله دوربین‌هـای قوی و نورافکن‌هـای نیرومنـد و سگ‌های کار آزموده مراقب اوضاع و امور مرزی و بالأخص عبـور افراد به طرف افراد دیگر می‌باشـند بطوری که یـک گـام تجـاوز از خطوط مرزی بـاعث مرگ و کشته شـدن افراد می‌گردد، در این صورت هیـچ انسان عاقلی فکر عبور از آن‌چنان مرزی را در مغز خود نمی‌پرورانـد تا چه رسد که عملًا به آن اقدام کنـد؛ بنـابر ایـن، نسبت به این عمـل یـک نـوع عصـمت دارد. راه دور نرویم هر فرد عاقـل و خردمنـدی در برابر زهر کشـنده‌ای که نوشـیدن آن به قیمت جان او تمام می‌شود و یا سـیم لخت برق که تماس با آن انسان را می‌کشـد و یا باقیمانـده غـذای بیمار مبتلا به مرض «جـذام» و «سل» با علم به این که خوردن آن موجب سـرایت بیماری‌های مزبور می‌گردد، یک نوع مصونیّت و عصـمت دارد؛ یعنی، هرگز به هیـچ قیمتی این اعمـال را انجام نمی‌دهـد و صـدور این اعمال از وی یک محال عادّی می‌باشـد و عامل این مصونیّت همـان تجسّم لـوازم این اعمـال است، این لوازم آن‌چنـان در نظر وی مجسّم و محقّق و از نظر دیـده عقـل، آن‌چنـان مسلّم و موجود می‌باشد که در پرتو آن فکر اقدام به چنین کارهایی ار در مغز خود نمی‌پروراند تا چه رسد که عملًا به این کار اقدام نماید.

مـا ملاحظه می‌کنیم که برخی از افراد از خوردن مال یتیم بینوا کوچکترین پروایی ندارنـد، ولی در مقابل گروهی از خوردن دیناری از حرام امتناع می‌ورزنـد؛ چرا اوّلی با کمال بی‌پروایی مال یتیم را حیف و میل می‌کنـد ولی دوّمی از کوچکترین تصرّف خودداری می‌نماید؟ علّت آن این است که شخص اوّل، یا اساساً معتقد به لوازم و تبعات این نوع نافرمانی نیست و یا اگر هم ایمان و اعتقاد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۸

ضعیفی داشـته باشـد علاقه به این مادّیات آن‌چنان حجاب غلیظی میان دیده دل او و عواقب شوم آن به وجود آورده است که از این آثـار جز شـبحی در برابر دیـده خرد او چیزی منعکس نیست؛ ولی دومی آن‌چنان ایمان قوی و نیرومنـد به آثار این گناه دارد که هر قطعه‌ای از مال یتیم در نظر او با قطعه‌ای از آتش مساوی و برابر است و هیـچ عاقل و خردمنـدی به خوردن آتش اقدام نمی‌کند؛ زیرا او با دیـده علم و بصیرت می‌بیند که چگونه این اموال به آتش‌های سوزنده مبدّل می‌گردد و روی این اصل در برابر عمل مصونیّت پیـدا می‌کنـد. قرآن کریـم دربـاره کسـانی کـه طلاـو نقره را بـه صـورت گنـج در می‌آورنـد-/ بـدون ایـن که حقـوق واجب آن را بپردازند-/ می‌گوید: این فلزهای گرانبها در روز رسـتاخیز به صورت توده آتش در آمده و پیشانی و پهلو و پشت دارندگان گنج را با آن داغ می‌کنند.[۴۸] اکنون اگر برخی از دارنـدگان گنج این منظره را با دیدگان خود مشاهده کنند و ببینند که چگونه همکاران آنها به کیفر اعمال خود رسـیدند، سپس اخطار شود که اگر شـما نیز ثروت خود را به صورت گنـج نگاه داریـد هم اکنون به همین

سرنوشت دچار می‌شوید، مسلّماً روش خود را تغییر می‌دهند. گاهی برخی از افراد در همین جهان بدون مشاهده منظره کیفر الهی آن‌چنان به مفادّ این آیه ایمان پیدا می‌کنند که اثر آن کمتر از شهود آن نمی‌باشد، تا آن‌جا که اگر پرده‌های دنیوی از برابر دیدگان آنها برداشته شود تفاوتی در ایمان آنها به وجود نمی‌آید. در این صورت چنین فردی در برابر این گناه (ذخیره کردن طلا و نقره) یک نوع مصونیّت و عصمت پیدا می‌کند.

حال اگر یک فرد یا گروهی نسبت به کیفر تمامی معاصی یک چنین حالتی پیدا کنند و قهر و خشم و کیفر الهی آن‌چنان بر آنها روشن شود که برطرف شدن حجاب

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۳۹

و از بین رفتن فواصل زمانی و مکانی کوچکترین اثری در ایمان و اعتقاد آنان نگذارد، در چنین صورتی این فرد یا آن گروه در برابر تمام معاصی یک نحوه مصونیّت و عصمت صد در صد پیدا می‌کنند و نه تنها گناه از آنان سر نمی‌زند، بلکه به فکر گناه هم نمی‌افتد.

بنابر این، عصمت در این موراد اثر مستقیم ایمان و علم قاطع به کیفر اعمال می‌باشد و هر فردی یک نوع عصمت در برخی از موارد دارد، چیزی که هست پیامبران بر اثر احاطه علمی به کیفر قطعی اعمال و آگاهی کامل از عظمت خداوند، در برابر تمام گناهان عصمت جامع و کامل دارند و روی همین علم تمام دواعی گناه و غرایز سرکش انسانی در آنها مهار شده و لحظه‌ای از مرزهایی که از طرف خداوند تعیین شده است تجاوز نمی‌کنند.

این همان مقام شامخ عصمت و مصونیّت از گناه است که پیامبران و امامان علیهم السلام دارای آن می‌باشند و سرچشمه اصلی آن ایمان، علم و دانش تسلّط بر نفس، همّت والا و فکر بلند آنهاست. آیا این مصونیّت فضیلت نیست؟ آیا آنها نمی‌توانند مرتکب گناه شوند؟ بدیهی است آنها می‌توانند و قدرت دارند، امّا هرگز از این قدرت خود استفاده نمی‌کنند. یک شخصیت برجسته می‌تواند برای دزدیدن یک آفتابه از دیوار خانه مردم بالا_رود ولی هرگز این کار را انجام نمی‌دهد. یک طبیب می‌تواند آب مملوّ از میکروب‌های خطرناک را بخورد امّا نمی‌خورد؛ در عین حال، این افراد از انجام اعمال مزبور عاجز نیستند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۰

۱۰- آیا استغفار با معصوم بودن منافات دارد؟

سؤال

با این که می‌دانیم پیغمبران و امامان علیهم السلام معصوم از گناه هستند و هیچ‌گاه از آنها صادر نمی‌شود، در عین حال در برخی از دعاهایی که از آن بزرگواران رسیده است، دیده می‌شود که آنان در ظاهر اقرار به گناه خود کرده و از پیشگاه پروردگار خواستار آمرزش گناهان خویش شده‌اند.

مثلًا در دعای معروف «کمیل» علی علیه السلام به پیشگاه خدا عرض می‌کنم:

«اللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تَهْتِکُ الْعِصَم ... اللّهُمَّ اغْفِرْ لِی کُلَّ ذَنْبٍ اذْنَبْتُهُ وَ کُلَّ خَطیئَةٍ اخْطَأْتُها؛

بار خدایا آن گناهان مرا که رابطه‌ام را از تو قطع می‌کند، ببخش! ... بارالها! هر گناه و خطایی که از من سر زده همه را بیامرز! ...».

آیا منظور آنها از این گونه تعبیرات، تنها مردم بوده که طرز مکالمه با خدا و طریق طلب آمرزش را یاد بگیرند و یا آن که حقیقت دیگری در این نوع تعبیرات نهفته است؟

پاسخ

دانشـمندان اسـلامی، از دیر زمانی به این ایراد توجّه داشـته و پاسـخ‌های گوناگونی به آن گفته‌انـد که شاید روح همه آنها یک چیز باشد و آن این که گناه و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۱

معصیت در این گونه موارد همه جنبه «نسبی» دارد نه این که از قبیل گناهان مطلق و معمولی باشد.

توضیح این که: در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی و دینی انتظاراتی که از افراد مختلف می‌ورد همه یکسان نیست.

ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می‌نماییم:

هنگامی که عـدّه‌ای برای انجام یک خـدمت «اجتماعی» پیش قدم می‌شوند و تصـمیم می گیرند مثلًا یک بیمارسـتان برای مسـتمندان بسازند، اگر یک کارگر معمولی که درآمدش برای مخارج خودش کافی نیست مبلغ مختصـری به این کار کمک کند بسیار شایان تقـدیر است، امّا اگر همین مبلغ را یک فرد بسـیار ثروتمنـد و پولـدار بدهـد، نه تنها شایان تقـدیر نیست بلکه ایجاد یک نوع نفرت و ناراحتی و انزجار می کنـد؛ یعنی، همان چیزی که نسـبت به یک فرد، خـدمت قابل تحسـینی محسوب می‌شـد، از یک فرد دیگر کار ناپسندی شمرده می‌شود! با آن که از نظر قانونی، چنین شخصی به هیچ وجه مرتکب جرم و خلافی نشده است.

دلیـل این موضوع همـان طوری که در بالا تـذکّر داده شـد این است که: انتظاراتی که از هرکس می‌رود بسته به امکانات او از قبیل عقل، دانش، ایمان و بالاخره قدرت و توانایی اوست.

چه بسا کاری که انجام آن از یک نفر عین ادب، خـدمت، محبّت و عبادت شـمرده می‌شود، امّا از فرد دیگری عین بی‌ادبی، خیانت، خلاف صمیمیّت و کوتاهی در بندگی و اطاعت محسوب می گردد!

اکنون بـا توجّه به این حقیقت، موقعیّت پیـامبران و امامـان را در نظر بگیریم و اعمـال آنهـا را با آن موقعیّت فوق‌العاده عظیم مقایسـه نماییم:

آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوطند و شعاع علم و دانش بی‌پایان او بر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۲

دل‌های آنها می‌تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشـکار است که از دیگران مخفی است، علم و ایمان و تقوای آنها در عالی‌ترین درجه قرار دارد، خلاصه آنها به اندازه‌ای به خدا نزدیکند که یک لحظه سلب توجّه از خداوند برای آنها لغزش محسوب می‌شود.

بنابر این، جای تعجّب نیست افعالی که برای دیگران مباح و مکروه شمرده می‌شود، برای آنها «گناه» نامیده شود!

گناهانی که در آیات و سخنان پیشوایان بزرگ دینی به آنها نسبت داده شده و یا خود در مقام طلب آمرزش از آنها بر آمده‌اند همه از این قبیل است؛ یعنی، مقام و موقعیّت معنوی و علم و دانش و ایمان آنها، آن‌قـدر برجسته است که یک غفلت جزئی در یک کار سـاده معمولی-/ که بایـد توجّه خـاص وهمیشـگی به خداونـد داشـته باشـد-/ برای آنهـا «گنـاه» شـمرده شـده است و جمله معروف «حَسَنـاتُ الاَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبین؛ اعمـال نیـک خوبـان، گنـاه مقربّـان خـدا محسـوب می‌شود» نیز نـاظر به همین حقیقت است.[۴۹]

فیلسوف عالی‌قدر شیعه، مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی نیز در یکی از کتاب‌های خود پاسخ فوق را این طور توضیح می‌دهد:

«هرگاه کسی مرتکب کار حرامی شود و یا امر واجبی را ترک کند معصیت‌کار است و باید توبه کند، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی عادّی و معمولی است.

ولی هرگاه امور مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را به جا آورد، این نیز نوعی گناه شـمرده می‌شود و باید از آن توبه نماید، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از قسم اوّل از گناه معصومند.

گناهانی که در قرآن و روایات به برخی از انبیای گذشته مانند آدم، موسی، یونس ...

نسبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اوّل و هرگاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند و با اشتغال به امور دنیا از توجّه به

خدا آنی غافل شود،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۳

این نیز برای اهل حقیقت نوعی گناه به شمار می‌آید و بایستی از آن توبه کند و از خدای برای آن طلب آمرزش نماید.

پیامبر اسلام و پیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناهان خود کرده و از خدا آمرزش و بخشش خواسته‌اند، گناهان آنان از این نوع گناهان است، نه از نوع اوّل و دوم.»[۵۰] بد نیست برای تکمیل این پاسخ، موضوعی را که دانشمند بزرگوار شیعه مرحوم «علیّ بن عیسی اربلی» در جلد سوّم کتاب نفیس «کشف الغمّهٔ فی معرفهٔ الائمّهٔ» ضمن بیان تاریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشته در این‌جا نقل نماییم:

«امام هفتم دعایی دارد که آن را هنگام سجده شکر می‌خوانده و در آن اقرار به انواع گناهان کرده و از خدا پوزش خواسته است.[۵۱] من هنگامی که آن دعا را دیدم در فهم معنای آن زیاد فکر کردم و با خود گفتم:

چگونه از کسی که شیعه عقیده به «عصمت» او دارد، این گونه کلماتی که اقرار به انواع گناهان است صادر می‌شود؟!

هرچه فکر کردم، فکرم به جایی نرسید تا روزی فرصتی دست داد و با «رضیّ الدّین ابی الحسن علیّ بن موسی بن طاووس» در یک‌جا بودیم، این مشکل را از او پرسیدم، او فرمود: مؤیّد الدّین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد و من در جواب او گفتم: این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است؛

من بعد از این پاسخ کمی کردم و با خود گفتم: آخر این دعا را حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سجده‌های نیمه شب خود می‌خواند و در آن ساعت‌ها کسی کنارش نبوده تا منظور تعلیم آنها باشد؟!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۴

مدّتی از این واقعه گذشت، روزی «مؤیّد الدین محمّد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد و من همان پاسخ اوّل و ایرادی که به آن داشتم را به او گفتم، آن‌گاه اضافه کردم که «شاید معنای صحیح این دعا جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع و فروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته باشد.

ولی بیان این طاووس مشکل مراحل نکرد و این عقده همچنان در دلم ماند تا معظّم له دار فانی را بدرود گفت. پس از گذشت روزگار درازی از توجّهات امام موسی بن جعفر علیه السلام مشکلم حل شد و پاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می‌نویسم:

«اوقات پیامبران و ائمّه علیهم السلام مشغول به ذکر خداست و دل‌های آنها بسته به جهان بالاست، آنها همیشه-/ همچنان که معصوم فرموده است: خدا را آن‌چنان عبادت کن مثل این که تو او را می‌بینی که اگر تو او را نبینی او تو را می‌بیند،-/ مراقب این حقیقتند.

آنها همیشه متوجّه او و به تمام معنای رو به سوی او دارند که هرگاه لحظه‌ای از این حالت غافل شوند و کارهای مباحی از قبیل خوردن و آشامیدن آنها را از این حالت توجّه باز دارد، آنها همین مقدار غفلت را برای خود گناه و خطا می‌دانند و از خدا طلب آمرزش می‌نمایند.

و گفته پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که فرمود:

«انَّهُ لَیَران عَلَی قَلْبِی وَ انِّی اسْتَغْفِرُ بِالنَّهارِ سَبْعِینَ مَرَّهًٔ»،

و جمله معروف

«حَسَناتُ الابْرَارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبِینَ»

و نظایر اینها اشاره به همین واقعیّت است که ما توضیح دادیم».[۵۲]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۵

۱۱- آیا پیشوایان بزرگ در احکام اجتهاد می‌کردند؟

سؤال

عقیده علمای اسلام درباره احکامی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم علیه السلام او به ما رسیده است چیست؟ آیا آنان هم مانند فقهای اسلام در بیان برخی از احکام اجتهاد می‌کردند؟ این که گفته شده درباره برخی از احکام، از این نظر است که جایی که نصّ صریح قرآنی یا روایات صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد، موضوعی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند.

پاسخ

این سؤال مربوط به علم کلام است و در فصل نبوّت و امامت در نحوه علوم پیامبر و امامان بطور مبسوط بحث شده است که بطور اختصار در این‌جا درج می‌گردد.

دانشمندان شیعه مطلقاً پیامبر و ائمّه را در بیان احکام مجتهد نمی‌دانند و معتقدند که آنها هرگز احکام الهی را از راه اجتهاد به دست نمی‌آورند و مقام آنها در بیان احکام بالاتر از مقام اجتهاد است.

قرآن در سوره «و النّجم» مدرک گفتار پیامبر را وحی الهی معرّفی می‌کند که به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۶

وسیله فرشته‌ای به او القا می‌شود.[۵۳] کسی که با دستگاه وحی آشنا باشد و حقایق و واقعیّات را از طریق وحی بدون کم و زیاد به دست آورد، هرگز احتیاج به اجتهاد و استخراج احکام از اصول نخواهد داشت.

عین این سخن درباره جانشینان معصوم او صدق می‌کند؛ آنان اگر چه طرف وحی نبودند، ولی علوم آنها بطور غیبی به آنها رسیده تا آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر نبودن مقتضیات و یا وجود موانع موفّق به گفتن آنها نگردیده است، تدریجاً بیان کنند.

این موهبت درباره آنها به اندازه‌ای است که میان آنها و احکام الهی پرده‌ای نیست و آنچه بشر تا روز رستاخیز از نظر احکام بدان نیازمند است، خداوند با عنایات مخصوص خود به آنها تعلیم فرموده و آنها را از طرق و راه‌های دیگر بی‌نیاز ساخته است.[۵۴] روی این اساس، هرگز اجتهاد در احکام برای آنها مفهوم ندارد، زیرا اجتهاد در احکام کار کسانی است که بدون رنج و تحمّل مشقّت و اعمال قواعد اصولی و فقهی، دسترسی به احکام نداشته باشند و چه بسا پس از تحمل رنج نیز دسترسی پیدا نکنندو امّا پیامبری که از طریق وحی احکام را می‌گیرد و تمام نیازمندی‌های بشر از نظر احکام و معارف از مجرای صحیح و بدون اشتباه در اختیار او گذارده می‌شود، هرگز چنین شخصی نیازی به اجتهاد و ردّ فرع بر اصل و استخراج جزئیّات از کلّیّات نخواهد داشت.

همچنین، جانشینان پیامبر حلال و حرام الهی و احکام خداوندی را بدون استثنا می‌دانستند و کسانی که واقعیّات احکام با تمام خصوصیّات در نظر آنها روشن باشد، دیگر نیازی به اجتهاد نخواهد داشت.

همچنین، جانشینان پیامبر حلال و حرام الهی و احکام خداوندی را بدون استثنا می‌دانستند و کسانی که واقعیت احکام با تمام خصوصیّات در نظر آنها روشن باشد، دیگر نیازی به اجتهاد نخواهد داشت.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۷

روشنتر بگوییم: اجتهاد ملازم است با عدم اطّلاع قطعی از احکام واقعی و افرادی که از احکام الهی به طریق وحی و یا وراثت از پیامبر اطّلاع قطعی دارند، هرگز احتیاجی به اجتهاد نخواهند داشت.

ولی دانشـمندان اهل تسنّن، خلفا را در بسیاری از احکام مجتهد می‌دانند و در کتاب‌های «عقاید و مذاهب» اقوال آنها بطور مبسوط گفته شـده است و شایـد علّت این که آنـان این نظر را انتخـاب کرده‌انـد این است که آنهـا اشـتباهاتی از خلفا نقل کرده‌انـد و یگانه توجیهی که به نظرشان رسـیده این است که آنان را ماننـد فقها مجتهـد بداننـد که گاهی در بیان احکام اشـتباه می‌کنند، علّت اشـتباه خلفـا در بیـان احکـام به نظر آنهـا همین اجتهادشـان بوده و برای محکم کردن این نظریّه، بعضـی دایره بحث را گسترش داده و علم پیامبر را نیز مورد بحث قرار داده‌اند و گفته‌اند که پیامبر نیز در آن مواردی که نصّ الهی در کار نبوده اجتهاد می‌کرده است!

این اجمال مطلب است و توضیح و تفصیل جریان را در بحث‌های «عقاید و مذاهب» بخوانید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۸

۱۲- مقصود از پیامبران «اولوالعزم» چیست؟

سؤال

پیغمبران «اولوالعزم» چند نفرند و نام کتاب‌های آنها چیست؟

پاسخ

طبق عقیـده مشـهور دانشـمندان شـیعه، پیغمبران یکصـد و بیست و چهار هزار نفرند که یکصد و سـیزده نفر آنان صـرف نظر از مقام «نبوّت»، مقام رسالت-/ یعنی مأموریّت فوق‌العاده-/ را نیز دارا بودند.

در میان این عدّه، پنج نفر امتیاز و برتری خاصّی دارند و به آنها «اولوالعزم» می‌گویند، پیامبران اولوالعزم آنهایی هستند که آیین آنها جنبه جهانی دارد.[۵۵] آنها به ترتیب زمان: حضـرت نوح، ابراهیم، موسـی، عیسـی، و محمّد صلی الله علیه و آله هستند و کتاب‌های آنان نیز به ترتیب: صحف نوح، صحف ابراهیم، تورات، انجیل و قرآن می‌باشد.

گرچه کتاب‌های پیغمبران گذشته در اثر مرور زمان و اغراض شوم معاندان

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۴۹

از بین رفته و یا آن‌چنان تغییر ماهیّت داده که جز آیات چندی از آنها-/ آن هم بطور مسخ شده و تحریف شده-/ باقی نمانده است، ولی قرآن مجید از آن زمانی که به وسیله فرشـته وحی بر قلب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده به دستور آن حضرت ثبت و ضبط گردیده و همچنان تا زمانی ما بی‌کم و کاست محفوظ مانده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۰

۱۳- نام چند تن از پیامبران در قرآن است؟

سؤال

نام چند تن از پیامبران آسمانی در قرآن گفته شده و اسامی آنها چیست؟

پاسخ

علاوه بر نام پیامبر اسـلام حضـرت محمّد صـلی الله علیه و آله نام بیست و پنج تن دیگر از پیامبران در قرآن آمده که نام آنها به قرار زیر:

آدم، ابراهیم، ادریس، اسـحاق، اسـماعیل، الیاس، ایّوب، داوود، ذوالکفل، زکریّا، سلیمان، شعیب، صالح، عزیر، عیسی، لوط، موسی،

نوح، هارون، هود، الیسع، یحیی، یعقوب، یوسف و یونس علیهم السلام می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۱

۱۴- آیا عیسی پسر خداست؟!

سؤال:

در آمریکـا روزهـای یـک شـنبه از طرف کلیساهای کاتولیک در تلویزیون برنامه مـذهبی اجرا می‌شود؛ در این برنامه که مخصوص کسانی است که به علّت مریض بودن نتوانسته‌اند در کلیسا حضور به هم رسانند، کشیشان در دعا چنین می گویند:

«خـدایا ما به تو اعتقاد و ایمان داریم، تو را هیچ منسوب و بسـته‌ای نیست مگر عیسـی و ما به پسـرت عیسـی اعتقاد داریم!» این اسـت عقیده مسیحیان درباره عیسی علیه السلام و من می‌خواهم بدانم ما مسلمانان به چه دلیل می گوییم عیسی پسر خدا نیست؟

پاسخ

گرچه این سؤال برای کسانی که منطق اسـلام را در زمینه خداشناسـی شـنیده و یاد گرفته‌اند بسـیار مایه تعجّب و شگفتی است؛ ولی برای کسانی که در محیطهای غیر اسـلام زنـدگی می کننـد و معمولًا با مسـیحیان تماس دارند که خدا را در قالب «اقانیم ثلاثه» یعنی (خـدای پـدر، خـدای پسـر و خدای روح القدس) تصویر می‌نمایند و غالباً از «خدای پدر» و «خدای پسـر» سـخن می گویند، این نوع سؤال‌ها

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۲

خیلی عجیب و شگفت‌آور نخواهد بود.

ما پیش از آن که به اصل پاسخ بپردازیم لازم است توضیـح دهیم که مسـلمانان از کلمه «خدا» چه حقیقتی را اراده می کنند و منظور آنها از خدا چیست؟

هرکس مختصـر اطّلاعی از مبانی اعتقادی اسلام داشته باشد بخوبی می‌داند که «خدا» از نظر اسلام مبدئی است که دارای همه گونه صفات کمال است و هیچ‌گونه نقص و عیب و احتیاج و محدودیّتی در او راه ندارد و تمام موجودات جهان آفریده او و نیازمند به او هستند و او به هیچ موجودی نیاز ندارد.

بـدیهی است چنین خـدایی نه می‌توانـد به کسـی نیاز داشـته باشـد و نه دارای اجزای ذهنی و خارجی باشـد و نه می‌توانـد بزایـد و یا زاییده کسی باشد و نه می‌تواند همسر داشته باشد و یا با چشم دیده شود و نه ممکن است محدود به زمان و یا مکان باشد.[۵۶] زیرا هر کدام از این امور، هرگاه در خدا موجود باشد او را از مرتبه خدایی پایین آورده، جزء آفریده‌ها و مخلوقاتش قرار می‌دهد!

مثلًا هرگـاه خـدا ماننـد دیگر موجودات مـادّی، مرکّب و دارای اجزای باشـد-/ مثل این که می گوییم آب مرکّب از دو عنصـر یعنی اکسیژن و هیدروژن است-/ مسلّم است که در این صورت در اصل هستی خود نیازمند به هر کدام از آن اجزای خواهد بود و بدون آنها پدید نخواهد آمد و این معنا با خدای او که به معنای «سرچشمه هستی» و «آفریدگار جهان» بوده است سازگار نمی‌باشد.

روی این حساب، مسـیحیان در این عقیده که عیسـی علیه السـلام را پسر خدا می‌دانند بدون آن که توجّه داشته باشند خدا را از مقام الوهیّت پایین آورده، در زمره دیگر آفریده‌ها قرار می‌دهند.

چگونه ممکن است خدایی که به هیچ وجه ترکیب در او راه ندارد، جزئی از

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۳

خود را جـدا کرده و به شـکل عیسـی که ماننـد همه افراد بشـر دارای جسم و مادّه است در آورد و او را پسـر خود و خود را پـدر او

بخواند! (دقّت کنید)

مقامات مسیحی چون دیدند موضوع «پسر بودن عیسی» با اصول مسلّم عقل و علم سازگار نیست، ناگزیر درصدد توجیه و تأویل بر آمده پسر بودن عیسی را به یکی از معانی زیر گرفته و گفته‌اند:

۱-/ از آن‌جا که آفرینش عیسی برخلاف روش معمولی و بدون داشتن پدر صورت گرفته و کارهای دوران زندگی او آمیخته با انواع معجزات و حوادث خارق العاده بوده، از این جهت می‌توان گفت عیسی مظهر و آینه تمام نمای خداست و به همین جهت خداوند از او تعبیر به پسر نموده است و یا چون خداوند عیسی را فوق‌العاده دوست می‌داشت از این جهت او را پسر خود خوانده است.

این توجیه دارای دو ایراد زیر است:

الف-/ با صریح آیات عهد جدید که می‌گوید: «لیکن چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد» و همچنین با معتقدات عموم مسیحیان که در اعتقاد نامه نیقیّه بدین شرح مندرج است: «ما ایمان داریم به خدای واحد پدر، قادر مطلق، خالق همه چیزهای دیدنی و نادیدنی، و به خداوند واحد، عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولودی که از ذات پدر است؛ خدا از خدا، نور از نور، خدای حقیقی از خدای حقیقی، که مولود است نه مخلوق، از یک ذات هم ذات با پدر ...» سازگار نخواهد بود؛ زیرا عبارات فوق، صریح در این است که عیسی مسیح پسر خداست همان‌طوری که نور از نور جدا می‌شود، عیسی هم از خدا جدا شده و در رحم مریم قرار گرفته و از آن‌جا برای هدایت و سعادت مردم پا به این عالم گذاشته است.

ب-/ هرگاه آفرینش بدون پدر و یا زندگی آمیخته به انواع معجزات و امور خارق العاده، کافی در نامیدن کسی به پسر خدا باشد در این صورت این نام و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۴

نسبت هیچ‌گونه اختصاصی به عیسی ندارد؛ زیرا آدم هم بدون پدر و مادر آفریده شده و پیامبرانی مانند ابراهیم و موسی و نوح و ... نیز سراسر زندگانی آنها با انواع حوادث خارق‌العاده و معجزات آمیخته بوده است و همچنین خداوند همه آنها را دوست داشته پس باید آنها نیز پسر خدا نامیده شوند.

۲-/ توجیه دیگر این که می‌گویند: منظور از این که عیسی پسر خداست این است که خداوند در پیکر عیسی حلول کرده، همان سان که حرارت در آب حلول می‌کند.

این توجیه نیز تنها فرار از اصل اشکال نیست بلکه از چاله به درّه سقوط کردن است؛ زیرا همان‌طور که در ابتدای بحث تذکر داده شد، خداوند نه می‌تواند جسم باشد و نه محدود به زمان و مکان؛ خداوندی که صرف وجود و غیر محدود به زمان ومکان است چگونه می‌تواند در بدن انسانی مانند عیسی که مانند همه افراد بشر غذا می‌خورد و می‌خوابید و راه می‌رفت و از لحاظ زمان و مکان محدود بود حلول کرده و محدود شده باشد؟!

آیا آب دریا با آن که محدود است می‌شود در یک کاسه کوچک جا گیرد و اگر نمی‌شود، پس چگونه ممکن است وجود نامحدود خداوند در پیکر انسانی چون عیسی محدود و محصور گردد؟!

به هر حال، موضوع پسر بودن عیسی برای خدا نه تنها معقول و منطقی نیست، بلکه هرگاه کسی کمتر اطّلاعی از مبانی اعتقادی اسلام داشته باشد، این نوع سؤال‌ها به همان اندازه برای او تعجّب‌آور است که کسی بپرسد: چرا خداوند غذا نمی‌خورد و چرا خدا راه نمی‌رود؟!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۵

۱۵- پیدایش فرقه‌های سه گانه مسیحی

سؤال

در آیین مسیح فرقه‌های زیادی وجود دارد ولی سه فرقه آنها به نام‌های «کاتولیک»، «ارتودوکس»، «پروتستان» از همه معروفترند؛ موارد اختلاف این سه فرقه چیست و از چه زمانی به وجود آمده‌اند؟

پاسخ

«کاتولیک» که معرّب آن «جاثلیق» است به فرقه‌ای از مسیحیان که پاپ را پیشوای دین خود می‌داند گفته می‌شود.

روزگاری «اسقفان» همه جهان مساوی بودند ولی کم کم اسقف‌های مراکز بزرگ مانند اسکندریّه، انطاکیه، قسطنطنیّه و روم دارای قدرت مخصوصی بر کلیساهای اطراف خود شدند، اسقفان سه کلیسای اوّل موسوم به «پِتْریارِخ» و اسقف روم به «پاپ» یعنی پدر ملقّب گردید.

کلیسای روم از زمانی که «پولس» رساله خود را در آن‌جا نوشت، در تمام جهان مسیحیّت شهرت و اعتبار یافت؛ پاپ‌های روم به ریاست بزرگترین کلیسای دنیا قانع نشده، کم کم خواستند بر تمام کلیساهای جهان مسلّط گردند و چنین استدلال کردند که چون عیسی «پطرس» را جانشین خود قرار داد و او اوّلین اسقف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۶

شهر روم بود، بنابر این استقفان روم باید جانشین «پطرس» بوده و در روی زمین به جای خود مسیح بر کلیساها سلطنت نمایند.

در قرن پنجم «لِئو» مدّعی ریاست بر تمامی کلیساهای مسیح شد، بیشتر اسقفان مغرب ادّعای او را قبول نمودند؛ ولی در مشرق «پتریارخ» های قسطنطنیّه و انطاکیه و اسقفان کلیساهای ایران از شناسایی ریاست و مقام پاپی وی امتناع ورزیدند؛ این امتناع باعث شد که جدایی بین کلیساهای لاتینی زبان مغرب و کلیساهای یونانی و سریانی زبان مشرق، پیدا شود.

این دو شعبه مهمّ کلیسای مسیح، تا امروز هم از یکدیگر منفصلند؛ یکی کلیسای ارتدوکس یونانی است که در یونان و روسیّه منتشر می‌باشد و دیگری کلیسای کاتولیک روم که اقتدارش بیشتر در اروپا و آمریکاست. این دو کلیسا در اصل عقیده با یکدیگر موافق می‌باشند ولی مسأله قدرت عمومی پاپ باعث اختلاف آنها گردیده است؛ البتّه در پاره‌ای مسائل درجه دو نیز اختلاف نظرهایی دارند.

امّا پروتستان چنان که از معنای آن (اعتراض) نیز به دست می‌آید، نام فرقه‌ای است که امروز پیروان زیادی دارد؛ علّت پیدایش این فرقه روی اعتراض به روش پاپ‌ها و توجّه دستگاه روحانیّت مسیح به ثروت اندوزی و فروش «مغفرت نامه» و ایجاد مزاحمت‌ها و محدودیّت‌ها برای مردم و گروه تحصیل کرده بود. در حقیقت این فرقه این گروه «اصلاح طلب» برای پیراستن مسیحیّت از یک سلسله پیرایه‌هایی که اسقفان و پاپ‌ها بر آن بسته بودند می‌باشد.

رهبر این فرقه «مارتین لوتر» رفورمیست بزرگ جهان مسیحیّت است. او روز ۳۱ اکتبر سال ۱۵۱۷ کاغذی بر روی کلیسای «ویتنبرک» چسبانید و خشم خود را نسبت به فروش «مغفرت نامه» و بسیاری از خلافکاری‌های کشیشان ابراز و آنها را با دلایلی، غیر منطقی شمرد. پاپ از جریان آگاه شد و او را به روم احضار کرد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۷

ولی او از اطاعت فرمان پاپ سرباز زد و در مقابل این تمرّد، پاپ لئوی دهم او را در سال ۱۵۲۰ ضمن ورقه‌ای تکفیر کرد. «لوتر» با کمال شهامت و شجاعت تکفیر نامه را آتش زد و شهامت و حقگویی وی مورد استقبال مردم اروپا قرار گرفت و او کتاب مقدّس عهد جدید را به آلمانی ترجمه نمود و بقیّه عمر خود را در نوشتن و سر و سامان دادن به کلیساهای تابع وی صرف نمود.

فرقه پروتستانت اگر چه اصلاحاتی در اصول مسیحیّت به وجود آوردند و بهشت فروشی و بخشش گناه و رهبانیّت و مسائل مشابه آن را منکر شدند و ریاست پاپ را به رسمیّت نشناخته و قسمتی از ساخته‌های کلیساها را به دور ریختند، ولی مع الوصف از جمود مخصوص مسیحیّت درباره «تثلیث» و بسیاری از مسائل دیگر بیرون نیامده و آن را بسان دیگران پذیرفتند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۸

۱۶- غسل تعمید چیست؟

سؤال

منظور از غسل تعمید چیست و کیفیّت آن چگونه است؟

پاسخ

غسل تعمید یکی از آداب مذهب مسیحیان است و مدّعی هستند که پیش از مسیح نیز وجود داشته است و این عمل درباره هرکس انجام گیرد سبب پاکی از گناه وقف نفس در راه خدمت و طاعت خدا می‌باشد. با این همه، مؤلّف کتاب «قاموس مقدّس» می‌گوید: «حضرت مسیح را کسی تعمید نداده است!»[۵۷] درباره نحوه تعمید در میان مسیحیان اختلاف است؛ برخی می‌گویند که باید بدن شخص را در آب فرو برد، برخی دیگر اضافه می‌کنند باید سه مرتبه بدنش در آب فرو رود و گروهی می‌گویند: غسل تعمید مربوط به بزرگهاست که می‌توانند پیش کشیش اعتراف به گناه کنند؛ از این نظر، اطفال از این کار معاف می‌باشند؛ و بعضی تمعید اطفال را واجب می‌دانند و می‌گویند که تنها پاشیدن آب کافی خواهد بود، زیرا این کار (پاشیدن آب به روی بچّه) فقط اشاره به غسل یافتن با روح القدس است و مقداری آب به نام پدر و پسر و روح القدس کفایت خواهد نمود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۵۹

بنابر این غسل تعمید درباره کسانی که سابقه مسیحیّت دارند و رسماً مسیحی هستند سبب پاکی از گناه است، درباره کودکان و مسیحیانی که در کودکی تعمید نیافته‌اند و یا کسانی که به تازگی در این آیین وارد می‌شوند نشانه ورود به آیین مسیح و پذیرش این کیش خواهد بود.

طرز غسل تعمید

در کلیساهای امروز غسل تعمید درباره همه یکنواخت انجام می‌گیرد و ترتیب آن به قرار زیر است:

کشیش ظرفی بزرگ را پر از آب نموده و گاهی مقداری روغن «بلسان» و «نمک» در آن می‌ریزد، سپس شخصی را که می‌خواهند تعمید دهند، در حضور جمعی با جمله‌های زیر خطاب می‌کند: «بدان که مسیحیّت عبارت از این است که معتقد باشید که خدا از سه اصل ازلی پدر و پسر و روح القدس مرکّب است؛ پس عیسی خدا و پسر خداست و در رحم مادرش مریم به صورت بشر درآمده؛ او از جوهر پدرش خداست و از جوهر مادش انسان است و او به دار آویخته شد و بعد از سه روز زنده شد و (چهل روز در میان مردم بود) و به آسمان رفت و در جانب راست پدر نشست و همان خدای مقتول در روز رستاخیز گواهی خواهد داد که تو ایمان آوردی!»

در این لحظه طرف باید بگوید بلی و کشیش بلافاصله از آن آب برداشته و بر شخص تعمید یافته می‌ریزد و با صدای بلند می‌گوید من تو را تعمید می‌دهم به نام پدر و پسر و روح القدس و سپس با دستمال صورت او را پاك می‌کند و در این لحظه گناه او بخشیده شده و یا بطور رسمی مسیحی می‌شود!»

تعمید کودك در روز هشتم صورت می‌گیرد و پدر و مادر، کودك خود را به کلیسا می‌آورند، کشیش کودك را با سخنان فوق

مخاطب ساخته و پدر و مادر به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۰

جای کودک می گویند بلی.[۵۸] اگر هر فرد بی‌تعصّب، تشریفات غسل تعمید را مورد بررسی قرار دهد، می‌بیند که مملوّ از یک سلسله خرافات است که به قسمتی از آن اشاره می‌شود:

اوّلًا: گناه یک نوع انحراف روحی و اخلاقی است و هرگز بدون شستشوی روح و توبه حقیقی و تربیت اخلاقی و بازگشت واقعی به سوی خدا آثار آن از بین نمی‌رود و با پاشیدن آب آمیخته به روغن بلسان و نمک، دل و جان کسی شسته نمی‌شود و اگر توبه حقیقی و ندامت واقعی از گناه برای یک فرد حاصل شده است به هیچ وجه احتیاجی به این تشریفات خرافی نیست.

آیین اسلام، ندامت و پشیمانی شخص را در تمام لحظات، نشانه پاکی از گناه دانسته و هرگز لازم نمی‌داند که شخص گناهکار پرده اسرار خود را در برابر مخلوقی بدرد و وساطت بشری گناهکار (کشیش) سبب آمرزش معاصی او گردد.

ثانیاً: اعتقاد به خدایان سه گانه-/ آن هم با این صراحت-/ شرک آشکار و زننده‌ای است که نه تنها وسیله پاکی نخواهد بود؛ بلکه انسان را از حقیقت توحید کاملًا دور و بیگانه می‌سازد و اگر اساس مذهبی از روز نخست بر چنین موهوماتی استوار گردد، بطور مسلّم وسیله نجات و تربیت نخواهد بود، بلکه مایه گمراهی و بدبختی خواهد بود و راستی حیرت‌انگیز است که آنها با این صراحت چنین سخنان کفرآمیزی را مایه پاکی از گناه می‌دانند!

ولی با این بررسی، واقع بینی آیین مقدّس اسلام برای ما روشن می‌شود. ایمان آوردن یک فرد به دین اسلام در گرو هیچ یک از این تشریفات نیست؛ هر فردی در هر نقطه و مکانی، در هر لحظه و زمانی که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام مؤمن گردد، او یک مسلمان واقعی خواهد بود و از نظر حقوق اسلامی با سایر مسلمانان مساوی و برابر شمرده می‌شود؛ دیگر لازم نیست در

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۱

حضور شخص و محضر جمعی به تلقینات شخصی گوش دهد و نسنجیده سخنان نادرست او را تصدیق کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۲

۱۷- بشارت مسیح به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

سؤال

در قرآن مجید می‌خوانیم که حضرت مسیح به آمدن پیامبر پس از خود به نام «احمد» که پیامبر اسلام است گزارش داده است؛ آیا این جمله در اناجیل کنونی وجود دارد؟

پاسخ

آیه‌ای که در قرآن در این باره وارد شده است به قرار زیر می‌باشد:

«... وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ احْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَیِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ؛ .. و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است! هنگامی که او [احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است ...»[۵۹] محقّقان اسلامی می گویند بشارتی که این آیه از حضرت مسیح نقل می کند، در انجیل یوحنا در باب‌های ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ وارد شده است و حضرت مسیح به نقل انجیل «یوحنّا» از آمدن شخصی پس از خود به نام «فارقلیط» خبر داده است و قراین زیادی گواهی می‌دهد که مقصود از آن پیامبر اسلام می‌باشد و ما برای

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۳

روشن شدن مطلب ناچاریم متون آیات را با تعیین باب و شماره از انجیل یاد شده نقل نماییم، اینک متون عبارات انجیل:
«اگر شما مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست تا «فار قلیط» دیگری به شما بدهد، تا ابد با شما خواهد ماند. او روح حق و راستی است که جهان نمی‌تواند او را قبول کند: زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد، امّا شما را می‌شناسد، زیرا که نزد شما می‌ماند و در شما خواهد بود».[۶۰] «من این سخن‌ها را به شما گفته‌ام وقتی که با شما بودم، لکن آن «فارقلیط» که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد، شما را هر چیز خواهد آموخت و هر چیز من به شما گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد».[۶۱] «حالا قبل از وقوع به شما خبر دادم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.[۶۲] «چون آن فارقلیط که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد، روح راستی که از اطرف پدر می‌آید او درباره من شهادت خواهد داد».[۶۳] «راست می گویم که شما را مفید است که من بروم اگر من نروم آن فارقلیط نزد شما نخواهد آمد امّا اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را به گناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت: به گناه، زیرا که بر من ایمان نمی‌آورند، به صدق زیرا که نزد پدر خود می‌روم، و شما مرا دیگر نمی‌بینید، به انصاف زیرا که بر رییس این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که به شما بگویم لیکن حالا نمی‌توانید متحمّل شد، امّا چون

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۴

او بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد داد زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت، بلکه هر آنچه می‌شنوند خواهد گفت. و شما را از آینده خبر خواهد داد و مرا تمجید خواهد نمود، زیرا که او آنچه از آن من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد. هرچه از آنِ پدر است از من است از این جهت گفتم که آنچه از آن من است می گیرد و به شما خبر می‌دهد».[۶۴] در این‌جا قراین روشنی داریم که گواهی می‌دهد مراد از فارقلیط پیامبری است که پس از مسیح می‌آید نه روح القدس:
۱-/ نخست باید توجّه کرد که از برخی از تواریخ مسیحی استفاده می‌شود که پیش از اسلام در میان علما و مفسّرین انجیل مسلّم بود که «فاقلیط» همان پیامبر موعود است؛ حتّی گروهی از این مطلب سوء استفاده کرده و خود را «فارقلیط» موعود معرّفی نموده‌اند. مثلًا: «منتسر» که مرد ریاضت کشی بود و در قرن دوّم میلادی می‌زیست، در سال ۱۸۷ در آسیای صغیر مدّعی رسالت گردیده و گفت: من همان فارقلیط هستم که عیسی از آمدن او خبر داده است و گروهی از وی پیروی کردند.[۶۵] ۲-/ از آثار و تواریخ مسلّم اسلامی کاملًا استفاده می‌شود که سران سیاسی و روحانی جهان مسیحیّت در روزهای بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همگی در انتظار پیامبر موعود انجیل بودند، از این جهت هنگامی که سفیر پیامبر نامه او را به زمامدار حبشه داد، پس از خواندن نامه رو به سفیر کرد و گفت: من گواهی می‌دهم که او همان پیامبری است که اهل کتاب در انتظارش هستند و همان‌طور که حضرت موسی از نبوّت حضرت مسیح خبر داده، او نیز به نبوّت پیامبر آخر الزّمان بشارت داده و علائم و نشانه‌های او را معیّن کرده است.[۶۶]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۵

وقتی نامه پیامبر به دست قیصر رسید و نامه را مطالعه کرد و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تحقیقاتی به عمل آورد، در پاسخ نامه آن حضرت چنین نوشت: نامه شما را خواندم و از دعوت شما آگاه شدم، من می‌دانستم که پیامبری خواهد آمد، ولی گمان می کردم که این پیامبر از شام بر خواهد خاست ....[۶۷] از این نصوص تاریخی استفاده می‌شود که آنان در انتظار پیامبری بودند و چنین انتظاری بطور مسلّم ریشه انجیلی داشته است.
۳-/ امتیازاتی که حضرت مسیح برای «فارقلیط» قائل شده و شرایط و نتایجی که برای آمدن او شمرده است، این مطلب را قطعی می‌سازد که منظور از «فارقلیط» جز پیامبر موعود نخواهد بود و این علایم مانع از آن است که آن را به «روح القدس» تفسیر نماییم؛ توضیح این که:
الف-/ حضرت مسیح سخن خود را چنین آغاز کرد: «اگر شما مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید و من از پدرم خواهم

خواست تا «فارقلیط» دیگری به شما بدهد.»

اوّلًا: از این که حضرت مسیح مهر و محبّت خود را به آنها یادآوری می‌کند، حاکی است که او احتمال می‌دهد گروهی از امّت او زیر بار کسی که وی به آمدنش بشارت می‌دهد، نخواهند رفت و لذا از طریق تحریک عواطف می‌خواهد آنان را به پذیرفتن او وادار سازد و اگر منظور از فارقلیط همان «روح القدس» باشد، آن طور که مفسّران انجیل تصوّر کرده‌اند، در این صورت به چنین زمینه سازی احتیاج نبود.

زیرا روح القدس پس از نزول آن‌چنان در قلوب و ارواح تأثیر می‌کند که برای کسی جای تردید و شک و انکار باقی نمی‌ماند، ولی اگر مقصود پیامبر موعود باشد، به چنین زمینه سازی نیاز شدید هست؛ زیرا نبیّ موعود جز از طریق

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۶

بیان و تبلیغ در قلوب و ارواح تأثیری و تصرّفی نمی‌کند و روی این ملاحظه گروهی منصف به وی می‌گروند و گروهی از وی رو بر می‌گردانند.

حضرت مسیح به این مقدار تذکّر اکتفا نکرده، در آیه ۲۹ از باب ۱۴ در این قسمت پافشاری کرده و فرمود: «الان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید» در صورتی که ایمان به روح القدس، نیازی به توصیه ندارد تا چه رسد به این اندازه پافشاری!

ثانیاً: وی فرموده «فارقلیط» دیگری به شما خواهد داد اگر بگوییم مقصود از آن پیامبر دیگری است سخنی کاملًا صحیح خواهد بود ولی اگر مقصود از آن روح القدس باشد، به کار بردن لفظ «دیگر» خالی از تکلّف نخواهد بوند زیرا روح القدس یکی است و دیگر معنا ندارد.

ب-/ «هر چیز من به شما گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد» (۱۴: ۲۶) «روح راستی که از طرف پدر می‌آید، درباره من شهادت خواهد داد». (باب-/ ۱۵، جمله ۲۶)

می‌گویند روح القدس پنجاه روز پس از مصلوب گشتن عیسی بر حواریان نازل گردیده، آیا این افراد برگزیده همه دستورات او را در این مدّت کوتاه فراموش کرده بودند تا روح القدس دو مرتبه به آنان تعلیم دهد؟

آیا شاگردان مسیح چه نیازی به شهادت او داشتند تا درباره مسیح شهادت دهد! ولی اگر مقصود پیامبر موعود باشد هر دو جمله معنای صحیح خواهد داشت، زیرا امّت مسیح بر اثر طول زمان و دستبرد علمای انجیل، بسیاری از دستورات او را فراموش کرده و گروهی هم آنها را به دست فراموشی سپرده بودند و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله همه را بازگو کرد و به نبوّت حضرت عیسی علیه السلام شهادت داد و گفت: او نیز مانند من پیامبر بوده و مادر مسیح را از نسبت‌های ناروا تبرئه نمود و ساحت مقدّس مسیح را از ادّعای الوهیّت پیراسته ساخت.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۷

ج-/ «اگر من نروم فارقلیط نزد شما نمی‌آید.» (۱۵: ۷) او آمدن «فارقلیط» را مشروط به رفتن خود کرده است و اگر مقصود «روح القدس» باشد نزولش بر خود او و بر حوارییّن مشروط به رفتن او نبوده است؛ زیرا به عقیده مسیحیان روح القدس بر حواریّون که حضرت مسیح خواست آنان را برای تبلیغ به اطراف بفرستد، نازل گردید.[۶۸] بنابر این، هیچ‌گونه نزول او مشروط به رفتن مسیح نبوده است؛ ولی اگر بگوییم مقصود پیامبری است صاحب شریعت-/ آن هم شریعت جهانی-/ در این صورت آمدن او مشروط به رفتن حضرت مسیح و منسوخ گشتن آیین او خواهد بود.

د-/ اثر نزول «فارقلیط» سه چیز معرّفی شده است: «جهان را به گناه و صدق و انصاف ملزم ۶۹] خواهد ساخت؛ به گناه زیرا به من ایمان نمی‌آورند.» (۱۶: ۸)

می‌دانیم طبق عقیده مسیحیان «روح القدس» پنجاه روز پس از مصلوب شدن عیسی بر حواریّون نازل گردید و هرگز آنها را ملزم به گناه و صدق و انصاف ننمود، و از ذیل آیه استفاده می‌شود که او بر منکران ظاهر می‌گردد نه بر حواریّون که هرگز حضرت مسیح را تکذیب نمی‌کردند. ولی اگر بگوییم مقصود پیامبر موعود اسلام است، تمام این امتیازات در وجود شریف او جمع می‌باشد.

ه‍-/ «فارقلیط درباره من «مسیح» شهادت خواهد داد.» (۱۵: ۲۶)

«شما را از آینده خبر خواهد داد و مرا تمجید خواهد نمود.» (۱۶: ۱۳)

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۶۸

شهادت بر حضرت مسیح حاکی است که وی روح القدس نیست زیرا حواریّون نیازی به تصدیق او نداشتند و همچنین منظور از این که به او جلال خواهد بخشید ستایش و تعریف‌هایی است که پیامبر موعود درباره حضرت مسیح انجام داد و آیین او را تکمیل کرد؛ چه جلالی بالاتر از این!

دقّت در این قراین می‌تواند ما را به حقیقتی که محقّقان اسلام به آن رسیده‌اند رهنمون گردد، البتّه قراین منحصر به آنچه گفته شد نیست؛ بلکه با دقّت بیشتر می‌توان قراین دیگری به دست آورد.

در پایان، مطلب قابل توجّهی را که دایرهٔ المعارف بزرگ فرانسه، جلد ۲۳، صفحه ۴۱۷۴ در این باره دارد از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

«محمّد مؤسّس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است؛ کلمه محمّد به معنای بسیار حمد شده است و از ریشه مصدر حمد که به معنای تمجید و تجلیل است مشتق گردیده. بر حسب تصادف عجیب، نام دیگری که از همان ریشه حمد است مترادف کامل لفظ محمّد می‌باشد و آن احمد است که احتمال قوی می‌رود عیسویان عربستان، آن لفظ را برای تعیین فارقلیط به کار می‌برند؛ احمد یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلّل، ترجمه لفظ پریکلیتوس است که اشتباهاً لفظ پاراکلیتوس را جای آن گذاردند. به این ترتیب، نویسندگان مذهبی مسلمان مکرّر گوشزد کرده‌اند که مراد از این لفظ، بشارت ظهور پیامبر اسلام است. قرآن مجید نیز به طور علنی در آیه شگفت‌انگیز سوره صفّ به این موضوع اشاره می‌کند».[۷۰] در تنظیم این قسمت از کتاب نفیس «انیس الاعلام» تألیف فخر الاسلام استفاده شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۰

۱۸- بِکرزایی مریم علیها السلام

سؤال

واحد حیات (سلّول نطفه) در پرتو ترکیب دو جزء جنسی بنام «اسپرماتوزویید» و «اوول» به وجود می‌آید و این ترکیب (لقاح) برای آن است که سِلول جنسی ماده به تنهایی قادر به اعمال حیاتی (رشد، نمود، تغذیه و تقسیم) نیست. روی این اصل علمی مسلّم، چگونه حضرت مریم بدون ازدواج و تماس با کسی فرزندش مسیح علیه السلام را آبستن گردید؟! در صورتی که بدون عمل لقاح، سلّول جنسی ماده به تنهایی قادر به اعمال حیاتی نیست؟!

پاسخ

پیش از آن که به موضوع باردار شدن حضرت مریم رسیدگی کنیم، توجّه شما را به کلّی نبودن این اصل معطوف می‌داریم؛ زیرا واحد حیات (سلّول) معمولًا در پرتو لقاح دو جزء جنسی به وجود می‌آید و غالباً بدون ترکیب دو جزء نر و ماده قادر به انجام وظایف حیاتی نیست؛ ولی تجربه نشان داده است که محرّک‌های دیگری غیر از «اسپرماتوزویید» توانایی آن را دارند که اختلال

فیزیولوژیکی تخمک را بر طرف ساخته و آن را وادار به تقسیم نمایند و وجود جانداران «بکرزا» مؤیّد این نظر می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۱

دانشمندان می‌گویند تخمک بعضی از جانداران قدرت آن را دارد که بدون انجام عمل لقاح نمو خود را شروع کرده و به پایان برساند؛ این کیفیّت را بکرزایی «پارتنوژنز» و جاندارانی که به این طریق تکثیر پیدا می‌کنند، جانداران بکرزا می‌گویند.

در نوعی از حشرات مانند «شته» بکرزایی مشاهده می‌شود، شته ماده تخمک‌هایی بوجود می‌آورد که خود مولّد «شته» های جدید می‌باشد و این شته‌ها نیز به نوبه خود تخمک‌هایی را تولید می‌کنند؛ و تجربه نشان داده است اگر شرایط مساعد ادامه پیدا کند و یا این گونه حشرات را در محیط مناسبی پرورش دهند تا چند سال از راه «بکرزایی» تکثیر پیدا می‌کنند؛ در همین حشرات (شته‌ها) اگر شرایط زندگی نامساعد شود، حشراتی از «بکرزایی» به وجود می‌آیند که دو نوع تخمک کوچک و بزرگ در دستگاه تناسلی آنها تولید می‌گردد، از تخمک‌های بزرگ، صددرصد حشره ماده (شته ماده) به وجود می‌آید.

در عدّه‌ای جانداران دیگر مانند ستاره دریایی و کرم ابریشم دیده شده که گاهی تخمک‌ها بدون انجام عمل لقاح نموّ خود را شروع می‌کنند.

در ملکه زنبور عسل که فقط در تمام مدّت عمر یک مرتبه با زنبور نر نزدیکی می‌کند نیز مشاهده می‌شود که تخمک‌هایی که با سلّول جنس نر ترکیب شده‌اند، به زنبور عسل کارگر ماده تبدیل می‌گردند، ولی تخمک‌هایی که به عللی با سلّول‌های جنس نر ترکیب نمی‌شوند، بدون انجام عمل لقاح از دستگاه تناسلی ملکه خارج شده و عموماً نمو کرده، به زنبورهای نر تبدیل می‌گردند.

گروهی علّت نموّ این تخمک‌ها را عوامل و محرّک‌های دیگر غیر از «اسپرماتوزویید» می‌دانند که توانایی بر طرف ساختن اختلال فیزیولوژیکی تخمک را دارند.

علاوه بر این باید توجّه کنیم که جانداران ذرّه بینی مانند میکروب‌ها، باکتری‌ها و ویروس‌ها بدون عمل لقاح تکثیر مثل می‌کنند. «هیدر» از راه جوانه زدن تکثیر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۲

نموده و «آمیب» از راه تقسیم سلّول اوّلی تکثیر مثل می‌نماید.

برخی از دانشمندان موضوع بکرزایی را درباره بعضی از زنان که بدون تماسّ با مردی باردار شده بودند، تصدیق نموده و اعلام کردند که غدّه‌های زهدانی برخی از زنان نشان می‌دهد که بدون عمل لقاح قادر به وظایف تولید و تکثیر می‌باشند.

تا این‌جا روشن شد که بکرزایی و تولید مثل بدون عمل لقاح امری است ممکن و در پاره‌ای از این موارد صورت تحقّق به خود گرفته است.

روی این اساس، امکان باردار شدن حضرت مریم بدون تماس و انجام گرفتن عمل لقاح، خود به خود روشن گردید. قرآن کریم درباره نسختین مراحل بارداری او چنین می‌فرماید: «فرشته‌ای در برابر مریم به صورت بشری مجسّم گردید و به او گفت: من از ناحیه خدا مأمورم که فرزند پاکیزه‌ای به تو ببخشم. مریم از این بشارت سخت تعجّب کرده و گفت: من با کسی تماس نگرفته و هرگز به اعمال نامشروع آلوده نشده‌ام! فرشته در پاسخ وی گفت: این کار برای خدا آسان است».[۷۱] بنابر این هیچ بعید نیست که عوامل ناشناخته‌ای روی سلّول جنسی حضرت مریم اثر گذاشته که بسان محرّک‌های دیگر (در تمام بکرزایی‌ها) موجب نموّ و رشد سلّول جنسی او شده باشد.

نظری به ولادت حضرت مسیح علیه السلام بیفکنیم؛ هدف این بوده که خداوند بشری به وجود آورد که مظهر قدرت او باشد و زندگی او از نظر تولّد اعجازآمیز گردد و از این طریق حجّت را بر ملّت لجوج بنی اسرائیل که زیر بار دعوت پیامبرانی که پس از موسی بن عمران آمده بودند نمی‌رفتند، تمام کند.[۷۲] خدایی که نخستین مادّه حیات و اوّلین سلّول زنده را به وجود آورده و

خدایی که نخستین بشر را بدون تحقّق عمل لقاح آفریده است، روی مقصدی که در بالا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۳

اشاره شد می‌تواند بدون عمل لقاح، انسانی کامل و پیامبری بزرگ به وجود آورد که تولّد اعجازآمیزش دلیل روشنی در مقابل مخالفان لجوج او باشد.

به عبارت دیگر: پرورش سلّول ماده در رحم مادر، معمولًا از طریق لقاح انجام می‌گیرد نه دائماً، و این علّت عادی است که ما با آن مأنوس شده‌ایم ولی هرگز دلیلی بر این نداریم که از طریق دیگر، امکان‌پذیر نباشد.

بلکه ممکن است در این راه عللی باشد که بتواند سلّول ماده را پرورش بدهد و آن را به وظایف حیات وادار سازد و اگر این قبیل علّت‌ها بر ما که معلومات ناقصی از اسرار زندگی داریم پوشیده باشد، برای خدای بزرگ و دانا و توانا پوشیده و پنهان نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۴

۱۹- آیا مادر مریم نذر کرده بود که فرزند خود را راهب کند؟!

سؤال

می‌دانیم رهبانیّت همیشه-/ مخصوصاً در زمان مریم (مادر عیسی علیه السلام)-/ حرام بوده است؛ پس چرا زن عمران (مادر مریم) هنگامی که باردار بود نذر کرد که اگر خدا فرزندی به او مرحمت کند او را راهب کند؟

پاسخ

هرگز مادر مریم چنین نذری نکرده بود بلکه او نذر کرده بود که هرگاه خداوند فرزند ذکوری به او دهد او را خدمتکار «بیت المقدّس» قرار دهد نه راهب، و او را از هرگونه خدمت به پدر و مادر آزاد سازد تا به وظایف خدمتکاری مسجد برسد.

قرآن مجید شرح این جریان را چنین نقل می‌فرماید: «اذْ قالَتِ امْرَاةُ عِمْرانَ رَبِّ انِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی انَّکَ انْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ؛ (به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم که «محرَّر» (و آزاد برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر که تو شنوا و دانایی!»[۷۳]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۵

مفسّران می‌گویند مقصود از کلمه محرَّر خدمتکار معبد است و علّت این که به خدمتگزار اماکن مقدّس «محرَّر» که به معنای آزاد شده است می‌گفتند، این است که خدمتگزاران این امکان مقدّس از انجام سایر خدمات اجتماعی و تهیّه وسایل زندگی برای پدر و مادر معاف و آزاد بودند.

بنابر این، آنچه مورد نذر بوده خدمتکاری او بود و هرگز سخنی از رهبانیّت در میان نبوده است و رهبانیّت به معنای ترک دنیا و ترک ازدواج، برخلاف قانون آفرینش است و هرگز در هیچ مذهبی مجاز نبوده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۶

۲۰- شقّ‌القمر

سؤال

می‌گویند: یکی از معجزات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شکافته شدن ماه (شقّ‌القمر) بوده است، آیا این موضوع صحّت دارد؟

پاسخ

برای این که این مسأله کاملًا روشن گردد لازم است از چند جهت مورد بحث قرار گیرد:

۱-/ آیا امکان دارد که کره ماه با آن بزرگی از هم شکافته شده و دوباره به صورت اوّل در آید؟

۲-/ پس از این که روشن شد شکافته شدن ماه امکان دارد، ببینم دلیل قاطعی در دست داریم که این موضوع در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از معجزات آن حضرت واقع شده است؟

۳-/ در صورتی که وقوع این معجزه دلیل داشته باشد خصوصیّات آن چگونه بوده است؟

بحث اوّل

برای این که بدانیم شقّالقمر (شکافته شدن ماه) از نظر علوم روز کاملًا امکان

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۷

دارد، کافی است به نمونه‌هایی از انفجارها و انشقاق‌هایی که درون منظومه شمسی رخ داده، اشاره شود:

الف-/ آستروئیدها قطعات سنگ‌های عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند و گاهی از آنها به کرات کوچک و شبه سیّارات نیز تعبیر می‌کنند.

گاهی بزرگی قطر بعضی از آنها به ۲۵ کیلومتر می‌رسد. دانشمندان عقیده دارند که این سنگ‌های آسمانی بقایای سیّاره بزرگی هستند که در مداری میان مدار مریخ و مشتری در حرکت بوده است، سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است، این یک نمونه از انشقاق در اجرام آسمانی است.

ب-/ شهابی‌ها سنگ‌های ریز سرگردانی هستند که با سرعت سرسام آوری در اطراف خورشید در مدار خاصّی در گردشند و گاهی مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می‌کند و به سوی زمین جذب می‌شوند.

دانشمندان می‌گویند اینها بقایای ستاره‌های دنباله‌داری است که بر اثر حوادث نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است، این هم نمونه دیگری از انشقاق در کرات آسمانی است.

ج-/ طبق عقیده لاپلاس و بسیاری از دانشمندان فلکی، پیدایش منظومه شمسی نتیجه وقوع یک انشقاق عظیم می‌باشد که در کره خورشید رخ داده است، چه این که همه این سیّارات و مرکز آنها خورشید، در آغاز توده واحدی بوده‌اند و سپس هریک تدریجاً از آن جدا گردیده‌اند؛ امّا در این که عامل این جدایی و انشقاق چه بوده، در میان دانشمندان فلکی اختلاف است ولی در هر حال امکان وقوع انشقاق و تجزیه را در کرات منظومه شمسی، همه دانشمندان پذیرفته‌اند.

از بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که: اصل وقوع انشقاق در کرات آسمانی ممکن است و علم آن را انکار نمی‌کند؛ بلکه اساس هیئت جدید در بسیاری از موارد بر آن نهاد شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۸

بدیهی است این امر در هریک از کرات صورت گیرد، نیازی به نیروی عظیمی دارد که در پاره‌ای از موارد طبق فرضیّه‌های موجود شناخته شده و در پاره‌ای از موارد همچنان به صورت مرموز باقی مانده است.

در مورد شقّالقمر هم مسلّماً عامل مرموزی در کار بوده که توانسته است چنان اثری را از خود بگذارد و با توجّه به این که هرکس مسأله شقّالقمر را عنوان نموده، نقش استمداد پیامبر را از نیروی مافوق طبیعی و غیر عادّی مؤثّر دانسته، روشن می‌شود که هیچ‌کس نخواسته است ادّعا کند که پیامبر تنها با همین نیروی عادّی بشری این کار را انجام داده است تا علم نتواند آن را بپذیرد.

این جا یک موضوع باقی می‌ماند و آن مسأله امکان التیام کامل اجزای قمر پس از انشقاق می‌باشد.

برای حلّ این مطلب کافی است که بدانیم اگر عامل جدایی شدید نباشد و انشقاق به صورت فوق‌العاده‌ای که موجب پراکندگی

کامل اجزا باشد صورت نگیرد، بازگشت و التیام آنها به صورت اوّل تحت تأثیر جاذبه همان اجزا کاملًا قابل توجیه است، زیرا می‌دانیم هر دو جسم یکدیگر را طبق فرمول معروف نیوتن جذب می‌کنند و هر قدر فاصله آنها کمتر و یا جرم آنها بیشتر اثر این جاذبه زیادتر خواهد بود.

بنابر این با کم بودن فاصله و شکاف، خیلی زود به هم نزدیک و پیوسته خواهند شد.[۷۴] این از نظر هیئت جدید؛ امّا از نظر هیئت قدیم و امتناع خرق و التیام در افلاک نه گانه و اجرام فلکی، از نظر این که اصل آن امروز ابطال شده، نیازی به بحث درباره آن نمی‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۷۹

از مجموع بیانات فوق چنین نتیجه می‌گیریم: در حادثه شقّ‌القمر مطلبی که علم آن را محال بشمرد دیده نمی‌شود.

بحث دوّم

بهترین دلیلی که برای وقوع این معجزه شقّ‌القمر در دست می‌باشد، آیات اوّل سوره ۵۴ قرآن مجید می‌باشد:

«اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ* وَ انْ يَرَوا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْر مُسْتَمِرّ* وَ كَذَّبُوا و اتَّبَعُوا اهْوائَهُمْ وَ كُلُّ امْرٍ مُسْتَقِرّ؛ قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت! و هرگاه نشانه و معجزه‌ای را ببینند روی گردانده، می‌گویند: این سحری مستمر است. آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرار گاهی دارد.»[۷۵] مفسّرین شیعه و سنّی با کمال قاطعیّت و صراحت می‌گویند: آیات فوق مربوط به مسأله شقّ‌القمر و شکافته شدن ماه به عنوان معجزه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و از باب نمونه از تفاسیر شیعه، تفسیر بیان، مجمع البیان، ابوالفتوح رازی، منهج الصّادقین، صافی، برهان، نورالثّقلین و شبَّر، و از تفاسیر اهل تسنّن، تفسیر طبری، درّ المنصور، فخر رازی، بیضاوری، کشّاف و «فی ظلال القرآن» را باید نام برد.

مرحوم طبرسی در تفسیر معروف مجمع البیان در ذیل همین آیات می‌گوید: همه مفسّران این آیه را مربوط به معجزه شقّ‌القمر در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند.

همچنین فخر رازی مفسّر معروف در ذیل آیات فوق می‌گوید: عموم مفسّران معتقدند که مراد از این آیات شکافته شدن ماه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۰

علاوه بر این در کتب شیعه و سنّی قریب به ۴۰ روایت درباره شقّ‌القمر آمده که در بیشتر آنها تصریح شده که آیات فوق درباره شقّ‌القمر نازل شده است.

بنابر این، دلالت آیات فوق بر وقوع این معجزه (شقّ‌القمر) هیچ جای انکار یا تردید نمی‌باشد.

بحث سوّم

آنچه از آیات مذکور و روایات استفاده می‌شود این است که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به درخواست مشرکان این معجزه به وقوع پیوست؛ یعنی، با یک نیروی مرموز (قدرت الهی) ماه شکافته شد و دوباره به حال اوّل بازگشت.

امّا خصوصیّات این واقعه که در بعضی از کتاب‌ها نوشته شده با این که احتمال دارد صحیح باشد محتاج به بحث‌های بیشتری است ولی چون دانستن خصوصیّات آن لازم نیست از بحث درباره آن خودداری می‌کنیم.

در خاتمه باید تذکّر دهیم که این مسئله نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر از دستبرد خیالبافان و جاعلان حدیث مصون نمانده و پیرایه‌های فراوانی به آن بسته‌اند، مانند مطلب بی‌اساسی که در میان عوام مشهور است که نیمی از ماه پایین آمد و در آستین آن حضرت داخل شد و از طرف دیگر بیرون آمد.

این نوع مطالب در هیچ یک از کتب احادیث شیعه و سنّی که مورد اعتبار باشد نیامده است و پایه و اساسی ندارد.

اکنون لازم است به اشکال یا شبهه‌ای که در این مسأله مطرح شده و بعضی را به شکّ و تردید واداشته، پاسخ داده شود:

اگر شقّ‌القمر حقیقت داشت می‌بایست با آن همه اهمّیّتی که دارد در تواریخ جهان ثبت گردد در حالی که چنین نیست و در هیچ تاریخی ثبت نشده است.

برای این که پاسخ این اشکال هم بخوبی روشن گردد باید به چند موضوع زیر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۱

توجّه کنید:

اوّلًا: باید توجّه داشت که ماه در تمام کره زمین قابل رؤیت نمی‌باشد بلکه در نیمی از کره زمین می‌توان آن را رؤیت کرد.

ثانیاً: در نیمی از همین نیمکره نیز همه مردم یا اکثریّت قریب به اتّفاق آنها از حوادثی که در اجرام آسمانی رخ می‌دهد غافل و بی‌خبرند، چون بعد از نیمه شب آنهاست و طبعاً در خوابند، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می‌توانند از چنین حادثه‌ای با خبر شوند.

ثالثاً: هیچ مانعی ندارد که در قسمت قابل توجّهی از این نقاط در موقع وقوع این حادثه، آسمان ابری و چهره ما با ابر پوشیده باشد.

رابعاً: حوادث آسمانی در صورتی توجّه افراد را به خود جلب می‌کند که یا مانند صاعقه‌ها توأم با سر و صدا یا آثار فوق‌لعاده دیگری باشند و یا مانند خسوف و کسوف همراه با کم شدن نور-/ آن هم برای یک مدّت نسبتاً طولانی-/ باشد، البتّه در چنین صورتی نظرها را به خود جلب می‌کند.

امّا اگر کره ماه بدون مقدّمه قبلی و بدون هیچ عکس‌العمل دیگر از قبیل کم شدن نور و مانند آن فقط در چند لحظه شکافته شود و سپس التیام یابد، کمتر نظری را به خود جلب می‌کند. آیا ما در شب‌های عادّی که ماه طبق معمول در آسمان می‌درخشد هیچ به آن خیره می‌شویم و در وضع آن کنجکاوی می‌کنیم؟

خامساً: وسایل ثبت تاریخ و نشر آن در آن زمان‌ها بسیار محدود بوده و مثل امروز نبوده که یک حادثه مهم برق آسا در سراسر جهان انتشار یابد.

سادساً: تاریخ گذشته در تمام جهات روشن و آشکار نیست، بلکه مملوّ از نقاط تاریک و مبهم است مثلًا زردشت یکی از شخصیّت‌های معروف تاریخی است که مرکز نفوذ او قسمت مهمّی از دنیای متمدّن آن زمان بود، امّا امروز تاریخ تولّد، وفات، محل تولّد و سایر مشخّصات زندگی وی حتّی به عقیده بعضی اصل

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۲

وجود او مجهول و تاریک است.

در حالی که کشورهای متمدّن آن زمان در مورد حفظ و ضبط تواریخ مربوط به خود تا این اندازه بی‌اعتنا باشند، تعجّب ندارد که اروپائیان در آن زمان به ضبط چنین حادثه‌ای اقدام نکرده باشند.

علاوه بر اینها بنای تاریخ نویسان ضبط همه وقایع نبوده است، چون ما بطور قطع می‌دانیم در طول تاریخ بشر صدها زلزله نابود کننده و طوفان وحشتناک رخ داده که شهرها و آبادی‌های وسیع را ویران نموده است در حالی که تاریخ همه آنها را ضبط نکرده و به خاطر ندارد.

اگر به تفسیر طبری مراجعه کنید می‌بینید تقریباً ۳۰ روایت در مسأله شقّ‌القمر در این کتاب آمده است، ولی صاحب همین تفسیر در تاریخی که نوشته (تاریخ طبری) نامی از شقّ‌القمر به میان نیاورده است.

با توجّه به این جهات، ذکر نشدن این حادثه در تواریخ و غیر آن تعجّب ندارد و نباید آن را دلیل بر عدم وقوع این حادثه دانست.

همچنین آن طور که بعضی از دانشمندان تحقیق کرده‌اند این موضوع در بعضی از تواریخ هم نوشته شده است؛ مثلًا، در مقاله

یازدهم کتاب «تاریخ فرشته» آمده است که در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله، اهل میلبار هندوستان شقّ‌القمر را دیدند و در نوشته‌های خود ثبت کردند و حاکم آن شهر پس از آن که تحقیقاتی در این زمینه به عمل آورد، برای او ثابت شد که این موضوع در اثر اعجاز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تحقّق یافته و دین اسلام را پذیرفت؛ بنابر این نمی‌شود گفت در هیچ تاریخی ضبط نشده است.

این بود خلاصه بحث پیرامون مسأله شقّ‌القمر و ایرادات گوناگونی که ممکن است در اطراف آن بشود.[۷۶]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۳

بخش سوّم: امامان و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۵

۱- چگونه حضرت علی علیه السلام در حال نماز توجّه به سائل داشت؟

سؤال

در حالات حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که یک وقت در موقع نماز آنقدر مستغرق در عبادت و توجّه به خدا بود که پیکان از پای مبارکش بیرون آوردند و متوجّه نشد، ولی در حالات آن حضرت می‌خوانیم که روزی در حال نماز توجّه به حال فقیر و سائل نمود و انگشتر به او بخشید؛ این دو حالت چگونه با هم جمع می‌شوند؟

پاسخ

باید توجّه داشت که میان «خارج کردن پیکان از بدن» و «بخشیدن انگشتر به فقیر» تفاوت بسیاری است؛ زیرا خارج کردن پیکان از بدن صرفاً جنبه شخصی و جسمی دارد و از مقام توجّه کامل به خداوند استغراق در ذات او دور است.

ولی توجّه به حال بنده فقیر و محرومی که در مسجد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله ناله مظلومانه سر داده و استرحام می‌کند، یک عمل خدایی و قربی است و با توجّه به خدا تناسب دارد.

در حقیقت او توجّه به خود نداشت، زیرا توجّه به حال بینوا توجّه به خود

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۶

نیست، بلکه توجّه به خداست!

به عبارت دیگر: کمک به خلق خدا و مستمندان و فقیران خود یکی از عبادات بزرگ است و با نماز که آن هم عبادتی است بس بزرگ سنخیّت کامل دارد؛ بنابر این جای تعجّب نیست که ناله سوزان و نافذ آن فقیر محروم استرحام او و در برابر مسلمانان، دل آگاه علی علیه السلام را هنگام نماز متوجّه خود سازد و در ضمن آن عبادت، عبادت دیگری که هر دو برای خدا و جلب خشنودی او بوده است انجام دهد؛ حتّی این عمل بقدری شایسته و ارزنده بود که آیه‌ای درباره آن نازل گردید.[۷۷]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۷

۲- آیا این آیه درباره علی علیه السلام است؟

سؤال

دانشمندان شیعه و بسیاری از علمای اهل تسنّن معتقدند که آیه: «الْیَوْمَ اکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاسْلامَ دِیناً؛ امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم»[۷۸] در روز عید غدیر نازل گردیده است؛ در صورتی که آغاز و پایان آیه مربوط به بیان احکام گوشت‌های حلال و حرام است؛ با این وضع چطور ممکن است که در اثنای یک آیه مطلبی گفته شود که کوچکترین ارتباطی با قبل و بعد آیه نداشته باشد؟

پاسخ

نزول آیه را در روز «غدیر» بسیاری از اساتید فنّ حدیث و تاریخ مانند: طبری، ابن مردویه، ابو نعیم اصفهانی، خطیب بغدادی، ابو سعید سجستانی، ابوالحسن المغازلی، ابوالقاسم الحاکم الحسکانی، ابن عساکر دمشقی، خطیب خوارزمی، ابن جوزی، شیخ الاسلام حموینی، ابن کثیر شامی و ... که عموماً از اساتید طراز اوّل حدیث و تاریخ اهل تسنّن می‌باشند تصدیق کرده‌اند؛ هرگاه به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۸

نقل این گروه، روایات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ضمیمه گردد، نزول آیه در روز غدیر قطعی می‌شود.

امّا مسأله ترتیب و نظم آیات که مشکلی در بسیاری از مباحث برای مفسّران ایجاد کرده است چندان پیچیده نیست؛ زیرا ترتیب نزول سوره‌ها و آیات قرآن با ترتیب فعلی آن کاملًا مغایرت دارد؛ مثلًا سوره‌هایی است که در مدینه نازل گردیده‌اند و قاعدتاً باید جای آنها پس از سوره‌هایی باشد که «مکّه» نازل شده‌اند و عکس آن نیز چنین است، حتّی برخی از آیات یک سوره در مکّه و بعضی از آن در مدینه نازل گردیده است و چه بسا میان نزول دو آیه از یک سوره سال‌ها فاصله شده است.

اگر ما شأن نزول آیات را به دقّت بخوانیم و یا لااقل آنچه را که بالای سوره‌های قرآن نوشته شده است ملاحظه کنیم از هرگونه توضیحی بی‌نیاز می‌شویم؛ سوره‌هایی است که آنها را سوره مدنی می‌نامند ولی بعضی آیات آن در «مکّه» نازل شده است، مانند سوره «انفال» که تمام آن مدنی است مگر از آیه ۲۰ تا ۲۶ که در مکّه نازل گردیده است و عکس آن نیز در قرآن فراوان است مانند سوره «شعراء» و «کهف» و امثال اینها.

بنابر این، ترتیب و نظم آیات و روابط آنها هیچ‌گاه نمی‌تواند برای ما در برابر روایات و احادیث قطعی، سند محکمی باشد و روش دانشمندان اسلام در تفسیر قرآن نیز همین بوده است و این موضوع شواهد بسیاری دارد.

هرگز قرآن نظم تألیف بشری را ندارد که موضوعی را گرفته و تا آخر سوره آن را تعقیب کند؛ قرآن مجموعه آیاتی است که برحسب حوادث و پیشامدهای گوناگون و هدف‌های مختلف، تدریجاً از طرف خداوند فرستاده شده است؛ چه بسا در یک سوره مقصدهای مختلف و موضوعات گوناگون مورد بحث واقع شده است و به همین دلیل نمی‌توان قبل و بعد آیه‌ای را گواه محکم بر چیزی گرفت و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۸۹

روابط آنها را حفظ نمود؛ گاهی تمام آیات یک سوره به صورت آیاتی است که مضامین آنها بسان حلقه زنجیر به هم پیوسته وارد شده‌اند و گاهی ابداً به هم مربوط نیستند.

با توجّه به این مطلب، مشکل بزرگی که گاهی برای انسان پیش می‌آید، حل می‌شود و آن این که بسیاری از آیات، در میان سوره‌ای، کوچکترین تناسبی با قبل و بعد خود ندارد[۷۹] گرچه بعضی از مفسّران زیاد کوشش می‌کنند که تناسبی برای آنها در نظر بگیرند و ارتباط آنها را درست نمایند، ولی شاید این کار یک زحمت بیهوده باشد؛ زیرا تمام آیات یک سوره-/ به فرض آن که همه آنها در مدینه و یا مکّه نازل شده باشد-/ یکجا نازل نشده-/ بلکه به مناسبات و مقتضیاتی نازل گردیده و هرچند آیه، بری

خود شأن نزول جداگانه‌ای دارد، روی این حساب هیچ دلیلی ندارد که تمام آیات یک سوره با هم مرتبط و مطالب آن به صورت حلقه زنجیری جلوه کند.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: آنچه تا اینجا گفته شد راجع به روابط سوره‌ها با یکدیگر و آیات با همدیگر بود، ولی آیه مورد سؤال خصوصیّتی دارد که با بیان گذشته حل نمی‌شود و آن این که:

بیان مزبور اثبات کرد که لازم نیست آیات یک سوره کاملًا با هم مربوط باشند، ولی هرگز نمی‌تواند جمله‌های یک آیه با هم مربوط نباشند و صدر و ذیل آیه‌ای مطلبی را و وسط آیه مطالب دیگری را تعقیب کند.

اتّفاقاً آیه مورد بحث از این قبیل است، اگر جمله «اَلْیَوْم اکْمَلْتُ لَکُمْ» درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده باشد، ربط آن با آغاز و پایان آیه که در مقام بیان احکام گوشت‌های حلال و حرام است بطور واضح قطع می‌شود، از این نظر توضیح گذشته برای رفع این اشکال کافی به نظر نمی‌رسد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۰

برای توضیح پاسخ خود ناچاریم قبلًا متن و ترجمه آیه را بنویسیم، سپس جواب خود را شرح دهیم؛ اینک متن و ترجمه آیه در سه قسمت (آغاز، وسط و پایان آیه):

۱-/ «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَ مَا اهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ و الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّیَةُ وَ النَّطِیحَةُ وَ مَا اکَلَ السَّبُعُ الّا مَا ذَکَّیْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَ انْ تَسْتَقْسِمُوا بِالازْلامِ ذلِکُمْ فِسْق؛ گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده-/ مگر آن که (بموقع به آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید-/ و حیواناتی که روی بت‌ها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوب‌های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است.»[۸۰] ۲-/ «الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ اکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اتْمَمْتُ عَلَیْکُمْنِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاسْلامَ دِیناً؛ امروز کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید! امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) برای شما پذیرفتم.»[۸۱] ۳-/ «فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِاثْمٍ فانَّ اللَّهَ غَفُور رَحیم؛ امّا آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند) خداوند، آمرزنده و مهربان است.»[۸۲] در این سه قسمت، متن و ترجمه آیه روشن شد و منظور ما این است که قسمت دوم-/ خواه درباره علی علیه السلام نازل شده باشد یا درباره موضوع دیگر، خواه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۱

در روز «غدیر» نازل گردیده باشد یا در روز «عرفه»-/ خود کلامی است مستقل که در وسط آیه‌ای قرار گرفته است.

اینک قراینی که این مطلب را تأیید می‌کند:

۱-/ اگر قسمت دوّم از این سه قسمت برداشته شود کوچکترین لطمه‌ای به ارتباط قسمت اوّل و سوّم نمی‌زند-/ در متن و ترجمه آیه دقّت کنید.

خلاصه، با ضمیمه کردن ذیل آیه به صدر آن، یک آیه کامل به وجود می‌آید و با برداشتن قسمت دوّم کوچکترین لطمه‌ای به ارتباط آیه وارد نمی‌شود و این خود گواه بر این است که قسمت مزبور کلامی است مستقل و جداگانه (درباره هر موضوعی نازل شده باشد) که در وسط آیه واقع شده است.

۲-/ مضمون همین آیه در سوره‌های «بقره»، «انعام» و «نحل» تکرار شده است و قسمت دوّم که در این آیه است، در سوره‌های فوق

دیده نمی‌شود؛ اینک به عنوان نمونه یکی از آنها را نقل می‌کنیم:

«انَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا اهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لَاعَادٍ فَلا اثْمَ عَلَيْهِ انَّ اللَّهَ غَفُور رَحيم؛ خداوند، تنها (گوشت) مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است؛ (ولی) آن کسی که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می‌تواند برای حفظ جان خود در موقع ضرورت، از آن بخورد؛) خداوند بخشنده و مهربان است.»[۸۳] این آیه بیشتر آنچه را که در قسمت‌های اوّل و سوّم آیه مورد بحث مذکور است، در بر دارد؛ ولی اساساً از قسمت دوّم خبری نیست و این خود گواه بر این است که قسمت دوّم آیه مورد بحث، کلامی است مستقل که از هیچ نظر با قبل و بعد خود ارتباط ندارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۲

۳-/ روایاتی که متکفّل شأن نزول آیات هستند، قسمت دوّم را جداگانه بدون این که از صدر و ذیل آن سخن بگویند مورد بحث قرار داده‌اند؛ مثلًا، می‌گویند: آیه «الْيَوْمَ يَئِسَ ...» تا آخر، در روز غدیر یا عرفه نازل شده است و این خود دلیل بر استقلال این قسمت است که به عللی در وسط آیه قرار گرفته است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی ؛ ص۱۹۲

ی این حساب، وقتی روایات صحیحی از طرف شیعه و سنّی بگویند که این قسمت در روز «غدیر» درباره ولایت علی علیه السلام نازل گردیده است، صدر و ذیل آیه نمی‌تواند ما را از اعتقاد به مضمون احادیث باز دارد؛ زیرا این قسمت خود کلامی است مستقل که درباره هر موضوعی وارد شده باشد با قبل و بعد خود ارتباط ندارد.

۴-/ دقّت و تدبّر در مضمون آیه، بیش از هر دلیل ما را به این نکته هدایت می‌کند که مضمون آیه فقط درباره ولایت می‌تواند صادق باشد و روابط جمله‌های قسمت دوّم با یکدیگر در صورتی محفوظ می‌شود که شأن نزول آن را مورد امامت بدانیم.

قسمت دوّم آیه متضمّن دو مطلب است و آن این که: در یک روز معیّن، هم کافران از پیروزی بر مسلمانان مأیوس شدند و هم دین خدا تکمیل گردید، حالا باید ملاحظه نمود آن روز کدام روز است که این دو حادثه در آن به وقوع پیوست؟ ما آنچه در تعیین این روز گفته شده یا ممکن است به ذهن خطور کند از نظر می‌گذرانیم:

۱-/ روز بعثت: بطور مسلّم در روز بعثت این دو حادثه به وقوع نپیوسته است، زیرا در آن روز نه کافران مأیوس بودند و نه دین بیان شده بود تا تکمیل گردد.

۲-/ روز فتح مکّه: این احتمال نیز مانند احتمال سابق است، زیرا فتح مکّه در سال هشتم صورت گرفت در حالی که بسیاری از پیمان‌هایی که مسلمانان با کافران داشتند به قوّت خود باقی بود و مشرکان مجاز بودند که مانند جاهلیّت رسوم حج را به جا آورند، از این لحاظ یأس بر کافران مستولی نبود و دین خدا را در آن روز تکمیل نشده بود، چه بسا احکامی داریم که پس از فتح مکّه بیان شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۳

۳-/ روزی که اعلام بیزاری شد: یعنی روزی که علی علیه السلام سوره برائت را بر مشرکان خواند.

در آن روز اگر چه مشرکان شبه جزیره از هرگونه پیروزی مأیوس گشتند، ولی در آن روز دین از نظر بیان احکام کامل نگشته بود؛ چه بسا احکامی مانند «حدود و قصاص» که در همین سوره مائده است بعداً نازل گردیده و ما باید روزی را نشان بدهیم که این دو موضوع با هم در آن روز اتّفاق افتاده باشد.

۴-/ روز «عرفه» از حجّةُ الوداع: بیشتر مفسّران اهل تسنّن این احتمال را انتخاب کرده‌اند و روایاتی نیز نقل نموده‌اند، ولی ما تصوّر

می‌کنیم که این روز نیز ظرف این دو حادثه خطیر نبود؛ زیرا در این صورت باید دید کافرانی که از پیروزی بر مسلمانان مأیوس شدند چه کسانی بودند، اگر مقصود کفّار قریش یا عموم بت‌پرستان شبه جزیره باشد، بطور مسلّم روز یأس و نا‌امیدی آنان غیر این روز بود؛ زیرا قریش در روز فتح «مکّه» و بقیّه پس از قرائت «سوره برائت» از هر گونه تفوّق مأیوس گشتند، نه در روز «عرفه»؛ و اگر مقصود مطلق کافران روی زمین باشد-/ خواه در جزیرهٔ العرب و خواه در جاهای دیگر-/ بطور قطع یک چنین یأس عمومی تا آخرین دقایق عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله به وجود نیامده بود.

گذشته از این، مقصود از تکمیل دین چیست؟ آیا مقصود تعلیم وظایف حجّ است؟

پر واضح است که به یاد دادن واجبات یک عمل، دین کامل نمی‌شود؛ یا این که مراد بیان حلال و حرام است که در این سوره (مائده) بیان شده است؟ در حالی که بسیاری از احکام مانند ارث بردن «کلاله» و احکام ربا، طبق گفته اهل تسنّن پس از روز «عرفه» در دسترس مسلمانان قرار گرفته است.

بنابر این باید اعتراف کرد که منظور از یأس، نا امیدی مخصوص است که توأم با تکمیل دین می‌باشد و این دو موضوع با نصب وصی صورت می‌گیرد و بس؛ زیرا بسیاری از آیات قرآنی به این مطلب گواهی می‌دهد که همواره کافران

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۴

چشم طمع در دین مسلمانان دوخته بودند و آخرین آرزوی آنان این بود که مسلمانان را از آیین خود باز دارند و به کیش نیاکانشان برگردانند، چنان که می‌فرماید:

«ودَّ کَثِیر مِنْ اهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِّنْ بَعْدِ ایَمانِکُمْ کُفّاراً؛ بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد-/ که در وجود آنها ریشه دوانده-/ آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند.»[۸۴] و آیاتی به این مضمون نیز داریم.

ولی مسلمانان روز به روز پیشرفت می‌کردند و مشرکان مکّه سنگرها را یکی پس از دیگری از دست می‌دادند و دایره امید کافران ساعت به ساعت تنگ می‌شد. آخرین پناهگاه خیالی و دژ موهوم آنان این بود که چون آورنده آیین جدید فرزندی ندارد که پس از او زمامدار مسلمانان شود و حکومت جوان اسلام را رهبری کند؛ از این لحاظ کاخ حکومت و آیین اسلام پس از درگذشت وی فرو خواهد ریخت و چیزی طول نخواهد کشید که بر آنان پیروز خواهند شد و اوضاع به حال نخست باز گشت خواهد نمود.

قرآن، این حقیقت را در آیه زیر از مشرکان نقل می‌کند و می‌فرماید: «امْ یَقُولُونَ شَاعِر نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ؛ بلکه آنها می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم (و با مرگ او ندای دعوت او نیز قطع می‌شود)!»[۸۵] این آخرین فکری بود که امیدواری کافران را محقّق می‌ساخت، ولی در روزی که رسول خدا وصی و رهبر مسلمانان را پس از خود تعیین نمود، آن روز روزی بود که شبحی از ترس و یأس برفراز آسمان زندگی مشرکان سایه افکن شد و چشم طمع برداشتند؛ در آن روز علاوه بر این که یأس سراسر آنان را فرا گرفت، آیین اسلام به صورت یک دین ریشه دار و قابل بقاء در آمد و پیامبر با تحکیم و تثبیت علل استقرار و بقاء-/ یعنی تعیین رهبر-/ دین خود را تکمیل نمود؛ با در نظر گرفتن این معنا جمله‌های قسمت دوّم با هم کاملًا مربوط و متناسب می‌گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۵

۳- آیا علی علیه السلام در یک شب از مدینه به مدائن آمد:

سؤال

در برخی از کتاب‌ها می‌خوانیم امیرمؤمنان علیه السلام هنگام وفات سلمان، در یک شب از مدینه با طیّ الارض به مدائن آمد و

سلمان فارسی را در مدائن غسل داد و دفن کرد و تا صبح به مدینه برگشت، آیا با این که فاصله مدینه تا مدائن بیش از صد فرسخ می‌باشد این امکان‌پذیر است؟

پاسخ

می‌دانیم حرکت و سرعت سیر اجسام متحرّک همه یکسان نیست؛ مثلًا، آن سرعتی که اسب سوار دارد به مراتب کمتر از سرعت اتومبیل و ترن است؛ و سرعت سیر ترن و اتومبیل نسبت به هواپیما قابل مقایسه نیست؛ و سرعت سیر هواپیما نسبت به سرعت حرکت زمین برگِرد خورشید (حرکت انتقالی) که در هر ثانیه‌ای ۳۰ کیلومتر می‌باشد ناچیز است؛ و بالاخره سرعت سیر زمین نسبت به نور که در هر ثانیه‌ای سیصد هزار کیلومتر راه طی می‌کند و در یک ثانیه می‌تواند هفت مرتبه بر گرد زمین بچرخد، چیزی نیست.

البتّه پیش از آن که هواپیما و ترن و اتومبیل اختراع شود، مردم سرعت سیری که در یک ساعت به ده‌ها و صدها فرسخ برسد محال می‌دانستند و معلوم است که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۶

این محال، محال عادّی بود نه عقلی؛ و ممکن است در آینده دستگاه‌هایی اختراع شود که دارای سرعت سیری مانند حرکت زمین بر گِرد خورشید یا حرکت «الکترون» برگرد هسته مرکزی «اتم» یا زیادتر از آن باشد.

وقتی روشن شد که این سرعت محال عقلی نیست، در این صورت خداوند متعال مسلّماً قدرت دارد یک فرد را که مورد عنایت و توجّه مخصوص اوست، در یک شب از مدینه تا مدائن که متجاوز از صد فرسخ است ببرد و برگرداند؛ بلکه ما برحسب مدارک قاطع دینی به معراج جسمانی پیغمبر اسلام علیه السلام معتقدیم و از نظر اتّکای به قدرت نامحدود خداوند متعال این موضوع را کاملًا قبول داریم.

در قرآن مجید-/ کتاب مقدّس آسمانی-/ مطالبی هست که همه آنها روی همین اساسی (قدرت خداوند) مورد قبول ماست؛ مثلًا پیش از آن که بلقیس ملکه سبا وارد محضر سلیمان علیه السلام گردد، سلیمان علیه السلام برای آن که اعجازی را به او نشان دهد و دل وی را بر طرف خدا جلب کند، به حضّار بارگاه خود فرمود: «أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِهَا ...؛ (سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند؟ عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آن که از مجلست برخیزی و من نسبت به این امر توانا و امینم!

« (امّا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد، و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است ...».[۸۶] اصولًا در تحلیل معجزات و کرامات، نباید مقیاس‌های مادّی و امکانات محدود بشر را در نظر گرفت؛ اعجاز امری خارق العاده است و از قدرت نامحدود پروردگار سرچشمه می‌گیرد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۷

۴- آیا ستاره بر بام خانه علی علیه السلام نشست؟

سؤال

ما مکرّر شنیده‌ایم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد که در شب معیّنی ستاره‌ای از آسمان بر زمین فرود می‌آید و بر بام منزل هرکس بنشیند، همان شخص همسر دخترش «زهرا علیها السلام است و آن ستاره در شب معیّن روی بام منزل علی علیه السلام فرود آمد، در صورتی که ستارگان آسمان‌ها هریک چندین برابر کره زمین می‌باشند؛ منظور از این روایت چیست؟

پاسخ

در صورت صحّت خبر، ممکن است منظور فرود آمدن شهاب کوچکی باشد نه ستاره و کرات آسمانی، زیرا می‌دانیم چنین چیزی مفهوم ندارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۱۹۹

۵- فلسفه صلح امام حسن علیه السلام و جنگ امام حسین علیه السلام چیست؟

سؤال

می‌دانیم که ائمّه و پیشوایان دین به ما دستور داده‌اند تا آنجا که قدرت داریم از حقّ خود دفاع کنیم و زیر بار ظلم نرویم و آزادانه به زندگی خود ادامه دهیم، چنان که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید: «ای مردم آگاه باشید فرومایه‌ای مرا میان جنگ کردن (کشته شدن) و تن به ذلّت در دادن مخیّر ساخته است، ولی ذلّت از ساحت ما به دور است، ما هرگز تن به ذلّت نمی‌دهیم»

روشن است که منظور از آن حضرت از به کار بردن کلمه «ما» بیان راه و رسم تمام خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است، پس چگونه برادر بزرگوار او با وجود این که فرومایگی معاویه کمتر از یزید نبود، در برابر اعمال او صبر کرد؟

پاسخ

در مورد قیام امام حسین علیه السلام و صلح برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام باید تمام جهات تاریخی و اوضاع و احوال زمان آن دو بزرگوار را در نظر بگیریم تا اسرار آن «صلح» و این «جنگ» روشن شود. درست است که معاویه از نظر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۰

روحیّات چندان تفاوتی با فرزندش یزید نداشت، ولی به گواهی همه تواریخ، معاویه مردی محافظه کار و مرموز بود و سعی می‌کرد اعمال ناروای خود را در قالب‌های فریبنده و عوام پسند بریزد. داستان بر سر نیزه کردن قرآن‌ها در جنگ صفّین و با این حیله جلو شکست قطعی خود را گرفتن نمونه‌ای از این موضوع است؛ ولی جانشین خام و ناپخته او-/ یعنی یزید-/ نه تنها به اصول اسلام عقیده‌ای نداشت بلکه از اصول کشور داری و سیاست بکلّی بی‌بهره بود، لذا آن مختصر حفظ ظاهری را هم که معاویه مراعات می‌کرد رعایت نمی‌نمود، آشکارا قوانین اسلام را زیر پا گذاشته و بی‌پروا با مقدّسات اسلام مخالفت می‌نمود و پرده دری و وقاحت را به حدّاکثر رسانیده بود.

در چنین شرایطی، افکار عمومی مسلمان‌ها آماده شورش بر ضدّ دستگاه بنی‌امیّه و بر چیدن این بساط ننگین بود، در اینجا بود که قیام امام حسین علیه السلام به عنوان آخرین ضربت کار خودش را کرد و ماهیّت این خاندان را که بر اثر اعمال بی رویّه یزید تا اندازه‌ای روشن شده بود، کاملًا برملا نمود و نتیجه آن، پیروزی اسلام و شکست واقعی بنی‌امیّه و طرد آنها از صفحه عمومی افکار مسلمانها بود؛ ولی اوضاع و شرایط زمان معاویه اینچنین نبود.

و به قول یکی از دانشمندان، اگر امام حسن علیه السلام در زمان یزید بود قیام می‌کرد و اگر امام حسین علیه السلام در زمان معاویه بود صلح می‌کرد.

گواه روشن این مطلب این است که: خود امام حسین علیه السلام بعد از برادرش امام حسن علیه السلام حدود ده سال در برابر معاویه صبر کرد و اقدام به مبارزه و جنگ ننمود، ولی به محض این که شنید معاویه از دنیا رفته و فرزند وی یزید به جای او نشسته، مبارزه را شروع کرد و از آغاز با ردّ قطعی بیعت او، به وی اعلان جنگ داد و از پای ننشست تا در صحنه جانبازی کربلا آخرین

قطرات خون خود را در راه سربلندی و عظمت اسلام و کوتاه کردن دست‌های آلوده و جنایتکار بنی‌امیّه نثار کرد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۱

ضمناً از بیانات یاد شده روشن می‌شود که خاموش نشستن در برابر دستگاه معاویه که ظواهر را تا حدودی رعایت می‌کرد و پرده دری را از حد نگذرانده بود-/ آن هم برای حفظ خون مسلمانان بی‌گناه-/ برای حضرت امام حسن و برای حضرت امام حسین علیهما السلام در ده سال از امامت ایشان ذلّتی نبود.

موضوع مهمّ دیگری که باید بر آنچه گفته شد افزود، این است که طبق گواهی تاریخ وضع سیاست خارجی مسلمانان در زمان معاویه ایجاب چنان صلحی را می‌نمود؛ زیرا امپراطور روم شرقی که جنگ‌های داخلی مسلمانان را به دقّت تعقیب می‌کرد، خود را آماده می‌ساخت که اگر جنگ دیگری میان امام حسن علیه السلام و معاویه در گیرد، بر مرزهای کشورهای اسلامی حمله کند و شکست‌های گذشته خود را جبران سازد و اگر چنین حادثه‌ای رخ می‌داد، ممکن بود ضربه سختی بر پیکر اسلام و مسلمین وارد شود.

چنین شرایطی ایجاب می‌کرد که امام مجتبی علیه السلام صلح کند و دشمن را عملًا سرجای خود بنشاند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۲

۶- آیا امام مجتبی علیه السلام همسران متعدّد داشت؟

سؤال

گروهی از مورّخان و محدّثان همسران متعدّدی به حضرت مجتبی علیه السلام نسبت داده، نوشته‌اند که آن حضرت همسران متعدّدی تزویج می‌کرد و پس از اندکی آنها را طلاق می‌داد و به جای آن‌ها زنان دیگری اختیار می‌نمود؛ می‌گویند به همین دلیل تعداد همسران آن حضرت زیاد بود بطوری که این موضوع زبانزد مردم شده بود، آیا این موضوع صحّت دارد؟

پاسخ

از آنجا که بررسی جوانب زندگی و شخصیّت هر فردی به روشن شدن نقاط مبهم زندگی او کمک می‌کند، خوب است پیش از هر چیز جوانب زندگی و اخلاق امام مجتبی علیه السلام را-/ ولو بسیار مختصر-/ بررسی کنیم و پرده از چهره حقیقتی شخصیّت آن حضرت کنار بزنیم تا در پرتو آن، حقیقت مطلب روشن گردد.

پیشوای دوّم در پاکترین و برجسته‌ترین خاندان چشم به جهان گشود و تحت تربیت و پرورش امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام بزرگ شد.

حضرت مجتبی علیه السلام از جهات مختلف شخصیّتی برجسته و صفاتی ممتاز

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۳

داشت. او یک مرد الهی بود که از تمام امکانات خود-/ نه برای بهره‌برداری بیشتر از لذّات زندگی، بلکه-/ در راه جلب خشنودی پروردگار و رسیدگی به حال بیچارگان و محرومان اجتماع استفاده می‌کرد.

او در طول عمر خود بیست و پنج بار به زیارت خانه خدا رفت و با وجود آن که مرکب سواری در اختیار داشت، پیاده و گاه پابرهنه راهپیمایی می‌کرد تا در پیشگاه پروردگار بیشتر ابراز ادب و خضوع کند.[۸۷] در عصر او هیچ‌کس از لحاظ کثرت عبادت و نیایش و توجّه به خدا به پایه او نمی‌رسید و هرگاه نام خدا را می‌برد و یا به یاد روز رستاخیز و عوالم پس از مرگ می‌افتاد دگرگونی خاصّی به او دست می‌داد. هنگام گرفتن وضو و موقع نیایش، حالت روحی و جذبه معنوی عمیقی که فقط در مردان الهی می‌توان

مشاهده نمود پیدا می‌کرد و چون به منظور راز و نیاز با خدا به مسجد می‌رسید، با سوز و گداز خاصّی زبان به مناجات و اعتذار به پیشگاه خدا باز می‌کرد؛ او هرگز خدا را فراموش نمی‌نمود.[۸۸] این گوشه بسیار مختصری از بزرگی‌ها و پاکی‌های پیشوای دوّم است که به تفصیل در کتب مربوط به این قسمت بیان شده است.

با توجّه به این حقایق، قابل قبول نیست که شخصی دارای چنین اخلاق و رفتار و چنین زندگی که در سراسر عبادت و کوشش در راه خداست-/ آن‌چنان که بعضی از مورّخان مبالغه جو نوشته‌اند-/ علاقه و توجّه خارج از حدّ متعارف به مسأله ازدواج و زناشویی از خود نشان دهد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۴

فرزندان امام

از شواهد زنده این موضوع، تعداد فرزندان آن حضرت است که طبق نوشته مورّخان، اگر آن حضرت همسران زیادی اختیار کرده بود، لازمه‌اش این بود که فرزندان زیادی هم داشته باشد در صورتی که چنین نیست؛ بالاترین رقم را در مورد فرزندان امام مجتبی علیه السلام ابن جوزی نوشته است که ۲۳ نفر می‌باشد.[۸۹] یعقوبی فرزندان آن حضرت را هشت نفر؛[۹۰] ابن شهر آشوب سیزده پسر و یک دختر؛[۹۱] ابن خشاب یازده پسر و یک دختر؛[۹۲] طبرسی شانزده پسر و یک دختر؛[۹۳] و مرحوم شیخ مفید که در این گونه مباحث بیش از دیگران دقّت و تحقیق داشته، تعداد فرزندان آن حضرت را جمعاً پانزده نفر (عم از دختر و پسر) می‌داند.[۹۴] صاحب کتاب «العدد» که بنا به نقل مرحوم علّامه مجلسی همسران زیادی برای آن حضرت نوشته است، در عین حال فرزندان حضرت مجتبی علیه السلام را بیش از پانزده نفر ننوشته است.[۹۵] بدین ترتیب طبق تصریح مورّخان، امام مجتبی علیه السلام حدّاکثر بیش از بیست و سه فرزند نداشته است و این نشان می‌دهد که موضوع تعدّد زوجات آن حضرت به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۵

آن صورت که در پاره‌ای از کتاب‌ها به چشم می‌خورد کاملًا بی‌اساس است.

در زمان ما نیز کسانی یافت می‌شوند که این اندازه اولاد داشته باشند-/ بدون آن که زنان زیادی بگیرند-/ و احتمال این که آن حضرت همسران زیادی داشته ولی عقیم بوده‌اند و یا به علل دیگری فرزندی به دنیا نیاورده‌اند نیزبسیار ضعیف است و این‌گونه احتمالات در بررسی موضوعات و مسائل تاریخی فاقد ارزش می‌باشد.

آیا با توجّه به این تعداد فرزندان، دروغ بودن نسبت صدها همسر به امام حسن علیه السلام روشن به نظر نمی‌رسد؟ و آیا با توجّه به این سند تاریخی، نباید گفت که این گونه اخبار دروغین، ساخته و پرداخته عمّال بنی‌امیّه است که در جعل اخبار سابقه فراوانی داشتند؟ و ما نباید دانسته و ندانسته در مسیر این گونه اخبار مجعول قرار گرفته و با نقل آنها به دشمنان خاندان پیامبر علیه السلام کمک کنیم!

علاوه بر این مورّخانی که تعداد زنان حضرت امام مجتبی علیه السلام را زیاد نوشته‌اند، از تعیین نام آنها و یا نام قبیله آنها فرومانده‌اند و فقط چند تن از دانشمندان به ذکر نام همسران معدودی اکتفا کرده‌اند که ما ذیلًا به نحوه تزویج آنها اشاره خواهیم کرد.

خنده‌آورتر آن که برخی از محدثّان که به نحو مبالغه‌آمیزی ده‌ها همسر به آن حضرت نسبت داده‌اند، نوشته‌اند که پس از شهادت حضرت، همه آن زنها، پای برهنه در تشییع جنازه امام شرکت کردند.[۹۶] بی‌پایگی این سخن از آن‌جا پیداست که شرکت زنان، آن هم پای برهنه در میان نامحرمان، معلوم نیست از نظر اسلام تا چه پایه درست است؟

اگر چنین چیزی در محیط مدینه صورت می‌گرفت؛ آیا فقهای اهل تسنّن که همواره دنبال دستاویزی جهت خرده‌گیری از اهل بیت می‌گشتند، آن را به باد انتقاد نمی‌گرفتند؟

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۶

بعلاوه، زنانی که به واسطه طلاق از شوهران خود جدا می‌شوند، از نظر عاطفی نه تنها هیچ‌گونه همبستگی با شوهران سابق خود ندارند، بلکه درباره آنها به شدّت دچار افکار منفی می‌شوند؛ بنابر این چگونه قابل قبول است زنانی که پیوند ازدواج آنها مدّتی پیش قطع شده بود، در تشییع جنازه شرکت کنند؟

آیا این موضوع ثابت نمی‌کند که تعداد همسران آن حضرت نیز از این قبیل است؟!

حلّ مسأله

آنچه در این زمینه به نظر می‌رسد این است که اگر فرض کنیم این عددهای بزرگ حقیقت داشته است، باید بگوییم مسلمانان آن عصر به واسطه علاقه خاصّی که به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند، می‌خواستند به افتخار خویشاوندی و قرابت با پیامبر نایل گردند و چون پیشوای دوّم، نوه بزرگ آن حضرت و فرزند ارشد امیرمؤمنان بود، گاهی دختران خود را داوطلبانه به حضرت مجتبی علیه السلام تزویج می‌کردند و تنها به تشریفات عقد شرعی اکتفا می‌نمودند. بنابر این آنها زنان افتخاری پیشوای دوّم محسوب می‌شدند که صرفاً روی جهت فوق با حضرت وصلت می‌کردند.

و نیز به احتمال قوی، عدّه‌ای از زنانی که به نام همسران آن حضرت در تاریخ ثبت شده است، زنان بی‌پناهی بودند که امام مجتبی علیه السلام تکفّل آنها را به عهده گرفته بود و برای آن که تحقیر نشوند، برحسب ظاهر آنها را تزویج می‌نمود.[۹۷] یک شاهد این معنا، جریانی است که «ابن جوزی» دانشمند معروف جهان تسنّن نقل می‌کند و خلاصه آن از این قرار است:

یکی از مسلمانان به نام «عبداللّه بن عامر» همسر خود را طلاق داد، پس از پایان عدّه، امام مجتبی علیه السلام او را تزویج کرد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۷

بعد از مدّتی عبداللّه برای گرفتن امانتی که نزد همسر سابقش بود به خانه امام علیه السلام مراجعه کرد، امام علیه السلام فرمود: «من برای این، همسر مطلّقه تو را تزویج کردم که در این مدّت کدورتی که میان شما به وجود آمده بود برطرف گردد، اینک آماده‌ام او را طلاق بدهم تا زندگی مشترک خود را از نو آغاز کنید».[۹۸]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۰۹

۷- چرا با فساد مبارزه کنیم؟

هرگاه شرط ظهور حضرت مهدی (عج) گسترش فساد در روی زمین است، چرا با فساد مبارزه کنیم؟

سؤال

احادیث متواتر[۹۹] اسلامی می‌گوید: هنگامی که روی زمین را جور و ستم، و چهره اجتماع بشری را فساد و آلودگی فرا گیرد؛ آخرین حجّت خدا حضرت مهدی (عج) از پس پرده غیبت بیرون آمده و جهان را پر از عدل و داد می‌نماید. بنابر این، ظهور آن حضرت در زمینه‌ای خواهد بود که فساد جهان را فراگیرد؛ در این موقع برای پدید آوردن زمینه این انقلاب غیبی و خدایی، ما نه تنها باید باستم و گناه مبارزه نکنیم، بلکه باید در گسترش فساد و آلودگی کوشش نماییم تا هر چه زودتر شرایط این نهضت آسمانی فراهم آید و مقدّمات ظهور او ممکن گردد؛ در

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۰

غیر این صورت با دست خود نهضت این دادگر غیبی را به تأخیر انداخته‌ایم؟

پاسخ

اوّلًا: بایـد توجّه نمود که شـرط ظهور امـام علیه السـلام، هرگز منحصـر به گسترش فساد در اجتماع انسانی نیست؛ بلکه هرگاه مردم جهان از نظر رشد فکری و کمالات روحی به حدی برسـند که بتوانند ارزش وجود امام علیه السلام را درک نمایند و شایسته رهبری او گردند، در این صورت امام (عج) بدون هیچ قید و شرطی ظهور نموده و از پس پرده غیبت بیرون می‌آید.

در کتاب‌های عقاید و مذاهب بطور مبسوط و گسترده بحث و بررسـی شده است که مانع اساسی برای غیبت امام، اخلاق و روحیّات و عـدم آمادگی جامعه انسانی برای ظهور و حکومت آن حضـرت است و اگر این مانع برطرف گردد، دوران غیبت او سپری خواهد شد.

دانشمند بزرگ و فیلسوف عالی‌قدر اسلام مرحوم خواجه نصیر الدّین طوسی در کتاب «تجرید العقائد» در این باره سه جمله کوتاه و پر مغز دارد که با توضیح مختصری در اینجا نقل می‌کنیم:

۱-/ وُجُودُهُ لُطْفٌ: وجود امـام معصوم-/ خواه آشـکار و خواه پنهـان-/ برای جـامعه انسانی نعمت معنوی و وسـیله نزدیکی به اطاعت فرمان پروردگار است؛ زیرا رابطه هدایت الهی میان خدا و مردم، به وسـیله امام علیه السـلام برقرار می‌گردد و بسـیاری از نعمت‌های معنوی و مادّی به خاطر امام به مردم می‌رسد، حتّی هدایت معنوی امام نسبت به افراد شایسته همیشگی است-/ اگر چه او را نبینند و نشناسند.

۲-/ وَ تَصَرُّفِهِ لُطْفٌ آخَر: هرگاه امام از پس پرده غیبت بیرون آیـد و به راهنمایی ظاهری بپردازد و زمام امور را به دست بگیرد خود نعمت دیگری است؛ در این موقع نه تنها یک گروه از وجود او بهره‌مند می‌گردند؛ بلکه همه جامعه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۱

انسانی از وجود او که مظهر عدل و داد و مجری دستورهای آسمانی و احکام الهی است، بهره‌مند خواهند بود.

۳-/ وَ عَدَمِهِ مِنّا: هرگـاه او از تصـرّف در امـور مردم خودداری می‌کنـد و در پس پرده غیبت به سر می‌برد و به بزرگـترین آمـال و آرزوی بشـر تحقّق نمی‌بخشد، برای موانعی است که خود مردم بر سر راه او به وجود آورده‌اند و علّت اساسی سلب این نعمت، خود مردم هسـتند واگر خود مردم برای حکومت واحـد جهـانی- آن هم برپـایه فضـیلت و اخلاق و عـدل و داد و رعایت حقوق و احکام اسـلامی-/ آمادگی پیـدا کننـد، بطور مسـلّم آشـکار خواهـد شـد و هیچ‌گاه از ناحیه خداوند کوتاهی از ابراز لطف نبوده، این خود مردمنـد که ظهور حکومت حقّه الهی را به تأخیر انداختهانـد.[۱۰۰] بنابر این، توسعه فساد و گسترش آلودگی، شـرط منحصر ظهور امام نیست که به جز آن، به فکر راه دیگری نباشیم و در پیدایش آن تسریع نماییم، بلکه راه نزدیکتری دارد که همان پیدایش لیاقت و شایستگی در مردم است.

و به عبارت دیگر، شرط رهبری دو چیز است:

۱-/ وجود رهبر

۲-/ آمادگی مردم برای پذیرش رهبر

مسلّماً اگر شرط دوّم از ناحیه مردم تحقّق یابد، خداوند شرط اوّل را بلافاصله ایجاد خواهد نمود.

ثانیاً: گسترش فساد و آلودگی جامعه بشـری هـدف اصـلی نیست، بلکه زمینه را برای ظهور حضـرت مهـدی (عـج) و اصـلاح جامعه انسانی فراهم می‌سازد؛ زیرا هنگامی که ظلم و جور زمین را فرا گرفت و بشـریّت گرفتار تبعیضات ناروا و مفاسد گوناگون گردید و مشکلات طاقت‌فرسا گریبان انسان‌ها را گرفت و تجارب مختلف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۲

نشان داد که انسان تنها به اتّکای نیروی خود و قوانینی که وضع کرده نمی‌توانـد مشـکلات را ریشه کن سازد و عـدالت اجتماعی را در سراسـر کره زمیـن مسـتقر نمایـد؛ در ایـن هنگـام، آمـادگی فکری کامـل برای پـذیرش برنـامه یـک رهـبر الهی پیـدا می‌کنـد که

بیماری‌های این بیمار خسته را با نسخه‌های آسمانی خود درمان نمایـد و می‌فهمد که نقش دیگر و انقلاب برتری لازم است که به همه نابسامانی‌ها خاتمه بخشد.

اصولًا هیـچ نهضت اصـلاحی بدون یک زمینه فکری قبلی انجام نمی‌پذیرد و اصل «عرضه و تقاضا» که یک اصل اقتصادی است، در عین حـال، یـک اصل اجتماعی نیز می‌باشـد و تا درخواستی در مردم نباشـد، عرضه هر نوع کالای معنوی و مادّی بی‌ارزش و بی‌ثمر خواهد بود.

ولی آیـا زمینه فکری و آمادگی روحی برای یـک نهضت اصـلاحی و جهـانی، که منجر به برقراری حکومت واحـد جهانی، آن هم براسـاس عـدل و داد و ارزش‌هـای اخلاقی و رعایت حقوق و مقرّرات اسـلام گردد کافی است، یا این زمینه فکری پشـتوانه دیگری لازم دارد که این دگرگونی فکری را به صورت انقلاب خـارجی درآورد و هر نوع مانع را از سـر راه نهضت بردارد و از این زمینه فکری حدّاکثر بهره‌برداری را بنماید.

نه تنهـا تجارب بی‌شـمار و آزمایش‌های متوالی این مطلب را تصـدیق می‌کنـد، بلکه روایات و احادیث زیادی که درباره نهضت این مصلح جهانی وارد شده است، آشکارا می‌رساند که انقلاب آخرین حجّت الهی پس از پدید آمدن یک زمینه فکری، نیاز به قدرت و نیرو دارد که بتوانـد در پرتو آن قدرت، از زمینه‌های موجود بهره‌برداری کند و هر مانعی را که بر سـر راه نهضت خود وجود دارد برطرف سازد و در احادیث اسـلامی به وجود انصار و یاران و تعـداد آنها و این که قیام حضـرت مهـدی (عـج (توأم با قدرت و نیرو خواهد بود، تصریح شده است.

در این موقع ما باید برای تأمین منظور دوّم و تربیت اعوان و انصار و سربازان

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۳

فـداکار که جـان به کف در راه آرمان‌هـای الهی نبرد و فـداکاری نماینـد، در پرورش افراد صالـح و جانبـاز بکوشـیم و تـا آن‌جا که امکانات اجازه می‌دهد، برای یک چنین نهضت وسیع جهانی، افرادی را تربیت کنیم که بتوانند آرمان‌های جهانی آن حضرت را در سرتاسر جهان تحقّق بخشند و یک چنین هدف مقدّسی در صورتی انجام می‌گیرد که مصلحان اجتماع دست روی دست نگذارند و از هیچ‌گونه اقدامی در راه تربیت افراد با ایمان دریغ نورزند.

ثالثاً: از همه اینها گذشـته، ما بایـد موقعیّت خود را در زمینه انقلاب «حضـرت مهـدی» (عـج) مشـخّص کنیم؛ بـدیهی است اگر ما به گسترش فساد کمک کنیم، از کسانی خواهیم بود که انقلاب حضـرت مهدی (عج) برای درهم کوبیدن آنها صورت می‌گیرد و اگر درصـدد اصـلاح جـامعه باشـیم، از کسانی خواهیم بود که در ارتش انقلابی حضـرت مهـدی (عـج) همکاری می‌کننـد؛ بنابر این، به فرض این که بـا کمـک کردن به توسعه فسـاد، ظهـور حضـرت مهـدی (عـج) را به پیش بینـدازیم، وضـع خود را بطور قطع به خطر انـداخته‌ایم، مگر نه این است که حضـرت مهدی (عج) برای کوتاه کردن دست فاسدان و برچیدن بساط ظلم و فساد قیام می‌کند، ما چگونه می‌توانیم با گسترش فساد از انقلاب او بهره‌مند شویم؟

بنابر این، سـکوت در برابر فساد و یا کمک به توسـعه فساد-/ چه از لحاظ کلّی و چه از نظر شخصـی-/ برای ظهور حضـرت مهـدی (عج) صحیح نیست.

بیشتر به نظر می‌رسـد که این اشـکال و مغلطه کاری را کسانی درست کرده‌انـد که می‌خواهنـد از زیر بار مسؤولیّت‌ها فرار کنند و یا آلوده به هر فسادی شوند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۴

۸- آیا احتمال جنگ سوّم با ظهور مصلح جهانی منافات دارد؟

سؤال

مدّتی است که در تمام دنیا گفتگو از خطرات جنگ سوّم در میان است و این که اگر جنگ اتمی شروع شود، موجود زنده‌ای در جهان باقی نمی‌ماند و غالباً در سخنان سران کشورهای شرق و غرب دیده می‌شود!

آیا با اعتقاد به قدرت قاهر خداوند ممکن است چند نفر هوسباز و بی‌ایمان، به خاطر توسعه‌طلبی، دنیا را خاک و خاکستر کنند و آیا این موضوع با اعتقاد مسلمانان عموماً و شیعه خصوصاً که در انتظار جهانگیر شدن اسلام هستند و عقیده دارند که مصلح حقیقی -/ امام عصر ارواحنا فداه -/ باید دنیای فاسد را اصلاح کند منافات ندارد؟

پاسخ

پیش بینی‌هایی که برای درگیر شدن جنگ اتمی می‌شود غالباً جنبه حدس و تخمین دارد و با توجّه به این که حوادث سیاسی تحت هیچ برنامه و قانونی نیست، غالباً قابل پیش‌بینی قطعی نمی‌باشد. قدر مسلّم این است که در شرایط فعلی احتمال وقوع جنگ سوّم هست و احتمال این که این جنگ اتمی باشد نیز بعید

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۵

نیست؛ امّا هیچ‌کس بطور قطع نمی‌تواند بگوید که جنگ سوّم اجتناب‌ناپذیر است، همچنان که بطور قطع نمی‌توان گفت این جنگ اتمی خواهد بود، زیرا ممکن است خداوند سهم بیشتری از عقل نصیب سران کشورهای جهان کند و با دوراندیشی بیشتر حوادث دنیا را مطالعه کنند و از دست زدن به اموری که آتش جنگ سوّم را می‌افزود، خودداری نمایند و یا لااقل استعمال «سلاح اتمی» را بکلّی تحریم کنند.

بنابر این، عقیده عموم مسلمانان و مخصوصاً جمعیّت شیعیان دنیا که طبق مدارک مسلّم دینی در انتظار یک مصلح جهانی به سر می‌برند که از طرف «آفریدگار جهان» این مأموریّت بزرگ را پیدا می‌کند و سرانجام صفحه زمین را از ظلم بیدادگری پاک می‌سازد و یک حکومت جهانی با یک تشکیلات صحیح به وجود می‌آورد، با این گونه حدثیاتی که درباره وقوع جنگ سوّم می‌شود هیچ‌گونه منافاتی ندارد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد این پیش بینی‌ها متّکی به یک اساس قطعی و مسلّم نیست و صرفاً روی احتمالاتی است که از شرایط موجود به نظر می‌آید و همان‌طور که کراراً اشاره کرده‌ایم هیچ بعید نیست که اضطراب و ناراحتی و پریشانی فعلی، برای آماده شدن دنیای بشریّت برای پذیرفتن این حکومت الهی باشد؛ زیرا وقتی دنیای مادّی ببینند که با اصول مادّیگری نه تنها قدرت اصلاح جامعه بشری را ندارد بلکه روز به روز وضع را وخیم‌تر و وحشتناک‌تر می‌کند، ناچار تن به یک حکومت الهی در خواهد داد.

اگر ما هم گاه گاهی از احتمال وقوع جنگ سوّم جهانی صحبت کرده‌ایم، به این منظور بوده که اگر تنها مقدّرات انسان به دست همین شرایط مادّی باشد، چنین سرانجامی محتمل خواهد بود و احتمال آن کافی است که انسان را وادار به تجدیدنظر در راهی که امروز در پیش گرفته است بنماید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۶

۹- آیا این آیه با طول عمر امام زمان (عج) منافات دارد؟

سؤال

خداوند در سوره «یس» آیه ۶۸ می‌فرماید: «وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ افَلا يَعْقِلُونَ؛ هرکس را طول عمر دهیم، در آفرینش

واژگونه‌اش می‌کنیم (و به ناتوانی کودکی باز می‌گردانیم) آیا اندیشه نمی‌کنند؟!» این آیه با طول عمر امام زمان (عج) چگونه سازش دارد؟

پاسخ

آیه مزبور در حقیقت یک ناموس طبیعی و قانون الهی را توضیح می‌دهد؛ یعنی، انسان‌ها مطابق سیر طبیعی، پس از آن که به سر حدّ تکامل جسمی رسیدند، تدریجاً نیروهای خود را یکی پس از دیگری از دست داده و به ضعف و ناتوانی روز اوّل بازگشت می‌کنند. این «منحنی» ضعف و قدرت یک قانون عمومی برای تمام موجودات زنده است و همگی روی سیر طبیعی و معمولی این سرنوشت را خواهند داشت؛ ولی در موضوع طول عمر امام زمان (عج) با این که یک سلسله مطالعات علوم طبیعی چنین طول عمری را طبق موازین علمی امری کاملًا ممکن معرّفی می‌کند، در عین حال باید اعتراف کرد که این طول عمر فعلًا جنبه استثنایی دارد.

به عبارت دیگر، عمر هزار ساله و بیشتر انسان مطابق اصول علمی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۷

امروز به هیچ وجه محال نیست؛ به دلیل این که دانشمندان علوم طبیعی برای طولانی ساختن عمر انسان همواره مشغول مطالعاتی هستند و به ما نوید می‌دهند که روزی موفّق شدند از طرق علمی حدّاکثر طول عمر انسان را به مراتب افزایش دهند، این خود نشانه امکان و معقول بودن چنین طول عمری است.

ولی نمی‌توان انکار کرد که فعلًا چنین طول عمری جنبه استثنایی دارد و هنوز انسان از طرق معمولی موفّق به آن نشده است، بنابر این خداوند برای اصلاح جامعه بشریّت یکی از بندگان برگزیده خود را طول عمر فوق‌العاده‌ای داده که در موقع معیّنی قیام کند و جهانی را مملوّ از عدالت گرداند. پرواضح است آیه مزبور که نظر به افراد معمولی و عادی دارد شامل حال چنین فردی نخواهد شد که وضع او یک وضع فوق‌العاده است و از جریان‌های معمولی برکنار می‌باشد.

خلاصه، همان خدایی که برخلاف وضع عادّی چنین عمر طولانی را به آن حضرت داده و به صورت فوق‌العاده او را زنده نگه داشته، از عوارض طول عمر که ضعف و ناتوانی و بازگشت به قهقراست نیز حفظ می‌نماید و این مطلب با آیه مزبور که نظر به افراد عادی معمولی دارد، هیچ‌گونه منافاتی نخواهد داشت.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۸

۱۰- مقصود از «غیبت صغری» و «غیبت کبری» چیست؟

سؤال

از گویندگان مذهبی می‌شنویم و در کتاب‌های دینی می‌خوانیم که امام زمان علیه السلام دارای دو غیبت «صغری» و «کبری» بوده است؛ مقصود از این دو غیبت چیست و چرا به یکی صغری (کوچک) و به دیگری کبری (بزرگ) می‌گویند؟

پاسخ

یازدهمین پیشوای شیعه، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت هجری قمری دیده از دنیا بربست و مقام امامت و رهبری امّت به فرمان خداوند بزرگ به فرزند ارجمند وی حضرت مهدی (عج)، موعود جهانیان انتقال یافت. روزی که امام پدر ارجمند خود را از دست داد، سنّ مبارک او از شش سال تجاوز نمی‌کرد، چون دشمنان امام در هر لحظه در کمین او بودند و تصمیم گرفته بودند که به هر قیمتی باشد به زندگی او خاتمه دهند، وی به فرمان خداوند از دیدگان مردم غایب گردید.

این غیبت تا مدّتی طوری بود که شیعیان خاصّ آن حضرت می‌توانستند مسائل مورد نیاز خود را به وسیله چهار نماینده خاصّ وی

از حضرتش سؤال کنند و پاسخ آنها را بطور کتبی دریافت نمایند. این جریان تا سال سیصد و بیست و نه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۱۹

هجری قمری ادامه داشت و نمایندگان چهارگانه آن حضرت، یکی پس از دیگری این مقام و منصب را حفظ نموده و با درگذشت آخرین نماینده وی، نیابت و نمایندگی خصوصی پایان یافت و اداره امور شیعیان و بیان حلال و حرام و رسیدگی به خصومات و اختلافات و کلّیه شؤون زندگی مردم به فقهای بزرگ شیعه که نمایندگان عامّ آن حضرت هستند واگذار گردید و به نیابت خصوصی که فردی بطور معیّن نماینده امام گردد، خاتمه داده شد.

غیبت صغری از سال دویست و شصت که سال وفات امام عسکری علیه السلام است، آغاز گردید و در سال سیصد و بیست و نه که سال وفات آخرین نماینده اوست پایان یافت و از آن به بعد تا امروز، دوران غیبت کبری می‌باشد و علّت این نامگذاری روشن است؛ زیرا در قسمت اوّل از غیبت، اگر چه شیعیان از شرفیابی به حضور امام علیه السلام محروم بودند ولی نمایندگان خصوصی امام می‌توانستند با او تماس بگیرند و مطالب و وقایع را به عرض امام برسانند و بعلاوه دوران آن نیز کوتاه بود؛ از این نظر، این غیبت را «غیبت صغری» می‌گفتند؛ ولی پس از درگذشت آخرین سفیر خصوصی آن حضرت، این راه نیز به روی مردم بسته شد و فقهای اسلام به عنوان مرجع رسمی در امور دینی و دنیوی معرّفی شدند و بر اثر بسته شدن هم نوع تماس‌های خصوصی و طولانی بودن زمان غیبت، نام آن را «غیبت کبری» نهادند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۰

۱۱- اسامی نمایندگان مخصوص امام زمان (عج)

سؤال

می‌گویند حضرت ولیّ عصر در غیبت صغری سفیران مخصوصی داشته که مطالب لازم و وقایع را حضور امام می‌رسانیدند؛ برای آشنایی، خصوصیّات آنها را بطور فشرده بنویسید؟

پاسخ

امام زمان (عج) در غیبت صغری به وسیله چهار سفیر مخصوص خود با مردم مسلمان در حال تماس بودند و بسیاری از نیازمندی‌های مردم را از طریق نمایندگان خود برطرف می‌نمودند و مشخّصات آنان به قرار زیر است:

۱-/ عثمان بن سعید عمری (بروزن گرمی) که منسوب به قبیله «بنی عمرو بن عامر» است و از یازده سالگی افتخار خدمتگزاری به خاندان رسالت را داشت و از اصحاب و یاران امام هادی و حضرت عسکری علیهما السلام به شمار می‌رفت و وکیل مخصوص امام عسکری بود. او آنچنان مورد وثوق و اطمینان امام بود که حضرت عسکری درباره وی و فرزندش «محمّد بن عثمان» که پس از درگذشت پدر افتخار نیابت از مهدی را پیدا نمود، چنین فرمود: «عمری و فرزند او مورد وثوق من هستند؛ هرچه از من برای شما نقل کنند حقیقتی است که از من

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۱

شنیده‌اند و نقل می‌نمایند؛ هر دو نفر ثقه و مورد اعتماد من هستند، به سخنان هر دو گوش فرا دهید و هر دو را اجرا نمایید».[۱۰۱] با مرقبت‌های شدیدی که حضرت عسکری نسبت به فرزند خود داشت، کمتر کسی را اجازه می‌داد که از حضرت مهدی دیدن کند؛ وی از افراد مخصوصی بود که حضرت امام زمان (عج) را در دوران حیات حضرت عسکری در خانه‌اش کراراً زیارت کرده بود؛ شرح زندگی او در کتاب‌های رجال بطور گسترده بیان شده است ۱۰۲] و تاریخ دقیق درگذشت وی به دست نیامده است.[۱۰۳] ۲-

/ محمّد بن عثمان بند سعید، فرزند اوّلین سفیر و خود او دومیّن سفیر و وکیل امام زمان علیه السلام است که زمان امام عسکری را درک کرده و در حدیثی که قبلًا نقل شد، امام عسکری وی و پدرش را به بهترین وجهی توثیق نموده است. دوران سفارت او طولانی و گسترده‌تر بود و همواره نامه‌های شیعیان را به حضور امام می‌رسانید و پاسخ کتبی را به آنان باز می گردانید؛ وی در سال ۳۰۴ و یا ۳۰۵ در گذشته است.[۱۰۴] ۳-/ حسین بن روح که در جامعه آن روز جهان شیعه به عقل و درایت اشتهار داشت و از نزدیکان محمّد بن عثمان دوّمین سفیر امام و راز دار او بود؛ وی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۲

موضوع سفارت را به فرمان امام به حسین بن روح واگذار نمود و در سال سیصد و بیست و شش درگذشت.[۱۰۵] ۴-/ علی بن محمّد سمری آخرین سفیر امام (عج) است که امام در نامه‌ای به خود او نوشته و دستور داده است که تو آخرین سفیر مخصوص من هستی، دیگر نباید کسی را به جای خود معرّفی کنی! وی در نیمه شعبان سال سیصد و بیست و نه درگذشت و با درگذشت او باب سفارت خصوصی بسته شد و غیبت کبری آغاز گردید[۱۰۶] و از آن به بعد هرگونه ادّعای نیابت خاصّه از طرف آن حضرت مردود شناخته شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۳

۱۲- فلسفه غیبت مهدی (عج)

سؤال

می‌دانیم حضرت مهدی-/ حجت بن الحسن العسکری (عج)-/ در سال ۲۶۰ هجری از نظرها غایب و پنهان شده است و اکنون بیش از یک هزار سال است که در پشت پرده غیبت به سر می‌برد؛ می‌خواهیم بدانیم فلسفه این غیبت طولانی چیست؟

پاسخ

نخست باید توجّه نمود که غیبت امام از دیدگان ما به این معنا نیست که او در جهان دیگری جز این جهان زندگی می کند و یا وجود جسمانی او به وجود ناپیدایی مانند امواج «اتر» تبدیل گردیده است؛ بلکه معنا غیبت امام (عج) این است که او در میان مردم زندگی می کند و مردم وی را می‌بینند ولی نمی‌شناسند و از یک زندگی طبیعی برخوردار است.

امّا چرا غیبت او طولانی است و فلسفه این غیبت ممتد چیست؟ در برابر این پرسش باید گفت: برنامه حضرت مهدی (عج) با برنامه پیامبران و سایر پیشوایان یک تفاوت کلّی دارد و آن این است که برنامه وی قانونگذاری نیست؛ بلکه یک برنامه به تمام معنا اجرایی در تمام جهان است؛ به این معنا که او مأموریّت دارد تمام اصول تعلیمات اسلام را در جهان پیاده کند و اصول عدالت و داد و حقّ و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۴

حقیقت را در میان همه افراد بشر بسط و گسترش دهد.

درست است که پیامبران و امامان نیز قسمت‌هایی از این برنامه را اجرا کرده‌اند، ولی بر اثر نبودن آمادگی در بسیاری از مردم جهان، این موضوع جنبه جهانی و عمومی به خود نگرفت و پس از نفوذ در شعاع معیّنی از جامعه‌های انسانی متوقّف ماند.

روشن است که پیاده شدن یک چنین برنامه انقلابی جهانی که به وسیله آن اصول عدالت و دادگری و حقّ و حقیقت در میان همه مردم جهان گسترش یابد، شرایط مقدّماتی لازم دارد که در زیر به آنها اشاره می‌شود و این شرایط و امکانات جز با مرور زمان و تکامل همه جانبه اجتماع ممکن نیست؛ از جمله:

۱-/ آمادگی روحی

در درجه نخست بایـد مردم جهان برای اجرای این اصول، تشـنه و آماده گردنـد و تا در مردم جهان تقاضایی نباشـد «عرضه» هر نوع برنامه مادّی و معنوی مؤثّر نخواهد بود.

قانون عرضه و تقاضا نه تنها در نظام زنـدگی اقتصادی حکمفرماست و تقاضایی از مردم نسبت به کالایی نباشـد عرضه آن کالا کم اثر خواهد بود، بلکه عین این نظام در عرضه برنامه‌های معنوی و اصول اخلاقی و مکتب‌های سیاسی و انقلابی نیز حکفرما می‌باشد و تا در اعماق دل مردم-/ برای این نوع امور-/ تقاضا و درخواستی نباشـد عرضه آن با شـکست روبه‌رو شـده و کاری از پیش نخواهد رفت.

البتّه گذشـته زمان و شکست قوانین مادّی و پدید آمدن بن‌بست‌های جهانی و کشیده شدن بشریّت بر لب پرتگاه جنگ، مردم جهان را خسـته خواهـد کرد و آنان را به این حقیقت واقف خواهد ساخت که اصول قوانین مادّی و سازمان‌های به اصـطلاح بین‌المللی، نه تنها نمی‌توانند مشـکلات زندگی را حل کنند و عدالت را در جهان حکمفرما سازند، بلکه همین خسـتگی و یأس، مردم دنیا را برای پذیرش

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۵

یک انقلاب بنیادی مهیّا و آماده می‌سازد و می‌دانیم که این موضوع نیاز به گـذشت زمان دارد تا تجربه‌های تلـخ زنـدگی ثابت کند که تمـام نظامـات مـادّی و سازمان‌هـای بشـری در اجرای اصـول عـدالت و احقـاق حـق و برقراری امنیّت و آرامش، عـاجز و نـاتوان می‌باشند و سرانجام بر اثر یأس و نومیدی، این تقاضا در مردم گیتی برای تحقّق چنان آرمان الهی پدید آید و زمینه برای عرضه یک انقلاب جهانی به وسیله یک مرد الهی و آسمانی از هر نظر مساعد گردد.[۱۰۷] ۲-/ تکامل علوم و فرهنگ‌های انسانی

از سوی دیگر برای برقرار ساختن یک حکومت جهانی، براساس عـدل و داد، نیاز فراوانی به پیشـرفت علوم و دانش‌ها و فرهنگ‌های اجتماعی و مردمی دارد که آن نیز بدون پیشرفت فکری و گذشت زمان ممکن و میسّر نمی‌گردد.

برقراری حکومت جهانی که در سراسـر جهان، عدل و داد و قانون حکومت کند و همه مردم جهان از کلّیّه مزایای فردی و اجتماعی اسـلام بهره‌منـد گردند بدون وجود یک فرهنگ پیشـرفته در کلیه شؤون بشـری امکان‌پذیر نیست و هرگز بدون یک فرهنگ کامل، جامه عمل به خود نمی‌پوشد. این نیز احتیاج به گذشت زمان دارد.

۳-/ تکامل وسایل ارتباط جمعی

از سوی دیگر، چنین حکومتی نیـاز به وجود وسایل کامل ارتباط جمعی دارد تا در پرتو آن بتوانـد مقرّرات و احکام و اصول انسانی را از طرق مختلف در مدّت

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۶

کوتاهی به مردم جهان اعلام کند. این موضوع بدون تکامل صنایع انسانی و گذشت زمان نیز انجام نمی‌گیرد.

۴-/ پرورش نیروی انسانی

از همه اینهـا گذشـته، پیشبرد چنین هـدفی و پی‌ریزی چنان انقلابی به یک نیروی فعّال و سازنـده انسانی نیاز دارد که در واقع ارتش انقلاب جهـانی را تشـکیل می‌دهـد و تشـکیل چنین ارتشـی و به وجود آمـدن چنین افراد پاکبـاخته و فـداکاری که در راه هـدف و حقیقت از همه چیز بگذرند نیاز به گذشت زمان دارد.

اگر در برخی از روایـات می‌خوانیم که فلسـفه طولانی شـدن غیبت امام زمان، همان امتحان و آزمایش مردم است، ممکن است ناظر به همین قسـمت باشد؛ زیرا امتحان و آزمایش در منطق اسلام نه به معنا آزمون‌های معمولی و کشف امور پنهانی است؛ بلکه مقصود از آن پرورش روحیّات پاک و پدیـد آوردن حـدّاکثر ورزیدگی در افراد می‌باشد.[۱۰۸] مجموع این جهـات چهارگانه ۱۰۹] نیاز به

این دارد که زمان قابل ملاحظه‌ای بگذرد و جهان از بسیاری از جهات پیش برود؛ و آمادگی روحی و فکری برای پذیرش حکومت جهانی بر اساس حقّ و عدالت در مردم پدید آید؛ آن‌گاه این برنامه با وسایل و امکانات خاصّی در سطح جهانی وسیله حضرت مهدی (عج) پیاده گردد ... این است فلسفه غیبت طولانی امام.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۷

امّا با این حال چرا امام در میان مردم شناخته نمی‌شود و بطور ناشناس زندگی می‌کند؛ در صورتی که برای او ممکن است که بطور شناخته شده در میان مردم به سر ببرد تا روزی که فرمان الهی درباره انقلاب جهانی او فرا رسد؟

درباره این سؤال باید گفت: امام همچون انسانهای دیگر طبق سنن عادّی انسانی زندگی می‌کند، ولی او از یک عمر طولانی برخوردار است، اگر شناخته می‌شد هرگز از گزند نیروهای اهریمنی که در هر عصر و زمانی تعداد و شماره‌های آنها کم نیست مصون و محفوظ نمی‌ماند و به دست آنان از بین می‌رفت، چنانکه تاریخ این مطلب را درباره تمام امامان و پیشوایان گذشته به روشنی ثابت کرده است؛ و اگر آفتاب عمر امامی از پیشینیان به وسیله اهریمنان بدخواه غروب می‌کرد امام و پیشوای دیگری جای او را می‌گرفت، در صورتی که این موضوع درباره حضرت مهدی (عج) چنین نیست؛ او آخرین حجّت خداست و باید برنامه به دست او اجرا گردد.

در این صورت، ناچار باید بطور ناشناس زندگی کند تا روزی که مأموریّت اجرای این برنامه به او محوّل گردد.

البتّه آنچه گفتیم درباره فلسفه غیبت امام (عج) و علّت زندگی کردن او بطور ناشناس بود و امّا این که وجود امام در پشت پرده غیبت چه منافعی برای مردم دارد و هم اکنون جامعه انسانی از وجود امام چه سودی می‌برد، خود موضوع دیگری است که باید جداگانه درباره بحث نمود و از موضوع سؤال بالا خارج است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۸

۱۳- آیا دعای ندبه شباهتی به عقاید «کیسانیّه» دارد؟!

سؤال

اخیراً در کتابی چنین خواندیم که در دعای ندبه عبارتی هست که با عقاید شیعه اثنا عشری سازگار نیست و به عقیده فرقه «کیسانیّه» شباهت دارد، عین عبارت کتاب را ذیلًا نقل می‌کنیم:

«در دعای ندبه به این مسأله اشاره شده است که می‌پرسد: نمی‌دانم کدام سرزمین تو را در بر گرفته است؟ قرارگاهت کجاست؟ در کوه رضوی یا ذی طوی ...؟

نمی‌دانم این دعا که امروز آن را در بسیاری از محافل مذهبی خطاب به امام زمان ما می‌خوانند (و در سال‌های اخیر سخت رواج گرفته و گروه‌های خاصّی برای این کار تشکیل شده است) چرا سراغ حضرت مهدی را در ذی طوی و کوه رضوی می‌گیرند که جایگاه محمّد حنفیّه (امام زمان فرقه کیسانیّه) است که معتقدند در این کوه از انظار مخفی شده و از آن‌جا ظهور خواهد نمود و پیروانش با ندبه و زاری در پای این کوه و یا از دور رو به این کوه دعا می‌کردند که خارج شود و قیام نماید.

گذشته از این که سرگذشت حضرت مهدی علیه السلام-/ نه در زندگی، نه در غیبت صغری، نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور-/ هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۲۹

اساساً غیبت او بدین صورت نیست که در جایی مخصوص پناه گرفته باشد بلکه همه‌جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را

تشخیص نمی‌دهیم و بنابر این، سؤال از این که: تو در کدام جایگاه مخفی به سر می‌بری، ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدی-/ موعود علیه السلام شیعه دوازده امامی- سازگار نیست.

مطالعه دقیق متن دعای ندبه که از ائمّه ما به تصریح و ترتیب نام نمی‌برد و پس از حضرت امیر علیه السلام که به تفصیل از مناقب و فضایل وی سخن می گوید ناگهان و بی‌واسطه به امام غایب خطاب می کند، باز این سؤال را بیشتر در ذهن طرح می کند؛ به هر حال، این مطلب را فقط به عنوان یک سؤال علمی مطرح می کنیم، نه یک قضاوت قطعی».

پاسخ

دعای ندبه بحق، یکی از دعاهای جالب و پرمعنا است. از نظر فصاحت بسیار فصیح و روان و حساب شده و متین است و از نظر محتوا باید گفت یک دعای علمی، انقلابی، عقیدتی و سیاسی و در عین حال پر احساس و عاطفی است و اگر درست به مفهوم آن آگاهی حاصل گردد می‌تواند منبع الهام‌بخشی برای مبارزات اجتماعی و بر ضدّ ظلم بوده باشد (البتّه به شرط آگاهی، نه به صورت تخدیر)

در آغاز دعا نخست اشاره‌ای به فلسفه بعثت پیامبران و سپس اشاره کوتاهی به تاریخچه آنان و مقامات مختلف هریک و سپس بطور مشروح‌تر بحثی از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مقامات آن بزرگوار و بعد بطور مشروح خلافت بلافصل امیرمؤمنان علی علیه السلام با دلایل و مدارک زنده و قاطع از آیات و روایاتی که مورد قبول همه فرق اسلامی است مورد بحث قرار گرفته و به علل قیام جمعی از امّت برخلاف اهل بیت و خاندان پیغمبر و شهادت و کشتار و تبعید آنان و سپس به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۰

دعوت امامان یکی بعد از دیگری اشاره شده است، بطوری که قلوب را کاملًا متوجّه به قیام مهدی (عج) می‌نماید و از آن پس با لحنی عاشقانه و آمیخته با هیجان خاصّ روحی و عمیقترین احساسات انسانی، خطاب به ولیّ عصر (عج) می‌شود و ضمن ابراز اشتیاق شدید به قیام حضرتش، برنامه اصلاحی و انقلابی او تشریح می گردد و بعد با چند نیایش زنده و مؤثّر دعا پایان می‌پذیرد.

این از نظر محتویات دعا، امّا این که بعضی پنداشته‌اند که این دعا شباهتی با عقاید کیسانیّه دارد کاملًا مردود است و قبلًا لازم است چند جمله کوتاه در معرّفی مذهب کیسانیّه ذکر کرده و سپس شواهد ردِّ پندار بالا را از خود دعا استخراج کنیم:

«کیسانیّه» آن‌چنان که در کتب عقاید و مذاهب آمده است، یک فرقه شیعه چهار امامی بودند که پس از حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به امامت «محمّد حنفیّه» عقیده دارند و گفته می‌شود علّت این که آنها را کیسانیّه می‌نامند این است که یکی از هواخواهان سرسخت این مذهب شخصی به نام «کیسان» بود که خود را علاقه‌مندان علی علیه السلام معرّفی می کرد و بعضی هم «کیسان» را از القاب «مختار بن ابی عبیده» می‌دانند و او را از پیروان این مذهب ذکر کرده‌اند.

گرچه کیسانیّه خود منشعب به شعبه‌هایی شده‌اند ولی شعبه مشهور آنها عقیده دارند که «محمّد حنفیّه» هم اکنون زنده است و در کوه «رضوی» در اطراف مدینه در نقطه دور افتاده‌ای زندگی می کند و خداوند آب آشامیدنی و عسل‌های کوهی در اختیار او قرار داده و «مهدی منتظر» اوست.

گفته می‌شود «کثیر» شاعر معروف عرب از پیروان این فرقه است و در اشعارش چنین می گوید:

الا ان الائمّة من قریش ولاة الحق اربعة سواء

علی و الثّلاثة من بنیه‌هم الاسباط لیس بهم خفاء

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۱

و سبط لا یذوق الموت حتّی یقودالخیل یقدمها الولاء

یغیب لایری فیهم زمانابرضوی عند عسل و ماء

شاعر در این اشعار عدد ائمّه را چهار نفر-/ علی علیه السلام و سه فرزندش-/ ذکر می‌کند و سپس به غیبت محمّد بن حنفیّه در کوه رضوی اشاره می‌نماید. امروز این فرقه کمتر پیروان شناخته شده‌ای دارد و غالباً نام آنها را در کتب تاریخ ادیان می‌یابیم. اکنون به اصل سخن بازگردیم:

دعای ندبه به صراحت تمام مذهب کیسانیّه را نفی می‌کند و با عقاید شیعه اثنی عشری کاملًا منطبق است زیرا:

۱-/ در سه جمله از دعای ندبه درباره نسبت حضرت مهدی (عج) می‌خوانیم «و ابن خدیجهٔ الغرّاء» و «ابن فاطمهٔ الکبری» و «جدّته الصّدّیقهٔ الکبری فاطمهٔ بنت محمّد صلی الله علیه و آله» یعنی او از فرزندان خدیجه و فاطمه علیها السلام با این حال جای تعجّب است که کسی برای دعای ندبه شباهتی به عقاید کیسانیّه قائل گردد، اگر فرضاً کلمه «رضوی» ایجاد شبهه‌ای کند (که خواهیم دید نمی‌کند) این سه جمله صریح، هرگونه شبهه‌ای را می‌تواند برطرف سازد.

۲-/ در این دعا بعد از جمله «این ابناء الحسین» می‌خوانیم «صالح بعد صالح و صادق بعد صادق این السّبیل بعد السّبیل، این الخیرهٔ بعد الخیرهٔ، این الشّموس الطّالعهٔ، این الاقمار المنیرهٔ، این الانجم الزّاهرهٔ، این اعلام الدّین و قواعد العلم این بقیّهٔ اللَّه؛ کجا هستند فرزندان امام حسین علیه السلام صالحی پس از صالح دیگر و راستگویی پس از راستگوی دیگر، کجا هست راه به سوی خدا پس از دیگری، انتخاب شده‌ای (از سوی خدا) پس از دیگری، کجا هستند خورشیدهای

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۲

درخشان و ماه‌های تابان و ستارگان فروزان و پرچم‌های آیین حق و پایه‌های علم و دانش» سپس جمله را به صورت مفرد آورده و می‌گوید: «کجاست آن کسی که خدا او را ذخیره کرده است ...؟»

این جمله‌های مکرّر به روشنی می‌گوید بعد از امام حسین علیه السلام امامان متعدّدی بودند که یکی پس از دیگری برای اصلاح امّت و دعوت به سوی خدا و بسط علم و دانش قیام کردند تا می‌رسید به آخرین ذخیره الهی و او را به صورت مفرد بیان کرده است.

با این حال آیا می‌توان شباهتی برای دعای ندبه با عقاید کیسانیّه-/ آنها که نه برای فرزندان امام حسین علیه السلام منصبی قائل هستند و نه غیر از محمّد بن حنفیّه امامان دیگری را به رسمیّت می‌شناسند-/ پیدا کرد؟

آیا جای تعجّب نیست که گفته شود پس از ذکر ولایت علی علیه السلام مطلب بریده شده و امامان وسط نادیده گرفته شده‌اند و تنها سخن از مهدی به میان آمده و این مناسب عقیده فرقه کیسانیّه است! آیا این ده جمله پی در پی درباره امامان دیگر به خاطر این که اسمشان صریحاً برده نشده، کافی به نظر نمی‌رسد؟! آیا برای نفی عقاید کیسانیّه ده جمله کم است؟!

۳- در جمله‌های «بنفسی انت من مغیّب لم یخل منّا بنفسی انت من نازح ما نزح عنّا» خطاب به ولی عصر (عج) می‌گوییم: «جانم به فدایت که پنهانی ولی از ما خالی نیستی و دوری هستی که از ما جدا نیستی ...».

در این دو جمله مهدی (عج) را در میان خود و نزدیک به خود معرّفی می‌کنیم و این خود می‌رساند که غیبت او به این معنی نیست که همچون یک موجود نامریی و در مکان خاصّی از چشم‌ها پنهان باشد، بلکه به صورت ناشناس در اجتماعات رفت و آمد دارد و محلّ ثابتی برای او وجود ندارد.

۴-/ از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که فقرات این دعا یکی پس از دیگری

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۳

عقیده فرقه خرافی کیسانیّه را نفی می‌کند و با عقیده شیعه اثنی عشری کاملًا منطبق است.

تنها چیزی که باقی می‌ماند وجود کلمه «رضوی» در یکی از جمله‌های این دعاست که نکته آن با مراجعه به مدارک و منابع اسلامی

روشن می گردد. (دقّت کنید)

توضیح این که: «یاقوت حوی بغدادی» نویسنده معروف در کتاب «معجم البلدان» درباره «رضوی» چنین می‌نویسد:

«رضوی ... کوهی است در اطراف مـدینه و رضوی (بر وزن رجبی) منسوب به آن را گویند، پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله درباره این کوه فرمود: رضوی کوهی است که خـدا از آن راضـی و خشـنود است. سـپس بعد از نام بردن از کوه‌های مقدّس دیگر در ذیل کلام خود می گوید:

«عرام بـن اصبع سـلمی گفته است: رضـوی کـوهی است که از ینبع یـک روز فاصـله دارد و در هفت منزلی مـدینه است و یکی از کسـانی که این کوه را سـیر کرده به من اطّلاـع داد که آب فراوان و درختـان بسـیار دارد و این همان کوهی است که طایفه کیسانیّه می‌پندارند محمّد بن حنفیّه در آن اقامت دارد و زنده است».

و امّا «ذی طوی» که بعد از کوه «رضوی» در دعای ندبه آمده، یکی از کوه‌های اطراف مکّه است که در راه «تنعیم» قرار دارد و یک فرسخ از مکّه فاصله دارد و از آن‌جا خانه‌های مکّه دیده می‌شود.

در روایتی از امام باقر علیه السلام وارد شده که: حضرت قائم از طریق ذی طوی وارد سرزمین مکّه می‌شود و نخست با مجاهدانی به تعـداد مجاهـدان بـدر (نخستین برخورد اساسـی اسـلام و کفر) به کنـار خـانه کعبه می‌آیـد و پرچم انقلاب و پیروزی را در آن‌جا بر می‌افرازد.

از آنچه در بالاـ گفته شـد، نتیجه می گیریم که رضوی از کوه‌های مقـدّس بوده و در روایات پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده اسـت (مقدّس بودن یک سرزمین یا یک کوه یا مثلًا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۴

حجر الاـسود به خـاطر جبهه‌هـای تـاریخی و حـوادث مهمّی است که در طـول تاریـخ بشـر بر آنهـا گذشـته و مربـوط به صـحنه‌های فداکاری مردان خداست که به خود دیده است).

بنابر این کوه رضوی پیش از آن که در عقاید کیسانیّه نقشـی پیدا کند در سـخنان پیامبر وارد شده است، بلکه شاید انتخاب این کوه از طرف کیسانیّه برای عقاید خود به خاطر همان «قداست» آن بوده تا رنگ قداست به معتقدات باطل خود بدهند.

با این حال اگر رضوی در دعای نـدبه آمده، آن را باید به ریشه اصـلی که در گفتار پیامبر صـلی الله علیه و آله است برگردانیم نه به عقیده کیسانیّه که جنبه فرعی دارد.

شاهد دیگر این سخن ذکر کوه «ذی طوی» که در نزدیکی مکّه است می‌باشد؛ زیرا ذی طوی به هیچ وجه دخالتی در عقاید کیسانیّه ندارد و از همه گذشـته کلمه «ام غیرها» است-/ یعنی یا غیر اینها-/ که در دعای ندبه آمده و این خود دلیل بر این است که حضـرت مهدی (عج) برخلاف پندار کیسانیّه محلّ خاصّی ندارد و در شـهرها و کوه‌ها و نقاط مختلف جهان ممکن است رفت و آمد داشـته باشـد و همچون جـدّش پیـامبر صـلی الله علیه و آله که گـاهی در جبـل النّور و غار حرا و زمانی در کنار خانه کعبه و زمانی در میان مردم مکّه یا مدینه بود، حضرت مهدی (عج) نیز در نقاط مختلفی ممکن است به سر برد و گاهی نیز در میان ما بوده باشد.

ما امیـدواریم در آینـده کسانی که می‌خواهند به این گونه مسائل خرده‌گیری کنند برای اثبات حسن نیّت خود قبلًا آن را با جمعی از متخصّـِصان و اهل دفن که عمری در مباحث اسـلامی زحمت کشیده‌اند در میان بگذارند، اگر پاسخی دریافت نکردند کاملًا آزادند آن را نشر دهند ولی اگر پاسخ آن را شنیدند افکار عمومی را مشوّب نسازند.

ذکر این نکته نیز لازم است که کتابچه مختصری درباره دعای ندبه و حمله به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۵

سنـد و متن آن انتشـار یافته که در نوع خود عجیب است. نویسـنده این کتابچه ایراداتی با لحنی زننـده بر دعای نـدبه گرفته است که

هیچ کدام آن درست نیست و چون نیاز زیادی به بحث علمی ندارد، یکی دو مورد آن را به عنوان نمونه مطرح می‌کنیم و وضع بقیّه را می‌توان از آن به دست آورد.

نخستین اشکالی که بر متن دعا می‌گیرد این است: چرا راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام در دعا چنین آمده است

«و سألک لسان صدق فی الآخرین فاجبته و جعلت ذلک علیاً»

سپس ایراد کرده که جمله جعلت ذلک علیاً اصلًا تناسبی با جمله قبلی ندارد (مثل این که ایراد کننده خیال کرده کلمه علیاً را به معنای علی علیه السلام می‌گیریم!).

ولی با مراجعه به قرآن معنای دو جمله کاملًا از هر جهت روشن است؛ زیرا قرآن از قول ابراهیم نقل می‌کند که از خداوند تقاضا کرد: «وَ اجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الآخِرینَ؛ و برای من در میان امتّ‌های آینده، زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده!»[۱۱۰] و در آیه دیگری درباره ابراهیم و اسحق و یعقوب می‌گوید: «وَجَعَلنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّاً؛ و برای آنها نام نیک و مقام برجسته‌ای (در میان همه امّت‌ها) قرار دادیم!»[۱۱۱] از ترکیب این دو آیه با هم جمله‌ای که در متن دعاست اقتباس شده است.

این اقتباس زیبا از دو آیه قرآن عیبش کجاست؟ آیا سر سوزنی اشکال دارد؟

معنای مجموع دو جمله این است: «ابراهیم از تو خواست که آیندگان از او به راستی یاد کنند و تو دعای او را اجابت کردی و آن را به طور عالی و کامل قرار دادی».

اشکال دیگر او بر متن دعا این است: جمله «ثم جعلت اجر محمّد صلواتک علیه و آله مودّتهم فی کتابک فقلت قل لا اسئلکم علیه اجرا الّا المودة فی القربی؛ پاداش محمّد صلی الله علیه و آله را دوستی خاندانش قرار دادی و در قرآن فرمودی بگو از شما

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۶

پاداشی جز دوستی آنان نمی‌خواهم» با آنچه در قرآن آمده: «قُلْ لا اسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اجْراً؛ هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم» تناقض دارد؛ زیرا در یک جا پاداش می‌خواهد و در جای دیگر نمی‌خواهد.

جالب این که پاسخ این ایراد را خود دعای ندبه در جمله بعدی با ذکر آیه سوّمی بیان کرده است. آن‌جا که می‌گوید: «وقلت ما سئلتکم من اجر فهو لکم؛ آنچه به عنوان پاداش خواستم نه به سود من بلکه به سود خود شماست ...» زیرا مودّت اهل بیت علیهم السلام وسیله‌ای برای اقتباس از علوم و معارف و هدایت آنهاست. بنابر این، در حقیقت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ‌گونه اجر و پاداشی در برابر رسالت از مردم نخواسته است و آنچه خواسته سودش به خود مردم باز می‌گردد.

خلاصه این که، متن دعا حساب شده و فصیح است و این‌گونه اشکالات از عدم توجّه به آن صورت می‌گیرد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۷

۱۴- اسلام و شفاعت

سؤال

آیا شفاعت در اسلام هست یا نه، اگر هست چگونه ممکن است به دستگاه خدا راه داشته باشد، در حالی که شفاعت شاید یک نوع «پارتی بازی!» باشد و نتیجه آن به دست آوردن موقعیّت‌ها بدون شایستگی لازم است؟

پاسخ

شفاعت در اسلام هست و از اصول مسلّم اسلام به شمار می‌رود و هرکس که مختصر آشنایی با قرآن و احادیث اسلامی داشته باشد می‌داند که نوید شفاعت، نسبت به افرادی که شایستگی شفاعت دارند، مطلبی است قطعی و آن چنان نیست که بتوان درباره آن

شکّ و تردید به خود راه داد.

پیش از آن که درباره دلایل نقلی شفاعت به بحث و گفتگو بپردازیم لازم است پیرامون حقیقت شفاعت توضیحاتی بدهیم تا روشن شود که حقیقت شفاعت چیست و تفاوت آن با «پارتی بازی» چگونه می‌باشد.

شفاعت در لغت به معنای «ضـمیمه کردن چیزی به چیز دیگر و جفت نمودن آن» است و در اصطلاح مذهبی به معنای کمک کردن اولیای خدا (پیامبران، امامان و مردم صالح و درستکار) برای نجات افرادی است که در طول زندگی مرتکب

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۸

لغزش‌هایی شده‌اند.

البتّه کمک به نجات افراد گنهکار دو صورت دارد: یک شکل آن به اصطلاح پارتی بازی و ظلم و ستم و تبعیض نارواست و شکل دیگر آن یک نوع درس تربیت، روزنه امید و وسیله تکامل می‌باشد.

اگر افرادی که مورد شـفاعت واقع می‌شوند هیچ‌گونه شایسـتگی نداشـته باشـند، و در عین حال به آنها بدون جهت کمک شود و بر دیگران مقدّم گردند، این کار یک نوع تبعیض ناروا و تشویق مردم به گناه و تأمین دادن به آنها در برابر جنایات است.

این همـان شـفاعت غلـط و نـاروایی است که بایـد گفت موجب جرأت جنایتکاران و گناهکاران می‌گردد و امیـد به چنین شـفاعتی سبب می‌شود که افراد مجرم از انجام هیـچ جنایتی کوتاهی نکننـد، ولی مسـلّماً هدف آیات، این نوع شـفاعت نیست که عقل و خرد آن را محکوم می‌کند.

ولی اگر بعضـی از گناهکـاران به خاطر پیونـدهای معنوی که با خـدا داشـتند و به خاطر ارتباط ایمانی که با اولیای پروردگار برقرار ساخته بودنـد مورد کمک شـفیعان روز رسـتاخیز قرار گیرنـد، در این صورت نوید شـفاعت نه تنها موجب تشویق و مسـتلزم تبعیض ناروا نیست، بلکه عین عدالت و وسیله تربیت و بازگشت افراد گنهکار از نیمه راه است.

توضیح این که: همان‌طور که قرآن مجید بیان می‌کند، شفاعت اولیای خدا منوط به اذن پروردگار جهان است و تا اجازه خدا نباشد هیـچ‌کس نمی‌توانـد شـفاعت نمایـد، ناگفته پیـداست که اذن خدا بی‌جهت و بدون حکمت نخواهد بود؛ در این صورت باید گفت اذن خدا شامل حال کسانی می‌شود که برای عفو و اغماض شایستگی دارند و اگر در طول زندگی لغزش و گناهی داشتند به مرحله پرده دری و طغیان نرسـیده و اگر رابطه خود را در بعضـی از جهات ضعیف کرده‌اند، ولی بکلّی آن را از بین نبرده‌اند، چنین افرادی که پیوندهای گوناگون

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۳۹

خود را با حقّ و حقیقت نگسسته‌اند مشمول و شایسته شفاعت می‌شوند.

نویـد شـفاعت با این شـرط خود هشـداری است به افرادی که گاهی مرتکب گناه می‌شونـد که بهوش باشـند و هرچه زودتر از ادامه گناه باز گردنـد و همه پیونـدها را پاره نکننـد و پرده‌ها را ندرند و از شـعاع شـفاعت دور نگردند که در غیر این صورت، راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

همین احسـاس و توجّه، در بـازگشت افراد گنهکـار به راه حق و تجدیـد نظر در برنامه‌هـای غلط مؤثّر می‌گردد و در حقیقت، روزنه امیدی برای پاک ساختن برنامه زندگی از نقاط تاریک محسوب می‌شود.

تجربه نشـان داده است که اگر روزنه امیـدی به روی افراد مجرم گشوده شود و احسـاس نماینـد که اگر در برنـامه غلط نارواي خود تجدید نظر کنند، راه نجاتی برای آنها هست، در این صورت بسیاری از آنان از بیراهه به راه باز می‌گردند.

در قوانین جزایی و کیفری جهـان، قـانونی به نـام عفو زنـدانیان و مجرمان بزرگ و محکومان به حبس ابـد وجود دارد؛ نکته آن این است که روزنه امیـدی برای این افراد باز شود و در برنامه زنـدگی خود تجدیدنظر نمایند و اگر این روزنه نبود، علّت نداشت که در

همان محیط آرام بنشینند و دست به جنایت نزنند زیرا بالاتر از سیاهی (زندان ابد) رنگی نیست.

شفاعت درباره افراد لایق و شایسته جز روزنه امید برای امکان تجدید حیات دینی و اخلاقی، چیزی نیست و مخصوص کسانی است که روابط خود را با خـدا و اولیای دین حفظ کرده‌اند ولی کسـی که دارای اعمال نیک نبوده و از ایمان به خدا بهره نداشـته باشد و عمری در گناه و فساد به سر برده است هرگز مشمول شفاعت نخواهد بود.

فرق این دو گروه را می‌توان در ضمن مثالی مجسّم ساخت:

فرض کنید سربازانی مأمور گشودن دژی بر فراز کوهی می‌باشند و گشودن آن

دژ، در حفظ کشور آنان از تجاوز خارجی فوق‌العاده مؤثّر است؛ فرمانـده ماهر و ورزیـده، وسایل لازم برای صـعود و گشودن دژ را در اختیار آنان می‌گذارد و فرمان بالا رفتن را صادر می‌نماید.

آن گروه از سـربازان بی‌انضـباط و ترسـو که گوش به فرمـان فرمانـده نـداده و در پـایین کوه می‌ماننـد هیـچ‌گاه مشـمول حمـایت او نمی‌گردنـد، امّـا آن گروهی که فداکارنـد و به سـرعت از کوه بالا می‌رونـد، اگر در میان آنان افرادی ضـعیف و ناتوان باشـند و در بعضـی از گـذرگاه‌ها بلغزنـد، یا صـعود و بالا رفتن به تنهایی در بعضـی از نقاط حسّاس کوه برای آنها مشـکل باشد، فرمانده دلسوز مراقب حال آنان بوده و در نقاط حسّاس به آنها کمک کرده و از لغزشگاه عبورشان می‌دهد.

این نوع مراقبت و کمـک، یـک نوع شـفاعت است و از آن افرادی است که در مسـیر هـدف گام بر می‌دارنـد و اشـکالی نـدارد که فرمانده دلسوز پیش از صـعود به کوه، این مطلب را اعلام کند و بگوید اگر شما در نقاط حسّاسی از صعود باز بمانید از کمک‌های بی‌دریغ من محروم نخواهید ماند و من با تمام قوا کوشش می‌کنم که شما را در این هدف کمک کنم.

یک چنین اعلام قبلی، افراد را برای کار دلگرم کرده و نور امید را در دل آنان پدید می‌آورد و بر قدرت و پایداری آنان می‌افزاید و در حقیقت یک نوع تربیت و وسیله تکامل است.

آیا اگر شـفاعت یک نوع کمک به نجات افراد در زمینه‌های مساعد باشد، مسـتلزم تبعیض نارواست و یا ترجیح بدون دلیل و تشویق به گناه و پارتی بازی بی‌جهت محسوب می‌شود!

قرآن و مسأله شفاعت

آیات مربوط به شفاعت را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱-/ آیاتی که شفاعت را نفی می‌نماید مانند: «وَ اتَّقُوا يَوْمًا لا تَجْزِی نَفْس عَنْ

نَفْسٍ شَيْئًا وَ لا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفاعَةٌ وَ لَا يُؤخَذُ مِنْهَا عَدْل وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ؛ و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شـفاعت پـذیرفته می‌شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند».[۱۱۲] ۲-/ آیاتی که شـفاعت را از آن خدا دانسته و آن را به ذات خدا منحصر می‌داند، مانند:

«مَالَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ؛ هیـچ سـرپرست و شـفاعت کننـده‌ای برای شـما جز او نیست.»[۱۱۳] ۳-/ آیـاتی که به وجـود شفیعانی که به اذن پروردگار شـفاعت می‌کننـد صـریحاً اعتراف می‌کنـد و پـذیرش شـفاعت آنها را به اذن خداوند محدود می‌سازد مانند: «مَنْ ذَا الَّذِی يَشْفَعُ عِنْدَهُ الّا بِاذْنِهِ؛ کیست که در نزد او جز به فرمان او شـفاعت کند؟!»[۱۱۴] و نیز می‌فرمایـد: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ الّا مَنْ اذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا؛ در آن روز شـفاعت هیچ‌کس سودی نمی‌بخشد، جز کسـی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضـی است».[۱۱۵] این آیـات و آیات دیگری که در پاورقی به شـماره آنها اشاره نموده‌ایم صـریحاً ثابت می‌کند که در روز رسـتاخیز بطور اجمال شـفیعانی وجود دارند که به اذن پروردگار، درباره گناهکاران شـفاعت می‌کنند و خداوند

نیز شفاعت آنان را می‌پذیرد.[۱۱۶]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۲

با این آیات صریحی که در قرآن پیرامون وجود شفاعت وارد شده است، تکلیف کسانی که درباره آن به خود شکّ و تردید راه می‌دهند و یا بطور کلّی به انکار آن بر می‌خیزند روشن است.

مقصود از آیاتی که شفاعت را نفی می کنند چیست؟

با در نظر گرفتن عقاید خرافی که عرب بت‌پرستان درباره شفاعت بت‌ها داشت، هدف دسته نخست از آیات که شفاعت را بکلّی نفی می کند، روشن می گردد؛ آنان می گفتند که این بت‌ها شفیعان ما در درگاه الهی می‌باشند و خدا این عقیده خرافی را از آنان در قرآن در سوره‌های مختلفی نقل کرده است مانند:

«وَ یَقُولُونَ هَؤلاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ؛ و می گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند».[۱۱۷] بسیاری از آیاتی که بطّور کلّی شفاعت را انکار می کند مربوط به این نوع شفاعت است که عرب جاهلی به آن اعتقاد داشت. از این جهت قرآن در سوره زمر، آیه ۴۳ هنگامی که از بت پرستان موضوع شفاعت بت‌ها را نقل می کند فوراً به ردّ آنها پرداخته و آن را از آن خدا می‌داند، آن‌جا که می‌فرماید:

«ام اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ ... قُلْ لِلهِ الشَّفَاعَةُ جَمِیعاً؛ یا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند؟! ... بگو تمام شفاعت از آن خداست.»

از این بیان استفاده می‌شود که هدف آیاتی که شفاعت را انکار می کنند، مربوط به آن نوع از شفاعت صحیح نیست که به حکم دسته سوّم از آیات به اذن خدا انجام می گیرد، بلکه مربوط به شفاعت بت‌هایی است که نه شایستگی شفاعت کردن را دارند و نه خدا به آنها اذن داده است.

هدف برخی از آیات دیگر که به صورت ظاهر شفاعت را نفی می کنند،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۳

محکوم کردن خیال‌های باطل یهود است؛ زیرا آنان تصوّر می کردند که چون نیاکان آنها پیامبران بودند-/ هر اندازه هم مجرم باشند-/ شفاعت آنان را خواهند کرد.

آنان تصوّر می کردند که برای گناهان می‌توان فدا و بدل تهیّه نمود؛ همان‌طور که در این جهان می‌توان از طریق رشوه و پارتی و هدایا و تحف، جرایم را از بین برد و افکار داوران را دگرگون ساخت.

قرآن مجید برای این که خطّ بطلان بر چنین افکار بکشد و اعلام نماید که در آن روز هیچ‌کس حقّ شفاعت و وساطت ندارد و از کسی فدا و بدلی پذیرفته نمی‌شود و چیزی جز عمل، انسان را نمی‌تواند نجات دهد چنین فرمود:

«وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا یُؤخَذُ مِنها عَدْلٌ وَ لَا هُمْ یُنْصَرُونَ؛ از روزی بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی‌پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می‌شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد نه یاری می‌شوند».[۱۱۸] بنابر این، مجموع آیاتی که شفاعت را نفی می کنند، با در نظر گرفتن عقاید رایج عرب و یهود، درباره شفاعت و به کمک قراینی که در قبل و بعد خود آیات وجود دارد، آن نوع شفاعت را می گوید که عرب بت پرست و یا یهود معتقد بودند و حساب این نوع شفاعت، با شفاعتی که آیات دسته دوّم و سوّم بطور اجمال ثابت می کنند، جداست.

آن دسته از آیات (دسته دوّم) که شفاعت را از آن خدا می‌داند، با دسته سوّم که به وجود شفیعانی اشاره می کند که به اذن پروردگار شفاعت خواهند کرد، کوچکترین منافاتی ندارد؛ زیرا شفاعت اصلًا از آن خداست و دیگران با اذن و اجازه خدا از این حقّ مطلق استفاده می‌نمایند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۴

۱۵- آیا امیرمؤمنان علیه السلام با حدیث غدیر بر خلافت خویش استدلال کرد؟

سؤال

همه می‌دانیم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خلافت و جانشینی بلافصل امیرمؤمنان علیه السلام را در روز غدیر اعلام نمود و اطاعت و پیروی از او را بر همه مسلمانان واجب ساخت، در این‌جا این سؤال پیش می‌آید:

هرگاه جانشینی امیرمؤمنان در چنین روزی اعلام گردیده، پس چرا امام علیه السلام در طول حیات خود با این حدیث برای اثبات امامت خویش استدلال نکرده است؟

پاسخ

برخلاف فرض سؤال، امام علیه السلام در طول عمر در موارد متعدّدی با حدیث «غدیر» بر حقّانیّت و خلافت خود استدلال نموده است و هر وقت موقعیّت را مناسب می‌دید، حدیث غدیر را به مخالفان گوشزد می‌کرد و از این راه، موقعیّت خود را در قلوب مردم تحکیم می‌نمود.

نه تنها امام علیه السلام، بلکه دخت پیامبر گرامی، حضرت فاطمه علیها السلام و فرزند گرامی وی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام و گروهی از شخصیّت‌های بزرگ اسلام مانند: عبداللَّه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۵

بن جعفر، عمّار یاسر، اصبغ بن نباته، قیس بن سعد، عمر بن عبدالعزیز و مأمون خلیفه عبّاسی و حتّی برخی از مخالفان آن حضرت مانند عمر و عاص و ... با حدیث غدیر استدلال کردند.

بنابر این، استدلال با حدیث غدیر از زمان خود آن حضرت وجود داشته و در هر عصر و قرنی، علاقمندان آن حضرت حدیث غدیر را از دلایل امامت و ولایت امام می‌شمردند و ما در این‌جا به نمونه‌هایی از این استدلالات اشاره می‌کنیم:

۱-/ امیرمؤمنان علیه السلام در روز شورا (اعضای شورا را به دستور خلیفه دوّم تعیین شده بود و ترکیب اعضا طوری بود که همه افراد می‌دانستند که خلافت از آن غیر علی خواهد بود) هنگامی که گوی خلافت از طرف عبدالرّحمان بن عوف به سوی عثمان پرتاب شد، برای ابطال رأی شورا شروع به سخن کرد و گفت: من با شما با سخنی استدلال می‌کنم که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انکار کند تا آن‌جا که فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی هست که پیامبر درباره او گفته باشد: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِیّ مَوْلَاهُ اللّهُمَ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ لِیَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغائِب؛ من مولای کسی هستم که علی مولای اوست، پروردگارا! دوست بدار هرکس را که علی را دوست بدارد و یاری کن هرکس را که علی را یاری کند و این سخن را حاضرین به غایبین برسانند!» همگی گفتند چرا و افزودند: «این فضیلت را جز تو کسی ندارد!»[۱۱۹] البتّه استدلال امام به حدیث غیر منحصر به این مورد نیست، بلکه در موارد دیگر نیز امام علیه السلام با این حدیث استدلال کرد که ذیلًا به آنها اشاره می‌شود:

۲-/ روزی امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه سخنرانی می‌نمود، در ضمن سخنان خود رو به جمعیّت کرد و گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم هرکس در غدیر حاضر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۶

بود و به گوش خود شنید که پیامبر مرا به جانشینی خود برگزید، بایستد و شهادت بدهد ولی تنها آنان که این مطلب را به گوش خود از پیامبر شنیده‌اند برخیزند، نه آنان که از دیگران شنیده‌اند. در این موقع سی نفر از جا برخاستند و به شنیدن حدیث غدیر گواهی دادند!

باید توجّه داشت که آن روز متجاوز از بیست و پنج سال از واقعه غدیر می‌گذشت؛ بعلاوه، بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در کوفه نبودند و یا پیش از آن در گذشته بودند؛ شاید بعضی هم به عللی از دادن شهادت کوتاهی ورزیدند وگرنه تعداد گواهان بیش از آن بود.

مرحوم علّامه امینی مصادر متعدّد این حدیث را در کتاب نفیس خود آورده است، علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب مزبور مراجعه فرمایند.[۱۲۰] ۳-/ در دوران خلافت عثمان دویست تن از شخصیّت‌های بزرگ-/ از مهاجر و انصار-/ در مسجد پیامبر گرامی دور هم گرد آمده بودند و پیرامون موضوعات مختلفی بحث و گفتگو می‌نمودند، تا آن‌جا که سخن به فضایل قریش و سوابق مهاجرت آنان کشیده شد و هر تیره‌ای از قریش به شخصیّت‌های برجسته خود افتخار می‌نمود.

در طول این جلسه که از نخستین ساعات روز برگزار شده بود و تا ظهر ادامه داشت و شخصیّت‌هایی در آن سخن می‌گفتند، امیرمؤمنان علیه السلام فقط به سخنان مردم گوش می‌داد و سخنی نمی‌گفت. در این موقع ناگهان جمعیّت به حضرت روی آورده، درخواست نمودند که زبان به سخن بگشاید؛ امام به اصرار مردم برخاست و درباره پیوند خود با خاندان پیامبر و سوابق خدمات خود بطور گسترده سخن گفت تا آن‌جا که فرمود:

به خاطر دارید که روز غدیر خداوند به پیامبر مأموریّت داد که: همان‌طور که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۷

نماز و زکات و مراسم حج را برای آنان روشن کرده است، مرا پیشوای مردم قرار دهد و برای انجام همین کار، پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه‌ای به شرح زیر خواند و فرمود: خداوند انجام کاری را بر عهده من گذارده است و من از آن می‌ترسیدم که بعضی از مردم مرا در ابلاغ پیام الهی تکذیب کنند، ولی خداوند امر فرمود که آن را برسانم و نوید داد که مرا از شرّ مردم حفظ کند.

هان! ای مردم! می‌دانید خداوند مولای من و من مولای مؤمنانم، و من از خود آنان به خودشان اولی هستم؟ همگی گفتند: آری! در این موقع پیامبر فرمود: علی! برخیز و من برخاستم؛ سپس رو به جمعیّت کرد و گفت: «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاه فَهَذَا عَلِیّ مَوْلَاه اللّهُمَّ وَ الِ مَنْ وَالاه وَ عَادِ مَنْ عَادَاه».

در این موقع سلمان از رسول خدا پرسید: علی بر ما چگونه ولایت دارد؟ پیامبر فرمود:

«ولاؤه کولای من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه؛

ولایت علی بر شما همانند ولایت من است بر شما، هرکس من بر جان وی اولویّت دارم، علی نیز بر جان او اولویّت دارد!»[۱۲۱] ۴-/ این نه تنها علی است که با حدیث غدیر در برابر مخالفان استدلال نموده است، بلکه دخت گرامی پیامبر نیز در یک روز تاریخی که برای احقاق حقّ خود سخنرانی می‌نمود، رو به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: آیا روز غدیر را فراموش کردید که پیامبر به علی علیه السلام فرمود:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلَاه فَهَذَا عَلِیّ مَوْلَاه»

۵-/ هنگامی که حسن بن علی علیه السلام تصمیم گرفت که با معاویه صلح کند، برخاست و خطبه‌ای به شرح زیر ایراد نمود:

خداوند اهل بیت پیامبر را به وسیله اسلام گرامی داشت و ما را برگزید و هر نوع پلیدی را از ما پاک نمود تا آن‌جا که فرمود:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۸

همه امّت شنیدند که پیامبر رو به علی کرد و فرمود: تو نسبت به من بسان هارون هستی نسبت به موسی!

همه مردم دیدند و شنیدند که پیامبر دست علی را در غدیر خم گرفت و به مردم گفت:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلَاه فَعَلِیّ مَوْلَاه، اللّهُمَّ وَ الِ مَنْ وَالاه وَ عَادِ مَنْ عَادَاه».[۱۲۲]

۶-/ حضرت «حسین بن علی علیه السلام» نیز هنگام سخنرانی در اجتماع انبوهی در سرزمین مکّه که در میان آنان صحابه پیامبر زیاد

بودند، چنین فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر در غدیر خم علی را به خلافت و ولایت برگزید و فرمود: «حاضران به غایبان برسانند»؟ آن جمع همگی گفتند گواهی می‌دهیم.
علاوه بر اینها گروهی از اصحاب پیامبر مانند عمّار یاسر، زید بن ارقم، عبداللّه بن جعفر، اصبغ بن نباته و افراد دیگری غیر از اینها، همگی با این حدیث بر خلاف و شایستگی امام استدلال نموده‌اند.[۱۲۳]
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۴۹

بخش چهارم: رستاخیز و عالم پس از مرگ

اشاره

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۱

۱- چرا خدا بندگان خود را مجازات می‌کند؟

سؤال
با این که خـدا از همه چیز بی‌نیاز است و مقهور قدرتی نیست، چرا گناهکاران را در دوزخ می‌سوزاند و هدف از این کار-/ آن هم در سرای دیگر-/ چیست؟
پاسخ
اوّلًا: باید توجّه داشت که بنا به شـهادت بسیاری از آیات و روایات، پاداش‌ها و کیفرهای روز رسـتاخیز نتیجه اجتناب‌ناپذیر اعمال و کردارهای دنیوی ماست و این نتایج-/ خواه و ناخواه-/ دامنگیر ما می‌گردد.
همـان‌طور که اعمـال بشـر در این جهـان یـک سلسـله لوازم اجتناب‌ناپـذیر دارد و از آن جـدا نمی‌گردد، مثلًـا یـک فرد مبتلا به موادّ مخدّر، باید یک عمر با رنج و درد و بیماری دست به گریبان باشد و یک فرد میگسار که مدّت‌ها با شـراب و الکل سـروکار داشته، باید باقیمانده عمر را با بدن رنجور و کبد و قلب بیمار به سـر برد، همچنین کارهای نیک و بد ما دارای آثار و لوازمی هسـتند که در روز واپسین آشـکار می‌گردنـد و خود را نشان می‌دهند؛ بنابر این قسـمت مهمّی از پاداش‌ها و کیفرها زاییده اعمال ما و اثر مسـتقیم کردارهای ماست و هیچ نوع حقّ گِله و اعتراض نداریم و اگر ما زندگی خود را با برنامه صحیح و عالی شرع تنظیم می‌نمودیم،
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۲
هرگز دچار این عواقب بد و ناگوار نمی‌شدیم؛ و همان‌طور که نتایج اعمال ما در این جهان با بی‌نیازی و رحمت خدا منافاتی ندارد، نتایج اعمال ما در رستاخیز نیز چنین است.
ثانیاً: پاداش‌هـا و کیفرهـای روز واپسین، ضـامن اجرای دسـتورهای آسـمانی اسـت و صـد در صـد جنبه تربیـتی دارنـد، خداونـد با وعـده‌های قطعی و تخلّف‌ناپـذیر خود بنـدگانش را به کارهای نیک دعوت نموده و آنان را از اعمال زشت باز می‌دارد و این وعـده در صورتی می‌توانـد نقش تشویقی و تهدیـدی را ایفا کنـد که صـد در صـد قطعی و تخلّف‌ناپذیر باشد و اگر در آن احتمال تخلّف باشـد، اثر تربیتی خود را بکلّی از دست خواهـد داد و دیگر دلیل ندارد که یک نفر زیر بار سـنگین وظایف و واجبات و اعمال نیک برود و یا از بسیاری هوس‌های سرکش چشم بپوشد.

پاداش‌ها و کیفرهای الهی در صورتی می‌توانند ضامن اجرای احکام و دستورهای آسمانی گردند که به صورت یک وعده قطعی و تخلّف‌ناپذیر درآیند و هیچ نوع احتمال تخلّف به آن راه نیابد و خداوند منزّه است از آن که به وعده خود عمل ننماید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۳

۲- آیا رستاخیز همه اقوام یک روز است؟

سؤال

می‌دانیم که قرون زیادی بر انسان گذشته است و اقوام و ملل متمدّنی بوده‌اند و منقرض شده‌اند، آیا شاهدی هست که رستاخیز آنها گذشته باشد، یا رستاخیز همه در یک روز است، خلاصه آیا قیامت و رستاخیز برای عموم اقوام و ملل «یک روز» است یا هریک رستاخیز جداگانه‌ای دارند؟

پاسخ

در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که گواهی می‌دهد رستاخیز تمام اقوام در یک روز به نام «یوم القیامهٔ» خواهد بود؛ برای نمونه آیات زیرا را ملاحظه فرمایید: «انْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الارْضِ الّا آتِی الرَّحْمَنِ عَبْداً* لَقَدْ احْصَاهُمْ وَ عَدَّهُم عَدّاً* وَ کُلُّهُمْ آتیهِ یَوْمَ الْقِیَمَهِٔ فَرْداً؛ تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بنده اویند. خداوند همه آنها را احصا کرده و به دقّت شمرده است! و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می‌شوند».[۱۲۴] در جای دیگر می‌فرماید: «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ الَی الرَّحْمَنِ وَ فْداً* وَ نَسُوقُ الُمجْرِمینَ الَی جَهَنَّمَ وِرْداً؛ در آن روز که پرهیزگاران را دسته جمعی به سوی خداوند

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۴

رحمان (و پاداش‌های او) محشور می‌کنیم ... و مجرمان را (همچون شتران تشنه کامی که به سوی آبگاه می‌روند) به جهنّم می‌رانیم ...»[۱۲۵] و همچنین آیات بسیار دیگر.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۵

۳- وضع بی‌خبران در رستاخیز چگونه است؟

سؤال

آیا اشخاصی که در پاره‌ای از نقاط اروپا و آفریقا و آمریکا زیست می‌کنند و از وقتی که چشم به جهان گشوده‌اند جز عقاید پدران و مادران خود چیزی نشنیده و ندیده‌اند و از محیط خارج هم کوچکترین اطّلاعی ندارند، سرنوشت اینها که آیین حق را نپذیرفته‌اند در رستاخیز چگونه خواهد بود؟

پاسخ

این گونه افراد وسیله برای تحقیق «دین حق» در اختیار داشته و کوتاهی کرده‌اند البتّه معذور نخواهند بود، ولی در صورتی که هیچ‌گونه وسیله‌ای در اختیار آنها نبوده و یا به اندازه توانایی در شناسایی آیین حق کوشش نموده‌اند و دستشان به جایی نرسیده است، در پیشگاه خدا معذور خواهند بود؛ یعنی خداوند جهان آنها را مجازات نخواهد نمود ولی این افراد موظّفند به آنچه از حقایق دریافته‌اند عمل کنند؛ مثلًا، همین اندازه که عقل آنها گواهی بر وجود خداوند می‌دهد و یا گواهی به نیکی عدالت و بدی ظلم و فساد و انحراف‌های اخلاقی می‌دهد، باید طبق آن عمل کنند و به این افراد در اصطلاح قرآن «مستضعف» گفته می‌شود و مفسّران

عالی‌قدر اسلامی در آیات مربوط به «مستضعف» بحث‌های

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۶

درخشانی دارند و در روایات پیشوایان نکات جالبی وجود دارد؛ لطفاً برای توضیح و تحقیق بیشتر به مدارك زیر که موضوع را بطور گسترده بحث نموده‌اند، مراجعه فرمایید.[۱۲۶]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۷

۴- آیا روز پنجاه هزار سال ممکن است؟

سؤال

آیا این که می‌گویند روز قیامت پنجاه هزار سال می‌باشد درست است؟

چطور ممکن است یک روز پنجاه هزار سال باشد؟

پاسخ

باید توجّه داشت که شب و روز و سال منحصر به این مقدار زمان نیست که در شرایط فعلی برای ما ساکنان زمین وجود دارد، بلکه مقدار شب و روز و همچنین مقدار سال در کرات دیگر با زمین تفاوت بسیاری دارد؛ مثلًا در «عطارد» که نزدیکترین سیّاره به خورشید است، یک سال به اندازه هشتاد و هشت شبانه روز ماست (یعنی عطارد در هشتاد و هشت روز یک مرتبه به دور خورشید می‌گردد) و در «زهره» که همسایه زمین است، یک سال به اندازه صد و بیست و پنج شبانه روز ماست.

یک سال «نپتون» که هشتمین سیّاره منظومه شمسی ماست، تقریباً صد و شصت و چهار برابر سال زمین است و یک سال «پلوتون» که دورترین سیّارات منظومه شمسی است، دویست و چهل و نه برابر سال ماست، حتّی در قطب شمال و جنوب ما اندازه شب و روز با آنچه در مناطق دیگر است تفاوت بسیار

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۸

دارد و هریک از شب و روز تقریباً شش ماه می‌باشد و در کره ماه، شب و روز هر کدام تقریباً پانزده روز است.

در این صورت هیچ استبعادی ندارد که در روز قیامت اوضاع و شرایط طوری گردد که یک روز به اندازه پنجاه سال فعلی ما باشد، چنان که قرآن مجید اشاره فرموده است.

زیرا در روز قیامت چنان که از آیات قرآن استفاده می‌شود، قطعاً اوضاع و شرایط فعلی کرات به هم خواهد خورد و وضع خورشید و زمین که پیدایش شب و روز و سال به آنها بستگی دارد با امروز تفاوت کلّی خواهد کرد و طرح نوینی در وضع جهان ریخته خواهد شد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الارْضُ غَيْرَ الارْضِ وَ السَّماوَاتِ ...؛ در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمان‌های دیگری) مبدّل می‌شود ...».[۱۲۷]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۵۹

۵- معاد جسمانی و روحانی

سؤال

چرا «معاد» و «معراج» روحانی را فقها رد می‌کنند در صورتی که برخی از فلاسفه گذشته قائل به این مطلب بوده و دلایلی هم بر این

مطلب اقامه کرده‌اند؟

پاسخ

البتّه منظور کسانی که معاد روحانی را انکار می‌کنند این نیست که معاد را منحصراً جسمانی بدانند، بلکه منظور معاد جسمانی و روحانی هر دو است؛ یعنی، در قیامت هم روح و هم جسم بار دیگر باز می‌گردند و پاداش‌ها و کیفرها و نتایج کارهای خود را خواهند دید. این موضوع در میان بزرگان فلاسفه اخیر نیز به عنوان یک اصل مسلّم شناخته شده است. در قرآن مجید نیز آیات فراوانی است که معاد جسمانی را صریحاً اثبات کرده است که در کتب عقاید مشروحاً بیان شده، از جمله آیات آخر سوره «یس» است که با چند بیان مختلف این موضوع را تعقیب می‌کند.

امّا در مورد انکار معراج جسمانی باید توجّه داشت که این نظریّه براساس

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۰

فرضیّه بطلمیوس درباره افلاک بوده است؛ زیرا او معتقد بوده که افلاک نه گانه عالم بالا مانند قشرها و طبقات پیاز بطوری روی یکدیگر قرار گرفته است که به هیچ وجه قابل عبور نیست و هر نوع شکاف در آن محال است و لذا عبور بشری را با همین بدن مادّی از آنها غیر ممکن می‌پنداشتند. بدیهی است با بطلان این فرضیّه و جانشین شدن نظریّات جدید به جای آن، عقیده مزبور هم خود به خود منتفی خواهد شد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۱

۶- آیا مکتشفین و مخترعین در رستاخیز مأجورند؟

سؤال

با توجّه به این که دانشمندانی نظیر «ادیسون» مخترع برق و «گالیله» مخترع تلسکوپ و کاشف مسائل مهمّی در هیأت و «گوتمبرک» مخترع چاپ و افرادی از این قبیل، گام‌های مؤثّری در راه آسایش و خدمت به بشر برداشته‌اند، آیا آنان در روز رستاخیز درباره این نوع خدمات، اجر و پاداش خواهند داشت و یا این که تمام کارهای نیک آنان به حکم این که مسلمان نبوده‌اند و آخرین شریعت آسمانی را نپذیرفته‌اند، در چنین روز بی‌ثمر خواهد بود؟

پاسخ

پیش از آن که منطق اسلام را در این موضوع تشریح کنیم لازم است به برخی از نظرها که در این موارد اظهار می‌شود، اشاره کنیم:

۱-/ برخی تصوّر می‌کنند که هر نوع عمل نیکی که به نفع جامعه تمام گردد، در پیشگاه خداوند دارای ارزش خواهد بود و در این موضوع میان موحّد و غیر موحّد، مسلمان و غیر مسلمان فرقی نیست و هرگز خداوند عادل و دادگر میان بندگان در این قسمت فرقی نمی‌گذارد.

آنان می‌گویند: اصولًا ایمان به خدا و اعتقاد به نبوّت آخرین پیامبر الهی، چه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۲

تأثیری در حال عمل دارد و یک عمل نیک همواره به حال جامعه مفید و سودمند خواهد بود-/ خواه عامل آن موحّد یا مشرک، مسلمان یا غیر مسلمان باشد.

۲-/ در برابر این گروه، دسته دیگری هستند که برای این نوع اعمال انسانی حتّی در صورتی که با نیّت پاک توأم باشد، کوچکترین ارزشی قائل نشده و همه را نادیده می‌گیرند و به حکم این که از عقاید صحیح برخوردار نیستند کارهای خوب آنان بی ارزش

خواهد بود.

ولی هر دو طرز تفکّر در نقطه مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند، نادرست است و نظر سوّمی در این‌جا هست که منطقی به نظر می‌رسد: هر کار خوبی که انجام شود دو جنبه دارد:

۱-/ جنبه شخصی و منافعی که به خود انسان باز می گردد.

۲-/ جنبه اجتماعی که فایده آن مربوط به عموم بشر بوده و همه افراد از آن بهره‌مند می گردند.

هرگاه هدف مخترعان و مکتشفان از زحمات توانفرسایی که در طریق کشف حقایق و اختراع صنایع تحمّل می کنند، این باشد که در میان جامعه انسانی، نام و شهرتی پیدا کنند و یا از درآمدهای مادّی اختراعات و اکتشافات خود بهره‌ای ببرند، در این صورت آنان پاداش خود را دریافت داشته‌اند و به هدف نهایی و مقصد خویش رسیده‌اند دیگر معنا ندارد که در روز رستاخیز از خداوند پاداش بطلبند؛ زیرا فرض این است که آنها در این خدمت، خدا و جامعه بشری را در نظر نداشته و هرگز به فکر آن نیز نبوده‌اند، بلکه محرّک و انگیزه آنان همان شهرت و نام و پول و درآمدهای مادّی بوده است و فرض این است که به چنین اهداف مادّی خود رسیده‌اند.

ولی هرگاه محرّک آنان در کاوش‌های علمی و خدمات اجتماعی این بوده باشد که در راه رفاه و آسایش بندگان خدا کاری انجام دهند، گره‌های کور زندگی و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۳

مشکلات طبقات مختلف را بگشایند و باری از دوش جامعه انسانی بردارند، بطور مسلّم در پیشگاه خدا اجر و پاداش خواهند داشت و عدل الهی ایجاب می کند که نتیجه این کار نیک خود را ببینند.

در احادیث اسلامی می‌خوانیم که حاتم طلایی با این که مشرك و بت پرست بود و به هیچ یک از ادیان آسمانی ایمان نداشت، ولی چون پناهگاهی برای محرومان و بینوایان بود و همواره از همنوعان خود پذیرایی می کرد و گره از زندگی آنان می گشود، در روز رستاخیز پاداش مناسبی خواهد داشت.[۱۲۸] ضمناً برای آن که از نیّت مخترعان و مکتشفان بخوبی آگاه شویم و بدانیم که آیا محرّك آنان برای این نوع کارها جنبه انسانی داشته و یا مادّی و شخصی بوده است راه‌های روشنی وجود دارد.

دانشمندانی هستند که اگر به آنان مثلًا در کارخانه‌های بمب سازی و سلاح‌های میکروبی و مخرّب حقوقی بیشتر از حقوق داروسازی بدهند تا دانش خود را برای تهیّه بمب به کار گیرند، فوراً کار قبلی خود را ترك گفته و در ردیف کارمندان کارخانه بمب سازی قرار می گیرند.

چنین افرادی با این روحیّه، هرگاه در مواقعی دست به اکتشافاتی علمی بزنند، چون جنبه الهی و انگیزه انسانی ندارند در پیشگاه خدا و از نظر منطق اسلام پاداشی نخواهند داشت، امّا آنها که احیاناً از منافع مادّی خود به خاطر جنبه‌های انسانی چشم می‌پوشند، بطور مسلّم در خدمت اجتماعی و انسانی خود شایسته پاداش و در خور تقدیر خواهند بود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۵

بخش پنجم: فلسفه احکام و مسائل فقهی

اشاره

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۷

۱- آیا ما حق داریم از فلسفه احکام سؤال کنیم؟

اگر چنین حقّی داریم آیا نامحدود است و یا حدودی دارد؟

بحث از فلسفه احکام و قوانین و مقرّرات اسلامی، از مهمترین بحث‌هایی است که امروز با آن سروکار داریم و قسمت قابل توجّهی از پرسش‌ها و پاسخ‌های ما را به تشکیل می‌دهد.

هرکس از خود می‌پرسد ما چرا باید نماز بخوانیم، به زیارت خانه خدا برویم، چرا رباخواری در اسلام حرام است، تحریم خوردن گوشت خوک چه فلسفه‌ای دارد، جواز تعدّد زوجات در اسلام برای چیست و علّت تحریم ظروف طلا- و نقره و مانند اینها چه می‌باشد؟

در گذشته این بحث در مجلّه مکتب اسلام مطرح شد و چند نفر از دانشمندان و صاحب‌نظران، بحث‌های مفید و جالبی در این باره کردند و هر کدام یک طرف قضیه را انتخاب نموده بودند، بعضی معتقد بودند ما نباید دنبال فلسفه احکام برویم و بعضی بعکس، درک فلسفه احکام را ضروری می‌دانستند و بنا بود ما نظر خود را در این زمینه ابراز داریم.

اگر تعجّب نکنید به عقیده ما هر دو دسته درست می‌گویند. ما چنین حقّی را هم داریم و هم نداریم، یعنی استدلال‌های هر دسته تنها در بخش خاص و قسمت معیّنی قابل قبول است، نه بطور کلّی.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۸

توضیح این که: مطالعه متون اسلامی-/ قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام و گفتگوهای اصحاب و یاران آنها نشان می‌دهد که همواره بحث از فلسفه احکام در میان آنها رایج بوده است و باید هم چنین باشد؛ زیرا روش قرآن را یک روش استدلالی و منطقی آزاد می‌دیدند و به خود حق می‌دادند در مباحث مربوط به احکام نیز از این روش استفاده کرده و سؤال از فلسفه حکم کنند.

اصولًا اسلام خدا را چنین معرّفی می‌کند: وجودی است بی‌نهایت از نظر علم و قدرت و بی‌نیاز از همه چیز و همه‌کس و همه کارهای او روی حکمت خاصّی است-/ چه بدانیم و چه ندانیم-/ عبث و لغو و لهو در کار او راه ندارد و پیامبران را برای تعلیم و تربیت و دعوت به سوی حق و عدالت فرستاده است.

چنین معرّفی از «خدا» ما را به سؤال از فلسفه احکام و اسراری که طبعاً در زندگی و سعادت و سرنوشت ما دارد تشویق می‌کند.

اگر تصوّر کنیم روش قرآن تنها استدلال در «اصول دین» و مسائل عقیدتی است نه «فروع دین» و «مسائل علمی» اشتباه کرده‌ایم.

زیرا می‌بینیم قرآن مثلًا پس از تشریع روزه ماه مبارک رمضان می‌گوید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ تا شاید شما تقوا پیشه کنید»[۱۲۹] و به این ترتیب فلسفه آن را پرهیز از گناه ذکر می‌کند که در پرتو این ریاضت مخصوص اسلامی، تسلّط بر نفس و هوس‌های سرکش حاصل می‌گردد.

در مورد مسافران و بیماران که از حکم روزه مستثنا هستند، می‌گوید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ؛ خداوند راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را.»[۱۳۰] و فلسفه آن را نفی عسر و حرج و مشقّت ذکر می‌کند.

در مورد تحریم قمار و شراب می‌گوید: «انَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطانُ انْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۶۹

الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَا فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَوةِ فَهَلْ انْتُمْ مُنْتَهُونَ؛ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟!»[۱۳۱] در مورد خودداری از نگاه به زنان بیگانه می‌گوید: «ذلِكَ ازْكى لَهُمْ؛ این برای آنان پاکیزه‌تر

است».[۱۳۲] در مورد عـدم ورود مشـرکان به مسـجد الحرام می گویـد: «یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا انَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعدَ عامِهِم هَذَا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند!»[۱۳۳] در مـورد «فیء» (قسـمتی از امـوال بیـت المـال) و علّـت اختصـاص آن به بیت المـال و صـرف آن در مصـارف مـورد نیـاز عمـومی، می‌فرمایـد: «کَیْ لَایَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الاغْنِیاءِ مِنْکُمْ؛ تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شـما دست به دست نگردد.»[۱۳۴] و موارد زیاد دیگری که ذکر آنها به طول می‌انجامد.

در احادیث پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمّه هدی علیهم السـلام نیز موارد بسیار زیادی دیده می‌شود که پیشوایان اسلام بدواً یا پس از پرسش مردم، به ذکر اسرار و فلسفه احکام پرداخته‌اند و کتاب معروف علل الشّرایع تألیف محدّث بزرگوار مرحوم شیخ صدوق-/ همان طوری که از نامش پیداست-/ مجموعه‌ای از این گونه اخبار و مانند آن می‌باشد.

بنابر این، هنگامی که می‌بینیم قرآن مجید و پیشوایان اسلام در موارد زیادی به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۰

بیان فلسـفه و اسـرار احکام می‌پردازند، دلیل بر این است که چنین حقّی را به ما داده‌اند که در این باره به بحث بپردازیم، در غیراین صورت می‌بایست مردم را صریحاً از غور و بررسی و دقّت در این قسمت ممنوع سازند.

تا این‌جا نتیجه می گیریم طرز برداشت اسـلام از مسائل دینی بطور کلّی، و گشودن باب استدلال در همه آنها، و هم دریافت و روش مسلمانان و یاران پیغمبر و ائمّه علیهم السلام در خصوص اسرار احکام، چنین حقّی را برای ما محفوظ داشته است.

از یـک سو اگر تصوّر شود ذکر فلسـفه احکام ممکن است از اهمّیّت و قاطعیّت و عمومیّت آنها بکاهـد اشـتباه است؛ بلکه بعکس با اشـباع کردن عقـل و روح انسان، احکام را داخل در زنـدگی او و جزء ضـروریّات و نیازمنـدی‌های وی می‌سازد که نه تنها به عنوان تعبّد خشک، بلکه به عنوان یک واقعیّت شناخته شده از آن استقبال خواهد کرد.

از سـوی دیگر می‌دانیـم معلومـات مـا هر قـدر هـم بـا گـذشت زمـان پیش برود بـاز هم محـدود است، مـا هم چیز را نمی‌دانیم، اگر می‌دانستیم لازم بود قافله علم و دانش بشر فوراً متوقّف گردد؛ زیرا به پایان راه رسیده بود و این نادانی‌های ماست که دانشمندان بشر را به تلاش و کوشش دائمی برای یافتن «نایافته‌ها» و کشف «مجهولات» وا می‌دارد.

بلکه آنچه می‌دانیم در برابر آنچه نمی‌دانیم، قطره‌ای در برابر دریا و یا سطری از کتابی بسیار عظیم و بزرگ است.

حتّی در میان مجهولات ما چیزهای بسـیاری است که اگر هم معلّم و اسـتادی برای شرح آن از جهانی مافوق جهان ما بیاورند، باز ما اسـتعداد درک آن را نداریم؛ همان‌طور که بسیاری از مسائل علمی امروز اگر برای انسان‌های هزار سال پیش شرح داده می‌شد اصلًا قدرت درک آن را نداشتند، تا چه رسد که بخواهند با پای

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۱

عقل و فکر خود به سوی آن بروند.

این را نیز می‌دانیم که احکام و دسـتورات آسـمانی از علم بی‌پایان خداوند سرچشـمه می گیرد، از مبدئی که همه حقایق هستی پیش او روشن است و گذشته و آینده و غیب و شهود برای او مفهومی ندارد، بلکه از همه چیز بطور یکسان آگاه است.

آیا با توجّه به این حقایق می‌توانیم انتظار داشـته باشیم که فلسفه همه احکام را درک کنیم؟ اگر چنین بود چه نیازی به پیامبران برای تشـریع احکـام داشتیم؟ خودمان می‌نشـستیم و آنچه صـلاح و مصـلحت بود تصویب می کردیم و این همه در سـنگلاخ‌های زنـدگی سرگردان نمی‌شـدیم! وانگهی مگر ما همه اسـرار آفرینش و تمامی موجودات جهان و قوانینی که بر آنها حکومت می کنـد و فلسـفه وجودی هریک را می‌دانیم؟

احکام تشریعی هم جدا از حقایق آفرینش و تکوین نیست، اطّلاعات ما در هر دو قسمت محدود است.

از مجموع این دو بحث چنین نتیجه می گیریم که:

ما تنها به اندازه اطّلاعات و به میزان معلومات بشری در هر عصر و زمان می‌توانیم فلسفه و اسرار احکام الهی را دریابیم، نه همه آنها و اصولًا با عمق و وسعت آن دستورات و محدودیّت علم ما، نباید غیر از این انتظار داشته باشیم.

مفهوم این سخن این است که هرگز نمی‌توانیم اطاعت از این دستورات و احکام را مشروط به درک و فهم فلسفه آنها کنیم، زیرا در این صورت ادّعای علم نامحدود برای خود کرده‌ایم و دانش خود را در سطح دانش پروردگار آورده‌ایم و این با هیچ منطقی سازگار نیست.

کوتاه سخن این که: بحث از فلسفه و اسرار احکام و حقّ ورود در این بحث مطلبی است و اطاعت از آنها مطلبی دیگر و هیچ‌گاه دوّمی مشروط به اوّلی نبوده و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۲

نیست.

ما درباره فلسفه احکام الهی بحث می‌کنیم تا به ارزش و اهمّیّت و آثار مختلف آنها آشناتر شویم، نه برای این که ببینیم آیا باید به آنها عمل کرد یا نه؟

این مسأله درست به این می‌ماند که از طبیب حاذق معالج خود توضیحاتی درباره فواید داروهایی که برای ما تجویز کرده و چگونگی تأثیر آنها بخواهیم تا آگاهی و علاقه بیشتری به آن پیدا کنیم، نه این که به کار بستن دستورات وی مشروط به توضیحات قانع کننده او باشد، زیرا در این صورت باید خود ما هم طبیب باشیم.

تأکید این نکته لازم است که منظور از بحث و بررسی درباره اسرار احکام این نیست که آسمان و ریسمان را به هم ببافیم و برای احکام و دستورات عالی مذهبی با یک مشت تخیّلات و حدس و گمان، فلسفه‌هایی سر هم کنید و مثلًا نماز را یک نوع ورزش سوئدی و اذان را وسیله‌ای برای تقویت تارهای صوتی و روزه را منحصراً رژیمی برای لاغر شدن و حج را وسیله‌ای برای کمک مالی به بادیه نشینان عرب و رکوع و سجود را دستوری برای بهداشت ستون فقرات و پیشگیری از بیماری سیاتیک بدانیم!

نه، منظور هرگز این نیست؛ زیرا این فلسفه بافی‌های مضحک نه تنها کسی را به دستورات علاقه‌مند نمی‌سازند، بلکه وسیله خوبی برای از بین بردن ارزش و بی‌اعتبار جلوه دادن آنها خواهد بود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۳

۲- چگونه فلسفه احکام را بررسی کنیم؟

منطق قرآن و روش پیشوایان اسلام هم گواه بر این است که هر مسلمان حق دارد به بحث و بررسی درباره اسرار و فلسفه احکام بپردازد و در این زمینه تفکّر و بررسی و سؤال کند (که قبلًا شرح دادیم).

امّا این سخن به این معنا نیست که ما بدون هیچ ضابطه و مقیاسی هر چه می‌خواهد دل تنگمان بگوییم و هرکس هر چه به فکرش رسید به نام فلسفه حکم بازگو کند.

چه این که فلسفه بافی‌های نادرست، به اندازه تعبّدهای خشک و ممنوع ساختن از سؤال و جواب، زیانبخش و خطرناک و غیر منطقی است.

پس این بحث را چگونه و در چه حدود و تحت چه برنامه‌هایی باید آغاز و دنبال کنیم؟

قبلًا یادآوری این نکته لازم است که اجرای دستورات و قوانین دینی همان‌طور که می‌دانیم نه بر جلال و کبریایی خدا چیزی

می‌افزاید و نه مخالفت با آنها از عظمت و مقام او می‌کاهد، همان‌طور که امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

«لا تضره معصیهٔ من عصاه و لا تنفعه طاعهٔ من اطاعه

؛ نه عصیان گنهکاران به او زیانی می‌رساند و نه طاعت فرمانبرداران سودی به حال او دارد».

او دریای بی‌پایان هستی است. ما و همه آفریده‌ها هرچه داریم از اوست. او

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۴

چیزی کم ندارد که ما برایش فراهم سازیم و نه ما چیزی داریم که او نداشته باشد و به او بدهیم، آنچه به ما می‌رسد خزانه اصلی‌اش پیش اوست و به اندازه معیّنی که صلاح می‌داند به ما می‌دهد: «وَ انْ مِنْ شَیْ‌ءٍ الّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ الّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ؛ و خزاین همه چیز تنها نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معیّن آن را نازل نمی‌کنیم».[۱۳۵] آیا یک قطره آب که از دریای بیکرانی مایه گرفته، می‌تواند چیزی به دریا ببخشد و یا آینه کوچکی که در برابر آفتاب قرار گرفته، می‌تواند به آن نور بدهد. همه ما انسانها هر قدر پر قدرت باشیم حکم آن قطره کوچک یا آن آینه را داریم.

بنابر این، اگر فایده و نتیجه‌ای در این احکام و مقرّرات وجود دارد مخصوص ما و مربوط به ماست.

از سوی دیگر، ما نه تنها جسمیم که هر دستوری از طرف خدا آمده است برای تربیت جسم و پرورش اندام ما و مزایای بهداشتی باشد و نه تنها روحیم که همه به خاطر آثار معنوی آنها تشریع گردد.

بلکه مجموعه‌ای هستیم از جسم و جان و روح و تن و طبعاً دستورات آسمانی ما جامع میان مادّه و معنا و برای تکمیل هر دو جنبه است.

بنابر این، هم آنها که برای همه دستورهای اسلام تنها در جستجوی فواید طبّی و بهداشتی و یا منافع اقتصادی و مادّی هستند و حتّی نمازها و نیایش‌ها و راز و نیاز با خدا را تنها به خاطر اثرات مفید «روان تنی» و وسیله‌ای برای تسکین آلام روحی و دردها و اضطراب‌ها می‌دانند و جز اینها نتیجه‌ای برای آن نمی‌جویند گمراهند و هم آنها که حتّی استحباب پوشیدن لباس نظیف و گرفتن ناخن و زدودن تار عنکبوت و نخوردن آب از کوزه شکسته و پرهیز از آبی که خودش یا دیگری در آن غسل کرده است را مربوط به آثار اخلاقی و معنوی و روحانی مخصوصی که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۵

هنوز سرپنجه علم و دانش آن را نگشوده است می‌پندارند در اشتباهند؛ بلکه قسمتی از دستورات اسلام بیشتر به خاطر پرورش اخلاق و تکامل روحی تشریع شده و قسمتی برای نظام زندگی مادّی و بسیاری از آن هر دو جنبه را دارد.

اکنون برگردیم به اصل سخن و ببینیم بررسی اسرار فلسفه احکام باید تحت چه ضابطه‌ای انجام پذیرد.

باید گفت قوانین و احکام دینی روی هم رفته از چهار دسته بیرون نیست:

۱-/ احکامی که از همان آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله فلسفه آن بر همه آشکار بوده و مردم به تناسب فکر و معلومات خود هرکدام چیزی از آن را درک می‌کردند؛ منتها برای این که مردم را بطور عموم موظّف به انجام آنها کنند شکل قانونی به آن بخشیدند؛ مانند تحریم دروغ، خیانت، تهمت، قتل نفس، سرقت، ظلم و ستم، کم فروشی و تقلّب؛ و امر به عدالت، پاکی، درستی، کمک به ستمدیدگان، کوشش و کار، نیکی به پدر و مادر و بستگان و همسایگان و مانند اینها که هرکس در هر پایه از معلومات باشد، فلسفه و سرّ این احکام را در می‌یابد، گو این که هر قدر بر میزان دانش و آگاهی انسان نسبت به مسائل زندگی افزوده شود اهمّیّت و اثر این دستورها را بهتر درک می‌کند.

۲-/ احکامی که فلسفه آن بر توده مردم-/ و گاهی بر دانشمندان آن زمان نیز-/ روشن نبوده، و در متن قرآن یا سخنان پیشوایان بزرگ دین اشاراتی به اسرار آنها رفته است؛ مثلًا، شاید مردم آن عصر از فلسفه سه گانه (اخلاقی، اجتماعی، بهداشتی) روزه بی‌خبر

بودند؛ لذا یکجا قرآن اشاره به تأثیر تربیتی و اخلاقی آن کرده و می گوید:

«لَعَلّكُمْ تَتَّقُونَ»

و در جای دیگر امام صادق علیه السلام اشاره به تأثیر اجتماعی آن کرده و می گوید:

«لِيَسْتَوى بِهِ الْفَقير وَ الْغَنِى؛

تا ثروتمندان و مستمندان یکسان زندگی کنند و ثروتمندان از حال گرسنگان آگاه شوند و به کمک آنها بشتابند» و در مورد دیگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«صُومُوا تَصِحُّوا؛

روزه بگیرید

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۶

تا تن شما سالم گردد (و موادّ مزاحم مصرف نشده و تولید عفونت کننده بسوزد و از بین برود)».

نظیر این احکام فراوان است که در متون آیات و احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به اسرار آنها اشاره شده است و همان‌طور که گفتیم کتابی نیز بر اساس جمع‌آوری این دسته از احادیث به نام «علل الشّرایع» به وسیله یکی از بزرگترین محدّثان ما (شیخ صدوق) نگاشته شده است؛ و محدّث معروف شیخ حرّ عاملی در کتاب وسایل الشّیعه در آغاز هر فصل، غالباً بابی برای بیان فلسفه احکام ذکر کرده است.

ولی توجّه به این نکته لازم است که ذکر این اسرار و منافع، با توجّه به این که متناسب با سطح افکار مردم بوده نه به معنای انحصار و محدود بودن فلسفه‌های حکم در آنچه ذکر شده می‌باشد و نه مانع از به کار انداختن اندیشه برای درک بیشتر خواهد بود.

۳-/ احکامی که با گذشت زمان و پیشرفت آگاهی بشر پرده از روی اسرار آنها برداشته شده و چهره آنها نمایان گشته است و ما می‌توانیم آنها را سندهای زنده‌ای بر عظمت و اصالت این احکام آسمانی بدانیم.

مثلًا اثرات زیانبار جسمی و روحی و اجتماعی مشروبات الکلی و حتّی اثر گذاردن آن روی ژنها و جنین‌ها که امروز از زبان آمار می‌توان شنید؛ و یا هیجانات عصبی و مرگ و میرها ناشی از آن به خاطر جلسات قمار؛ و یا خطراتی که بر اثر تقسیم غیر عادلانه ثروت دامنگیر اجتماعات می گردد؛ و یا زیان‌های غیر قابل انکار اقتصادی و اخلاقی رباخواری که همه را با ارقام ریاضی می‌توان روی کاغذ منعکس نمود؛ و یا مضرّات غذاها، آب‌ها و اماکن آلوده که در اسلام بشدّت از آن نهی شده؛ همه و همه از این دسته از احکام است که گذشت زمان و بالا رفتن سطح فکر بشر پرده از روی فلسفه آنها کنار زده است و ما می‌توانیم بطور حسّی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۷

آنها را درک کنیم.

ولی توجّه به یک موضوع نهایت ضرورت را دارد و آن این که هرگونه افراط و تندروی و پیش داوری‌های غلط و کوتاه نظری‌ها و بینش‌های کاذب و از همه مهم‌تر فرضیّه‌های ثابت نشده علمی را به حساب قوانین مسلّم علمی گذاردن، ما را در این قسمت فرسنگ‌ها از حقیقت دور می‌سازد و به جای این که به اسرار و فلسفه احکام آشنا کند، در بیراهه‌های خطرناکی سرگردان می‌نماید؛ بنابر این تا زمانی که علم چیزی را بطور قطع و مسلّم اثبات نکند و صورت حسّی به خود نگیرد، نباید اساس بحث در توضیح فلسفه حکم قرار گیرد.

در آن‌جا که چیزی نداریم بگوییم اصرار به فلسفه چینی نداشته باشیم و در آن‌جا هم که چیزی داریم، هرگز فلسفه حکم را منحصر و محدود در آن معرّفی نکنیم.

۴-/ آخرین دسته از احکام آنهاست که نه از آغاز روشن و بدیهی بوده و نه در لابه‌لای متون اسلامی به اسرار آن اشاره شده و نه تا

کنون با گذشت زمان به آن دسترسی یافته‌ایم.

اموری مانند تعداد رکعات نمازها، یا حدّ نصاب اجناس نه گانه زکات و یا بعضی از مناسک حج در این سری قرار دارند.

آیا آیندگان باید با پیشرفت‌های جدید علم و دانش پرده از روی اینها بردارند؟

آیا آخرین وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور توضیح و تفسیر آنهاست؟

آیا اینها جنبه انضباطی دارد؟

آیا از اسراری است که نارسایی علم و دانش بشر شاید در آینده هم توان پرده برداری کامل از روی فلسفه آنها نداشته باشد؟ ... هیچ کدام بر ما معلوم نیست؛ همین قدر می‌دانیم که دسته چهارم از احکام، به اندازه سه دسته پیشین برای ما قابل احترام و لازم الاجراست ... چه این که همه از یک منبع سرچشمه گرفته و مأموریّت آورنده آنها با دلایل قطعی بر ما ثابت شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۸

۳- چرا در مسائل دینی تقلید کنیم؟

انسان هنگامی که چشم به این جهان می‌گشاید چیزی بلد نیست، ناچار باید از تجارب دیگران استفاده کند و از اندوخته‌های علمی افرادی دیگر بهره‌مند شود؛ زیرا پیمودن راه پر پیچ و خم زندگی در هر قدمی به «علم و دانش» شدیداً محتاج است.

اساساً زندگی روی دو پایه محکم و اساسی استوار است و آن دو پایه عبارت است از «دانستن» و «به کار بستن» و به کار بستن نیز به دانستن نیازمند است، روی همین اصل نخستین قدم زندگی از دانستن شروع می‌شود.

این‌جاست که یکی از غرایز انسان وی را امداد می‌کند و راه و رسم زندگی و کمال و سعادت را به روی او باز می‌کند و آن غریزه «اقتباس» و «تقلید» است. همه می‌دانیم که کودک در اثر همین غریزه (تقلید) کم کم حرف زدن و آداب نشست و برخاست را از پدر و مادر یاد گرفته و هر روز مرحله‌ای از مراحل زندگی را طی می‌کند و هرچه بزرگتر می‌شود به فراگرفتن علوم و افکار دیگران و پیروی از آنان توجّه بیشتری پیدا می‌کند تا رفته رفته با موجودات این عالم آشنا شود و به وظایف خود پی ببرد.

ولی در این‌جا یک نکته اساسی وجود دارد که لازم است مورد توجّه قرار گیرد و آن این است که تقلید و پیروی از افکار و روش دیگران بطور کلّی صحیح نیست، بلکه تقلید دارای اقسامی است:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۷۹

۱-/ تقلید جاهل از جاهل: ناگفته پیداست که این قسم از تقلید، علاوه بر این که انسان را در زندگی سعادتمند نمی‌کند او را به سقوط و بدبختی می‌کشاند، ولی متأسّفانه در اجتماع ما بسیارند افرادی که کورکورانه از اخلاق و روش ملل دیگر تقلید می‌کنند. اینها علاوه بر این که در تشریفات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و غذا خوردن و نامگذاری فرزند و ... تقلید می‌کنند، در اشاعه منکرات و طرز عقیده و اخلاق نیز تحت عناوین مختلف فریبنده-/ با این که مفاسد این نوع تقلید معلوم و روشن است-/ کورکورانه از آنها تقلید می‌کنند؛ همین نوع تقلید است که درباره آن شعر معروف گفته شده است:

خلق را تقلیدشان بر باد دادای دو صد لعنت بر این تقلید باد!

در قرآن کریم نیز آیاتی در مذمّت این نوع تقلید وارد شده است، از جلمه این که بت‌پرستان در برابر اعتراض پیغمبران خدا می‌گفتند: «انَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَی امَّةٍ وَ انَّا عَلَی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ؛ ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.»[۱۳۶] قرآن به شدّت این منطق را تقبیح کرده و آنها را سرزنش می‌کند.

۲-/ تقلید عالم از جاهل: روشن است که این قسم از تقلید از قسم اوّل بدتر و خطرناکتر است؛ زیرا عالم باید طبق علم و دانش خود

قدم بر دارد تا به مسؤولیّت خود عمل کرده باشد و این زشت‌ترین انواع تقلید است که شخص دانایی در زندگی از معلومات خود استفاده نکند و کورکورانه دنبال دیگران برود.

۳-/ تقلید عالم از عالم: مسلّماً عالم در آن رشته‌ای که متخصّص و صاحب نظر است نباید از همپایه خود تقلید کند بلکه باید به تشخیص خود عمل نماید و لذا فقها می‌گویند: کسی که به مرتبه اجتهاد رسیده است باید به اجتهاد خود عمل کند. روی همین جهت در اجازه‌های اجتهاد معمولًا می‌نویسند: «یحرم علیه التّقلید؛ تقلید کردن بر او حرام است» و باید طبق نظر خود عمل کند و البتّه این

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۰

منافات ندارد که در مسائل علمی، با دانشمندان دیگر مشورت و تبادل نظر به عمل آورد، بلکه منظور این است که دانشمند در اتّخاذ تصمیم باید استقلال فکر خود را حفظ کند و بی‌مطالعه تسلیم نظرات دیگران نشود.

۴-/ تقلید جاهل از عالم: این قسم تقلید را منطق صحیح عقل و فطرت ایجاب و اقتضا می‌کند، بر اثر همین منطق و فطرت است که ما برای ساختن عمارت به سراغ معمار و بنّا و در دوختن لباس به سراغ خیّاط و هنگام بیماری به دنبال طبیب می‌رویم. خلاصه عقل و فطرت، ما را در هر رشته‌ای به کارشناس و متخصّص آن رشته ارجاع می‌کند.

همین منطق است که در تعلیمات دینی و قوانین الهی مردم را به پیروی از فقها که در تشخیص احکام الهی مهارت دارند وادار می‌کند. فقهایی که سالیان دراز با استعداد سرشار خود در راه علم و دانش قدم برداشته تا به مقام شامخ اجتهاد رسیده‌اند؛ یعنی، قوانین الهی را می‌توانند از مدارک اصلی آن استخراج و استنباط کنند و در دسترس مردم بگذارند. فقهایی که رهبران و راهنمایان دینی مردم می‌باشند و از طرف پیشوایان بزرگ اسلام این منصب بزرگ به آنها اعطا شده است تا افراد را در تمام شؤون دینی به راه سعادت رهبری کنند.

در این‌جا از این نکته نباید غفلت کرد که علوم بشری دارای رشته‌های متعدّدی است و ممکن است یک فرد در عین حال که در یک رشته مهارت فوق‌العاده‌ای دارد، از رشته دیگر اصلًا و ابداً اطّلاعی نداشته باشد و لذا باید در آن رشته‌ای که وارد نیست به متخصّص و کارشناسان رجوع کند و از گفته آنها پیروی نماید.

مثلًا دکتر یا مهندسی که در رشته خود کمال مهارت را داراست، وارد شهری می‌شود و می‌خواهد به کوچه معیّنی که در یکی از خیابان‌های شهر واقع است برود و کوچه مورد نظر را اصلًا بلد نیست ولی آدرس آن را قبلًا به او داده‌اند، ناچار باید

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۱

از اشخاصّی که وارد هستند بپرسد تا به مقصد برسد.

یا مثلًا شخصی که در علوم فضایی متخصّص است مریض می‌شود، ناچار باید به طبیب متخصّص در امراض بدن مراجعه کند، گرچه این فرد در علوم فضایی متخصّص است ولی با بیماری‌ها و روشن معالجه آنها آشنا نیست، ناگزیر به طبیب مراجعه می‌کند و طبیب دستور می‌دهد که چند عدد از فلان قرص باید بخورد و فلان آمپول را باید تزریق کند، متخصّص علوم فضایی بدون چون و چرا از گفته طبیب پیروی می‌کند و هیچ‌گاه از او دلیل نمی‌خواهد.

با در نظر گرفتن این دو مثال روشن می‌شود که چرا باید همه مردم از گفته مجتهد پیروی کنند-/ گرچه متخصّص باشند-/ زیرا یک نفر فقیه هم در رشته خودش متخصّص است؛ او در چندین علم که پایه اجتهاد و فقاهت می‌باشد-/ صرف، نحو، لغت، کلام، منطق، تفسیر، رجال، درایه، حدیث و اصول فقه-/ متخصّص است.

شما کتابی کوچک و کم حجم به نام رساله می‌بینید و شاید ندانید که این رساله محصول عمر یک فقیه است که با زحمت‌های طاقت‌فرسا و خون دل تهیّه کرده و در دسترس مردم گذارده است. اجتهاد کار آسانی نیست، اجتهاد یعنی اطّلاع بر کلّیه قوانین الهی

که در تمام شؤون زندگی فردی و اجتماعی دخالت مستقیم دارد.

شیخ مرتضی انصاری که یکی از مجتهدین عالی مقام و از مفاخر مکتب اسلام است و راه پرنشیب و فراز اجتهاد را پیموده است، در کتاب رسایل می گوید: «رزقنا اللَّه الاجتهاد الّذی هو اشد من طول الجهاد؛ خدا به ما توفیق اجتهاد دهد، اجتهادی که از جهاد مداوم سنگین‌تر و پر زحمت‌تر است»!

ذکر این نکته لازم است که پیروی از دستور مجتهد، مخصوص به فروع فقهی و احکام عملی اسلام است نه مسائل عقیدتی و اصولی؛ و به عبارت دیگر:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۲

تقلید و پیروی از مجتهد در فروع دین است نه اصول دین؛ زیرا مسائل اصولی مانند شناخت خدا و پیامبران ریشه و پایه مکتب محسوب می‌شود و آنها را حتماً باید از روی دلیل و منطق دانست، امّا پس از پذیرفتن این اصول از روی دلیل و منطق، می‌توان در احکام فرعی که فهم آنها از منابع دینی-/ مانند قرآن و حدیث و دلایل دیگر-/ احتیاج به اطّلاع از علوم مختلف و تخصّص دارد، به مجتهدان که متخصّصان این مسائل هستند مراجعه کرد.

همچنین پیروی از آنها در مسائل قطعی و مسلّم اسلامی مانند وجوب نماز، حج، امر به معروف و نهی از منکر، تحریم دروغ، خیانت، شراب و قمار نیست؛ زیرا این مسائل را همه می‌دانند و نیاز به تقلید کردن ندارد، بنابر این تقلید منحصر به احکام فرعی غیر قطعی است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۳

۴- چرا خدا را عبادت کنیم؟ فلسفه نماز و روزه و حج چیست؟

سؤال

چرا خدا را عبارت کنیم در صورتی که خدا نیاز به پرستش کسی ندارد؟ او از همگان بی‌نیاز است و همگان به او نیازمند، اگر خدا محتاج عبادت‌های ما باشد با مقام خداوندی او سازگار نیست.

پاسخ

به این سؤال می‌توان به دو صورت «اجمالی» و «تفصیلی» پاسخ داد.

پاسخ اجمالی: هرگاه هدف از عبادت این باشد که نیازمندی‌های خدا را برطرف کنیم و از پرستش خود بهره‌ای به او برسانیم، در این صورت پرسش یاد شده پیش می‌آید که خداوند وجودی نامحدود و نامتناهی و پیراسته از هرگونه نقص و نیاز است پس چه احتیاجی به پرستش ما دارد؛ ولی هرگاه هدف از پرستش او، تکامل خود ما باشد، در این موقع عبادت وسیله تکامل و سعادت ماست و دستور او به عبادت، یک نوع لطف و مرحمت و راهنمایی خواهد بود که ما را به کمال شایسته برساند.

پاسخ تفصیلی: عبادت و نیایش و هرگونه کاری که برای رضای خداوند

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۴

انجام می گیرد، دارای یک سلسله آثار گرانبهای فردی و اجتماعی است و در حقیقت از عالی‌ترین مکتب‌های تربیتی و اخلاقی می‌باشد زیرا:

اوّلًا؛ پرستش خدا و عبادت وی حسّ تقدیر و شکر گزاری را در انسان زنده می کند، قدردانی از مقامی که نعمت‌های بزرگ و پرارزشی را در اختیار انسان نهاده، نشانه لیاقت و شایستگی او و نسبت به الطافی است که در حقّ او انجام گرفته است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی ؛ ص۲۸۴
کّر و سپاسگذاری از مقام خداوند این نتیجه را دارد که فرد سپاسگذار با عرض تشکّر و انجام وظیفه، حق‌شناسی خود را در برابر نعمت‌هایی که خدا در اختیار او گذاشته است آشکار و هویدا می‌سازد.

ثانیاً: عبادت و پرستش خدا مایه تکامل روحی انسان است؛ چه تکاملی بالاتر از این که روح و روان ما با جهان بیکران کمال مطلق «خدا» مرتبط گردد و در انجام وظایف بندگی و کارهای زندگی، از قدرت نامتناهی و نیروی نامحدود او استمداد بطلبد و به اندازه‌ای شایسته و لایق گردد که بتواند با او سخن بگوید.

این مزایا که به طور اختصار بیان گردید در تمام عباداتی که بطور صحیح انجام گیرد وجود دارد؛ در عین حال، هریک از عبادات مانند نماز، روزه، حج و ... اثر و مزیّت مخصوص خود را دارند که به عنوان نمونه به برخی از اسرار این عبادات سه‌گانه که از بزرگترین عبادات اسلامی می‌باشند بطور اختصار اشاره می‌نماییم تا روشن شود که فایده نیایش و عبادت برای ماست و خدا نیازی به آنها ندارد.

نماز و اسرار تربیتی آن

۱-/ نماز موجب یاد خداست: یاد خدا بهترین وسیله برای خویشتن داری و کنترل غرایز سرکش و جلوگیری از روح طغیان است.

«نمازگزار» همواره به یاد خدا می‌باشد، خدایی که از تمام کارهای کوچک و بزرگ ما آگاه است، خدایی که از آنچه در زوایای روان ما وجود دارد و یا از اندیشه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۵
ما می‌گذرد، مطّلع و باخبر است و کمترین اثر یاد خدا این است که با خودکامگی انسان و هوس‌های وی اعتدال می‌بخشد، چنان که غفلت از یاد خدا و بی‌خبری از پاداش‌ها و کیفرهای او، موجب تیرگی عقل و خرد و کم فروغی آن می‌شود.

انسان غافل از خدا در عاقبت اعمال و کردار خود نمی‌اندیشد و برای ارضای تمایلات و غرایز سرکش خود حد و مرزی را نمی‌شناسد و این نماز است که او را در شبانه روز پنج بار به یاد خدا می‌اندازد و تیرگی غفلت را از روح و روانش پاک می‌سازد.

به راستی، انسان که پایه حکومت غرایز در کانون وجود او مستحکم است، بهترین راه برای کنترل غرایز و خواسته‌های مرزنشناس او همان یاد خدا، یاد کیفرهای خطاکاران و حساب‌های دقیق و اشتباه‌ناپذیر آن می‌باشد. از این نظر قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا معرّفی می‌کند: «اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِکْری؛ نماز را برای یاد من بپا دار!»[۱۳۷] ۲-/ دوری از گناه: نمازگزار ناچار است که برای صحّت و قبولی نماز خود از بسیاری از گناهان اجتناب ورزد؛ مثلًا، یکی از شرایط نماز مشروع بودن و مباح بودن تمامی وسایلی است که در آن به کار می‌رود، مانند آب وضو و غسل، جامه‌ای که با آن نماز می‌گزارد و مکان نمازگزار، این موضوع سبب می‌شود که گِرد حرام نرود و در کار و کسب خود از هر نوع حرام اجتناب نماید؛ زیرا بسیار مشکل است که یک فرد تنها در امور مربوط به نماز به حلال بودن آنها مقیّد شود و در موارد دیگر بی‌پروا باشد.

گویا آیه زیر به همین نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید: «انَّ الصَّلوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ؛ که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد».[۱۳۸] بالاخص اگر نمازگزار متوجّه باشد که شرط قبولی نماز در پیشگاه خداوند

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۶
این است که نمازگزار زکات و حقوق مستمندان را بپردازد؛ غیبت نکند؛ از تکبّر و حسد بپرهیزد؛ از مشروبات الکلی اجتناب نماید و با حضور قلب و توجّه و نیّت پاک به درگاه خدا روآورد و به این ترتیب نمازگزار حقیقی ناگزیر است تمام این امور را رعایت کند. روی همین جهات، پیامبر گرامی ما صلی الله علیه و آله می‌فرماید: نماز چون نهر آب صافی است که انسان خود را در آن

شست و شو می‌دهد؛ اگر کسی در شبانه روز پنج مرتبه خود را با آب پاک شست و شو دهد، هرگز بدن او آلوده و کثیف نمی‌شود. همچنین کسی که در شبانه روز پنج مرتبه نماز بخواند و قلب خود را در این چشمه صاف معنوی شست و شو دهد، هرگز آلودگی گناه بر دل و جان او نمی‌شیند.

۳-/ نظافت و بهداشت: از آن‌جا که نمازگزار در برخی از مواقع همه بدن را باید به عنوان «غسل» بشوید و معمولًا در شبانه روز چند بار وضو بگیرد و پیش از غسل و وضو تمام بدن را از هر نوع کثافت و آلودگی پاک سازد؛ ناچار یک فرد تمیز و نظیف خواهد بود. از این نظر نماز به بهداشت و موضوع نظافت که یک امر حیاتی است کمک می کند.

۴-/ انضباط و وقت‌شناسی: نمازهای اسلامی هر کدام برای خود وقت مخصوص و معیّنی دارد و فرد نمازگزار باید نمازهای خود را در آن اوقات بخواند، لذا این عبادت اسلام به انضباط و وقت‌شناسی کمک مؤثّری می کند.

بالاخص که نمازگزار باید برای ادای فریضه صبح پیش از طلوع آفتاب از خواب برخیزد، طبعاً یک چنین فردی گذشته از این که از هوای پاک و نسیم صبحگاهان استفاده می‌نماید، به موقع فعّالیّت‌های مثبت زندگی را آغاز می کند.

آثار فردی و تربیتی نماز به آنچه که گفته شد منحصر نیست؛ ولی این نمونه می‌تواند نشانه اسرار بزرگ این عبادت بزرگ اسلامی باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۷

اسرار اجتماعی نماز

نماز در اوقات معیّن نموداری از وحدت و یگانگی ملّت بزرگ اسلام است؛ زیرا همه مسلمان‌ها در وقت‌های مخصوصی رو به قبله ایستاده و با آداب خاصّی خداوند جهان را می‌پرستند، این خود نمونه بزرگی از اتّحاد و یگانگی ملّتی است که اسلام همه را به وسیله آن عبادت متّحد و متشکّل نموده است.

هرگاه این نمازها به صورت جماعت برگزار گردد، روح وحدت و اتّحاد و مساوات و برابری، از صف‌های منظّم و فشرده نمازگزاران نمایان خواهد بود و اهمّیّت این اتّحاد و یگانگی معنوی نیازی به توضیح ندارد.

گرچه اسرار و فواید اجتماعی و تربیتی نماز منحصر به اینها نیست، ولی همین قدر روشنگر عظمت و اسرار خطیر این فریضه الهی می‌باشد.

گوشه‌ای از اسرار روزه

یکی از عبادت‌های اسلامی روزه است، یکی از آثار تربیتی روزه این است که به «حکومت عادت و شهوت» بر انسان پایان می‌دهد و انسان را از بردگی تمنّیات نفسانی رها می‌سازد.

خطرناکترین و بدترین حکومت‌ها، حکومت عادت بد و بندگی نفس است؛ چه بسا یک اعتیاد کوچک-/ مانند اعتیاد به سیگار-/ به عزّت نفس انسانی لطمه جبران‌ناپذیر وارد می‌سازد تا چه رسد به اعتیادهای دیگر!

انسان آزاد کسی است که هیچ نوع عادت نامطلوبی بر او حکومت نکند و با اراده آهنین خود حکومت هر نوع عادتی را سرکوب سازد و یک چنین آزادگی و کمال روحی به مقاومت و پایداری نیازمند است که روزه پدید آورنده آن است.

گذشته از این، روزه زنده کننده عواطف انسانی است. افراد ثروتمند و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۸

متمکّن که در طول سال بر سر سفره‌های رنگین می‌نشینند و از افراد گرسنه که در طول سال بسان روزه داران تا شب گرسنه می‌مانند بی‌خبرند، با روزه گرفتن و گرسنگی سراسر روز به یاد چنین افرادی افتاده و از درد دل آنها آگاه می‌شوند و در نتیجه روح و روان آنها تجلّیگاه عالی‌ترین عواطف انسانی می گردد و به فکر کم کردن فاصله طبقاتی و برطرف ساختن نیازمندی‌های طبقه

مستمند می‌افتند. چه خوب است که طبقه مرّفه از طریق این عبادت طعم گرسنگی و تشنگی را بچشند، سپس به فکر رفع نیازمندی طبقه‌ای افتند که هرگاه به همان حال بمانند و آتش خشم آنها شعله‌ور گردد، همه چیز را می‌سوزاند و زندگی را نابود می‌سازد!

روزه ماه رمضان نموداری از مساوات و اتّحاد است؛ زیرا در این ماه تمام طبقات-/ اعمّ از مرفّه و غیر مرفّه-/ به تمیّات نفسانی پشت پا زده و هماهنگ می‌گردند.

فلسفه حج

یکی دیگر از عبادت‌های بزرگ اسلامی «حج» است. حج یک عبادت دسته جمعی است که هر سال در روزهای معیّنی در سرزمینی تاریخی و با شکوه انجام می‌گیرد. این نوع عبادت علاوه بر این که پیوند استواری میان بنده و خدا به وجود می‌آورد، می‌تواند از جهات گوناگونی مبدأ اثرات سودمند و ارزنده‌ای در اجتماع اسلامی باشد؛ زیرا:

اوّلًا: یک چنین عبادت دسته جمعی که با تجرّد کامل و وارستگی مطلق، تنها با پوشیدن دو قطعه پارچه ساده آغاز می‌گردد، نشانه مساوات بندگان الهی در پیشگاه اوست و این یکی از آمال بزرگ انسانی است که روزی انسان‌های جهان عوامل برتری‌های موهوم را مانند نژاد، زبان، رنگ و ثروت را کنار گذارده، همگی خود را در برابر خدا مساوی و برابر بدانند. عمل حج از عبادت‌هایی است که به این

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۸۹

هدف تحقّق می‌بخشد و موجب می‌شود که افراد با ایمان امتیازات اجتماعی را وسیله برتری خود ندانند.

ثانیاً: چنین اجتماع عظیمی که اعضای آن را نمایندگان واقعی ملّت‌های مسلمان جهان تشکیل می‌دهد، کنگره بزرگ سالانه مسلمانان دنیا محسوب می‌گردد که در هر سال در این سرزمین مقدّس برگزار می‌شود.

آیین اسلام یک مشت قوانین اخلاقی و سنن تربیتی که هدف جز اصلاح روح و روان مردم نداشته باشد نیست تا خود را از تأسیس کنگره سالانه و اجتماعات هفتگی و روزانه که مخصوص احزاب سیاسی و اجتماعات متحرّک و زنده است دور بگیرد، بلکه یک آیین جهانی و جامعی است که به همه شؤون زندگی بشر-/ اعم از اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی-/ نظر دارد.

از این نظر آورنده اسلام با وضع قوانین سیاسی و دعوت به تشکیل کنگره سالانه در سرزمین مکّه، بقا و ابدیّت و مصونیّت آیین خود را تضمین نموده است و طبعاً این کنگره اثراتی بالاتر از اثرات کنگره‌های سالانه احزاب سیاسی و زنده جهان در بر خواهد داشت.

منتها، سران سیاسی، در این اعصار به اهمّیّت چنین موضوعاتی توجّه پیدا کرده‌اند در حالی که اسلام از چهارده قرن پیش طرح آن را ریخته و اثرات مطلوبی از آن گرفته است. متفکّران اسلام که طبعاً در اجتماع مزبور شرکت خواهند داشت، می‌توانند آخرین تحوّلات اوضاع جهان اسلام را مورد بررسی قرار دهند و پس از گردآوری اطّلاعات دقیق و تبادل نظر، در بهبود وضع مسلمانان بکوشند و سرزمین اسلام را از عوامل ضدّ آزادی و استقلال پاک سازند و به پیشرفت همه جانبه مسلمانان جهان کمک کنند.

چه اجتماعی سودمندتر از این که می‌تواند بزرگترین حلقه اتّصال میان مسلمانان جهان باشد و سران اسلام را از اوضاع یکدیگر آگاه سازد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۰

این کنگره می‌تواند به وضع اقتصادی و فرهنگی مسلمانان کمک‌های شایانی بنماید؛ زیرا متفکّران و صاحب‌نظران-/ پس از ادای فریضه حج-/ می‌توانند در محیطی آرام و پر از صفا و معنویّت به تبادل افکار بپردازند و در زمینه فرهنگ و اقتصاد اسلام طرح‌هایی بریزند.

کنگره سالانه حج همواره الهام‌بخش بسیاری از جنبش‌های آزادی خواهی و نهضت‌های عظیم برای گسستن زنجیرهای ظلم و ستم

و تعدّی بوده است و این نکته با مراجعه به تاریخ اسلامی و انقلاب‌های فرزندان اسلام روشن می‌شود؛ زیرا نطفه بسیاری از نهضت‌های اسلامی که برای انداختن حکومت‌های جور و ستم صورت می‌گرفت در ایّام حج بسته می‌شد و این سرزمین الهام‌بخش چنین آزادی‌هایی بود.

این بود نمونه‌ای از اسرار حج و به قول برخی از دانشمندان، هنوز زود است که جهان به اهمّیّت و اسرار حج پی‌ببرد!

از آنچه در بالا ذکر شد نتیجه می‌گیریم که عبادات اسلامی همه دارای اسراری است که مستقیماً به خود عبادت کننده یا جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند باز می‌گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۱

۵- چرا باید از اعلم تقلید کرد؟

سؤال

در رساله‌های عملیّه نوشته شده است که تقلید اعلم واجب است. این حکم از کجا سرچشمه گرفته است؟

پاسخ

موضوع تقلید اعلم از جمله موضوعاتی است که در میان فقها مشهور و معروف است و دلایل مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند که یک نمونه روشن آن را ذیلًا از نظر می‌گذرانیم.

اساس تقلید و رجوع جاهل به عالم از روش عقلایی جهان گرفته شده، این معنا که در میان تمام اقوام و ملّت‌ها افرادی که در فنی تخصّص ندارند، هنگامی که مسائلی از آن فن، مورد احتیاجشان واقع شود، به افرادی که متخصّص آن فن هستند مراجعه می‌کنند؛ مثلًا، افرادی که آشنایی به مسائل طبّی ندارند، هنگامی که بیمار می‌شوند به طبیب، و افرادی که به امور ساختمانی وارد نیستند، به هنگام احتیاج به مهندس و معمار ساختمان مراجعه می‌نمایند، بدیهی است هرگاه در میان اهل فنّی اختلاف نظر باشد، مثلًا طبیبی معتقد باشد که درمان فلان بیماری به طریق خاصّی است و طبیب دیگر طریق دیگری را معتقد باشد، مسلّماً در چنین

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۲

موردی شخص بیمار از نظریّه طبیبی پیروی می‌کند اطّلاعات طبّی او وسیعتر و سوابق تجربیّاتش بیشتر و مهارتش در فنّ خود زیادتر و خلاصه نسبت به دیگری اعلم بوده باشد. این یک روش منطقی است که عموم ملل در موارد اختلاف نظر در اهل یک فن، از آن پیروی می‌کنند.

همان‌طور که گفته شد، این یکی از دلایل لزوم تقلید اعلم است و دلایل دیگری هم فقها ذکر کرده‌اند که جای شرح آن نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۳

۶- چرا نماز را به زبان عربی می‌خوانیم؟

سؤال

چرا باید نماز را به زبان عربی خواند و حال آن که هرکس باید خدا را به زبان خودش بخواند، آیا این موضوع با جهانی بودن دین اسلام منافات ندارد؟

پاسخ

اتّفاقاً خواندن نماز به زبان عربی یکی از نشانه‌های جهانی بودن دین اسلام است، زیرا جمعیّتی که در یک صف قرار می گیرند و در یک جبهه واحد فعّالیّت می کنند، ناگزیرند زبان واحدی داشته باشند که به وسیله آن تفاهم کنند؛ یعنی، علاوه بر زبان مادری و محلّی، یک «زبان عمومی و جهانی» هم داشته باشند و وحدت جمعیّت بدون این قسمت مسلّماً کامل نیست.

امروز عدّه‌ای از متفکّران معتقدند تا دنیا به صورت یک کشور در نیاید، مردم جهان روی سعادت را نخواهند دید و برای این که این موضوع جامه عمل به خود بپوشد، نقشه‌هایی طرح کرده‌اند و یکی از موادّ برنامه آنها به وجود آوردن یک زبان بین‌المللی و جهانی است.

خلاصه این که خواندن نماز به یک زبان از طرف تمام مسلمانان، رمز وحدت و نشانه یگانگی مسلمانان است و با توجّه به این که زبان عربی به اعتراف اهل فن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۴

یکی از وسیعترین و جامع‌ترین زبان‌های دنیاست، این حقیقت روشنتر می‌شود که:

تمام فرق مسلمانان می‌تواند آن را به عنوان یک زبان بین‌المللی بشناسند و از آن به عنوان حسن تفاهم و همبستگی استفاده کنند.

علاوه بر این، خواندن نماز به یک صورت معیّن، آن را از دستبرد و تحریف و آمیخته شدن به خرافات و مطالب بی‌اساس که بر اثر مداخله افراد غیر وارد-/ هنگام ترجمه آن به زبان‌های دیگر-/ رخ می‌دهد، نگاه می‌دارد و به این وسیله روح این عبادت اسلامی محفوظتر می‌ماند؛ منتها بر هر مسلمانی لازم است به قدر توانایی با زبان دینی خود آشنا باشد و بداند با خدای خود چه می گوید و اتّفاقاً یاد گرفتن ترجمه نماز که در یک صفحه کتاب خلاصه می‌شود، به اندازه‌ای ساده و آسان است که ممکن است آن را در یک ساعت-/ برای تمام عمر-/ یاد گرفت.

کوتاه سخن این که: همان‌طور که می‌دانیم مسأله توحید و یگانگی، در تمام اصول و فروع اسلام یک زیربنای اساسی محسوب می گردد و نماز به سوی قبله واحد و در اوقات معیّن و به یک زبان مشخّص، نمونه‌ای از این وحدت است.

اگر به هنگام مراسم حج در مکّه باشیم و نماز جماعتی را که صدها هزار نفر از نژادها و ملّیّت‌های مختلف از سراسر جهان در آن شرکت می‌جویند و همه با هم می گویند «اللَّهُ اکبر» ... مشاهده کنیم، آن گاه به عظمت و عمق این دستور آشنا می‌شویم که اگر هریک، این جمله روح پرور یا سایر اذکار نماز را به زبان محلّی خود می گفت چه هرج و مرج زشتی در آن روی می‌داد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۵

۷- چرا هنگام نماز باید رو به قبله بایستیم؟

سؤال

در موقع نماز خواندن چرا باید رو به قبله بایستیم در حالی که خداوند همه جا هست و جهت معیّنی ندارد؟

پاسخ

نماز خواندن به طرف قبله، نه از این جهت است که خداوند مکان یا جهت معیّنی دارد-/ همان‌طور که قرآن در ضمن آیات مربوط به قبله مخصوصاً در دو مورد به این حقیقت تصریح کرده و می‌فرماید: «وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَایْنَما تَوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ؛ مشرق و مغرب از آن خداست؛ و به هر سو رو کنید، خداوند آن‌جاست.»[۱۳۹] و در آیه دیگر می گوید: قُلْ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ؛ بگو مشرق و مغرب از آن خداست.»[۱۴۰]-/ بلکه از این نظر است که انسان به حکم این که جسم است هنگام نماز ناچار است به یک طرف متوجّه باشد؛ ولی اسلام خواسته از این موضوع حدّاکثر استفاده را برای تکمیل این عبادت (نماز) بنماید، زیرا همه می‌دانیم

که خانه کعبه قدیمی‌ترین مرکز توحید است.

خانه‌ای است که به دست

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۶

قهرمان توحید، ابراهیم خلیل علیه السلام تجدید بنا شده و مورد توجّه تمام راهنمایان توحید و پیغمبران خدا بوده است.

توجّه به این مرکز توحید، توجّه به خداست. درست است که خداوند مکانی ندارد، امّا کسی که مقابل چنین مرکزی بایستد از جهات زیادی به خدا نزدیکتر است و گویا خود را در پیشگاه او حاضر می‌بیند.

علاوه بر آن، توجّه عموم مسلمانان جهان در هر شبانه روز پنج مرتبه به این مرکز مقدّس، روح وحدت و یگانگی را در دل و جان آنها پرورش می‌دهد و به وحدت اسلامی و هماهنگی مسلمین جهان کمک می‌کند و اجتماعات مختلف اسلامی را از شرق و غرب عالم به هم مربوط می‌سازد و شوکت و عظمت آنها را ظاهر می‌نماید و بالاخره جوهر تعلیمات جهانی اسلام را به صورت «وحدت هدف و عقیده» به دنیا نشان می‌دهد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۷

۸- چرا نمازهای پنجگانه را در سه وقت می‌خوانیم؟

سؤال

چرا ما نماز «ظهر و عصر» و یا «مغرب و عشا» را یکجا و در یک وقت به جا می‌آوریم، در صورتی که هریک از این نمازها برای خود وقت خاصّی دارد و پیشوایان بزرگ اسلام هر کدام را در وقت خود-/ یعنی نمازهای پنجگانه را در پنج وقت-/ می‌گزاردند؟

پاسخ

جای بحث و گفتگو نیست که اقامه نماز در پنج وقت و ادای هر نماز در وقت فضیلت خود شیوه پیامبر و پیشوایان دیگر و عموم مسلمانان صدر اسلام بوده و آنان غالباً پنج نماز را در پنج وقت می‌خواندند.

در این مطلب سخنی نیست؛ ولی سخن این‌جاست که آیا «تفریق» و فاصله افکندن میان نمازها-/ چنان که بسیاری از فقهای اهل تسنّن قائل هستند-/ واجب است یا این که امری است مستحب و بسان سایر مستحبّات که انسان در فعل و ترک آن مختار است، اجباری بر یک طرف در کار نیست-/ اگر چه انجام آنها بطور جداگانه بهتر می‌باشد؟

دانشمندان شیعه به پیروی از احادیثی که از عمل پیامبر حکایت می‌کند و از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است و به پیروی از ظواهر آیات قرآن،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۸

در تمام اعصار اسلامی، تفریق میان نمازها را مستحب دانسته و به مردم می‌گفتند که فاصله انداختن میان نمازها و اقامه هر نمازی در وقت فضیلت خود مستحب و افضل است و در عین حال می‌توان این مستحب را ترک نمود و معنای مستحب همین است.

البتّه جمع میان دو نماز، نه به این معنا است که یکی را در وقت دیگری می‌خوانیم، مثلًا اگر نماز مغرب و عشا را در سر شب خواندیم، چنین نیست که عشا را در غیر وقت خود به جا آورده باشیم، بلکه هر دو نماز را در وقت مشترک خود گزارده‌ایم؛ زیرا از آغاز مغرب تا نیمه شب، وقت هر دو نماز است (جز این که از اوّل مغرب به اندازه سه رکعت، به نماز مغرب اختصاص دارد، و از آخر به اندازه چهار رکعت به نماز عشا؛ و باقیمانده وقت میان هر دو نماز مشترک است) و ما هر موقع عشا را در کنار نماز مغرب-/ یعنی اوّل شب-/ و یا مغرب را در آخر وقت کنار نماز عشا بخوانیم، هر دو را در وقت خود به جا آورده‌ایم، ولی مستحب است که

نمازگزار، نماز مغرب را سر شب و نماز عشا را پس از زوال شفق به جا آورده و اگر کسی این شرط را رعایت نکند، فقط یک مستحب را ترک کرده است.

چرا جمع میان دو نماز جایز است؟

دلیل و گواه ما بر جواز جمع میان دو نماز احادیثی است که از پیشوای ششم حضرت صادق علیه السلام نقل شده است و مرحوم شیخ حرّ عاملی این احادیث را در کتاب خود[۱۴۱] گرد آورده است.

ولی باید توجّه داشت که تنها محدّثان شیعه نیستند که این احادیث را نقل نموده‌اند، بلکه محدّثان اهل تسنّن نیز روایات مربوط به جواز جمع میان نمازها را-/ حتّی در مواقعی که عذری در پیش نیست-/ از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و در حدود ده روایت در کتاب‌های معتبر خود از ابن عبّاس و معاذ بن جبل

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۲۹۹

و عبداللَّه بن مسعود و عبداللَّه بن عمر ذکر نموده‌اند که نقل تمام جزئیات آنها از حوصله این کتاب بیرون است و فقط به ذکر برخی از آنها اکتفار می کنیم:

۱-/ محدّث معروف جهان تسنّن، احمد حنبل، در کتاب معروف خود از ابن عبّاس نقل می کند: «صلّی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله الظّهر و العصر جمیعاً، و المغرب و العشاء جمیعاً من غیر خوف ولا سفر؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر، و مغرب و عشا را با هم در یکجا، بدون داشتن عذری مانند ترس از دشمن و مسافرت به جا آورد».[۱۴۲] ۲-/ باز همان محدّث از طریق جابر بن زید از ابن عبّاس نقل می کند: «من با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشا را یکجا به جا آورده‌ام» و این حدیث از ابن عبّاس به عبارت‌های گوناگونی نقل شده است.

۳-/ و نیز در کتاب خود از عبداللَّه شقیق نقل می کند: «روزی ابن عبّاس برای مردم خطابه‌ای ایراد می کرد و سخنرانی او به اندازه‌ای طول کشید که ستارگان در آسمان پیدا شدند، مردی از «بنی تمیم» برخاست و به عنوان اعتراض گفت: الصّلوهٔ، الصّلوهٔ؛ اکنون وقت نماز مغرب است و ادامه سخن سبب می‌شود که وقت آن سپری گردد. ابن عبّاس به وی گفت: من به سنّت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله از شما آشناترم، می‌دیدم که پیامبر خدا نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را با هم می‌خواند. راوی می گوید من در این مطلب به شکّ و تردید افتادم، جریان را به ابوهریره گفتم. او گفتار ابن عبّاس را تصدیق کرد».[۱۴۳] ۴-/ محدّث معروف مسلم بن الحجّاج القشیری متوفّای سال ۲۶۱ هجری قمری، یک باب در صحیح خود به عنوان «جمع نماز در حضر» منعقد نموده و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۰

چهار روایت در این زمینه که سه روایت از آن به «ابن عبّاس» و یکی به «معاذ بن جبل» منتهی می گردد نقل نموده است؛[۱۴۴] و مضمون این چهار حدیث با آنچه نقل کردیم یکی است و در این روایات به نکته تازه‌ای اشاره شده است و آن این که:

وقتی راوی از علّت این جمع می‌پرسد، وی در پاسخ می گوید: «اراد ان لا- یحرج امّته؛ خواسته امّت خود را به زحمت و مشقّت نیفکند».

این تعلیل در روایات شیعه نیز وارد شده است و در روایاتی که از امام صادق علیه السلام در این باب نقل شده، این نکته نیز موجود است.[۱۴۵] ۵-/ روایات این مسأله (جمع میان دو نماز) منحصر به ابن عبّاس و «معاذ» نیستند، «طبرانی» از «عبداللَّه بن مسعود» نقل می کند که پیامبر خدا میان نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا را برای این که امّت وی به زحمت نیفتند جمع نمود.[۱۴۶] عین این مطلب از عبداللَّه بن عمر نیز نقل شده است؛ وی می گوید: «پیامبر در حالی که مسافر نبود، میان دو نماز جمع نمود تا امّت وی در مشقّت نباشند»[۱۴۷] اینها قسمتی از احادیثی است که محدّثان اهل تسنّن در کتاب‌های حدیث و تفسیر خود نقل کرده‌اند و همگی حاکی از این است که جدا خواندن نمازها امری مستحبی است و اگر روزی دیدیم که مراعات این مستحب به اصل ادای فریضه

لطمه می‌زند، به دستور خود پیامبر می‌توانیم ترک کنیم-/ یعنی هر دو را با هم به جا آوریم.

امروز در بسیاری از مناطق، وضع زنـدگی طوری تنظیم شـده که مراعات این اسـتحباب، موجب مشـقّت شـده است و چه بسا سـبب می‌شود که گروهی از انجام اصل نماز سـرباز زننـد. در این موقع با الهام گرفتن از راهنمایی خود پیامبر، می‌توان برای مراعات «اهم» مسأله تفریق را ترک نموده و هم اکنون بسـیاری از فقهای اهل تسـنّن همین نظر را دارنـد، ولی به ملاحظاتی از اظهار نظر خودداری می کنند.[۱۴۸]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۱

۹- چگونه نماز انسان را از گناه باز می‌دارد؟

سؤال

از نظر قرآن مجیـد یکی از آثـار نمـاز این است که انسان را از ارتکاب کارهای بـد و ناروا باز می‌دارد، آن‌جا که می‌فرمایـد: «وَ اَقِمِ الصَّلَوةَ انَّ الصَّلَوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَـاءِ وَ الْمُنْکَرِ؛ و نمـاز را برپادار که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد.»[۱۴۹] با این حال ملاحظه می‌شود که بسیاری از نمازگزاران به گناه و کارهای بد آلوده‌اند و نماز در گفتار و کردار آنان اثری نگذاشته است؛ در این صورت، معنای آیه یاد شده چیست؟

پاسخ

اصولًا بایـد توجّه نمود که عامل اساسـی بازداری انسان از خلاف و گناه، همان ایمان و یاد خداست. انسان غافل از خدا به سـرانجام اعمال و کردار خویش نمی‌اندیشد و برای ارضای تمایلات و غرایز سرکش خود حد و مرزی نمی‌شناسد.

برعکس، یاد خـدا، خـدایی که از تمام کارهای کوچک و بزرگ ما آگاه است، خـدایی که از آنچه در اندیشه ما می گذرد مطّلع و باخبر است، ما را از خودکامگی و هوسرانی و «مرزنشناسی» باز می‌دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۲

راه طبیعی و مؤثّر و پیوسـته برای کنترل غرایز و خواسـته‌های نامشـروع، یاد خدا، یاد مقام اولیای خدا، یاد کیفرهای خطا کاران و یاد پاداش فرمانبرداران اوست.

قرآن، مردان خـدا را چنین معرّفی می کنـد: «رِجـال لَـاتُلْهِیهِمْ تِجَـارَهٔ و لَـابَیْع عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ اقَـام الصَّلَوهِٔ وَ ایتَـاء الزَّکَوهِٔ؛ مردانی که نه تجـارت و نه معـامله‌ای آنـان را از یاد خـدا و برپاداشـتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کنـد.»[۱۵۰] ناگفته پیـداست غفلت از خـدا و بی‌خبری از او موجب تیرگی عقل و خرد و کم فروغی نور وجدان می گردد.

امیرمؤمنان علیه السلام برای یاد خدا اهمّیّت خاصّی قائل شده و درباره آن چنین می گوید:

«انّ اللَّه جعل الذکر جلاء للقلوب، تسمع به بعد الوقرهٔ و تبصر به بعد العشوهٔ و تنقاد به بعد المعاندهٔ؛

خداوند یاد خود را صـیقل و روشنایی دل‌های بندگان قرار داده که در پرتو آن گوش آنها شنوا می‌شود و چشم آنها بینا می گردد و به جای دشـمنی و ستیزه‌جویی، فرمانبردار می‌شوند».[۱۵۱] علی علیه السـلام در این جمله‌ها «غفلت» را یک نوع کری و کوری برای دل‌ها می‌داند که موجب سرکشی و ستیزه‌جویی و دشمنی انسان با حقّ و حقیقت می گردد و در برابر آن، «یاد خدا» را مایه شنوایی و روشنی دل معرّفی می کند که غرایز سرکش را مهار کرده و او را از ستیزه‌جویی با حقیقت باز می‌دارد.

بنـابر این بیـان، یک فرد غافل از خـدا و کیفرها و پاداش‌های او، بسان یک فرد کور و کری است که بر اسب سرکشـی سوار باشـد، بدون تردید اسب او را به سنگ‌ها خواهد کوبید و در میان درّه‌ای پرتاب خواهد کرد، ولی افرادی که دل‌هایی بیدار و متذکّر دارند،

واکنش اعمال خود را از نزدیک مشاهده می‌کنند، سخن حق را کاملًا می‌شنوند و نفس سرکش را با یاد خدا مهار می‌نمایند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۳

امام باقر علیه السلام در ضمن اموری که به یکی از دوستان خود سفارش می‌کند، می‌فرماید:

«همواره به یاد خدا باشید، زیرا یاد خدا میان انسان و ارتکاب عمل خلاف، مانع و حائل می‌گردد».[۱۵۲] اصبغ بن نباته می‌گوید امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «در دو موقع به یاد خدا باش، یکی هنگام مصیبت و دیگری وقتی که با گناه یا خلافی روبه‌رو می‌شوی و یاد خدا در موقع روبه‌رو شدن با گناه مهمتر است؛ زیرا یاد وی میان انسان و گناه حائل می‌گردد».

بدیهی است توجّه به خدا درجاتی دارد و هرگز در همه جا یکسان نیست، گاهی به مرحله‌ای می‌رسد که انسان را در برابر هر نوع گناه بیمه می‌کند و ارتکاب گناه به صورت یک محال عادی در می‌آید، آنان افرادی هستند که در پرتو یاد خدا قلوبی آرام، دل‌هایی بیدار، دیدگانی پر فروغ، گوش‌هایی شنوا و نفوسی فرمانبردار دارند.

در بسیاری از مردم، یاد خدا در درجه متوسّطی قرار دارد، مثلًا افرادی پیدا می‌شوند که در عین این که به برخی از گناهان آلوده می‌گردند، ولی به هیچ وجه حاضر نمی‌شوند خونی بریزند، مال یتیمی را بخورند و به ناموس کسی تجاوز کنند؛ زیرا می‌دانند که کیفرهای الهی در این موارد بسیار سخت و سنگین است و وجدان آنها در برابر گناهان مقاومت می‌کند.

گاهی یاد خدا بقدری ضعیف و کم فروغ می‌گردد که فقط به صورت زمینه‌ای برای ترک گناه جلوه می‌کند، چه بسا عوامل نیرومندتری اثر این زمینه را خنثی می‌سازد، ولی هرگاه یاد خدا در همین صورت که ضعیف است و به اصطلاح علّت ناقص است پرورش داده شود، می‌تواند انسان را از بسیاری از گناهان باز دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۴

نماز وسیله یاد خداست

یکی از اسرار نماز این است که انسان را به یاد خدا می‌اندازد و خود قرآن یکی از فلاسفه‌های نماز را همین موضوع معرّفی می‌کند، چنان که می‌فرماید: «اقِمِ الصَّلَوةَ لِذِكْرِى؛ نماز را برای یاد من بپادار.»[۱۵۳] ناگفته پیداست از آن‌جا که نماز عبادت است و آن را باید به قصد قربت و برای خدا انجام داد، طبعاً موجب یاد خدا خواهد بود.

گذشته از این، نمازگزار اذکار و جمله‌هایی بر زبان جاری می‌کند که همگی باعث توجّه به خدا و مایه یاد اوست؛ مثلًا، سوره حمد را که در حال نماز می‌خوانیم، متضمّن ستایش خدا و بیان صفات و افعال او و سپس درخواست‌های مختلف بندگان از پیشگاه مقدّس اوست و اذکار دیگر نماز نیز چنین است.

اثری که نماز در روح و روان ما می‌گذارد، همان تقویت روح ایمان و توجّه به خداست و این توجّه همان‌طور که گفتیم درجاتی دارد و درباره افرادی که از ارتکاب بسیاری از گناهان پروایی ندارند، یاد خدا نسبت به ترک گناهان، تنها به صورت یک زمینه است نه علّت تامّه.

به عبارت دیگر، مقصود قرآن که می‌فرماید: «نماز انسان را از گناه باز می‌دارد» این نیست که هر فرد نمازگزار در برابر تمام گناهان معصوم می‌گردد، بلکه مقصود این است که نماز موجب یاد خدا و سبب توجّه به مقام ربوبی می‌شود و اثر طبیعی چنین توجّهی این است که در انسان زمینه روح اطاعت و ترک گناه پدید آورد، ولی در عین حال چه بسا ممکن است بر اثر ضعف توجّه به خدا، عوامل نیرومندتری اثر آن را خنثی سازد.[۱۵۴]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۵

خلاصه این که اگر نماز، نماز باشد در همه‌کس تأثیر در برابر گناه خواهد گذارد.

گاهی این تأثیر بسیار نیرومند و زمانی کمتر است و این با تفاوت گناهان و تفاوت نمازها تغییر پیدا می‌کند، هر قدر نماز با روحتر و

کاملتر باشد، اثر تربیتی و بازداشتن آن از گناه، نیرومندتر است.
گذشته از این، نماز افراد نمازگزار را از بسیاری گناهان عملًا باز می‌دارد و در عین حال زمینه را برای ترک گناهان دیگر آماده می‌سازد، زیرا نمازگزار ناچار است که برای صحّت و قبولی نماز، از بسیاری از گناهان اجتناب ورزد؛ مثلًا، یکی از شرایط نماز، مشروع بودن و مباح بودن تمام وسایلی است که در نماز و مقدّمات آن مانند آب وضو و غسل و مکان و لباس نمازگزار، به کار می‌رود. این موضوع تدریجاً سبب می‌شود که گناهان بسیاری را ترک کند و در کار و کسب از هر نوع حرام اجتناب ورزد؛ زیرا بسیار مشکل است که یک فرد تنها در امور مربوط به نماز، به حلال بودن آنها مقیّد شود و در موارد دیگر بی‌پروا باشد.
شاهد این گفتار این است: کسانی که تارک نماز هستند، با ترک این فریضه، بسیاری از فرایض دیگر مانند روزه، حج، زکات و خمس را ترک می‌کنند و فرقی میان حلال و حرام و پاک و ناپاک نمی‌گذارند، ولی برعکس کسانی که لااقل صورتی از نماز را انجام‌می دهند، طبعاً قسمتی از گناهان را به خاطر آن ترک می‌کنند تا چه رسد به افرادی که این فریضه را به صورت کاملتری انجام می‌دهند، آنان بیشتر گناهان و یا همه آن را ترک می‌نمایند.[۱۵۵] خلاصه: نماز در تمام «نمازگزاران» یک نوع اثر تربیتی خواهد گذارد-/ خواه این اثر قوی و همه جانبه باشد یا ضعیف و کم فروغ-/ و این بستگی به چگونگی برگزاری نماز و آداب و روح آن دارد.
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۶

۱۰- نماز آیات برای چیست؟

سؤال
چرا در موقع گرفتن خورشید و ماه و هنگام زمین لرزه و وزیدن بادهای وحشت‌زا و صاعقه‌ها و صداهای مهیب آسمانی، باید نماز آیات خواند؟
پاسخ
تشریع نماز آیات در هنگام گرفتن خورشید و ماه دو نکته خاص دارد:
۱-/ بطور کلّی خورشید و ماه و منظومه شمسی در نظر انسانها نظام شگفت‌انگیزی دارند، خورشید با اشعّه طلایی خود به کلّیه جانداران و نباتات رشد و نموّ می‌بخشد، ماه با گردش منظّم و دقیق خود سیر زمان را اندازه‌گیری می‌کند و با انوار نقره فام خود از تیرگی شب کاسته، پهنه زمین را برای ما روشن می‌سازد.
این آثار مهم، با عظمت شگرفی که آنها دارند، در گذشته در اذهان افراد ظاهر بین اثر گذاشته و در آنها این تصوّر را پیش آورده بود که آنها که بر حسب ظاهر، بر جهان جانداران و گیاهان و جمادات، با عظمت کامل حاکمیّت دارند، در سرنوشت انسان مؤثّر بوده و معبود یا خالق او می‌باشند و از همین راه بود که پرستش آفتاب و ماه پیش آمده و عدّه‌ای به ربوبیّت این اجرام نورانی معتقد شدند
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۷
و خورشید و ماه را به جای «خدا» که حاکم مطلق بر تمام عالم هستی است، گذارده بودند.
بزرگترین ضربه‌ای که قهرمان توحید، ابراهیم علیه السلام برعقیده این گروه وارد ساخت، از این راه بود که محکوم بودن این کرات را در برابر نظام و قوانین کلّی جهان به آن‌ها یادآور شد[۱۵۶] و افول (غروب نمودن و غایب گشتن) این اجرام درخشان را از انظار، گواه بر محکومیّت آنها گرفت.

زیرا «افول» این اجرام، بزرگترین نشانه محدودیّت آنهاست و موجود محدود و محکوم که خود در چنگال دیگری است و حتّی در نورافشانی خود بر پهنه هستی اختیاری از خود ندارد، گواه بر عدم ربوبیّت و دلیل بر مخلوق بودن اوست.

کسوف و خسوف (گرفتن خورشید و ماه) نیز نشانه دیگری از مخلوق بودن و محدود بودن آنها در برابر آفریدگار جهان است و می‌رساند که آنان در رساندن فیض و پخش اشعّه و انوار خود به سایر موجودات، کوچکترین اختیاری از خود ندارند و لذا گاهی موجود دیگری در برابر آنها قدم علم می‌کند و آنها را از کار و عمل خود باز می‌دارد.

بنابر این کسوف و خسوف خورشید و ماه، بهترین راهنما بر مخلوق بودن و محدودیّت آنها در برابر اراده مطلقی است که بر جهان هستی حکمفرماست.

در لحظه‌ای که ما با حادثه خسوف و کسوف روبه‌رو می‌گردیم-/ حادثه‌ای که ما را به محکوم بودن این اجرام در برابر یک اراده قاهر غالب هدایت می‌کند، حادثه‌ای که در دل ما ایمان و اعتراف به آفریدگار ایجاد می‌نماید که همه جهان، از آن جمله خورشید و ماه، در قبضه قدرت او هستد-/ شایسته و لازم است که ایمان قلبی خود را در این لحظه در قابل عمل ریخته، با خواندن نماز آیات و نهادن پیشانی به آستان قدّس پروردگار جهان، عقیده و اعتراف باطنی خود را ابراز

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۸

نماییم.

چنان که قهرمان توحید حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن که از افول این اجرام درخشان همان نتیجه را گرفت که ما از گرفتن خورشید و ماه می‌گیریم، بلافاصله چنین گفت: «انِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الارْضَ حَنِیفاً وَ مَا انَا مِنَ الْمُشْرِکَینَ؛ من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده، من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم».[۱۵۷] ۲-/ علاوه بر این، در مواردی که اوضاع تازه و احیاناً وحشتناک و غیر عادّی در آسمان رخ می‌دهد، عدّه‌ای از مردم به یک سلسله امور خرافی پناه برده و این اعمال را در رفع این حادثه مؤثّر می‌دانند، اسلام با واجب ساختن نماز آیات به هنگام کسوف و خسوف، مردم را از توجّه به اوهام و خرافات بازداشته و عقول و افکار آنها را به نقطه‌ای که سرچشمه تمام حوادث گیتی است متوجّه ساخته است. بعلاوه، در برابر این حوادث وحشتناک به انسان آرامش و امنیّت خاطر می‌بخشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۰۹

۱۱- چرا زن در حال نماز باید بدن خود را بپوشاند؟

سؤال

چرا زنان باید در حال نماز بدن خود را بپوشانند، در صورتی که خداوند از آشکار و نهان هر موجودی آگاه است؟

سؤال

شکی نیست که خداوند از همه چیز در همه حال با خبر است و پوشیده و پنهان برای او مفهومی ندارد، با بندگان خود نیز نامحرم نیست، ولی انسان در حال عبادت خود را در حضور خدا می‌بیند و با او سخن می‌گوید و به راز و نیاز با او بر می‌خیزد، در چنین حالی باید مناسب‌ترین لباس را در حضور او بپوشد و روشن است که مناسب‌ترین لباس برای زن همان لباس کامل است-/ یعنی لباسی که نشانه عفّت و پاکدامنی اوست و بهترین حالات او را منعکس می‌سازد-/ تنها چنین لباسی شایسته حال عبادت می‌باشد.

حتّی در مورد مردان نه تنها با بدن عریان نماز خواندن باطل و دور از روح خضوع و احترام به ساحت مقدّس پروردگار است، بلکه بهتر این است که علاوه بر پوشش مقدار واجب، با لباسی نماز بخواند که نشانه نهایت احترام باشد، مثلًا تنها با لباس زیر نماز

خواندن خوب نیست و شایسته است علاوه بر لباس زیر، لباس رو را هم بپوشند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۱

۱۲- چرا مشروبات الکلی نجس است؟

سؤال

چرا علما در رساله‌های خود مشروبات الکلی را نجس شمرده‌اند، در صورتی که الکل غالباً اشیا را ضد عفونی می‌کند و بسیاری ازمیکروب‌ها را از بین می‌برد؛ با این وصف، حکمت «نجس» بودن آن چیست؟

پاسخ

اصولًا موضوعاتی که در اسلام نجس و ناپاک شمرده شده، اسرار و علل گوناگونی دارد:

دسته اوّل: چیزهایی که ذاتاً ناپاک و پلیدند و سرچشمه بسیاری از بیماری‌ها می‌باشند-/ مانند بول و خون و ...-/ از این جهت اسلام آنها را نجس معرّفی کرده و لازم الاجتناب دانسته است.

دسته دوّم: چیزهایی است که پلیدی ظاهری ندارند، ولی آلودگی معنوی دارند و همین امر سبب شده است که اسلام آنها را ناپاک بشمارد-/ مانند کفّار-/ ممکن است کافر از نظر ظاهر پاک و تمیز باشد، ولی همان‌طور که در پاسخ سؤال هفده گفته خواهد شد از آن‌جا که دارای عقاید انحرافی است، روحاً یک نوع آلودگی دارد که هرگز با تنظیف بدن و رعایت اصول بهداشت از بین نمی‌رود. اسلام برای حفظ عقاید مسلمانان آنها را ناپاک شمرده است تا از آمیزش کامل

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۲

مسلمانان با آنها جلوگیری به عمل بیاورد و در سایه آن، طهارت روحی آنان محفوظ بماند و اگر آنها را ناپاک نمی‌شمرد و هرگونه آمیزش با آنها را اجازه می‌داد، چه بسا افراد ضعیف تحت تأثیر افکار و گفتار آنها واقع می‌شدند.[۱۵۸] بعلاوه، آمیزش کامل با آنها سبب نفوذ آنان در جوامع اسلامی و گستردن برنامه‌های استعماری می‌گردد، ولی آمیزش محدود با آنها بر اساس مبادلات تجاری و علمی، با توجّه کامل به جلوگیری از خطرات آنها، ممنوع نیست؛ و لذا اسلام آن را نهی نکرده است.

دسته سوّم موضوعاتی است که این نوع پلیدی‌ها که گفته شد ندارند، ولی مبدأ یک سلسله مفاسد اجتماعی و فردی هستند-/ مانند مشروبات الکلی.

درست است که الکل اجسام را ضد عفونی می‌کند، ولی آشامیدن نوشابه‌های الکلی موجب مفاسد بی‌شماری است. اسلام به منظور جلوگیری از این مفاسد، آن را نجس شمرده است تا بدین وسیله محدودیّت‌هایی در آن ایجاد کند و در نتیجه مردم را از آن دور نگاه دارد.

زیرا بدیهی است که اگر چیزی روزی ناپاک و نجس باشد، یک نفر مسلمان سعی می‌کند هرچه بیشتر خود را از آن دور نگاه دارد و زندگی خود را به آن آلوده نسازد و همین امر باعث می‌شود که از آن فاصله بگیرد؛ روشن است که این تنفّر و انزجار، تأثیر عمیقی در عدم آلودگی به مشروبات الکلی دارد و این خود یک نوع مبارزه جدّی با مشروبات الکلی است.[۱۵۹]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۳

۱۳- تفاوت عرق بدن با ادرار چیست؟

سؤال

«ادرار» و «عرق بدن» هر دو به عنوان مواد زاید دفع می‌شود، چرا یکی از آنها نجس و دیگری پاک است، با این که می گویند ترکیب شیمیایی هر دو شبیه یکدیگر است؟

پاسخ

باید توجّه داشت که ادرار و عرق از نظر ترکیب شیمیایی گرچه از جهاتی شبیهند ولی از جهاتی نیز با یکدیگر فرق دارند و همین اختلاف از نظر ترکیب ممکن است مبدأ اختلاف دو حکم آنها باشد؛ زیرا چنان که خواهیم دید ادرار دارای یک سلسله موادّ سمّی است که در عرق وجود ندارد.

توضیح این که: در ترکیب «ادرار» موادّ زیر وجود دارد:

۱-/ اوره ۲-/ اسید اوریک ۳-/ اوراتها ۴-/ اوروبیلین ۵-/ اسید هیپوریک ۶ و ۷-/ اروکرم و اروبیلین که هر دو از موادّ رنگی ادرار است ۸-/ مواد معدنی و بطور استثنایی «گلوکز» در بیماری دیابت (بیماری قند) و آلبومین (در بیماری آلبومین).

در ترکیب عرق مواد زیر وجود دارد:

۱-/ اوره ۲-/ اسید اوریک ۳-/ اوراتها ۴-/ مواد معدنی؛ بنابر این، موادّ رنگی و اسید هیپوریک که هر دو سم بوده و درجه سمیّت آنها نسبتاً زیاد است، در ترکیب

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۴

شیمیایی عرق وجود ندارد.

ضمناً عرق که از منافذ پوست دفع می‌شود، بلافاصله در سطح پوست تبخیر شده و این تبخیر مانع از نشو و نمای میکروب‌ها در سطح بدن می‌شود و حال آن که میکروب‌های مختلفی ممکن است در ادرار باقی بمانند. از این جهت می‌توان حدس زد که چرا در آیین مقدّس اسلام عرق بدن پاک شمرده شده ولی ادرار محکوم به نجاست گردیده است.

زیرا، اوّلًا: مواد رنگی و اسید هیپوریک که منحصراً در ترکیب شیمیایی ادرار وجود دارند، سم بوده و درجه سمیّت آنها زیاد است و چنین موادّی در ترکیب عرق بدن نیست.

ثانیاً: مقدار اوره ادرار که به نوبه خود سمیّت دارد، به مراتب بیشتر از اوره عرق می‌باشد.

ثالثاً: چون عرق در سطح پوست تبخیر می‌شود، فرصتی برای نشو و نمای میکروب‌های روی پوست باقی نمی گذارد.

رابعاً: ترکیبات ادرار تقریباً از جهاتی ده برابر غلیظتر از ترکیبات عرق است و می‌دانیم که این تفاوت می‌تواند یکی را کاملًا مضر و دیگری را بی‌ضرر قرار دهد.

از همه اینها گذشته، پرهیز از عرق بسیار مشکل و موجب ناراحتی‌های فراوانی است در حالی که پرهیز از ادرار به هیچ وجه مشکل نیست و این خود تفاوت دیگری است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۵

۱۴- فلسفه غسل دادن مردگان و فلسفه غسل مسّ میّت چیست؟

سؤال

فلسفه غسل دادن مردگان و غسل کردن کسی که مرده‌ای را لمس کرده چیست؟

چرا هرگاه کسی بمیرد، در شرع مقدّس اسلام لازم است او را به طرز خاصّی شستشو دهند و اگر پیش از غسل دادن، کسی دست به

بدن او بزند واجب است او نیز غسل نماید؟

پاسخ

همان‌طور که مکرّر یادآوری کرده‌ایم، فلسفه قسمتی از احکام فرعی اسلام برای ما روشن نیست؛ ولی با گذشت زمان و تکامل عقل بشر و پیشرفت علوم، فلسفه قسمت‌های مهمّی روشن شده و در آینده نیز ممکن است اسرار قسمت‌های دیگر واضح و روشن گردد.

درباره مطلب مورد سؤال می‌توان گفت: یکی از اسرار لزوم «غسل مسّ میّت» این است که تمام اقوال و ملل همان‌طور که احترام زنده را لازم می‌دانند، برای مردگان نیز احترام خاصّی قائل می‌شوند.

گرچه اسلام بسیاری از تشریفات ملل و اقوام گذشته را درباره مردگان که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۶

جنبه خرافی داشته حذف کرده، ولی احترام ساده و بی‌آلایش را به صورت «غسل و کفن و دفن» برای مردگان لازم می‌داند؛ روی این حساب، موضوع غسل میّت و سایر تشریفات مردگان، یک نوع احترام بی‌آلایش نسبت به مردگان است.

به عبارت دیگر: اسلام برای انسان ارزشی فوق‌العاده‌ای قائل است و ارزش او را با وسایل و بیانات گوناگون بالا برده، حتّی این موضوع شامل حال پس از مرگ هم می‌شود و از نظر قوانین اسلام هیچ‌کس مجاز نیست به مرده مسلمانی اهانت کند، حتّی نمی‌تواند به قبر او نیز اهانت نماید.

موضوع غسل و کفن و دفن مردگان نیز یک نوع احترام به مقام انسان است؛ احترامی که جنبه خرافی ندارد.

علاوه بر این، چون از نظر اسلام مرگ پایان زندگی نیست، بلکه دروازه‌ای نسبت به جهان و زندگی دیگر و نزول در جوار رحمت الهی است، از این جهت دستور می‌دهد که بایستی مردگان را نظیف و پاکیزه کنند و با لباسی ساده و پاک به خاک سپارند تا این عمل رمز بقای حیات حقیقی و امتداد زندگی باشد «این است فلسفه غسل میّت».

غسل مسّ میّت

پیش از آن که به اصل پاسخ بپردازیم، لازم است چند نکته را ذیلًا تذکر دهیم:

۱-/ نوعاً بازماندگان مرده در اثر از دست دادن فرد عزیزی از افراد خانواده خود احساسات و عواطف بر افروخته‌ای خواهند داشت و لذا نمی‌توانند یک‌باره رابطه خود را با او قطع شده ببینند. آنها در اثر انس و علاقه‌ای که نسبت به او داشته‌اند، حتّی بعد از مرگ می‌خواهند او را ببوسند و در آغوش پرمهرشان بگیرند.

۲-/ این نکته نیز کاملًا روشن است که معمولًا بدن افراد مرده در اثر بیماری و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۷

بر اثر مسمومیّت‌های مختلف و از دست دادن قدرت دفاعی، آلوده به انواع میکروب‌هاست و نزدیک شدن به او خطرهای فراوانی از نظر بهداشتی به دنبال دارد.

۳-/ اسلام هیچ‌گاه با عواطف و احساسات انسان از در ستیزه و مبارزه در نیامده، انگیزه‌های طبیعی افراد را نادیده نگرفته، بلکه عواطف و احساسات را در مسیر خاصّی هدایت و راهنمایی نموده است.

با توجّه به نکات فوق می‌توان نتیجه گرفت: اسلام برای آن که همه افراد-/ مخصوصاً بازماندگان مرده-/ را از آلودگی به انواع میکروب‌ها و ابتلا به امراض گوناگون که از پیکر بی جان ممکن است به آنها سرایت کند، باز دارد و در عین حال با تحریم تماس با مرده، با عواطف و احساسات بر افروخته آنها مبارزه نکرده باشد مشکل قانونی برای آنها به وجود آورده است؛ یعنی دستور داده هرکسی به بدن مرده دست بزند و یا به هر نحوی از انحا بدنش با میّت تماس پیدا کند، باید تمام بدن را شستشو داده و غسل نماید.

شکّی نیست که این مشکل قانونی در عین آن که تا حدود زیادی تماس زندگان را با مردگان محدود می‌کند و آنها را از ابتلا به انواع امراض احتمالی باز می‌دارد، عواطف و احساسات آنها را نیز نادیده نگرفته است؛ و هرگاه این مشکل قانونی، مؤثّر در برقراری تماس، با مرده نگردید، «غسل مسّ میّت» خود بهترین و ساده‌ترین طرز شستشو و دفع میکروب‌های احتمالی خواهد بود.

ممکن است بعضی اشکال کنند که اگر غسل مسّ میّت ایجاد مشکل قانونی و برای جلوگیری از آلودگی و ابتلا به امراض است، پس چرا بعد از غسل دادن مرده، دست زدن و تماس پیدا کردن با بدن او موجب غسل نمی‌شود؟

ولی این ایراد سطحی به نظر می‌رسد و پاسخ آن روشن است، زیرا غسل دادن مرده با آب مخلوط با سدر و آب مخلوط با کافور و با آب خالص، خود عامل مؤثّری برای ضدّ عفونی و تمیز کردن مرده است و لااقل برای مدّتی آن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۸

خطراتی که پیش از غسل وجود داشته، موجود نخواهد بود.

بدیهی است در این صورت پس از انجام گرفتن مراسم فوق، میّت را در مدّت کوتاهی به خاک می‌سپارند و احتمال بروز میکروب‌های جدید و سرایت آن به انسان منتفی خواهد بود.

آنچه درباره غسل مردگان و غسل مسّ میّت گفته شد، گوشه‌ای از فلسفه این احکام است؛ ممکن است نکات دیگری وجود داشته که هنوز از نظر ما مخفی و پنهان است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۱۹

۱۵- چرا فرزندان نامشروع از برخی مناصب محرومند؟

سؤال

با آن که می‌دانیم فرزندانی که از روابط نامشروع به وجود می‌آیند به هیچ وجه دخالتی در عمل پدر و مادرشان نداشته و مرتکب گناه و معصیتی نشده‌اند، در عین حال می‌بینیم که در روایات اسلامی، از فرزندان نامشروع به انحای مختلف نکوهش شده است؛ به علاوه به آنان اجازه داده نشده که پاره‌ای از مشاغل و مناصب مهمّ اجتماعی مانند قضاوت، امامت جماعت، فتوا و ... را اشغال نمایند.

چگونه ممکن است کسی که به هیچ وجه مرتکب گناه و معصیتی نشده، تنها به خاطر این که پدر و مادر او مجرم و گناهکارند تا این اندازه مورد نکوهش و توبیخ قرار گیرد و تا این مقدار از حریم سعادت و تصدّی مناصب مهمّ اجتماعی محروم گردد؟!

بعلاوه، بعضی می‌گویند: این گونه فرزندان هرگز به بهشت نمی‌روند و روی سعادت نمی‌بینند؛ آیا این سخن-/ با این که می‌دانیم خداوند حکیم، گناه کسی را به حساب دیگری نخواهد نوشت «وَ لا تَزِرُ و ازِرَةٌ وِزْرَ اخْرَی»-/ صحیح است؟

پاسخ

ما پیش از آن که به اصل پاسخ بپردازیم، باید نکات ذیل را که زیر بنای این بحث را تشکیل می‌دهد مورد گفتگو قرار داده، آن‌گاه از آنها نتیجه بگیریم.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۰

۱-/ از آن‌جا که روابط نامشروع، ارتباط حقوقی و روابط مالی پدر و فرزند را از میان می‌برد، ریشه نسبت‌ها و عواطف خانوادگی را که اساس تشکیل اجتماع است قطع می‌کند؛ زن زناکار نمی‌داند که از نطفه کدام مرد باردار شده، فرزند نامشروع، پدر و ارحام و بستگانش را نمی‌شناسد؛ و بطور کلّی ده‌ها مفاسد اخلاقی و روانی و اجتماعی و تربیتی و خانوادگی و مالی و عاطفی که از زنا

سرچشمه می‌گیرد، همه اینها باعث شده که پیامبران و قانونگذاران الهی و همچنین قانونگذاران بشری، اعمال منافی عفّت را تحریم کرده، روابط نامشروع جنسی را ممنوع و غیر قانونی اعلام نمایند.

۲-/ چون در هر جمعیّت و ملّتی مقرّراتی برای زناشویی وجود دارد، از این جهت روابط نامشروع یک عمل «خلاف قانون» و «تجاوز کارانه» است. روی همین جهت مرتکبین در خود احساس یک نوع گناه و اضطراب که ناشی از روح گناهکاری و نتایج سوئی که ممکن است این عمل برای او داشته باشد، می‌نمایند.

هرگاه بر اثر تکرار و یا عواملی دیگر، این حالت نگرانی تخفیف پیدا کند و شخص زناکار به ظاهر احساس نگرانی ننماید، در ضمیر باطن او عیب مهمتری وجود دارد و آن فکر تجرّی و تجاوز و قانون شکنی و طغیان است.

۳-/ حالات روانی و فکری پدر و مادر-/ همانند سایر آثار بدنی و جسمی آنها-/ طبق قانون مسلّم وراثت، به فرزندان منتقل می‌گردد. همان‌طور که مشخّصات جسمی پدر و مادر از قبیل: رنگ چشم، مشکی بودن مو، پیوستگی ابرو و تناسب خاصّ اندام، نوعاً به شکل وراثت به فرزندان انتقال می‌یابد، حالات روانی و اخلاقی آنها از قبیل: تندخویی، ساده دلی، یکرنگی، خشونت، عصیانگری و نظایر اینها نیز از مجرای وراثت کم و بیش به فرزندان انتقال می‌یابد.

در حقیقت وراثت است که زیر بنای آینده افراد و قسمت قابل توجّهی از شخصیّت انسان را می‌سازد و زمینه را برای سعادت و شقاوت آنها آماده می‌کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۱

نتیجه‌ای که از نکات فوق می‌توان گرفت: فرزندان نامشروع، غالباً روح طغیان و تجرّی و قانون شکنی و گناه را از پدران و مادران خود تا حدودی به ارث برده و زمینه برای ارتکاب جرم و جنایت در آنها فراهم‌تر است؛ آنها نسبت به سایرین آمادگی بیشتری برای ارتکاب معاصی و گناه دارند؛ و لذا، بد آموزی‌های فردی یا محیط نامناسب، کافی است که حقیقت روح آلوده و نابسامان آنها را که مانند آتش زیر خاکستر پنهان مانده است، آشکار ساخته و خرمن سعادت و خوشبختی آنان را بسوزاند.

امّا در مورد محرومیّت از مناصب اجتماعی، علاوه بر آنچه در بالا-از وضع روحی آنها گفته شد؛ و این که این عمل یک نوع احتیاط منطقی به منظور حفظ مصالح ملّی و جامعه به شمار می‌رود، اسلام به جلب اعتماد عمومی در تصدّی این گونه پست‌های حسّاس اجتماعی اهمّیّت می‌دهد؛ و لذا، کسانی را که دارای نقطه‌های ضعف خانوادگی و سوابق نامطلوبی باشند، از تصدّی این گونه مقام‌ها که نیازمند به پاکی و طهارت روح است، محروم ساخته است.

ولی اشتباه نشود، با همه این احوال، چنین نیست که تنها فرزند نامشروع بودن علّت تامّه برای انحراف و شقاوت او باشد و اراده و اختیار او را از پذیرش تعلیم و تربیت صحیح اسلامی بکلّی سلب کرده، نتواند با به کار بستن دستورات صحیح زندگی، اهل سعادت گردد.

فرزندان نامشروع، مانند فرزندان طبیعی و قانونی در انتخاب راه سعادت و یا شقاوت آزادند؛ آنها نیز می‌توانند با اراده و اختیار خود راه تقوا و فضیلت را برگزیده، جزء گروه رستگاران و اهل بهشت گردند. این طور نیست که آنها شریر و جانی بالفطره آفریده شده باشند و به هیچ وجه نتوانند خود را از چنگال ناپاکی و گناه رهایی بخشند؛ بلکه، همان‌طوری که حضرت صادق علیه السلام فرموده است:

«انَ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۲

وَلَدَ الزِّنا یُسْتَعْمَلْ انْ عَمِلَ خیراً جُزِیَ بِهِ و انْ عَمِلَ شَرّاً جُزِیَ بِهِ؛

فرزند نامشروع از راه تربیت به کار و انجام وظیفه وادار می‌شود؛ اگر اعمالش نیکو و خیر بود، پاداش خوب داده می‌شود و اگر کار زشت و ناپسند انجام داد، کیفر نافرمانی خود را خواهد دید».

گرچه طبع سرکش، وظیفه فرزندان نامشروع را که علاقه بیشتری به گناه و قانون شکنی دارند در پیکار با معاصی دشوارتر می‌سازد؛ امّا در صورتی که برخلاف میل باطنی خود از فرمان خدا و دستورات صحیح زندگی پیروی نمایند، به حکم «افضل الاعمال احمضها؛ بهترین کارها آنهایی است که با رنج و مشقّت بیشتری توأم باشد» پاداشی بهتر و ارزنده‌تر به آنها داده خواهد شد.

بنابر این، نکوهش و توبیخی که اسلام از فرزندان نامشروع نموده، صرفاً به منظور این است که به آنها هشدار دهد که در موقعیّت خطرناکی قرار دارند و بایستی حدّاکثر مراقبت را از خود در انجام وظایف و دوری از گناه به عمل آورند، نه آن که عوامل تعلیم و تربیت به هیچ وجه در آنها مؤثّر نبوده و حتماً از اهل دوزخ خواهند بود.

به عبارت دیگر: فرزندانی که از روابط نامشروع به وجود می‌آیند، مانند کودکانی هستند که از پدران و مادران بیمار و مثلًا مبتلا به سل و امراض مقاربتی و نظایر اینها متولّد می‌شوند؛ چنین کودکانی آمادگی بیشتری برای ابتلا به آن امراض دارند که هرگاه به معالجه آنها اقدام نشود، به زودی ممکن است آنها را بیمار و مبتلا سازد؛ و به همین جهت باید برای رعایت مصالح عمومی و جلب اعتماد مردم، این گونه کودکان آماده ابتلا به سل را مثلًا از تصدّی امور مربوط به موادّ غذایی و مانند آن، جلوگیری کرد.

فرزندان نامشروع نیز یک نوع آمادگی برای قانون شکنی و گناه و عصیان دارند؛ هرگاه تعلیم و تربیت صحیح، محیط سالم، اراده و پایداری آنها نباشد، ممکن است سقوط کرده و جزء گروه جنایتکاران درآیند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۳

روی این جهات، مصالح عمومی ایجاب می‌کند که برای رعایت پیشگیری‌های لازم اجتماعی، از تصدّی پاره‌ای از مقامات خودداری کنند.

امّا این که بعضی پنداشته‌اند که فرزندان نامشروع حتماً روی سعادت و نجات نخواهند دید، کاملًا اشتباه است؛ بلکه، آنها همانند دیگران می‌توانند افرادی خوشبخت و سعادتمند گردند؛ ولی همان‌طور که گفتیم چون زمینه روحی آنها نسبت به دیگران نامساعد است، احتیاج به مراقبت و تربیت قویتر و بیشتر دارند، همان‌طور که فرزند یک نفر مسلول لازم نیست حتماً مسلول گردد، بلکه می‌توان با مراعات امور بهداشتی او را نیرومندتر از دیگران ساخت و از این بیماری نجات داد. خلاصه، آمادگی زمینه، دلیل قطعی بر ابتلا نخواهد بود و اراده نیرومند و تربیت می‌تواند آن را جبران نماید.

جالب این که، اگر این گونه فرزندان نامشروع در برابر گناه پایداری کنند، مقامی ارجمندتر و بالاتر از افراد همردیف و مشابه خود خواهند داشت، چرا که آنها مجاهده بیشتری کرده‌اند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۵

۱۶- ضررهای بهداشتی گوشت خوک

سؤال

خوردن گوشت خوک چه زیانی دارد که اسلام از آن جلوگیری کرده است، با این که مسیحیان به خوردن آن علاقه شدیدی نشان می‌دهند؟!

پاسخ

امروز این واقعیّت ثابت شده که گوشت خوک بیش از آنچه که تصوّر می‌شود، خطرناک است. خطرات متعدّدی از این رهگذر

دامنگیر مصرف کنندگان آن می‌شود که هم از نظر اخلاقی (از طریق هورمونها) و هم از نظر بهداشتی صورت می‌گیرد.

در اینجا تنها به یکی از زیان‌های بهداشتی آن که بیماری خاصّی است به نام تریشینوزیس اشاره می‌کنیم و جالب این که آنچه در ذیل می‌خوانید ترجمه مقاله‌ای است از یکی از منابع علمی آمریکایی که توسط آقای دکتر محمّد غفرانی برای ما ارسال شده است.

یک بیماری خطرناک ناشی از خوک

اغلب سازمان‌های بهداشتی، گزارش‌هایی از اطبّا درباره بیمارانی که شدیداً به بیماری موسوم به تریشینوزیس مبتلا هستند دریافت می‌کنند و اکنون این گزارش‌ها

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۶

تا حدّی حکایت از این می‌کند که این بیماری جنبه «اپیدمی» یافته است؛ یعنی، موارد این بیماری به مراتب بیشتر از آن است که قاعدتاً در جامعه باید باشد.

«تریشینوزیس» یک بیماری انگلی است که ناشی از کرم کوچک مویی شکل می‌باشد که خود از انواع کرم‌های گرد است. این کرم دوره زندگی خود را در بدن خوک و برخی حیوانات دیگر می‌گذراند، هرچند هر پستاندار ممکن است با خوردن گوشت خوک آلوده، خود به این مرض مبتلا شود، ولی حسّاسیّت انسان دراین جهت به مراتب بیشتر است؛ به عنوان مثال، خرس با خوردن اجزای بدن خوک مانند روده به آسانی آلودگی یافته و شکارچیان و افراد دیگری که گوشت خرس آلوده را مصرف نموده‌اند به نوبه خود به این بیماری مبتلا شده‌اند.

معمولًا انسان در اثر خوردن گوشت خوک که به نحو کافی پخته نشده است، به این بیماری مبتلا می‌شود (کسی نمی‌تواند مدّعی باشد گوشت خوکی را که مصرف می‌کند کاملًا پخته شده است، زیرا هم اکنون مواردی از تریشینوزیس ناشی از خوردن گوشت خوک دیده می‌شود که به ظاهر قبلًا با وسایل مدرن آن را به نحو اطمینان بخشی پخته بودند و خود نگارنده مقاله در پایان به این مطلب اشاره می‌کند. (توضیح مترجم)

یک مطالعه بر مبنای «اتوپسی» نشان داده است از ۲۵ میلیون نفر مردمی که این انگل را در بدن خود نشو و نما داده‌اند، تنها دسته‌ای از آنها علایم بیماری را به نحور بارز «بالینی» نشان داده‌اند، ولی هزاران مورد بیماری از نظر پزشکان ناشناخته مانده است!

همچنین تخمین زده شده است که از ۲۵ میلیون نفر مردمی که آلودگی آنان با اتّکا به پیدا شدن این انگل در عضلات بدن و اغلب در «دیافراگم» ثابت شده است، ۱۶۰۰۰ نفر بیماری را به نحو مشخّص و واضح در کلینیک نشان داده‌اند که از این عدّه پنج درصد به جهت شدّت آلودگی در گذشتند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۷

۱۷- چرا کافر ناپاک است؟

سؤال

فلسفه این که پیروان سایر ادیان و خلاصه «کفّار» از نظر اسلام ناپاک هستند و مسلمانان نمی‌توانند با آنها معاشرت و آمیزش کامل کنند، چیست (در صورتی که از نظر نظافت و رعایت بهداشت از بعضی از مسلمانان بهترند)؟ بدیهی است این پاسخ که ممکن است آمیزش با آنها انحراف فکری ایجاد کند و احیاناً با بحث و گفتگو و سفسطه، مسلمانی را گمراه سازند و یا از طریق «بایکوت کردن» می‌توان غیر مسلمانی را به اسلام متوجّه ساخت، خطاست و باید این حربه را کنار گذاشت؛ زیرا اسلام دین روشنفکران است نه چشم و گوش بسته‌ها!

پاسخ

درست است که دین اسلام آیین روشنفکران است نه چشم وگوش بسته‌ها، ولی اگر منظور این است که اسلام تعلّق به دسته خاصّی دارد، بدیهی است که چنین نیست و اسلام دین همه افراد انسانی است؛ و اگر هدف این است که روشنفکران و افراد مطّلع از تعالیم عالی اسلام بهره بیشتری می‌برند، مطلب صحیحی است؛ ولی دلیل بر این نمی‌شود که اسلام در قوانین خود افراد کم اطّلاع یا بی‌سواد را از نظر دور داشته و رعایت حال آنها را ننموده باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۸

همان‌طور که سابقاً هم اشاره کردیم، ناپاک بودن کفّار مسلّماً یک نوع ناپاکی معنوی و آلودگی باطنی است؛ که آثار آن در جسم آنها هم ظاهر شده است؛ و یک فایده آن همان حفظ عقاید بسیاری از مردم می‌باشد که با آمیزش و معاشرت با افراد منحرف و گمراه، به زودی تحت تأثیر قرار می‌گیرند و منحرف می‌شوند؛ و این مطلب تازگی ندارد، همیشه مصلحین به افراد معمولی مردم سفارش می‌کنند که از معاشرت با افراد آلوده و گمراه و منحرف دوری کنند؛ منتها، اسلام این موضوع را به صورت حکم «ناپاک بودن کفّار» بیان کرده است.

از طرفی ملاحظه می‌کنیم که اسلام روابط اقتصادی و تجارتی و امثال آن را به کفّار با شرایط معیّنی اجازه داده، امّا اجازه نداده که رفیق سفره و کاسه شوند؛ یعنی، هم خواسته از منافع آنها بهره‌مند گردند و هم از ضررهای عقیدتی و اخلاقی آنان که لازمه معاشرت کامل برای بسیاری از مردم است، در امان بمانند.

اشتباه نشود، ما نمی‌گوییم افراد روشنفکر با اطّلاع، که خطر انحراف و گمراهی و فساد اخلاقی بر اثر آمیزش با کفّار در خود نمی‌بینند، می‌توانند معاشرت کامل با آنها داشته باشند و از این حکم مستثنا هستند، نه! احکام اسلام جنبه خصوصی ندارد و برای این که حدود آن محفوظ بماند باید عمومیّت داشته باشد؛ چه این که در غیر این صورت هرکس به عنوان این که خود را از اهل اطّلاع می‌داند و از همنشینی با کفّار خطر انحراف در خود نمی‌بیند، با آنها آمیزش پیدا می‌کند و بکلّی حریم قانون شکسته می‌شود. (دقّت کنید)

گذشته از این، تمام افراد کافر از بسیاری از آلودگی‌ها و چیزهای نجس مانند خون و گوشت خوک و مشروبات الکلی اجتناب نمی‌کنند و طبعاً تمام زندگی آنان آلوده می‌باشد؛ برای دوری از این آلودگی‌ها، آیین اسلام آنها را «نجس» شمرده تا مسلمانانی که ممکن است بر اثر معاشرت آلوده شوند، از هر نوع آلودگی محفوظ بمانند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۲۹

۱۸- جزیه برای چیست؟

سؤال

منظور از بعثت رسول اکرم هدایت و ارشاد مردم است که همواره توأم با معنویات می‌باشد؛ ولی از آن طرف، در قوانین اسلام مطالبی دیده می‌شود که با غرض اصلی اسلام-/ ارشاد مردم به راه راست-/ سازگار نیست؛ چنان که می‌فرماید: اگر مسیحیان و یهودیان حاضر شوند جزیه بپردازند، آنان را آزاد بگذارید؛ در صورتی که جزیه خود نحوی توجّه به امور مادّی است؛ بعلاوه، چگونه اسلام اجازه می‌دهد که آنان را تشویق کند که بر آیین تحریف شده خود باقی بمانند؟

پاسخ

یکی از افتخارات اسلام این است که کسی را مجبور نمی‌کند که بطور اکراه پیرو این آیین گردند، چنان که در آیه ۲۵۶ از سوره

بقره فرموده است: «لَا اكْرَاهَ فِي الـدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْـدُ مِنَ الْغَيِّ؛ در قبول دین اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی روشـن شـده است.» سرّ این مطلب هم واضـح است؛ زیرا اسـلام از روز نخست دعوت عمومی خود را براسـاس منطق و دلیل نهاده و در راه مبارزه با خرافات و موهومات، یگانه سـلاحش همان تشـریح حقایق و روشن نمودن افکار عمومی بوده است. با داشـتن چنین سـلاح نیرومندی که افراد بیدار و فهمیده را به خود جلب می کند، چه نیازی به زور و اجبار دارد؟

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۰

اساساً عقیـده و ایمـان واقعی احتیاج به مقـدّمات و مبانی مخصوصـی دارد که تا در انسان از روی درک و بصـیرت و اختیار حاصـل نشود، محـال است در دل جـای گیرد؛ و اگر روزی بـا جبر و فشـار تحمیـل شود، از محیـط زبان بیرون نمی‌رود و راهی به قلب پیـدا نخواهد کرد؛ و البتّه با برطرف شدن عوامل جبر، فوراً به صورت نخست باز خواهد گشت.

ایمان یک چنین افرادی در اسلام بی‌ارزش است. اسـلام می‌خواهد افرادی را تربیت کند که تا آخرین نفس، پایبند به اصول مقدّس اسلام بوده و آنی از آن غفلت نورزند. این چنین ایمانی جز با منطق و دلیل و تنویر افکار، میسّر نمی‌شود.

هدف جهاد در اسلام، و مبارزه در برابر تهاجم دشمن، خود بحثی است جداگانه. امّا جزیه: جزیه مالیات سرانه‌ای بود که اهل کتاب آن را در هر سـال، بـه دولـت اسـلامی می‌پرداختنـد؛ و علّـت قرار دادن چنیـن مالیـاتی این بـود که چـون کشورهـای آنـان به دسـت مسـلمانان اداره می‌شد و یا به صورت یک اقلّیت در جوامع اسـلامی زندگی می کردند، دولت اسلامی مجبور بود که حفاظت و نظم و امنیّت آنها را به عهده بگیرد؛ از این لحاظ لازم بود مالیات عادلانه‌ای از هر فردی که اسلام را نپذیرفته است دریافت کند و در راه تأمین وسایل زندگی و حفظ جان و مال آنان مصرف نماید.

ناگفته پیداست، نیروهایی که دولت اسلامی مجبور بود در نقاط مختلف کشور متمرکز سازد تا جان و مال آنها را از هرگونه تجاوز احتمـالی مصـون دارد، احتیـاج به هزینه‌هـای زیـادی داشت که یگـانه راه تـأمین آن این بود که از خود مردم گرفته و در طریق رفـاه خودشان مصـرف نمایـد-/ به خصوص این که غیر مسـلمانان هرگز در جنگ‌هایی که با دشمنان اسلام روی می‌داد، نفراتی به میدان نمی‌فرستادند.

شواهد تاریخی گواهی می‌دهند مبلغی که از اهل ذمّه دریافت می کردند،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۱

عنوان جریمه و فشار نداشت؛ بلکه هدف صرف آن در تأمین آسایش آنان بوده است.

اینک نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم:

۱-/ هنگـامی که «عُبـادَهُ بِن صـامِتْ» فرمانروایـان مصـر و سایر قبطیان را به دین اسـلام دعوت می کرد، به آنان چنین گفت: اختیار با شماست، خواستید آیین اسـلام را با کمال آزادی اختیار کند و اگر نمی‌خواهید مسـلمان شوید، می‌توانید جزیه بدهید و تحت فرمان حکومت اسـلامی باشـید و تا ما باشـیم و شـما باشید، همه ساله رفتاری با شما خواهیم نمود که طرفین از هم خشنود باشیم؛ ما با شما هم پیمان می‌شویم، جان و دارایی شما را حفاظت می‌کنیم و هرکس به اموال شما تجاوز کند با او می‌جنگیم!

۲-/ پس از آن‌که مسـلمانان در نبرد با رومیان فاتح شدند و قسـمت‌های زیادی از «شامات» به دست آنان افتاد، مردم «حِمص» حاضر شدنـد جزیه بپردازنـد؛ سپس مسلمانان به عللی صـلاح دیدنـد پیمانی که بین خود و مردم مسیحی «حِمص» بسته بودند با رضایت طریفین ملغی سازنـد؛ از این لحـاظ سـردار بزرگ مسـلمانان در یـک مجمع عمومی به مردم «حِمص» چنین خطـاب کرد: آنچه به ما داده‌ایـد از ما پس بگیریـد و ما را از هم پیمانی خود آزاد سازیـد. مردم «حمص» در پاسـخ گفتنـد: هرگز ما از شـما جدا نمی‌شویم، دادگستری و پرهیزکاری شما به مراتب بهتر از رفتار رومیان است، ما حاضریم-/ اگر شما بپذیرید-/ همراه نیروهای اسلامی با ارتش رومیان بجنگیم!

۳-/ مقـدار جزیه‌هـایی را که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله برای نصارای «نجران» معیّن نموده، دست مطلب ما را روشن می‌سازد؛ زیرا قرار شـد که مردم آن‌جا سالی سه هزار «حُلّه» که بهای هر حله چهل درهم بود، بطور تدریـج در دو وقت بدهند؛ دو هزار آن را در ماه صـفر و هزار دیگر را در ماه رجب و همچنین رسول اکرم صـلی الله علیه و آله با اهل «اذرح» صـلح نموده که سالی صد دینار بدهند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۲

بطور مسلّم این رقم پول‌ها در برابر نگهبانی و حفظ جان و مال آنها در برابر دشمن، چندان قابل توجّه نبود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۳

۱۹- لباس احرام

سؤال

چرا لباس احرام باید از لباس‌های معمولی و دوخته نباشد؟

پاسخ

مراسم حـج یکی از عبادت‌های دسـته جمعی است که بایـد با تجرّد کامل و وارسـتگی مطلق انجام گیرد؛ از این نظر، به پوشـیدن دو قطعه پارچه اکتفا شده و از پوشـیدن لباس‌های معمولی و رسمی که نشانه تمایز و اختلاف و احیاناً تفاخر و برتری است جلوگیری به عمـل آمـده؛ و از این راه یکی از آمال بزرگ انسانها که روزی بشـر تمام عوامل موهوم برتری‌جویی را کنار بگـذارد، جامه عمل به خود پوشیده است.

به عبـارت دیگر: حـج عالیترین تجلّیگاه تساوی انسان‌ها در برابر خـداست و برای همین هـدف، لازم است از هر نوع لباس رسـمی و معمولی که پدید آورنده امتیاز است خودداری شود و به دو قطعه لباس پیراسته از هر نوع تفاوت و امتیاز اکتفا گردد؛ و هم یکرنگ و یکسان در این مراسم بزرگ شرکت جویند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۴

۲۰- چرا گوشت‌های قربانی تلف می‌شود؟

سؤال

منظور از قربانی در روز عیـد قربان در سـرزمین «منی»-/ با این که بسـیاری از قربانی‌ها به مصـرف صـحیح نمی‌رسـد و در دل خاک مدفون می گردد-/ چیست؟

پاسخ

می‌دانیم یکی از اعمـال حـج در روز دهم ذی‌حجّهٔ الحرام این است که حیـوانی را در منی قربـانی کننـد و این یـک فریضه مسلّم و دسـتور صریح اسلام است؛ و یکی از اسرار آن زنده کردن خاطره فداکاری بزرگ مرد الهی و قهرمان توحید، حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام می‌باشد.

جریان فـداکاری ابراهیم خلیل این است که خداوند برای تکمیل روح و روان و اثبات لیاقت و پایه فدا کاری وی به او دسـتور داد تا فرزنـد فوق‌العـاده عزیز خـود را در سـرزمین «منی» در راه خـدا قربـانی نمایـد-/ البتّه این فرمـان جنبه آزمایشـی داشت و برای اثبـات

شایستگی آن مرد الهی بود؛ و لذا، هنگامی که وی آماده اطاعت گردید، دستور آمد که به جای فرزند خویش، گوسفندی را ذبح نماید.

آمادگی و مهیّا گشتن وی برای اطاعت دستور خداوند ثابت کرد که روح اخلاص و اطاعت، روح جانبازی و فداکاری، در او آن‌چنان قوی و نیرومند است

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۵

که می‌تواند در پرتو ایمان، بر هر چیز-/ حتّی بر عواطف و احساسات عمیق و ریشه دار پدرانه-/ پیروز آید و برای یک هدف عالی و معنوی، از فرزند خویش بگذرد؛ اگر چه سرانجام فقط گوسفندی ذبح کرد.

زائران خانه خدا با کشتن گوسفندی در سرزمین «منی» خاطره اخلاص و قدرت ایمان و پایه فداکاری او را در دل‌ها زنده می‌سازند و از این رهگذر به یکدیگر درس فداکاری و جانبازی می‌آموزند و گویا عملًا چنین می گویند که مرد خدا کسی است که در راه خدا از همه چیز بگذرد-/ چنان که آن مرد بزرگ گذشت-/ این گوشه‌ای از اسرار قربانی روز «منی» است.

اکنون باید دید نظر اسلام در این گوشت‌های قربانی چیست و آیا مسلمانان در این باره وظیفه‌ای دارند؟

برای پاسخ این پرسش، به کتاب آسمانی خود «قرآن مجید» مراجعه کرده و می‌بینیم که سوره حج به کلّیّه کسانی که در روز عید قربان در «منی» حیوانی را قربانی می کنند، چنین دستور می‌دهد: «وَ اطْعِمُوا الْبائِسِ الفَقیر؛ و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید!»[۱۶۰] و نیز می‌فرماید: «فَکُلُوا مِنْها وَ اطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرّ؛ از آن (قربانی) خود بخورید و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید!»[۱۶۱] در رساله‌های عملیّه دستور می‌دهند که زائران خانه خدا گوشت قربانی را سه قسمت کنند:

بخشی از آن را خودشان استفاده کنند و بخشی را به مؤمنان و بخشی را به نیازمندان بدهند.

این دستورات صریح، حاکی است که منظور از کشتن این حیوانات علاوه بر یک سلسله فواید معنوی که در بالا تذکّر داده شده، این است که این ذبایح به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۶

مصرف صحیح برسد و کاری نکنند که اسراف و تبذیری در آنها بشود.

اکنون وظیفه حجّاج مسلمان و دولت‌های اسلامی این است که ترتیبی دهند که از این گوشت‌ها به طرز صحیحی بهره‌برداری شود؛ و این وظیفه اسلامی با سایر اهداف آن هماهنگ گردد. امروز باید با تأسیس سردخانه مجهّز، از دفن شدن این گوشت‌ها در دل خاک جلوگیری نمود تا بتدریج در مواردی که قرآن مجید بیان فرموده، مصرف شود.

در زمان‌های گذشته که تعداد حجّاج به این اندازه نبود، گوشت‌های قربانی در همان روز به طرز صحیحی به مصرف می‌رسید؛ ولی امروز که بر اثر سهولت وسایل نقلیّه، شماره زائران فزونی یافته است، باید از طریق وسایل مدرن، از اتلاف این گوشت‌ها جلوگیری نمود و رفاه زائران و اهداف اسلامی را در نظر گرفت؛ و این وظیفه دولت‌های اسلامی و ملّت‌های آگاه مسلمان است که به آرمان‌های اسلامی جامه عمل بپوشانند و از هرگونه تبذیر و اسراف جلوگیری نمایند و اگر در این راه هم اشکال پیش آید، تقصیر متوجّه مسلمانان است، نه قانون خدا!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۷

۲۱- چرا خواندن «کتب ضالّه» حرام است؟!

سؤال

با این که اسلام آیین علم و دانش است، چرا خواندن پاره‌ای از کتاب‌ها (کتب ضالّه) را تحریم کرده است؟

پاسخ

البتّه اسلام دین علم و دانش است؛ و این دین آسمانی، انسانها را به فرا گرفتن علوم و توسعه بخشیدن و همگانی ساختن آن تشویق می‌کند. تکامل و پیشرفت فرد و اجتماع را در فرا گرفتن دانش می‌داند؛ ولی در عین حال اسلام به یک نکته اساسی توجّه کامل دارد و آن نکته این است که همان‌طور که باید جامعه را از عوامل خطرهای مادّی مانند بیماری‌های واگیردار حفظ کرد، باید ازعوامل انحراف‌های فکری و معنوی نیز حفظ نمود.

در تمدّن ماشینی امروز، افراد آزاد هستند که هر نوع عقیده و فکر و انحرافی را تا آن‌جا که مخلّ به نظام مادّی اجتماع نیست، بپذیرند؛ ولی در اسلام این طور نیست.

اسلام می‌خواهد جامعه‌ای به وجود آورد که در مسیر تکامل معنوی و اخلاقی پیش برود. این کار میسّر نمی‌شود جز از این راه که با عوامل انحراف فکری و اخلاقی مبارزه کند و نگذارد این عوامل بر زندگی مردم مسلّط شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۸

با توجّه به این اصل اساسی، بخوبی معلوم می‌شود که چرا اسلام، خواندن کتب گمراه کننده را که به عقاید و افکار صحیح و یا به اخلاق سالم لطمه می‌زند، ممنوع ساخته است. اگر خواندن این نوع کتب و نوشته‌ها برای همگان آزاد باشد، مردم چه تضمینی برای نگهداری افکار و اخلاق خود از انحراف دارند؟ هرگز نباید قدرت تلقین و تبلیغ را نادیده گرفت و چه بسا این نوع نوشته‌ها از راه تلقین و تبلیغ، مسیر زندگی افراد را بکلّی منحرف سازند؛ چه بسیارند جوانانی که بر اثر کتب منحرف کننده و رمان‌های عشقی و جنایی رسوا و خطرناک، در پرتگاه فساد و سقوط اخلاقی افتاده‌اند.

به این علل یاد شده است که اسلام اجازه نداده کتب گمراه کننده، بطور آزاد در اجتماع نشر شود و مورد مطالعه همگان قرار گیرد؛ ولی بر همین اساس که این دین طرفدار علم و دانش است، خواندن و مطالعه این گونه کتاب‌ها را بر دانشمندانی که قدرت دارند حقّ و باطل را با میزان عقل توانای خود از هم بشناسند، حرام نکرده است.

دانشمندان نه تنها می‌توانند این گونه کتاب‌ها را مورد مطالعه قرار دهند، بلکه بر دانشمندان اسلامی مطالعه آنها واجب و لازم است تا بتوانند منطق مخالفان را که در این کتب آمده است به دست آورند و با آن مبارزه کنند و چگونگی منطق و راه و روش تبلیغ دشمنان را بشناسند و از راه صحیح و مؤثّر در مبارزه با آن بکوشند.

در تاریخ اسلام مذاکرات زیادی میان پیشوایان دینی و طرفداران عقاید غیر اسلامی واقع شده که مؤلّفینی از قبیل مؤلّف کتاب «احتجاج طبرسی»[۱۶۲] به جمع‌آوری این نوع بحث‌ها پرداخته‌اند؛ و این خود نمونه‌ای از این است که تحریم «کتب ضالّه» در اسلام به معنای کشتن آزادی فکر و مخالفت با دانش نیست؛ و پیشوایان دینی همواره این گونه عقاید را از راه منطق و بحث آزاد پاسخ گفته‌اند، نه از راه ایجاد اختناق فکری و عقیده‌ای.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۳۹

۲۲- چرا نمی‌توان قرآن را به غیر مسلمان داد؟

سؤال

با این کتاب آسمانی ما قرآن، هادی ملّت‌ها و راهنمای جامعه انسانها می‌باشد؛ و برای همین هدف باید در اختیار تمام مردم جهان-/ اعم از مسلمانان و غیر مسلمان-/ قرار گیرد تا از تعلیمات آن بهره‌مند گردند و به راه حقیقت هدایت شوند؛ با این حال، در

کتاب‌های فقهی می‌خوانیم که نمی‌توان قرآن را به کافر هدیه کرد و یا در اختیار او گذارد.

پاسخ

هرگاه قرار دادن قرآن در اختیار غیر مسلمان به منظور هدایت و روشن نمودن و جلب او به سوی اسلام و شناسایی آن باشد و این هدف با ترجمه‌های آن انجام نپذیرد، در این صورت مانعی نخواهد داشت که قرآن را در اختیار او بگذاریم؛ ولی اگر چنین هدفی در کار نباشد، ممنوع است؛ زیرا:

بزرگترین گواه حقّانیّت اسلام و معجزه جاویدان پیامبر اسلام قرآن است که به صورت یک سند زنده بر تارک اعصار می‌درخشد و یکی از راه‌های بهره‌برداری از آن این است که به وضع آبرومندی چاپ شود و در سراسر جهان پخش گردد تا افراد حقیقت جو در پرتو آیات آن، با آیین اسلام آشنا گردند؛ و این خود گواه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۰

استواری محتویات این کتاب است که در هر زمان و مکانی، به تمام ملل جهان عرضه می‌شود و جامعه بشری را در هر عصری به مطالعه خود دعوت می‌کند.

قرآن کریم به پیامبر دستور می‌دهد که حتّی در اثنای جنگ، اگر یک فرد غیر مسلمان مایل باشد که کلام خدا (قرآن) را بشنود، پیامبر باید به او اجازه دهد تا به میان مسلمانان بیاید و سخن خدا را بشنود و در صورت تمایل به بازگشت، او را به جایگاه نخستین خود بازگرداند.[۱۶۳] با این وصف، حفظ احترام قرآن از این که مورد اهانت قرار گیرد، بر هر فرد مسلمانی لازم است و هرگاه احتمال دهیم که یک فرد غیر مسلمان ممکن است نسبت به قرآن کاری انجام دهد که هتک و جسارت محسوب می‌شود، در این صورت نباید آن را در اختیار او قرار دهیم و اگر هم در اختیار داشته باشد، باید به هر نحوی ممکن است از او باز گیریم؛ و ظاهراً نظر فقهای اسلامی که می‌فرمایند: نمی‌توان قرآن را در اختیار کافران گذارد، همین صورت است که گفته شده، نه آن صورت که به منظور هدایت باشد.

خلاصه، باید قرآن از دسترس دست‌های آلوده خارج باشد، مگر آن که در پرتو آن احتمال راهنمایی آنان داده شود که در این صورت می‌توان در اختیار آنها گذارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۱

۲۳- علّت سختگیری در اثبات بعضی جرایم

سؤال

چرا برای اثبات عمل منافی عفّت، باید چهار نفر گواهی دهند؟ آیا این سختگیری در مرحله اثبات جرم، موجب ازدیاد عمل منافی عفّت نیست؟

از این گذشته، چرا قاعده «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز؛ هر شخص عاقلی اقراری بر ضرر خود کند، مؤثّر خواهد بود.» در این‌جا الغا شده و کسی که شخصاً اعتراف به ارتکاب عمل منافی عفّت کند تا سه مرتبه از او پذیرفته نخواهد شد و تنها در مرتبه چهارم از او پذیرفته می‌شود؟

پاسخ

اصولًا قانون اسلام در مورد مجازات اعمال منافی عفّت، صورت خاصّی دارد که جهات لازم در آن رعایت شده است؛ یعنی از یک‌سو مجازات این اعمال را کاملًا شدید و سنگین قرار داده است که از تازیانه و تبعید شروع می‌شود و در بعضی از موارد به اعدام

منتهی می گردد؛ و از سوی دیگر، راه اثبات این جرم را مشکل قرار داده است تا آن‌جا که تعداد شهود لازم را برای اثبات آن، دو برابر شهود در سایر جرم‌ها قرار داده و یک مرتبه اقرار خود شخص را هم کافی ندانسته است.

ضمیمه شدن این دو جهت به یکدیگر-/ تشدید اصل مجازات و سختگیری در

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۲

راه اثبات جرم-/ وضع خاصّی به این قانون جزایی داده است؛ به این معنا که، این قانون تأثیر روانی خود را در جلوگیری افراد از ارتکاب به این نوع گناهان دارد و در عین حال، عملًا افراد زیادی را هم شامل نمی گردد.

به عبارت دیگر: منظور اصلی از وضع این گونه قوانین، جلوگیری افراد از ارتکاب جرم است نه اعدام و از بین بردن آنها؛ و این اثر، از سنگین بودن نوع مجازات گرفته می‌شود؛ برای این که شخص مرتکب، هر لحظه مجازات شدید را در نظر خود مجسّم می کند و احتمال می‌دهد بر اثر پیش آمدی جرم او اثبات گردد؛ ترس و وحشت او را فرا می گیرد و همین ترس و وحشت از مجازات احتمالی آینده، غالب افراد را از ارتکاب گناه باز می‌دارد.

غالباً دیده‌ایم که برای ارتکاب گناه بزرگی-/ مانند فروش موادّ مخدّر-/ در شرایط خاصّی مجازات شدیدی مانند «اعدام» تعیین می گردد؛ اگر چه این مجازات مخصوص شرایط معیّنی است، امّا همان احتمال به وجود آمدن شرایط آن، تأثیر قابل توجّهی در روح مرتکبین می گذارد.

خلاصه این که: قوانین جزایی اسلام در این قسمت طوری معیّن شده که حدّاکثر تأثیر خود را در جلوگیری از گناه داشته باشد و در عین حال، دامان عدّه زیادی را نیز نگیرد. روی این حساب، اجرای مجازات اعدام در یک یا چند مورد هم که باشد اثر شدید خود را در افکار سایر مرتکبین می گذارد؛ زیرا همین اندازه که احتمال دارد یک روز این قانون گریبان آنها را نیز بگیرد برای بیداری آنها کافی است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۳

۲۴- چرا باید حیوان با شرایط مخصوصی ذبح شود؟

سؤال

در اسلام برای ذبح حیوانات شرایطی مانند قطع چهار رگ گردن و گفتن بسم اللَّه در نظر گرفته شده، بطوری که اگر این شرایط انجام نگیرد، گوشت حیوان قابل استفاده نیست. در حالی که جمعی از مردم جهان بدون توجّه به این دستورات، از گوشت حیوانات استفاده می کنند و اثر بدی هم نمی‌بینند. توضیح دهید این شرایط چه تأثیری دارد؟

پاسخ

چنین به نظر می‌رسد که اسلام با این دستورات می‌خواهد سه موضوع را تأمین نماید:

اوّل: دوری جستن از آیین بت‌پرستان که حیوانات خود را به نام «بت» سر می‌بریدند؛ و لذا، گفتن نام «خدا» را به عنوان جزئی از برنامه وسیعی که برای ریشه کن ساختن افکار بت‌پرستی طرح کرده، لازم دانسته است.

دوّم: بیرون ریختن خون از بدن حیوان تا در لابه‌لای گوشت باقی نماند و با آن خورده نشود؛ طبّ امروز ضررهای قابل توجّهی برای تغذیه با خون کشف کرده است.

گذشته از این، خون همیشه مملوّ از انواع میکروبهاست و از طرفی به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۴

تجربه ثابت شده که تغذیه با خون، روحیّات و ملکات نامطلوبی در انسان به وجود می‌آورد، از جمله ضعف عواطف و ستمگری و قساوت قلب است.

سوّم: تسریع در جان دادن حیوان و جلوگیری از شکنجه و زجرکش نمودن آن که با روح انسانیّت سازگار نیست. این موضوع با قطع چهار رگ گردن به سرعت حاصل می‌گردد.

این خلاصه‌ای از جهات سه گانه‌ای است که با شرایط اسلامی ذبح، تأمین می‌گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۵

۲۵- فلسفه ختنه

سؤال

فلسفه ختنه از نظر بهداشت چیست؟

پاسخ

پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا:

۱-/ تشکیل عفونت بین غشا و سر آلت تناسلی در عدّه‌ای از کسانی که ختنه نشده‌اند زیاد دیده می‌شود و عمل ختنه از این ابتلا جلوگیری می‌کند.

۲-/ آمار نشان می‌دهد که سرطان آلت، در کسانی که ختنه نشده‌اند بیشتر است؛ البتّه باید در نظر داشت در شیر خوارانی که زود ختنه می‌شوند به علّت عدم رعایت نکات بهداشتی، با تشکیل زخم سر آلت، احتمال تنگی سوراخ انتهای خارجی مجرای ادرار وجود دارد، ولی باید مراقب آنها بود که ضمن استفاده از فواید این وظیفه مذهبی، از زیان‌های احتمالی ناشی از عدم انجا م صحیح آن برکنار بمانند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۷

۲۶- فلسفه محلّل

سؤال

مردی که زن خود را «سه طلاقه» کرده، اگر بخواهد مجدّداً با او ازدواج کند چرا احتیاج به ازدواج با دیگری دارد؟

پاسخ

علمای اسلام به پیروی از قرآن مجید، بر این امر اتّفاق دارند که اگر مردی همسر خویش را با شرایط مخصوصی سه بار طلاق داد، همان شوهر در صورتی می‌تواند با آن زن مجدّداً ازدواج کند که آن زن با شخص دیگری ازدواج نماید. اگر او زن را با طیب خاطر طلاق دهد، طرفین می‌توانند برای بار چهارم با هم ازدواج نمایند و تا این کار عملی نشود، آن زن بر شوهر اوّل حرام است.

فلسفه این شرط معلوم است؛ زیرا اسلام با مقرّر کردن آن، خواسته است از تکثیر طلاق بکاهد و از این که طرفین طلاق را بازیچه خود قرار دهند (هر موقع خواستند ازدواج کنند و هر موقع خواستند از هم جدا شوند) جلوگیری نماید؛ زیرا:

اوّلًا: هنگامی که مرد می‌خواهد اقدام به طلاق سوّم کند، اگر به موضوع «محلّل» متوجّه شود و بداند که ازدواج چهارم منوط به این است که این زن با شخص دیگری ازدواج کند و طلاق بگیرد، ممکن است از اصل طلاق منصرف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۸

شود؛ زیرا، اقدام زن و مرد به طلاق معمولًا توأم با امید برگشت است و این امید در طلاق سوّم بکلّی منتفی است، چون هیچ مقامی می‌تواند شخص دوّم را مجبور به طلاق سازد؛ چون ممکن است روح طرفین آن‌چنان با یکدیگر توافق پیدا کند که طرفین مایل به ادامه ازدواج باشند و یا لااقل شوهر دوّم (محلّل) حاضر به طلاق نشود.

اندیشه این مطلب که شاید «محلّل» دیگر زن را طلاق ندهد، در بسیاری از افراد مؤثّر افتاده و از اقدام به طلاق باز می‌دارد.

ثانیاً: لزوم وجود «محلّل» در ازدواج چهارم چه بسا حسادت و به تعبیر صحیح‌تر عواطف و غیرت و شهامت مرد را تحریک کند که فکر طلاق را از مغز خود بیرون سازد؛ زیرا غیرت و عاطفه خاصّ زناشویی مانع از آن می‌شود که زنی که مدّتی با او به سر برده-/ حتّی پس از طلاق و از طریق مشروع-/ در اختیار دیگران قرار گیرد؛ و اسلام با پیش کشیدن مسأله «محلّل» در ازدواج مجدّد، خواسته است عواطف مردان را به نفع زنان و برای بقای رشته زناشویی تحریک کرده و از طریق صحیح و معقول، از افزایش طلاق جلوگیری نماید.

در پایان باید این نکته را نیز متذکر شد: ازدواج با شخص دیگر گاهی تمایلات زن را به شوهر اوّل تشدید می‌کند؛ زیرا گاهی ازدواج دوّم مطابق میل زنان صورت نمی‌گیرد و رفاه و آسایشی که در خانه شوهر اوّلی داشت در خانه دوّمی میسّر نمی‌شود؛ چه بسا عواطف و اخلاق شوهر اوّلی در نظر وی برتری پیدا می‌کند و با این شرایط و مقایسه، انقلاب روحی پیدا کرده و به ارزش زندگی از دست رفته خود پی می‌برد و با حالت حسرت و ندامت تصمیم می‌گیرد که اگر ورق برگردد و بار دیگر با شوهر اوّل ازدواج نماید، تا آن‌جا که ممکن است محیط زندگی را گرم و روشن نگاه دارد و از پیش کشیدن موضوعات کوچک منصرف شود و به ناسازگاری خود در پرتو صبر و استقامت خاتمه دهد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۴۹

۲۷- خطرات جسمی و روانی انحرافات جنسی

نظریه یک روان پزشک با سابقه در این باره

سؤال

آیا عمل استمنا زیان آور است؟

پاسخ

گرچه بعضی از «پزشکان بی خبر» و «روان شناسان غیر محقّق» سعی دارند که عمل زشت و شوم «استمنا» را در نظر برخی از جوانان بی‌ضرر جلوه دهند، امّا نامه‌های فراوانی که از مبتلایان به ما رسیده، و مشاهدات حسّی و خارجی کاملًا گواهی می‌دهد که این سخن در واقع یک نوع انکار حقایق حسّی و اغفال مسلّم جوانان است.

در این‌جا مقاله مستدل و محقّقانه‌ای را از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرانیم که اقتباس از مقاله یکی از روان پزشکان معروف (دکتر چهرازی) در شماره ۱۳ مجله دانشمند و پاسخ زنده‌ای برای این سؤال است.

نوجوانان با مسائل غامضی روبه‌رو هستند که از آن جمله «موضوع جنسی»

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۰

است. در حقیقت در این مرحله از سن که تمایلات جنسی، به خود شکل می‌گیرد و نوجوان پس از یک دوره کنجکاوی، به واقعیّت این غریزه آگاه می‌گردد، هر گونه تشویق و تحریک جنسی آتش شهوت را در نهاد نوجوان شعله‌ور می‌سازد.

سابقاً تحت تأثیر «تربیت مذهبی و آداب و رسوم اجتماعی» نوجوانان پایبند به اصولی بودند که به هنگام روبه‌رو شدن با غریزه جنسی، سختی و فشار را بر خود هموار می‌کردند و با خویشتن داری کمتر درصدد تحریک جنسی بر می‌آمدند.

ولی امروز[۱۶۴] مناظر سکسی در کوچه و خیابان و منزل و آگهی‌های تبلیغاتی و مشاهده عکس‌های لخت و مجلات و روزنامه‌ها و فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی و داستان‌های سرگرم کننده، در بیدار کردن و بر انگیختن و تحریک این غریزه اثر فوق‌العاده‌ای دارد و در نتیجه در زندگی جدید، نوجوانان با تمایلات شدید و طغیانگر جنسی دست بگریبانند.

در این گیرو دار است که نوجوان به سبب پیشامدی با ارائه طریق به وسیله هم سن و سال‌ها، یا در خواب و مانند آن دچار انزال می‌شود و چون از آن لذّت می‌برد، درصدد تجدید عوامل آن بر می‌آید و کم کم به استمنا منجر شده و مشکل بزرگی در زندگی نوجوان پدید می‌آید.

برخی از پزشکان و روانشاسان معتقدند استمنا یک امر طبیعی است و نیاز به آن را نزد انسان و حیوانات یک امر عادی تصوّر می‌کنند.

ولی این افراد غافلند که اگر این کار تکرار شود و به دفعاتی چند در هفته برسد باعث چه زیان‌هایی از نظر رشد جسمی و روانی نوجوانان خواهد شد (و متأسّفانه معمولًا این عادات تدریجاً شدّت می‌یابد و چون وسایل آن به آسانی در دسترس نوجوانان قرار دارد، زود به آن معتاد می‌شود و به دفعات متعدّدی در فواصل کوتاه منتهی می‌گردد).

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۱

عواقب شوم این عادت زشت و ناتوانی جنسی

با بررسی‌هایی که در سال‌های اخیر صورت گرفته، مخصوصاً با بررسی‌ها و مطالعاتی که ما روی متجاوز از هزار جوان نموده‌ایم مسلّم گردیده است که موضوع استمنا را نباید ساده تلقّی نمود. (دقّت کنید)

برای روشن شدن این مطلب لازم است بدواً فیزیولوژی غدد جنسی را متذکّر شویم:

یکی از نشانه‌های بلوغ، ترشّح «منی» از سلول‌های غدد بیضه‌ها می‌باشد. هر قطره منی دارای میلیون‌ها تخم نر «اسپرماتوزوئید» و مایع لزج مخصوصی است که از غدّه‌های بیضه ترشّح می‌شود و به وسیله مجرای منی وارد کیسه منی که در پشت کیسه مثانه جای دارد، می‌گردد.

کیسه منی تدریجاً پر می‌شود و قسمتی از آن جذب بدن می‌گردد و در رشد و نمو اندام نوجوان مؤثّر است و محرّک تمایلات جنسی می‌باشد؛ ولی قسمت عمده آن باید تخلیه شود و در راه تولید مثل به کار رود.

در جوانانی که خود را کمتر در معرض تحریکات جنسی قرار می‌دهند و معتقدات مذهبی و بهداشتی، آنها را از تحریکات نادرست باز می‌دارد، هنگامی که کیسه منی پر شد معمولًا در موقع خواب به صورت احتلام دفع می‌گردد و تعادل بیولوژیکی برقرار می‌شود و از این رو هیچ گونه نگرانی در مورد آنان نیست.

امّا نزد جوانانی که عوامل تحریک جنسی فراوان است و در محرومیّت به سر می‌برند، تشبّث به استمنا تنها راه فراغ خاطر، پنداشته می‌شود و چون آرامش خود را پس از هر تحریک، در استمنا می‌بینند غالباً این عمل تکرار می‌گردد؛ و هنگامی که تکرار شد و به هفته‌ای چند بار (یا بیشتر) رسید وضع روانی و جنسی نوجوان از حال طبیعی دگرگون خواهد شد و به اختلال نظم در مدار جنسی که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۲

علامت مهمّ آن ناتوانی جنسی است دچار می‌گردد.

توضیح این که: هنگامی که ارضای غریزه جنسی از راه طبیعی و ازدواج صورت می‌گیرد، نوجوان از طریق مشاهده و لمس و سایر

حـواس، مرکز تحریکـات جنسـی او در مغز برانگیخته شـده و از جهت فیزیولوژی تـأثیراتی که از چشم و لمس و ماننـد آن به مراکز مغزی منتقل می گردد انعکاس جنسی را می‌سازد و عمل جنسی به صورت طبیعی انجام می گیرد.

امّـا در مورد اسـتمنا قضـیه کاملًا برعکس است و این راه دگرگون می‌شود و تخیّل و تصوّر مناظر خاص و لمس موضـعی، جانشـین عوامل تحریک طبیعی می گردد و به این طریق یک سیستم انعکاسی انحرافی در مدار جنسی ایجاد می‌شود.

هنگامی که این عمل تکرار گردد و «انعکاس انحرافی» در وجود جوان تثبیت شود، سـبب می گردد که وقتی بخواهد عمل جنسـی را بطور طـبیعی انجـام دهـد، نتوانـد؛ زیرا سیسـتم طبیعی راه ارضـای غریزه جنسـی در او مختـل شـده است و به همین دلیـل خود را در کامیابی به هنگام ازدواج ناتوان می‌بیند.

این کیفیت شدیداً او را منقلب و ناراحت می‌سازد و تکرار آن سر از یک نوع ناراحتی روانی بیرون می‌آورد و ادامه آن شخصیت و روان او را تحت تأثیر قرار می‌دهد (البتّه وحشت و نگرانی و دسـتپاچگی نوجوان در این حالت، خود نیز عامل تشدید آن خواهد بود در حالی که اگر عادت زشت خود را بکلّی ترک گوید و خونسـردی خود را حفظ کند و عادت خوبی را جانشـین آن عادت سازد، کاملًا درمان‌پذیر خواهد بود).

اختلالات جسمی در مبتلایان به استمناء

نکته مهمّ دیگری که در این‌جا باید بدان توجّه داشت این که: همان‌طور که گفتیم قسـمتی از موادّ مترشّحه جنسی (منی) جذب بدن می‌شود و سبب رشد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۳

و نمو نوجوان می گردد، نه تنها در رشد و نمو جسمی او مؤثّر است بلکه در رشد روانی او نیز اثر بسیار دارد.

هنگـامی کـه بر اثر اسـتمنای مکرّر، ایـن مـواد بیرون می‌ریزد، گذشـته از پیـدایش اختلال در رشـد کامـل جنسـی، لاغری، ضـعف شخصیّت، ضعف اراده، کمی قدرت، حجب بسیار و کمرویی و تقلیل نیروی روانی را سبب می گردد.

برای روشن شـدن این دو موضوع بـد نیست به چنـد نمونه از گفتار مبتلایان که پس از ازدواج ناکام شده‌انـد یا از همسـر خود لذّت نمی‌برند یا به سرد مزاجی و ناتوانی جنسی گرفتار هستند توجّه کنیم:

جوان متأهّلی اظهار می‌داشت: «همسـرم را تا سر حد پرستش دوست دارم ولی متأسّفانه از معاشرت با وی لذّت نمی‌برم و این امر مرا رنج می‌دهد».

بانویی می گفت: «سه ماه است ازدواج کرده‌ام امّا نمی‌دانم چرا در نظر شوهرم مانند یک تکّه چوب خشک هستم».

مرد جوانی اظهار می‌داشت: «از هنگام بلوغ مکرّر این عمل زشت را انجام می‌دادم؛ بعداً در تماس با همسـر توفیقی حاصل نمی کنم، امّا هنگامی که تنها هستم فکر و خیال مرا تحریک می کند.»

دو نفر جوان دیگر هنگـام مراجعه اظهـار می‌داشـتند: «به علّت تکرار این کـار از آمیزش با همسـر خود عاجزنـد و از این باب سـخت شرمنده‌اند»

جوان دیگری اظهار می‌داشت: «شـش ماه است همسـر خود را عقد کرده امّا متأسّـفانه به علّت ابتلا به این عادت بد، توفیقی به دست نیاورده و کامیاب نشده‌ام.»

این نکته نیز لازم به تذکّر است که جوانان گوشه‌گیر و عزلت طلب بیشتر در معرض ابتلای این عادت زشت هسـتند و به همین دلیل لازم است جوانان از گوشه‌گیری بی‌دلیل بپرهیزند و با انتخاب دوستان خوب و با ایمان برای خود، این عامل را از میان بردارند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۴

ضعف شخصیّت و وسواس

ضرر دیگری که از این عـادت زشت دامن جوانان را می گیرد این است که غالب آنها پس از انجام این کار نادم و پشیمان می‌شوند و با خود عهـد و میثاق مؤکّد می‌بندنـد که این عمل را تکرار نکنند؛ امّامتأسّفانه پس از فراهم شدن موجبات این کار، آن را تکرار می کنند.

این توالی و تکرار «نـدامت» و «اقدام»، روان آنها را به شدّت آزار می‌دهد و سبب می‌شود که نوجوان به ضـعف شخصـیّت، سـستی اراده، شکّ و تردید، وسواس و «نورز جنسی» دچار گردد.

کوتـاه سـخن این که: عمـل اسـتمنا بـا منحرف سـاختن سیسـتم انعکـاس روانی در مسائـل جنسـی، احساس لـذّت و توانایی را مختل می‌سازد و به سـرافکندگی و عقده حقارت و اختلال شخصـیّت منجر می‌شود و از این گذشـته به رشد جسمی جوانان نیز ضربه وارد می‌سازد. (پایان گفتار آقای چهرازی)

یادآوری لازم: برای جلوگیری از بروز این خطرات بایـد نوجوانان و جوانان، در عین این که ترس وحشت و دسـتپاچگی بی‌جهت به خود راه ندهند، با شدّت و جدیّت و امیدواری کامل با این عادت شوم به مبارزه برخیزند.

نخست کوشـش کننـد که وسایـل تحریـک مصنوعی از قبیـل عکس‌هـای لخت، رمان‌هـای عشـقی، فیلم‌های گمراه کننـده سـینما و مطبوعات مبتذل را از دسترس خود خارج سازند و با تصمیم و همّت گِرد آنان نگردند.

سپس بـا انتخـاب دوسـتان خوب و پرهیز از گوشه‌گیری و حتّی خوابیـدن در اطـاق تنها و انتخاب ورزش‌های مفیـد و سرگرمی‌های سالم، اوقات فراغت خود را پر کنند بطوری که وقت بیکار نداشته باشند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۵

از معاشـرت بـا افراد منحرف به شـدّت بپرهیزنـد و بـا ساختن یک سلسـله عادات خوب به جای این عادت زشت، آن را از خود دور سازند.

هرگز فریب پاره‌ای از نوشـته‌های مسـموم و گفته‌های بعضـی از اطّبای بی‌مطالعه و روان‌شـناسان بی‌خبر که احیاناً جوانان را نسبت به این عمل شوم تأمین می‌دهند، نخورند!

برای پیشگیری افرادی که مبتلا نشده‌اند و هم برای ترک اعتیاد افرادی که گرفتارند، علاوه بر آن‌چه در بالا گفته شد، بحث مشروح ما را در کتاب «مشکلات جنسی جوانان» مطالعه نمایید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۶

۲۸- ازدواج دو همخون چگونه است؟

سؤال

در چه شرایطی ازدواج دو همخون احتمال ضرر بهداشتی دارد؟

پاسخ ۱۶۵]

در حدود یک قرن پیش «مندل» پس از هشت سال تحقیق، اصولی را در مسأله «توارث» کشف کرد که در این‌جا به زبان ساده برای خوانندگان محترم شرح داده خواهد شد.

اگر دو موش را که یکی سـفید و دیگری خـاکستری است انتخـاب نموده و آنها را با یکـدیگر آمیزش دهیم، بچه آنها بـدون اسـتثنا خاکستری خواهـد شد و از جفت‌گیری این دسـته با یکدیگر عدّه‌ای موش خاکستری رنگ و بعضـی سـفید به وجود می‌آیند. رنگ سفیـد و یا خاکستری را اصـطلاحاً یک صـفت می‌نامند. چنان که ذکر شد موش‌های نسل اوّل همگی خاکستری رنگ هسـتند یعنی

یکی از دو صفتی که در والدین وجود داشت کاملًا ظاهر و دیگری مخفی مانده است. اصطلاحاً صفتی که ظاهر شده (رنگ خاکستری) «بارز» و یا «غالب» و صفتی را که مخفی مانده است (رنگ سفید) «نهفته» و یا «مغلوب» می‌نامند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۷

عامل مولّد صفت (رنگ خاکستری و یا سفیدی) در مثال یاد شده «ژن» نامیده می‌شود که به وسیله سلول‌های تناسلی از والدین به فرزندان منتقل می گردد.

هرگاه سلول‌های تناسلی ایجاد کننده حیوانی از حیث ژن‌های مولّد آن صفت یکسان باشند آن حیوان را از حیث صفت، خالص «هموزیگوت» می‌نامند. مسلّم است که چنین موجودی خود سلول‌های تناسلی مشابهی از نظر ایجاد همین صفت، به وجود خواهد آورد و در نتیجه، آمیزش دو فرد خالص همیشه منجر به ایجاد فرزندانی خواهد شد که از نظر صفت موردنظر، کاملًا شبیه به والدین خود هستند.

هرگاه سلول‌های تناسلی ایجاد کننده حیوانی از حیث ژن‌های مولّد آن صفت، یکسان نباشند آن حیوان را از نظر صفت ناخالص «هتروزیگوت» گویند. در مثال مذکور موش‌های خاکستری رنگ که در نسل اوّل پیدا شدند موجودات ناخالص هستند زیرا هر کدام دارای یک ژن مولّد به رنگ خاکستری و یک ژن مولّد به رنگ سفید باشند؛ شکّی نیست که سلول‌های تناسلی این افراد نیز یکسان نبوده بلکه ۵۰ درصد آنها حاوی ژن مولّد رنگ خاکستری و ۵۰ درصد حاوی ژن مولّد رنگ سفید می‌باشند. بدیهی است که نتیجه آمیزش دو فرد ناخالص همیشه منجر به ایجاد فرزندانی که از نظر صفت مورد نظر شبیه والدین خود باشند نمی گردد. در مثال مذکور موش‌های نسل دوّم بعضی سفید و عدّه‌ای خاکستری هستند.

با مقدّمه‌ای که جهت آشنایی خوانندگان گرامی با مقدّمات علم وراثت ذکر شد، اینک بطور اجمال به اصل مطلب که برای ازدواج دو نفر همخون از نظر پزشکی است، می‌پردازیم:

امروزه ثابت شده که هرگاه در خانواده‌ای یک بیماری ارثی موجود باشد، ازدواج دو همخون در این خانواده خالی از مخاطره نخواهد بود. زیرا احتمال تظاهر آن بیماری ارثی در فرزندان ناشی از ازدواج همخون، به مراتب بیشتر از

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۸

ازدواج غیر همخون خواهد بود (در ذیل توضیح بیشتری در این باره خواهد شد).

اگر دو فرد مبتلا- به یک بیماری ارثی غالب، ازدواج کنند، تمامی فرزندان دارای ژن‌های غیر طبیعی بوده و به عبارت دیگر «هموزیگوت» خواهند بود. فرزندان مبتلا معمولًا بیماری‌شان شدیدتر از هرکدام از والدین خواهد بود و شدّت بیماری بقدری است که در بعضی موارد هموزیگوت، قبل از تولّد و یا مدّت کوتاهی بعد از آن ممکن است منجر به مرگ گردد.

حال اگر یکی از والدین، ژن مولّد این بیماری ارثی را نداشته باشد تمامی فرزندان مبتلا نشده و بیماری آنها از پدر و یا مادر شدیدتر نخواهد بود.

در مورد یک بیماری ارثی مغلوب، اگر والدین هر دو «هتروزیگوت» باشند یک چهارم فرزندان به بیماری مبتلا خواهند شد در حالی که اگر یکی از والدین «ژن» بیماری‌زا را نداشته باشد، هیچ کدام از فرزندان به بیماری مبتلا نخواهد شود. البتّه در شقّ دوّم گرچه نیمی از فرزندان «هتروزیگوت» خواهند بود ولی چون بیماری ارثی مغلوب است در «هتروزیگوتها» بیماری نمی‌تواند تظاهر نماید.

با در نظر گرفتن مراتب بالا توصیه می‌شود که حتّی الامکان، افراد ازدواج همخون بپرهیزند؛ ولی باید توجّه داشت که اگر دو همسر دارای هیچ‌گونه بیماری ارثی نباشند ازدواج مزبور کمترین خطری نخواهد داشت. بنابر این آنچه بعضی گمان کرده‌اند که ازدواج‌های فامیلی همیشه مضرّ است، کاملًا بی‌اساس می‌باشد؛ بلکه تنها هنگامی مضرّ است که دارای یک نوع بیماری ارثی باشند.

منتها برای رعایت احتیاط در موارد مشکوک، خودداری از ازدواج کردن بهتر است و شاید به همین دلیل در پاره‌ای از روایات اسلامی ازدواج پسر عمو و دختر عمو جز در موارد استثنایی، نهی شده و ترک آن بهتر معرّفی گردیده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۵۹

۲۹- موسیقی از نظر اسلام

سؤال

چرا اسلام موسیقی را حرام کرده و فلسفه حرمت آن چیست؟!

پاسخ

گرچه رواج فوق‌العاده انواع موسیقی مانع از آن است که بسیاری از افراد در این باره درست فکر کنند و منطقی بیندیشند و مطابق طرز تفکّر نادرستی که عدّه‌ای به آن سخت پایبندند (متداول شدن هر چیز را دلیل بر بی‌عیب بودن آن می‌گیرند) حاضر به مطالعه در اطراف اثرات شوم و زیانبار موسیقی نیستند.

ولی افراد واقع بین هیچ‌گاه به این مقدار قناعت نخواهند کرد و برای پی بردن به واقعیّت‌ها، علی رغم شیوع آنها همواره می‌کوشند و مطالعه می‌کنند:

موسیقی از چند نظر قابل مطالعه است

۱-/ از نظر زیان‌های جسمی و اثرات شومی که روی دستگاه اعصاب انسان می‌گذارد آقای «دکتر ولف ادلر» پروفسور دانشگاه کلمبیا می‌گوید:

«بهترین و دلنوازترین نواهای موسیقی، شوم‌ترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان می‌گذارد؛ مخصوصاً وقتی که هوا گرم باشد اثرات نامطلوب آن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۰

شدیدتر می‌گردد»!

«دکتر آلکسیس کارل» فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسه می‌نویسد:

«ارضای وحشیانه شهوات ممکن است جلب نوعی اهمّیّت کند؛ ولی هیچ چیز غیر منطقی‌تر از یک زندگی به تفریح بگذرد نیست. کاهش عمومی هوش و نیروی عقل از تأثیر الکل، و بالاخره از بی‌نظمی در عادت، ناشی می‌گردد؛ بدون تردید سینما و رادیو در این بحران فکری سهیمند».

بطور کلّی باید موسیقی را در ردیف موادّ مخدّر شناخت؛ زیرا آثار تخدیری آن به هیچ وجه قابل انکار نیست؛ و تخدیر انواع و اقسامی دارد و بشر می‌تواند از طرق مختلف اعصاب خود را تخدیر کند.

گاهی تخدیر به وسیله خوردن است؛ مانند نوشابه‌های الکلی که تخدیر شدیدی در اعصاب به وجود می‌آورد و نیروی درک و عقل انسان را از کار می‌اندازد.

گاهی تخدیر به وسیله استنشاق از بینی در بدن ایجاد می‌شود، مانند گرد هرویین که از طریق بینی وارد بدن شده، اعصاب را برای مدّتی تخدیر می‌کند.

و برای بسیاری از بیمارانی که احتیاج به تخدیر دارند از طریق تزریق موادّ مخدّر در رگ انجام می‌گیرد.

گاهی همین تخدیر از مجرای گوش صورت می‌پذیرد و استماع موسیقی و «کنسرت» در اعصاب شنونده اثر تخدیری ایجاد کرده و

زمانی آن‌چنان شدید می‌شود که انسان را مانند افراد بهت زده، از حالت طبیعی بیرون آورده توجّه او را از همه چیز سلب می کند. با توجّه به این نکته، تصدیق خواهید نمود که موسیقی مخدّری بیش نیست و تمام و یا بسیاری از عیوب و مضرّات تخدیر را داراست.

اصولًا لذّت فوق‌العاده‌ای که افراد از آن می‌برند به خاطر همین اثر تخدیری

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۱

است. گاهی این اثر تخدیری بقدری قوی است که انسان عقل و هوش خود را آن‌چنان از دست می‌دهد که دست به حرکات غیر عادی می‌زند.

مثلًا، وقتی تخدیر موسیقی قوی گردید، قدرت قضاوت صحیح از انسان سلب می گردد. دیگر نمی‌تواند خوب و بدن را در حدّ واقعی خود درک کند. چه بسا وقتی تحت تأثیر عوامل مرموز کشش‌های صوتی قرار گرفت و عقل و اندیشه و نیروی تشخیص او اسیر جذبه آهنگ‌های تند موسیقی گردید، بسیاری از اعمال ناشایست که در حالت عادی آن را شایسته شأن و انسانیّت خود نمی‌داند، مرتکب می گردد.

تصوّر نمی کنم این قسمت از گفتار ما احتیاج به ذکر مثال و بیان نمونه داشته باشد؛ زیرا هر فرد بیداری توجّه دارد که رقص‌های دسته جمعی و شب نشینی‌هایی که مردان بیگانه با زنان بیگانه به پایکوبی و دست افشانی مشغول می گردند، همواره توأم با آهنگ‌های تند موسیقی بوده و ارتعاش اصوات موسیقی آن‌چنان سرپوشی بر روی عقل و ادراک افراد می گذارد که انجام دادن هر گونه عمل دور از مقام انسانیّت برای آنها سهل و آسان است.

چه تخدیری بالاتر از این! وقتی که انسان تحت نفوذ زیر و بم آهنگ موسیقی قرار گرفت، یک نوع رخوت و سستی بر اعصاب مستولی شده و از مفاهیم انسانی جز شهوترانی، عشقبازی و جمال پرستی چیزی در برابر دیدگان بی‌فروغ عقل وی مجسّم نمی گردد؛ و آن‌چنان سرپوش روی ادراک و نیروی خرد گذارده می‌شود که مفاهیم مقدّسی به نام رحم، مرّوت، عفّت حیا، امانت، مساوات، برادری، مجد و عظمت، کوشش و فعّالیّت، مبارزه و استقامت در راه هدف، به دست فراموشی سپرده می‌شود.

جای گفتگو نیست که از روز نخست، الکل و موسیقی از بزرگترین وسیله هوسرانی برای مردان و زنان شهوتران بود و در مواقع خاصّی برای تخدیر اعصاب

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۲

به آن پناه می‌بردند. درست است که اسلام هرگز انسان را از لذاید طبیعی باز نمی‌دارد، ولی از آن لذاید زودگذر که از طریق تخدیر اعصاب و تحریک غرایز شهوانی پیدا می‌شود و انسان را از حالت طبیعی بیرون می‌برد، جلوگیری می‌نماید.

مرزهای اخلاقی موسیقی

آیا جای گفتگوست که یکی از عوامل انحطاط اخلاقی همین صفحات و تصنیفهاست و آیا نوارهای فریبنده و تحریک‌آمیز موسیقی به شیوع فساد و اعمال دور از عفّت دامن نمی‌زنند و آواز گرم زنان و دختران توأم با آهنگ‌های شهوت‌انگیز موسیقی، روحی عشقبازی را در جوانان ایجاد نمی کند؟!

وانگهی، آیا قلبی که مملوّ از نغمه‌های شهوت‌انگیز و تصنیف‌های عاشقانه گردید، در آن جایگاهی برای یاد خدا باقی می‌ماند؟!

آیا دلی که در گرداب آوازهای عاشقانه و ارتعاش امواج موسیقی فرو رفت می‌تواند به فکر بینوایان و درماندگان باشد؟

آیا چیزی که پدید آورنده این عوامل سوء باشد می‌تواند در یک شریعت آسمانی حلال گردد؟!

نتیجه این که: آهنگ‌های موسیقی هم آثار زیانبخش تخدیر اعصاب را دارد و هم از نظر اخلاقی یک سلسله شهوات را در انسان زنده می کند.

از نظر بهداشتی نیز ثابت شده زیاد شدن مرگ و میرهای ناگهانی در عصر ما عوامل و علل مختلفی دارد که یکی از آنها شیوع موسیقی است؛ زیرا موسیقی عامل هیجان است و هیجان یعنی به هم خوردن تعادل اعصاب مردمی که اعصابشان شب و روز زیر نغمه‌های گوناگون موسیقی بمباران می‌شود، در آستانه سکته‌های قلبی و مغزی قرار می گیرند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۳

۳۰- آزمایش الهی برای چیست؟

سؤال

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید».[۱۶۶] در این‌جا این سؤال پیش می‌آید:

تنها کسی نیاز به امتحان دارد که از وضع و سرانجام کار آگاه نباشد؛ خداوندی که آشکار و پنهان برای او یکسان است و چیزی در آسمان و زمین بر او مخفی نیست چه نیازی به امتحان بندگان خود دارد؟!

پاسخ

بطور اجمال باید توجّه نمود که امتحان الهی، هدف و معنای دیگری دارد. بشر بر اثر کوتاهی و نارسایی دانش خود برای کشف حقیقت و رفع هر نوع ابهام، ناچار است از در آزمایش وارد شود ولی از آن‌جا که یک چنین حالت برای خدا محال است و او در پرتو علم نامحدود خود از تمام امور آگاهی دارد، امتحان درباره او به این معنا معقول نیست؛ بلکه، امتحان کردن او به معنای دیگر و برای اهداف دیگری است که ذیلًا بیان می‌شود:

۱-/ هدف او از امتحان بندگان تربیت و پرورش استعدادهای آنان است.

توضیح این که: روزی که بشر، دیده به جهان می گشاید در نهاد او یک

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۴

سلسله استعدادها و امکانات شگفت‌انگیز وجود دارد؛ همه کمالات انسانی و فضایل اخلاقی به صورت استعداد در کانون وجود او نهفته و سرشت او با آنها عجین و خمیر شده است؛ ولی این استعدادها بسان منابع زمینی است که بدون وسایل مخصوص آشکار نمی‌شود و از مرحله قوّه و استعداد به مرحله فعلیّت نمی‌رسند. بدیهی است تا این شایستگی‌ها به مرحله ظهور نرسد هرگز تکامل و فضیلت و به دنبال آن پاداش و ثواب وجود خارجی نخواهد یافت.

چنین آزمایشی به منظور تربیت انسانها و پرورش صفات عالی انسانی در کانون وجود آنها انجام می گیرد؛ و اگر این تکالیف و آزمایش‌ها نبود، هرگز این شایستگی‌ها در کانون وجود انسانها ظاهر و آشکار نمی گشت؛ و کسی مستحقّ پاداش و تقدیر نمی گردید.

این حقیقت را امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در یک جمله کوتاه و پر معنا بیان کرده و می‌فرماید: هرگز نگویید که خدایا از امتحان و آزمایش به تو پناه می‌برم! زیرا درجهان کسی نیست که آزمایش نشود بلکه به هنگام دعا بگویید: خدایا از آزمایش‌های گمراه کننده به تو پناه می‌بریم (یعنی از آن آزمایش‌هایی که نتوانیم از عهده آنها برآمده و به وسیله آنها خود را کامل سازیم)!

سپس امام علیه السلام چنین توضیح می‌دهد: مقصود از امتحان و آزمایش کسب اطّلاع و آگاهی نیست؛ زیرا چیزی در جهان بر خدا مخفی نمی‌باشد؛ بلکه: «لِيَتَبَيَّنَ السَّاخِطَ لِرِزْقِهِ، وَ الرّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَ انْ كانَ سُبْحانَهُ اعْلَمَ بِهِمْ مِنْ انْفُسِهِمْ، وَلكِنْ لِتَظْهَرَ الافْعالُ الَّتی

بِها يُسْتَحَقُّ الثَّوابُ وَ الْعِقاب؛ هدف این است، که آن صفات درونی مانند رضا و خشنودی و یا غضب و خشم از بهره‌های خدا داد، آشکار گردد و این صفات باطنی به صورت فعل و عمل خارجی تجلّی کند تا استحقاق ثواب و عقاب و کیفر و پاداش صورت گیرد».[۱۶۷]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۵

چنان که ملاحظه می‌فرمایید، امام علیه السلام هدف از امتحان را این می‌داند که در سایه امتحان، آن صفات درونی و استعدادهای باطنی به صورت فعل خارجی، جلوه کنند و افراد بر اثر تجسّم صفات درونی به صورت عمل و فعل خارجی، شایسته پاداش و کیفر گردند وگرنه تنها با صفات درونی (بدون عمل خارجی) نه پاداش می‌توان داد و نه کیفر نمود و در حقیقت تکاملی صورت نمی‌گیرد.

مثلًا هنگامی که خداوند ابراهیم را با فرمان ذبح اسماعیل آزمایش می‌کند، هدف این نیست که بداند آیا ابراهیم فرمان او را اطاعت می‌کند یا نه؛ بلکه هدف این است که روح فرمانبرداری و تسلیم در برابر دستورات خدا را که در وجود ابراهیم علیه السلام بود پرورش دهد و به مرحله فعلیّت برساند و از این طریق ابراهیم گامی به سوی تکامل بردارد.

(دقّت کنید)

لذا، خداوند به وسیله مشکلات و سختی‌ها افراد بشر را آزمایش می‌کند؛ چنان که می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الامْوالِ وَ الأنفسِ وَ الَّثمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرينَ؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان!»[۱۶۸] مشکلات و دشواری‌ها بسان کوره‌ای است که به آهن صلابت و استقامت می‌بخشد؛ انسان نیز در کوره حوادث و مشکلات، پر قدرت و نیرومند می‌گردد و قادر به شکستن موانع سر راه زندگی و سعادت خود می‌گردد.

این که می‌گوییم: مقصود خداوند از امتحان بندگان خود تربیت و پرورش صفات عالی در کانون وجود آنهاست نه به آن معناست که همه افراد مورد امتحان الزاماً و اجباراً به این هدف می‌رسند و صفات برجسته انسانی در وجود آنها رشد و نمو می‌کند؛ بلکه مقصود این است که امتحان خداوند زمینه‌های تربیت و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۶

پرورش را در محیط زندگی به وجود می‌آورد؛ گروهی که خواهان سعادتند از این موقعیّت حدّاکثر استفاده را نموده و در این راه پرورش خاصّی پیدا می‌کنند؛ ولی یک دسته از مردم هم سوء استفاده کرده و صفات بد و زشت درونی آنها بروز نموده و در لباس اعمال بد آنها مجسّم می‌گردد و به اصطلاح در این امتحان مردود و رفوزه می‌شوند.

این بود یکی از اسرار امتحانات الهی.

۲-/ ثمره دیگر امتحان خداوند، که مربوط به امتحانات دسته جمعی است این است که علاوه بر موضوع تربیت، شناخته شدن افراد صالح و فاسد، مؤمن و منافق و خوب و بد است. قرآن مجید به این نکته به لفظ «تمحیص» اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَ لُيمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقُ الْكَافِرِينَ؛ و تا خداوند، افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده می‌شوند) و کافران را بتدریج نابود سازد».[۱۶۹] ۳-/ فایده سوم امتحان الهی، اتمام حجّت برای آن عدّه از مدّعیان دروغگوست که در مواقع عادی هزار گونه ادّعا دارند و در مقام عمل هیچ! یعنی مرد سخن هستند نه مرد عمل، با امتحان و آزمایش وضع آنها روشن می‌گردد.

اگر این گونه افراد در بوته امتحان نیفتند و درون تهی خود را که برخلاف ظاهر آراسته آنهاست، آشکار نکنند، ممکن است هم خودشان در اشتباه بمانند و هم دیگران؛ و کیفرهای خدا، یا عدم الطاف الهی را ظالمانه فرض کنند؛ امّا امتحان پرده از روی کار آنها بر می‌دارد و آنها که فلز وجودشان بی‌ارزش است اما پوششی از آب طلا به رویش کشیده‌اند به مصداق شعر معروف:

سیاه سیمِ زر اندود چون به کوره برندخلاف آن به درآید که خلق پندارند!
پوشش ظاهری کنار می‌رود و حقیقت وجودشان بر خودشان و دیگران آشکار می‌گردد؛ این است فلسفه آزمایش‌های الهی!
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۷

۳۱- چگونه بر خاکی که آلوده به میکروب است تیمّم کنیم؟

سؤال

در آیین اسلام دستور داده شده در موقع دسترسی نداشتن به آب، به جای غسل و وضو، بر خاک تیمّم کنند؛ آیا خاک‌هایی که محتوی انواع و اقسام میکروب‌ها و وسیله انتقال آن است چگونه می‌توان بر آن تیمّم کرد؟

پاسخ

مطابق آنچه در علوم طبیعی ثابت شده، خاک تمیز و پاک در مقابل میکروب‌ها مصونیّت دارد و غالب میکروب‌ها نمی‌توانند در خاک به زندگی خود ادامه دهند؛ این مصونیّت به سبب موجودات جاندار ذرّه بینی بسیار ریزی است که در خاک وجود دارد.

این موجودات دشمن سرسخت میکروب‌های موذی است؛ بطوری که مثلًا اگر لاشه و مرداری که با خود میلیونها میکروب همراه دارد، زیر خاک مدفون گردد؛ این جانداران ذرّه‌بینی فوراً شروع به تجزیه و از هم پاشیدن لاشه می‌کنند و به زودی قوای میکروب‌ها را شکست داده و آنها را معدوم می‌سازند.

بنابراین، برخلاف آنچه تصوّر شده، خاک پاک و بدون آلودگی نه تنها از تأثّر در برابر میکروب‌ها مصون است؛ بلکه دشمن سرسخت آنهاست و دیر یا زود شرایط زندگی آنها را از بین می‌برد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۸

بدین ترتیب خاک تمیز، پس از آب-/ که مهم‌ترین وسیله شستشوی طبیعت و مبارزه با پلیدی‌ها و میکروب‌هاست-/ یک عامل تطهیر و مبارزه با میکروب است.

با توجّه به این حقیقت مهم، معلوم می‌شود که دستور اسلام در مورد تیمّم بر خاک-/ در صورت دسترسی نداشتن به آب-/ کاملًا با کشف علوم طبیعی مطابق است.

نکته اساسی در این باره کاملًا باید مورد توجّه قرار گیرد این است که در قرآن در آیه مربوط به تیمّم، پاکیزه بودن خاک شدیداً تأکید شده و چنین آمده: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً؛ با خاک پاکی تیمّم کنید».[۱۷۰] در اخباری که از پیشوایان دینی ما در مورد این دستور مذهبی نقل شده، پاکی و تمیزی خاک تیمّم صریحاً سفارش شده است؛ در کتاب «وسایل الشّیعه» دو حدیث از امام صادق علیه السلام در این باره نقل شده که فرمود: خاک تیمّم را از زمین‌هایی که زیر پای مردم است و مردم روی آن رفت و آمد می‌کنند تهیّه نکنید».[۱۷۱] این تأکید برای این است که خاکی که در این زمین‌هاست غالباً در معرض آلوده شدن و کثافت است؛ ولی خاک‌هایی که در زیر پای مردم نبوده و در نتیجه دور از دسترس است، غالباً تمیز و پاکیزه می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۶۹

۳۲- گناهان کبیره و صغیره چیست؟

سؤال

چگونه می‌توان گناهان صغیره و کبیره را از هم تشخیص داد؟

پاسخ

سرچشـمه تقسیم گناهان به صغیره و کبیره، در حقیقت آیات قرآن مجید است که یکی از آن‌ها، آیه: «انْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ؛ اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم»[۱۷۲] می‌باشد. اکنون باید دید که میزان کوچک و بزرگ بودن گناه چیست؟

پاسخ به پرسشهای مذهبی ؛ ص۳۶۹

هـای مـا می‌گوینـد: هر گنـاه-/ خواه کبیره باشـد خواه صـغیر-/ از آن‌جا که مخالفت با فرمان خداونـد است در حـدّ ذات خود گناه بزرگ است.

ولی مقیاس کوچک و بزرگ بودن گناه این نیست که گناه و نافرمانی را نسـبت به ساحت مقـدّس خداونـد بسـنجیم؛ زیرا روی این سنجش، همه آنهـا کبیره است؛ بلکه این تقسـیم از نظر سـنجش یـک دسـته گنـاه نسبت به دسته دیگر است. در این سـنجش عموم گناهان دو قسمند؛ یک دسته، گناهان کبیره و دسته دوّم گناهان صغیره.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۰

اکنون باید دید میزان در شناسایی کبیره از صغیره چیست؟

راه شـناسایی این دو قسم از یکدیگر زیاد است که معروف‌ترین آنها در میان دانشمندان این است که هرگناهی که در برابر ارتکاب آن وعدّه عذاب در قرآن و روایات داده شده، آن گناه کبیره است؛ مانند قتل نفس که قرآن درباره آن چنین می‌فرماید: «وَ مَنْ یَقْتُل مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِیها؛ و هرکس فرد با ایمانی را از روی عمـد به قتل برسانـد، مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن می‌ماند».[۱۷۳] برخی از دانشمندان قید دیگری افزوده‌اند و می‌گویند: گناه کبیره، گناهی است که برای ارتکاب آن وعـدّه عـذاب داده شود و یا لااقل اکیـداً از آن نهی شـده باشد؛ چه بسا گناهانی داریم که در آیات قرآن مجید در برابر ارتکاب آن وعدّه عذاب داده نشود، امّا بطور اکید و یا با نهی‌های مکرر از ارتکاب آن جلوگیری به عمل آمده است.

مثلًا، هرگاه فرض کنیم که درباره ربا فقط همین جمله نازل می‌شد که می‌فرماید:

«فَانْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ اگر (چنین) نمی‌کنیـد، بدانیـد خـدا و رسولش با شـما پیکار خواهند کرد!»[۱۷۴] همین جمله به تنهایی نشانه کبیره بودن رباخواری بود؛ و اگر در آیات و روایات دیگر وعـدّه عذاب به رباخواران داده نمی‌شد، همین نهی اکیـد و جلوگیری شدیـد از آن، نشانه بزرگ بودن گناه «رباخواری» محسوب می‌گردید، روی این حساب، بزرگ و کوچک بودن گناهان یک امر «نسبی» نیست؛ بلکه این دو دسـته هرکدام مرز جداگانه‌ای دارد؛ و هرگز یک گناه نمی‌تواند هم صـغیره و هم کبیره باشـد، زیرا اگر در ارتکاب آن وعـده عـذاب داده شـده و یا نهی اکیـد از آن شـده است، آن گناه کبیره است و در غیر این صورت صغیره خواهد بود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۱

۳۳- آیا گناهان کبیره و صغیره نسبی است؟

سؤال

بعضـی می‌گویند صغیره و کبیره بودن یک گناه نسبی است، یعنی یک گناه ممکن است کبیره باشد ولی نسبت به گناه دیگر صغیره

شمرده شود، مانند «سرقت» که گناه بزرگی است ولی نسبت به «قتل عمد» گناه کوچکتری محسوب می‌شود.

روی نسبی بودن گناهان صغیره و کبیره، تمام گناهان قابل عفو و بخشش است؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «انْ تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ؛ اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم.»[۱۷۵] بنابر این هر گناهی-/ در صورتی که از بزرگ آن پرهیز شود-/ بخشیده خواهد شد مگر «شرک» که گناهی بزرگتر از آن نیست که در سایه پرهیز از آن، این گناه بخشیده شود.

بنابر این هرکس که شریک برای خدا قرار نداد، تمام گناهان او بخشیده خواهد شد!

پاسخ

از جواب سؤال قبل، جواب این سؤال نیز روشن گردید؛ زیرا چنان که گفته

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۲

شد تقسیم گناهان به صغیره و کبیره یک تقسیم واقعی است که روی حسابی که گفته شد، به دو قسم تقسیم شده‌اند و هرگز براساس نسبی بودن و قیاس به یکدیگر تقسیم نشده‌اند و آیه فوق روی این اساس با ما سخن می‌گوید و نتیجه آن این است که هرگاه مسلمانان از یک دسته از گناهان که «کبیره» نام دارند بپرهیزند، دسته دیگر از گناهان آنها که «سیّئات» یا «صغائر» نامیده شده‌اند بخشیده خواهد شد و این دو دسته دو مرز مختلف دارند که هیچ کدام در ردیف دیگری وارد نمی‌شود. بنابر این اجتناب از گناهان کبیره فقط موجب بخشیده شدن صغیره می‌شوند نه گناهان کبیره (ضمناً باید توجّه داشت که گناهان صغیره با تکرار، کبیره خواهند شد).

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۳

۳۴- گناهان کبیره چند تاست؟

سؤال

گناهان کبیره چند گناه است؟

پاسخ

برای شناسایی گناهان کبیره طرق مختلفی موجود است و ما اکنون به دو طریق از آنها اشاره می‌نماییم:

۱-/ هر عملی که خداوند در قرآن مجید مرتکبین آن را تهدید به مجازات و عذاب کرده است-/ خواه بطور صریح و آشکار و یا بطور اشاره و نهی اکید و مکرّر-/ گناه کبیره است.

۲-/ از طریق روایات صحیح و معتبری که از پیشوایان بزرگ اسلام به دست ما رسیده و در آنها گناهان کبیره بطور روشن شمرده شده است؛ مثلًا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در نامه‌ای که به خلیفه عبّاسی «مأمون» نوشته، تعداد گناهان کبیره را در آن بیان فرموده است. همچنین روایتی که «اعمش» از امام صادق علیه السلام نقل نموده بسیاری از گناهان کبیره را بیان کرده است و همچنین روایات دیگر، و ما اکنون به قسمت عمده‌ای از گناهان کبیره که در آیات و یا روایات ذکر شده، در این‌جا اشاره نموده و از پروردگار جهان مدد می‌طلبیم که به همه ما توفیق ترک همه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۴

آنها را بدهد.

۱-/ قتل نفس ۲-/ زنا کردن ۳-/ میخوارگی ۴-/ ترک نماز ۵-/ تعدّی به مال یتیم ۶-/ فرار از میدان جهاد ۷-/ رباخواری ۸-/ قمار

بازی ۹-/ هرگونه ستمگری ۱۰-/ لواط ۱۱-/ کمک به ظالمان ۱۲-/ اتّکای به ظالم ۱۳-/ مسامحه در ادای حقّ مردم ۱۴-/ دروغ ۱۵-/ خیانت ۱۶-/ جنگ با اولیای خدا ۱۷-/ آزار نسبت به پدر و مادر ۱۸-/ تهمت زدن به افراد پاک دامن ۱۹-/ غیبت ۲۰-/ بی‌اعتنایی به خشم و مجازات خدا ۲۱-/ بی‌اعتنایی نسبت به فریضه «حج» ۲۲-/ تکبر ۲۳-/ اسراف و تبذیر ۲۴-/ خوردن گوشت خوک ۲۵-/ خوردن خون ۲۶-/ خوردن گوشت مردار ۲۷-/ خوردن گوشت حیوانی که به غیر نام خدا ذبح شده است ۲۸-/ نومیدی از رحمت خدا ۲۹-/ کم فروشی ۳۰-/ اصرار بر گناه صغیره ۳۱-/ ترک زکات ۳۲-/ قطع رحم ۳۳-/ پیمان شکنی ۳۴-/ پنهان کردن شهادت ۳۵-/ سوگند دروغ.

آنچه گفته شد قسمت مهمّی از گناهان کبیره است-/ اگر چه تعداد آنها به عقیده بسیاری از دانشمندان منحصر به اینها نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۵

۳۵- دروغ مصلحت‌آمیز چیست؟

سؤال

دروغ مصلحت‌آمیز در اسلام چه حکمی دارد و آیا پیامبران و پیشوایان بزرگ چنین دروغی می‌گفته‌اند؟

پاسخ

دروغ ذاتاً کار فوق‌العاده بدی است و بسیاری از مشکلات و بدبختی‌ها و نابسامانی‌های اجتماع کنونی ما بر اثر همین دروغ است. در بعضی از بیاناتی که از ائمّه اهل بیت علیهم السلام رسیده، دروغ را کلید سایر گناهان شمرده‌اند!

ولی در عین حال در پاره‌ای از موارد استثنایی، پیش آمدهایی می‌کند که اگر انسان در آن‌جا راست بگوید فتنه و فساد بزرگی برپا می‌شود در حالی که اگر راست نگوید آتش فتنه خاموش می‌گردد؛ مثلًا، هرگاه میان دو نفر اختلاف شدیدی باشد و یکی از آنها پشت سر دیگری بدگویی کند و ما هم بشنویم و بدانیم که اگر در برابر سؤالاتی که می‌شود راست بگوییم و بدگویی‌های او را فاش کنیم، آتش فتنه‌ای برپا می‌شود که ممکن است تلفات و خسارات مهمّی به بار آورد؛ بدیهی است در چنین موردی راست گفتن کار غلطی است و هیچ عاقلی نمی‌تواند بگوید در چنین موردی هم باید راست گفت، این یک قانون مسلّم عقلی است که هرگاه فساد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۶

چیزی از اصلاح آن بیشتر باشد، ما باید از آن چیز بپرهیزیم.

قوانین اسلامی نیز این حکم عقلی را تأیید نموده و در چنین موارد استثنایی، از روی ضرورت دروغ گفتن را تجویز می‌کند.

ولی به دو موضوع باید مؤکّداً داشت: نخست این که این موضوع کاملًا جنبه استثنایی دارد و جز در شرایط خاصّی دروغ گفتن جایز نیست و نباید عدّه‌ای موضوع «دروغ مصلحت‌آمیز» را دستاویز کرده و بدون جهت و یا برای به دست آوردن منافع شخصی دروغ بگویند و این عمل زشت را به نام این که مصلحت! ایجاب کرده، مرتکب شوند.

دوّم این که اسلام بقدری به موضوع دروغ اهمّیّت داده که حتّی در مواردی که ضرورت ایجاب می‌کند که انسان دروغ بگوید، دستور «توریه»[۱۷۶] داده است و در میان دانشمندان و فقهای ما این فتوا مشهور است.

منظور از «توریه» این است که در موارد ضروری به جای دروغ گفتن، جمله‌ای گفته شود که شنونده به گمان خود از آن مطلبی استفاده کند در حالی که منظور گوینده چیز دیگری بوده است؛ مثلًا: کسی از ما بپرسد آیا فلان کس درباره من چنین حرف بدی زده؟ ما در جواب می‌گوییم: نه و منظورمان این باشد که به این عبارت نگفته-/ اگر چه همان مطلب را به عبارت دیگر گفته است-

/ ولی شنونده از کلمه «نه» چنین می‌پندارد که اصلًا آن حرف درباره او گفته نشده است.

اگر در کلمـات پیشوایـان دیـن-/ بـه مقتضـای ضـرورت و حفـظ جـان و مـال مردم و جلوگیری از اختلافات و فتنه‌هـا-/ دروغ مصلحت‌آمیزی بوده باشد، حتماً از قبیل توریه است که دروغ محسوب نمی‌گردد.

این نکته هم ناگفته نماند، در مواردی که وظیفه انسان توریه یا دروغ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۷

مصلحت‌آمیز باشد، اگر راست بگوید گناه کرده و هر فسادی به وجود بیاید او مسؤول است!

روشن است که در آیات قرآن هیچ‌گونه دروغ مصلحت‌آمیز و توریه وجود نـدارد، یعنی دربـاره آیـات و احکام الهی اصولًا چنین ضرورتی مفهوم ندارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۸

۳۶- آیا تنبیه بدنی زن جایز است؟

سؤال

آیا صحیح است که در قرآن مجید اجازه داده شده که اگر زن از حقوق زناشویی سرباز زند، او را تنبیه بدنی نمایند؟

پاسخ

جـای تردیـد نیست که اسـلام خـدمات پرارزشـی به جـامعه زنـان عـالم کرده و حـقّ بزرگی به گردن آنهـا دارد، حتّـی آن دسـته از نویسـندگان تاریـخ تمـدّن غربی که نظر خوشـی به اسـلام ندارد، مانند «کرین برینتون» و «جان کریسـتوفر» و «روبرت لی وولف» در کتاب تاریخ تمدّن غرب و مبانی آن در شـرق، صـریحاً اعتراف می‌کنند که نهضت اسـلام کمک مؤثری به بهبود حال زنان نموده و قرآن مجید نیز دستورهای مؤکّدی در این باره صادر کرده است؛ نمونه آن، آیه شریفه «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»[۱۷۷] و «و هُنَّ لِبَاس لَکُمْ وَ انْتُمْ لِبَاس لَهُنَّ»[۱۷۸] می‌باشد.

در بیانات پیشوایان اسـلام بقـدری درباره خوشـرفتاری با زنان تأکید شده که فرموده‌اند در برابر آنها حتّی ترشـرویی نکنید: «لا یُقْبَحُ لَها وَجْهاً»

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۷۹

همچنین زنان را موظّف کرده که با نهایت مهربانی و خوشرفتاری با شوهران خود رفتار نمایند.

امّا در مورد تنبیه خفیف بدنی زنانی که حاضـر به ادای حقّ زناشویی نیستند، دستور صریح قرآن این است که شوهر نخست از طریق پند و اندرز، سپس با جدا کردن بستر خویش و قهر کردن وارد گردد؛ اگر هیچ وسیله‌ای مؤثّرنشد، در این صورت می‌تواند از تنبیه خفیف بدنی استفاده کند و بدیهی است که این موضوع، یک موضوع کاملًا استثنایی و در حقیقت حکم جرّاحی یک بیمار را دارد که مخصوص موارد ضرورت است.

حتّی اگر شوهر نیز از انجام حقوق زنـاشویی سـرباز زنـد و راهی برای وادار سـاختن او به انجـام این حقوق، جز تنبیه بـدنی نباشـد، حکومت اسلامی حق دارد او را تنبیه بدنی نماید.

این نکته لازم به یادآوری است که در بعضـی از زنان-/ طبق نظریّه روان شـناسان-/ همواره یک حالت «مازوشـیسم» (آزار خواهی) وجود دارد که گاهی به عللی تشدیـد می‌گردد و به صورت یک بحران روانی بروز می‌کند؛ در این گونه موارد بحرانی و اسـتثنایی، تنبیه ملایم در تسکین روحی آنها مؤثّر است.

به این نکته نیز بایـد توجّه داشت که تنبیه مزبور نبایـد طوری باشد که موجب مجروح شدن یا حتّی سیاه و کبوده و سرخ شدن بدن گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۰

۳۷- تلقیح مصنوعی از نظر اسلام

سؤال

نظر اسلام درباره تلقیح مصنوعی چیست؟ (مقصود از تلقیح مصنوعی این است که نطفه مرد را با وسایل خاصّی وارد رحم زن کنند و از این راه-/ بدون انجام عمل آمیزش-/ باردار گردد.)

پاسخ

تلقیح مصنوعی درباره نباتات و حیوانات سابقه دیرینه‌ای دارد، ولی تلقیح مصنوعی در انسان کاملًا تازگی دارد و انگیزه افراد برای این کار، این است که کسانی که به علل، قدرت بر تولید مثل ندارند ولی زنان آنها از هر نظر برای بارداری آماده می‌باشند، برای این که شبستان زندگی آنها به وجود فرزند روشن شود، نطفه همان مرد یا مرد دیگری را از طریق وسیله پزشکی وارد رحم زن می‌نمایند و از این راه باردار می‌شود.

این مسأله در مراکز قانونگذاری جهان، مانند انگلستان و فرانسه و مصر و کشورهای دیگر مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. مجلس عوام انگلستان تصمیم گرفت که هیأتی از حقوقدانان بزرگ تشکیل دهد تا درباره این موضوع مطالعه کنند. ولی پزشکان فرانسه انجام آن را موکول به رضایت زن و شوهر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۱

دانسته و در صورت رضایت طرفین، انجام آن را بی‌مانع می‌دانند. پاپ در ایتالیا از طریق اعلامیه‌ای آن را تحریم نمود و مفتی اعظم مصر آن را بدتر از «پسر خواندگی» که در آیین اسلام ممنوع است، دانست.

تلقیح مصنوعی دو صورت دارد:

صورت اوّل: نطفه مرد را به همسر خود او تزریق کنند؛ این نوع تلقیح از نظر دلیل فقهی بی‌اشکال است، زیرا دو طرف همسر شرعی و قانونی یکدیگرند و مرد و زن حق دارند که صاحب فرزند شوند؛ در این قسمت فرق نمی‌کند که این کار از طریق آمیزش انجام گیرد یا از طریق وسایل طبّی صورت پذیرد. البتّه در انجام امر تلقیح مصنوعی باید کوشش نمود که منجر به ارتکاب حرامی نشود؛ مثلًا، مرد بیگانه آن را انجام ندهد، بلکه خود شوهر عهده‌دار آن کار گردد.

صورت دوّم: نطفه مرد بیگانه‌ای به همسر شخص دیگر تزریق گردد؛ این نوع تلقیح از نظر اسلام که ازدواج را براساس احتیاط و دقّت و پرهیزکاری استوار کرده است بطور مسلّم مجاز نیست و نظر فقهای بزرگ اسلام نیز همین می‌باشد و از برخی از روایات که در باب ازدواج وارد شده است، می‌توان تحریم آن را استفاده نمود.

گذشته از این از نظر اصول اخلاقی و اجتماعی و عاطفی، این کار هرگز صحیح و صلاح نیست و از سه نظر دارای مفاسدی است که ذیلًا به آنها اشاره می‌شود:

۱-/ از نظر اخلاقی چنین کاری زن را به بی‌بند و باری جنسی سوق می‌دهد، زیرا کم کم به آمیزش‌های نامشروع تشویق می‌کند و با خود چنین می‌اندیشد که چه فرق می‌کند که نطفه مرد بیگانه از طریق تلقیح مصنوعی وارد رحم او گردد یا از طریق آمیزش نامشروع، چه بسا این زن پس از انجام گرفتن این عمل ولو به رضایت شوهر، اقدام به آمیزش‌های نامشروع نیز بنماید، زیرا این کار

برای او از

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۲

نظر شوهر مخاطره‌ای به بار نخواهد آورد و اگر «باردار» شود می‌تواند آن را به گردن تلقیح مصنوعی که با اجازه شوهر انجام گرفته بیندازد.

۲-/ از نظر مسائل اجتماعی، این کار اساس خانواده را متزلزل می‌سازد و موجب به هم ریختن نظام خانوادگی و به هم خوردن «نسب» می‌گردد، زیرا می‌دانیم یکی از مفاسدآمیزش‌های نامشروع همان اختلاف انساب و از بین رفتن رشته ارتباط میان کودکان و پدران است و این موضوع در این گونه تلقیح مصنوعی بطور روشن وجود دارد و نوزاد در این قسم از تلقیح مصنوعی، پس از تولّد و بزرگ شدن پدر واقعی خود را نخواهد شناخت.

۳-/ نقش عاطفه در تربیت و پرورش فرزندان و تأمین هزینه زندگی آنان بسیار مهم و حسّاس است و هرگز نباید از آن غفلت نمود، زیرا عاطفه است که پدر را به پرورش فرزند و تحمّل هزینه زندگی او وادار می‌سازد و عاطفه انسانی در صورتی برانگیخته می‌شود که کودک را پاره تن خود بداند، ولی اگر متوجّه گردد که از کس دیگر است دیگر دلیل ندارد که بار سنگین تربیت و زندگی او را به دوش بکشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۳

۳۸- جلوگیری از باردار شدن زنان چه حکمی دارد؟

سؤال

آیا جلوگیری از باردار شدن زنان از نظر قوانین اسلام مجاز است؟

پاسخ

در دستورهای اسلامی تشویق‌های فراوانی نسبت به ازدیاد نسل و تکثیر نفرات شده است تا آن‌جا که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ازدواج کنید و تکثیر نسل نمایید، زیرا من به کثرت نفرات شما بر تمام امّت‌ها مباهات می‌کنم، حتّی به کودکان سقط شده شما»!

رمز این موضوع نیز کاملًا روشن است، زیرا قدرت یک ملّت در درجه اوّل به نفرات آن بستگی دارد؛ ملل کوچک و کم جمعیّت غالباً ضعیف و ناتوانند. درست است که کثرت جمعیّت یک کشور ممکن است در پاره‌ای از مواقع مشکلاتی از نظر تأمین غذا و مسکن به وجود آورد، ولی در عین حال یکی از علل قدرت و عظمت خواهد بود؛ لذا کشورهای نیرومند دنیا همه از کشورهای پرجمعیّتند-/ منتها باید با استفاده از منابع غذایی روی زمین مشکل تغذیه را حل کرد. بنابراین، جلوگیری از باردار شدن «ذاتاً» از نظر اسلام کار خوبی نیست (مگر در مواقعی که به راستی مشکلات اجتماعی و تربیتی به وجود آید).

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۴

امّا با این حال اسلام آن را تحریم نکرده است و بنا به فتوای اکثر علمای اسلام جلوگیری از این موضوع در صورت رضایت طرفین جایز است و حتّی با عدم رضایت زن نیز جمعی جایز دانسته‌اند. در حقیقت اسلام راه را برای مسلمانان باز گذاشته است که اگر ضرورتی ایجاب کند که از باردار شدن زن جلوگیری شود-/ مانند ضعف و ناتوانی زن و یا مشکلات دیگر-/ مسلمانان بتوانند از این قانون استفاده کنند و از آن جلوگیری به عمل آورند.

ولی باید توجّه داشت که اینها همه در صورتی است که نطفه منعقد نشده باشد، ولی اگر نطفه منعقد شود سقط کردن آن مسلّماً

حرام است.

یعنی پس از انعقاد نطفه در رحم-/ حتّی اگر نطفه یک روزه باشد-/ ساقط کردن آن مطلقاً ممنوع است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۵

۳۹- سقط «جنین نامشروع» چه حکمی دارد؟

سؤال

هرگاه کسی کاری انجام دهد که «جنین نامشروع» سقط شود، آیا همان دیه‌ای را که برای سقط جنین مشروع تعیین شده باید بپردازد؟

پاسخ

سقط جنین مطلقاً جایز نیست-/ خواه جنین از طریق مشروع باشد یا از طریق نامشروع-/ بنابراین در این قسمت میان مشروع و نامشروع فرقی نیست؛ چیزی که هست دیه سقط «جنین نامشروع» به پدر و مادر او نمی‌رسد-/ در صورتی که هر دو در حال نزدیکی، متوجّه نامشروع بودن کار خود بوده باشند-/ و بسان ارث بی‌وارث، جزء بیت‌المال می‌گردد؛ ولی اگر جنین حلال و مشروعی را ساقط نماید دیه آن به وارثان او تعلّق می‌گیرد، مگر این که یکی از وارثان-/ مانند پدر یا مادر-/ اقدام به ساقط نمودن کرده باشد که در این صورت همانند «قاتل» از ارث «مقتول» محروم می‌شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۶

۴۰- تزریق خون

سؤال

امروز در تمام بیمارستانها به اغلب کسانی که کم خون هستند یا تحت عمل جرّاحی قرار می‌گیرند، خون تزریق می‌کنند و ممکن است خون مرد به بدن زن نامحرم تزریق گردد یا بالعکس، آیا این عمل از نظر شرع مقدّس اسلام اشکالی ندارد؟

پاسخ

چون دلیلی بر ممنوعیّت این عمل در دست نیست، بنابر این طبق قواعد فقهی اشکالی ندارد ولی در صورت امکان اگر از خون مرد برای تزریق به بدن مرد و از خون زن به بدن زن استفاده شود بهتر است؛ ولی همان‌طور که گفتیم حرام نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۷

۴۱- آیا خلوص نیّت با این عمل منافات ندارد؟

سؤال

فقهای اسلام می‌فرمایند: نمازگزار باید در عمل خود خلوص نیّت داشته بشد و محرّکی جز اطاعت فرمان خدا در او نباشد؛ بنابراین، نمازی که بطور ریا و شهرت خوانده می‌شود باطل است زیرا خلوص نیّت ندارد. طبق این قاعده نمازی که انسان از روی اکراه و اجبار دیگری می‌خواند نیز باطل است زیرا محرّك او اطاعت فرمان خدا نیست، در صورتی که در برخی از کشورهای اسلام مردم

را برای اقامه نماز-/ آن هم با جماعت-/ وادار می‌کنند، این اعمال چه صورتی دارند؟

پاسخ

گذشته از بحث‌های طولانی که دانشمندان اسلام در ماهیّت عبادت کرده‌اند و برخی از آن مبانی با اکراه و اجبار نیز سازگار است، اصولًا این سنخ عبادت اگر چه در آغاز کار از روی اکراه و اجبار آورده می‌شود، ولی کم کم اثر اکراه و اجبار از بین رفته و پس از چند مرتبه، صورت عادّی بخود می‌گیرد و محرّک واقعی همان اطاعت فرمان خدا می‌گردد؛ در این هنگام به فرض این که بعضی از آن نمازهایی که در آغاز کار از روی اکراه و اجبار خوانده است باطل باشد، ولی از آن روزی که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۸

اثر اکراه از بین می‌رود و یک مرد وظیفه شناس می‌گردد، باقی اعمال او با خلوص نیّت توأم می‌باشد.

گذشته از این، می‌توان گفت این افراد بیش از این مجبور نیستند که خود را به صفوف جماعت برسانند و در صف مأمومین قرار گیرند، در این حالت این افراد می‌توانند به میل خود نیّت نماز کنند و پاداش نماز و جماعت را ببرند (چنان که می‌توانند شکل نماز را انجام دهند و مانند دیگران رکوع و سجود کنند بدون این که نیّت نماز واقعی را داشته باشند.) هرگاه کسی در این صورت نماز خواند نماز او صحیح است؛ زیرا از روی اراده و میل انجام یافته است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۸۹

۴۲- چرا نماز «عصر» را گاهی هنگام ظهر می‌خوانیم؟

سؤال

چگونه نماز عصر را گاهی در اوایل ظهر-/ پس از ادای نماز ظهر-/ به جا می‌آوریم، در صورتی که هنوز عصر نشده است و همچنین چگونه نماز ظهر را گاهی در آخر وقت می‌خوانیم در حالی که ظهر سپری شده است؟

پاسخ

اصلًا باید توجّه داشت که هرکدام از نمازهای ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا یک وقت مختص و یک وقت مشترک دارد، منظور از وقت مختص این است که جز نمازی که وقت به آن اختصاص دارد نمی‌توان در آن وقت به جا آورد.

مثلًا مقدار چهار رکعت از اوّل ظهر، مخصوص نماز ظهر و به اندازه چهار رکعت از آخر روز، مخصوص نماز عصر است و آنچه در میان این دو وقت قرار گرفته است، وقت «مشترک» میان ظهر و عصر می‌باشد و نیز باید توجّه داشت که هر کدام از این دو نماز وقت فضیلتی دارند که اگر آنها را در آن وقت انجام دهیم، فضیلت و ثواب بیشتری خواهد داشت.

مثلًا وقت فضیلت نماز ظهر، از آغاز ظهر تا وقتی است که سایه شاخص به مقدار خود آن می‌شود، در این صورت وقت فضیلت ظهر به آخر رسیده و وقت عصر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۰

وارد می‌گردد.

بنابر این، نامگذاری این دو نماز به نامهای «ظهر» و «عصر» از نظر وقت فضیلت این دو نماز می‌باشد، نه از جهت وقت مشترک که در آن وقت هم اداست.

کسی که در اوایل ظهر نماز عصر را می‌خواند، نماز خود را در وقت خودش می‌خواند و این که نیّت می‌کند نماز عصر می‌خوانم، یعنی نمازی را می‌خوانم که از نظر وقت فضیلت، وقت آن عصر است؛ و در هر حال، بهتر این است که آن را بتأخیر اندازد و در

وقت فضیلت-/ وقت عصر-/ به جا آورد. همچنین کسی که نماز ظهر را در اواخر روز به جا می‌آورد، نماز را در وقت مشترک می‌خواند و این که نیّت نماز ظهر می‌کند، به خاطر این است که وقت فضیلت آن ظهر است و همچنین است نماز مغرب و عشا از نظر وقت «مختص» و «مشترک» و «فضیلت».

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۱

۴۳- آیا نماز در قبول شدن سایر اعمال دخالت دارد؟

سؤال

... در کتابی دیدم این مطلب را به عنوان ایراد بر مسلمانان نوشته بود: «علمای مسلمانان در کتب فقه و حدیث نقل می‌کنند که تا نماز قبول نشود اعمال دیگر قبول نخواهد شد و باز در همان کتاب برای قبول شدن نماز شرایطی نوشته است که احدی از ایشان واجد آن شرایط در تمام عصر نمی‌شود! و اگر هم بشود بسیار نادر است؛ بنابراین، هیچ یک از عبادات و اعمال آنها در تمام عمر به اعتراف خودشان قبول نخواهد شد!» لطفاً جواب این ایراد را بیان فرمایید.

پاسخ

اوّلًا: با مراجعه به کتب فقهی معلوم می‌شود که شرایط مزبور سنگین نیست که کسی از عهده آن بر نیاید، بلکه بسیاری از مردم می‌توانند با توجّه بیشتر به اعمال و رفتار خود، آن شرایط را احراز کنند؛ شما هم می‌توانید با مراجعه به رساله‌های عملیّه صدق این مطلب را دریابید؛ بنابراین، چنان نسبتی به اسلام، نسبتی نارواست.

ثانیاً: قبول شدن نماز و سایر اعمال در درگاه خدا درجات و مراتبی دارد؛ یعنی، ممکن است عبادتی اوّلین درجه قبولی را نداشته باشد امّا واجد درجات

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۲

دیگر آن باشد؛ اساساً هر عبادت صحیحی بطور مسلّم یک درجه از قبولی را دارد.

روی این حساب قبول شدن سایر اعمال هم به همان نسبت قبول شدن نماز خواهد بود.

به عبارت روشن‌تر: نماز اگر صحیح باشد و طبق دستورات روشن اسلام صورت گیرد در پیشگاه خداوند مقبول خواهد بود؛ منتها هر قدر پاکی قلب و روح و پرهیزگاری انسان و دوری او از ظلم و ستم و گناه بیشتر باشد درجه قبولی آن عالی‌تر خواهد بود؛ زیرا ارزش هر عملی به ارزش آورنده آن عمل و روحیّات او بستگی دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۳

۴۴- در مناطق قطبی چگونه باید نماز خواند و روزه گرفت؟

... ما هنگامی که در برابر بعضی از «مادّی‌ها» یا افرد غیر مسلمان قرار می‌گیریم، می‌گویند چگونه اسلام یک آیین جهانی است با این دستورهای آن فقط در محیطهایی مانند محیط ما قابل اجراست؟ مثلًا دستور نمازهای پنجگانه روزانه و روزه داشتن ماه مبارک رمضان در نقاط نزدیک به قطب شمال و جنوب که شب و روزهای فوق‌العاده طولانی دارد (در بعضی از نقاط آن شش ماه شب و شش ماه روز است) قابل اجرا نمی‌باشد!

پاسخ

اتّفاقاً همه این مسائل در احکام اسلام پیش بینی شده و حکم آن تعیین گردیده و برنامه‌های اسلام در تمام زمان‌ها و مکان‌ها قابل اجراست.

توضیح این که: فقهای بزرگ ما این مسأله را در کتاب‌های فقهی خود که بحث از جزئیات دستورات عملی اسلام در آن می‌شود عنوان کرده‌اند.

مثلًا، مرحوم آیت اللَّه سیّد محمّد کاظم یزدی که یکی از بزرگان فقهاست، در کتاب «عروة الوثقی»[۱۷۹] عین این مسأله را عنوان نموده و تأیید می‌کند که:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۴

«چنین اشخاصی موظّفند نماز و روزه خود را بر طبق مناطق معتدله انجام دهند».

یعنی باید ملاحظه کنند طول شب و روز در چنان فصلی (بطور متوسّط) در مناطق معتدله چه اندازه است و بر طبق آن روزه بگیرند و نمازهای پنجگانه خود را به جا آورند.

این موضوع را می‌توان به تعبیر دیگری که هرگونه ابهام و ایرادی را برطرف می‌سازد، چنین توضیح داد:

در مناطق قطبی که شب‌ها و روزهای طولانی دارد و گاهی تا شش ماه خورشید در آسمان هست و غروب نمی‌کند، در هر بیست و چهار ساعت یک مرتبه دور افق (البتّه مطابق حسّ ما) گردش می‌نماید.

در این گونه مناطق، حرکت خورشید به دور افق همیشه یکنواخت نیست، یعنی در همان بیست و چهار ساعت که یک مرتبه دور افق می‌گردد گاهی اوج می‌گیرد و بالا می‌آید و گاهی پایین می‌آید و در حضیض واقع می‌شود و به این ترتیب گاهی هوا روشن‌تر و گاهی کم نورتر خواهد بود.

این وضع در هر شبانه روز تکرار می‌گردد و اگر عکس‌هایی را که از حرکت آفتاب به دور افق از آن نقاط برداشته‌اند ملاحظه کنید، این موضوع را بخوبی مشاهده خواهید فرمود.

ساکنان مناطق قطبی ۱۸۰] هنگامی که آفتاب در آسمان بالا می‌آید، آن را «روز» می‌خوانند و به کار و زندگی مشغول می‌شوند و هنگامی که آفتاب پایین می‌آید و خورشید به افق نزدیک و کم نور می‌شود «شب» می‌گویند و استراحت می‌نمایند.

باید توجّه داشت هنگامی که آفتاب در افق آن‌جا پایین می‌آید، در مناطق معتدله‌ای که روی همان نصف‌النّهار قرار دارند «شب حقیقی» وجود دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۵

روی این حساب، تشخیص شب و روز در آن‌جا آسان می‌شود: اگر شاخصی را روی زمین نصب کنیم، هنگامی که سایه آن به حدّاقل رسید «ظهر» و هنگامی که به حدّاکثر رسید «نیمه شب» خواهد بود و به این ترتیب مشکل به دست آوردن ظهر و نیمه شب حل می‌گردد.

حال اگر مقدار شب و روز مناطق معتدله را در آن موقع از سال بدانیم، مثلًا بدانیم در اوّل تابستان روزها بطور متوسّط چهارده ساعت و شب‌ها ساعت است، تکلیف نمازهای پنجگانه و روزه کاملًا روشن خواهد گردید. (دقّت کنید)

بنابراین، تکلیف نماز و روزه در روزهای طولانی روشن گردید. امّا اوقاتی که شب‌های طولانی وجود دارد باید توجّه داشت که هوا در بیست و چهار ساعت یکنواخت نیست، گاهی تاریک و گاهی تقریباً روشن است؛ زیرا گاهی خورشید به افق نزدیک می‌گردد و هوایی مانند بین الطّلوعین یا کمی تاریکتر پیدا می‌کند و گاهی خورشید دور می‌شود و هوا تاریک می‌گردد.[۱۸۱] در این شب‌ها، از وضع حرکت ستارگان و فاصله آنها با افق و همچنین از وضع تاریکی و روشنی هوا، «نیمه شب» و «ظهر» را می‌توان تشخیص داد و با در نظر گرفتن مقدار متوسّط شب و روز مناطق معتدله، وظایف شرعی را به جا آورد.

با توضیحاتی که داده شد، روشن گردید که احکام اسلام از جمله وظیفه نماز و روزه، اختصاص به محیط معیّنی ندارد و در همه مناطق قابل اجراست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۶

۴۵- نماز در اوّل وقت

سؤال

بعضی از دانشمندان برای اثبات فضیلت نماز در اوّل وقت گفته‌اند که در این وقت «امام زمان ارواحنا فداه» نماز می‌خواند و کسانی که در این موقع نماز بخوانند، به برکت نماز امام علیه السلام مقبول درگاه خداوند خواهد شد. از طرفی می‌دانیم که اوقات و افق‌ها با هم بسیار فرق دارد و چه بسا که در یک کشور چندین افق وجود دارد تا چه رسد به تمام کشورهای روی زمین، در این صورت نماز افراد همان نقطه‌ای که امام علیه السلام در آن نماز می‌خواند با نماز امام تطبیق می‌کند نه همه افراد، این موضوع را چگونه می‌توان حل کرد؟

پاسخ

کسانی که به این استدلال برای اثبات فضیلت نماز اوّل وقت دسته زده‌اند، منظورشان این بوده که نمازهایی که در اوّل وقت خوانده می‌شود وجه مشترکی با نماز «امام» علیه السلام دارند؛ زیرا نماز آن حضرت نیز در اوّل وقت خوانده می‌شود و به برکت همین وجه مشترک، نمازهای دیگران نیز در درگاه خدا فضیلت پیدا می‌کند و البتّه اختلاف افق‌ها تأثیری در این موضوع ندارد؛ و به عبارت دیگر، منظور انجام نمازها در یک زمان واحد نیست، بلکه منظور اتّحاد در یک «عنوان واحد» یعنی «ادای نماز در اوّل وقت» است-/ منتها هرکسی برحسب افق خودش.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۷

۴۶- غناء چیست و چه حکمی دارد؟

سؤال

آیا هر صوت خوش و زیبایی چون غناست، حرام است؟

پاسخ

مسلّماً چنین نیست، زیرا در روایات اسلامی آمده و سیره مسلمین نیز حکایت می‌کند که قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید.

غنایی که حرام است صوتی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می‌باشد.

به تعبیر دیگر، صوتی است که قوای شهوانی را درانسان تحریک می‌کند، و انسان در آن حال احساس می‌کند که اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملًا مناسب است!

این نکته نیز قابل توجّه است که گاه یک «آهنگ» هم خودش غنا و لهو و باطل است و هم محتوای آن، به این صورت که اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگ‌های مطرب بخوانند، و گاه تنها آهنگ، غناست، به این صورت که اشعار پر محتوا یا آیات قرآن و دعا و مناجات را با آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیّاشان و فاسدان است، و در هر دو صورت حرام می‌باشد. (دقّت کنید)

البتّه «غنا» مصادیق مشکوکی نیز دارد (مانند همه مفاهیم دیگر) که انسان به راستی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۸

نمی‌دانـد فلان صوت مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه؟ در این صورت به حکم اصل برائت، محکوم به حلّیّت است (البتّه بعد از آگاهیِ کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).

و از این‌جا روشن می‌شود، صداها و آهنگ‌های حماسـی که متناسب میدان‌های نبرد و یا ورزش و یا مانند آن است، دلیلی بر تحریم آن نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۳۹۹

۴۷- بازی شطرنج چه حکمی دارد؟

سؤال

آیا بازی شطرنج از نظر دین مبین اسلام اشکال دارد یا خیر؟ البتّه توجّه دارید که معمولًا روی شطرنج بندی نمی‌شود و حتّی می‌توان ادّعـا کرد که گـاهی از انجام قمار نیز جلوگیری می‌کنـد. اینک با تـذکّر این نکته که اکنون شـطرنج در جهان به عنوان یک ورزش فکری شناخته شده و دائماً در توسعه است، تقاضا دارم که جواب قاطعی برای این جانب بنویسید.

پاسخ

در میـان علمـای ما معروف است که بازی کردن با آلات قمار بطور کلّی-/ اگر چه بـدون شـرط بنـدی باشـد-/ حرام است و ممکن است فلسـفه این موضوع آن باشد که سـروکار داشـتن با این آلات-/ خواه و ناخواه-/ انسان را به قمار می‌کشاند و مخصوصاً درباره بازی شـطرنج اخبار متعدّدی از امامان علیهم السـلام به ما رسـیده است که استعمال آلات این بازی-/ به هر عنوان-/ ممنوع است و عنوان «ورزش فکری» به این بـازی دادن در حکم مزبور تأثیری نمی‌گـذارد؛ زیرا ممکن است سایر انواع قمار را نیز تحت این عنوان و به این عنوان و به این نـام انجـام داد؛ چون در خیلی از انواع قمار از جمله بازی با ورق، این فعّالیّت فکری وجود دارد ولی مفاسـد آنها جای

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۰

انکار ندارد.

خلاصه این که: شـطرنج یک نوع قمار است و از آغاز به همین عنوان اختراع گردیده، منتها قمارها دو نوعند، گاهی نیازمند به تفکّر نیستند و تنها از تصادف در آنها استفاده می‌شود در حالی که در بعضی دیگر فکر لازم است که شطرنج یکی از آنهاست.

اسناد و مدارک اسلامی درباره حرمت بازی شطرنج، جای شکّ و تردید در حرمت آن باقی نمی‌گذارد، ولی عدّه‌ای از مردم هستند که تا از آن طرف دیوار (غرب) مطلبی نشـنوند به دلشان نمی‌نشـیند، لذا اخیراً در نوشـته‌های یکی از فضـلای معاصـر، مطلبی در این باره دیدیم که لازم می‌دانیم در این‌جا بیاوریم شاید از شـیوع این بازی که متأسّـفانه در گوشه و کنار این کشور به چشم می‌خورد و به عنوان این که بازی شطرنج نیروی فکری را افزایش می‌دهد ترویج می‌شود، جلوگیری گردد.

این مطلب از کارشـناس معروف شـطرنج جهـان «شانتال شوده دوسیلان» فرانسوی است که درباره وی گفته شـده است: «کسـی جز شانتال نمی‌تواند عنوان قهرمانی شـطرنج جهان را به دست آورد» و مطبوعات جهان مخصوصاً مطبوعات ورزشـی شوروی، قدرت او را ستوده و برتری او را بر سایر حریفان ستایش کردند.

این‌که مطلب را از نوشـته خود او بخوانید: «همین قدر کافی است برای اثبات این که شـطرنج ورزشـی است بسـیار خسـته کننده، که

پس از انتهای حرکت چهلم، اگر نتیجه به دست نیامد بازی به تعویق می‌افتد چنان که در «ریک یاویک» اتفاق افتاد و حساب کرده‌اند جمع ترکیبات احتمالی در چهار حرکت اوّل ۳۱۸۹۷۶ ۵۸۴۰۰۰ و در ده حرکت اوّل ۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰ ۱۰۰۵۴۴۰۰۰ ۱۸۸۲۹ ۱۶۹۵ می‌باشد» وی سپس به قهرمانان شطرنج که ممکن است استعدادشان در هر مورد دیگر از حدّ متوسط پایین‌تر باشد اشاره کرده، می گوید: «می‌خواستم همین را بگویم که خطر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۱

واقعی شطرنج است، زیرا پرداختن به شطرنج سایر منابع ذهنی را از کار می‌اندازد و دیگر فعّالیّت‌های ذهنی بیهوده و پوچ می‌شود. شطرنج می تواند به مفهوم لغت، اختلال حواس ایجاد کند ...».

بعد شانتال نظر «الخین» قهرمان نابغه را تکرار می کند که همیشه می گفت: «برای برنده شدن باید از حریف خود متنفّر شد ...!» و این یک زیان غیر قابل انکار اخلاقی به اضافه زیان‌های دیگر است.[۱۸۲] باید توجّه داشت که شطرنج یک نوع قمار است و این‌جاست که می‌فهمیم چرا اسلام قمار را بطور کلّی-/ حتّی در صورتی که برد و باخت هم در کار نباشد-/ تحریم کرده است؛ زیرا هیچ نوع قماری در واقع بدون برد و باخت نیست، چیزی که هست در مواردی که پول در میان نباشد این برد و باخت در فکر است، در وجود است و اخلاق!

ضربه‌های اخلاقی

اگر یاد خدا از زندگی حذف شود و مهر و عشق الهی یعنی ایمان از وجود بشر حذف گردد، چه می‌ماند؟ موجودی با یک سلسله احساسات خشن و وحشی، بشری ناآرام، مضطرب، خائف، محزون و ناامید.

به اتّفاق همه دانشمندان علم اخلاق، رمز خوشبختی و سعادت حقیقی بشر در تعدیل احساساتش نهفته است که از آن به عدالت تعبیر می‌شود و آن به معنای واقعی کلمه در منطبق کردن مسیر زندگی با راه خدا که صراط مستقیم است خلاصه می‌شود؛ زیرا روح آرامش و اطمینان آن‌جاست. در حدیثی که از پیشوایان ما نقل شده، به این نکته لطیف اشاره شده که: «اِلْاِنْسانُ هُوَ الْمَرْءُ الْمُؤْمِن؛ انسان واقعی همان فردی است که ایمان داشته باشد».

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۲

قمار از جمله وسایلی است که به وسیله آن بشر از یاد خدا محروم و از ایمان و بندگی بازداشته می‌شود.

امیرمؤمنان علیه السلام گروهی را دید که به بازی شطرنج اشتغال دارند جمله‌ای به آنها گفت که ابراهیم بت شکن می گفت: «این مجسّمه‌های بی‌روح و بت‌های بی اثر چیست که خود را به آن‌ها مشغول کرده‌اید؟»[۱۸۳] روایات متعدّدی در تحریم بازی شطرنج و خرید و فروش وسایل آن و حتّی تعلیم دادن آن در منابع اسلامی وارد شده است.

ولی اگر روزی فرا رسد که شطرنج در عرف عام از صورت قمار بیرون آید و به عنوان یک ورزش شناخته شود حکم آن تغییر خواهد یافت.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۳

۴۸- لاتین زبان‌ها چگونه نماز بخوانند؟

سؤال

کشورهایی که به لاتینی صحبت می کنند، اگر مسلمان شوند و بخواهند نماز بگزارند و دعا بخوانند، آیا برای آنان امکان‌پذیر است که کلمات عربی را با تجوید مخصوص عربی فرا گیرند؟

پاسخ

همه می‌دانیم غـالب آنهـا تحصـیل کرده‌انـد و برای افراد تحصـیل کرده فرا گرفتن نماز و قرآن به صورت عربی کار مشـکلی نیست؛ حتّی آنهـا در بسـیاری از دانشـگاه‌های خود زبـان عربی را برای خاورشناسـی فرا می‌گیرنـد؛ همان‌طور که ما هم به هنگام فرا گرفتن زبان آنها سعی می‌کنیم عیناً لهجه و تلفّظ آنها را یاد بگیریم.

امّا اقلّیّت بی‌سواد آنها تا آن‌جا که می‌تواننـد، کلمات عربی را یاد می‌گیرنـد و خداوند بیش از آنچه یاد گرفته‌اند و توانایی دارند از آنها نمی‌خواهد. بنابراین در عین این که لازم است همه مسـلمانان نماز و قرآن را به صورت عربی بخوانند، هرکس به اندازه توانایی و قـدرتش تکلیـف دارد یـاد بگیرد؛ اسـلام دسـتور شـاقّ و غیر قابـل تحمّلی بـه کسـی نـداده اسـت و بیش از مقـدار توانـایی از او نمی‌خواهد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۴

۴۹- سجده بر قبر امام

سؤال

آیا سجده بر قبور ائمّه جایز است؟

پاسخ

همان‌طور که در پاسخ یکی از سؤالات گفته شد، سـجده مخصوص ذات خداوند است و برای غیر او-/ هرکس باشد-/ جایز نیسـت و اگر افرادی چنین عملی را انجام دهنـد، از روی جهل به مبانی مـذهب است و باید آنها را متوجّه ساخت که سـجده برای امام علیه السلام جایز نیست.

ولی در این‌جا باید توجّه داشت که پیشانی گذاشـتن به مهرهایی که از خاک‌های اماکن مقدّسه ساخته می‌شود، سجده برای صاحب آن اماکن نیست؛ بلکه طبق احادیثی که از پیشوایان اسـلام رسـیده است، در سجده برای خداوند به منظور این که خضوع بیشتری به عمـل آیـد، بایـد پیشانی را در حال سـجده بر زمین یا آنچه از زمین است (و خوردنی و پوشـیدنی و معـدنی نباشـد) گـذارد و تربت حسـینی نیز خاک پاکی است که به واسـطه قیام امام حسـین علیه السـلام برای احیای دین خـدا و توحیـد، شـرافت بیشتری پیدا کرده است.

مخصوصـاً روی قانون محاکات و تـداعی، سـجده بر تربت کربلا خاطره فـداکاری سالار شـهیدان حسـین بن علی علیه السـلام را در قلوب افراد نمازگزار زنده

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۵

می‌کنـد و ارواح پاک و دل‌های بیـدار را دعوت به پیری از آن مکتب عالی نموده، روح جانبازی و فداکاری را در زمینه‌های مساعد تقویت می‌نماید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۶

۵۰- این ورزش‌ها چه حکمی دارند؟

سؤال

آیا ورزش‌های سنگین مانند «بوکس» در دین اسلام حرام است یا نه و ضمناً کسانی که ورزش را حرفه خود قرار بدهند و برای این کار استخدام شوند، چه صورتی دارد، آیا جایز است؟

پاسخ

اصولًا هرگونه ورزش و هرگونه فعّالیّت جسمی که برای سلامت تن مفید و سودمند است و موجب خطری نیست در صورتی که با اعمال خلافی توأم نباشد جایز است.

چون هر نوع عمل خطرناکی که خطر آن متوجّه خود شخص یا دیگری باشد، از نظر اسلام ممنوع است و ورزش بوکس خالی از خطر نیست؛ بنابر این از این گونه ورزش‌ها باید خودداری کرد و چنان که می‌دانیم این ورزش تا کنون قربانی‌های بسیاری داده است و عدّه زیادی جان خود را در این راه از دست داده‌اند.

روی این اصل، در ورزش‌های سودمند-/ اگر از آن فایده‌ای عاید اجتماع شود-/ استخدام برای آن اشکال ندارد، در غیر این صورت جایز نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۷

۵۱- سؤالات یک مسلمان آمریکایی

یک مسلمان آمریکایی سؤالات زیادی برای ما فرستاده بود که اکثر آنها آموزنده بود، لذا آنها را تحت پانزده شماره و با پاسخ آنها در این‌جا می‌آوریم.

سؤال ۱: مقرّرات مربوط به ازدواج و طلاق در ایالات مختلف آمریکا متفاوت است ولی اصول آن تقریباً یکی است؛ با توجّه به این که «نماینده مذهبی اسلامی» که ازدواج مسلمانان را ثبت می‌نماید در آمریکا وجود ندارد، تکلیف مسلمانان آمریکا چیست؟ چه کسی می‌تواند چنین مراسمی را قانونی سازد و آیا پرداخت مهریه به زن ضروری است؟

پاسخ: زن و مرد مسلمان آمریکایی می‌توانند شخصی را که قادر به اجرای صیغه عقد ازدواج است وکیل کنند و هنگامی که وکیل عقد ازدواج را خواند، زناشویی آنان از نظر اسلامی صورت رسمی و قانونی پیدا می‌کند و اگر دسترسی به چنین شخصی نداشتند خودشان می‌توانند عقد ازدواج را اجرا کنند؛ اگر به زبان عربی نتوانند به زبان انگلیسی اجرا می‌کنند و از نظر مقرّرات اسلامی ضرورتی ندارد که در موقع عقد برای زن «مهر» معیّن شود ولی اگر معیّن نشد پس از ازدواج، زن می‌تواند مهری مناسب به حال خود از مرد مطالبه کند. بنابراین پرداخت مهریه به زن ضروری است، ولی زن می‌تواند از همه آن یا مقداری از آن صرف‌نظر کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۸

سؤال ۲: با توجّه به برنامه کار در کشورهای غربی، آیا می‌توان نماز جمعه را در جمعه شب، یا موقعی از روز یک شنبه که مردم بی‌کار هستند برگزار کرد و آیا استفاده از وسایل موسیقی در مسجد مجاز است؟

پاسخ: نماز جمعه مانند سایر دستورات اسلامی که وقت معیّنی دارند، باید در همان موقع-/ فقط روز جمعه پس از ظهر شرعی-/ به جا آورده شود و در جمعه شب یا روز یک شنبه و یا هر زمان دیگری، نمی‌توان آن را به جا آورد.

استفاده از آلات موسیقی از نظر اسلام جایز نیست و لذا نمی‌توان در مسجد و یا غیر آن، از ابزار و وسایل موسیقی استفاده کرد.

سؤال ۳: آیا زن مسلمان آمریکایی برای ادای نماز در مسجد، بایستی لباس خاصّی بپوشد یا همان لباس‌های عادی که همیشه بر تن دارد کافی است؟ در صورتی که باید لباس خاصّی بپوشد، چرا؟

پاسخ: لازم نیست زن مسلمان برای نماز لباس مخصوصی بپوشد؛ چیزی که هست باید در حال نماز تمام بدن (غیر از صورت و

دستها از مچ به پایین) را بپوشد.

سؤال ۴: می گویند هرکس اعتراف به «اشهد ان اله الّا اللّه» و «اشهد انّ محمّداً رسول‌اللّه» بنماید، می توان او را مسلمان دانست؛ اگر این تنها شرط مسلمان بودن است، آیا می‌تواند مقیاس و محکی برای مسلمان بودن شخصی باشد؟ مثلًا چطور می‌توان شخصی را که نه نماز می‌خواند و نه زکات می‌دهد و نه روزه می گیرد و نه از محرّمات الهی پرهیز می کند مسلمان واقعی دانست، آیا این‌طور افراد فقط مسلمان شهادتی نیستند؟

پاسخ: مسلمانی مراحلی دارد؛ مرحله اوّل آن همان ایمان به توحید خداوند و نبوّت پیامبر اسلام که دو جمله «شهادتین» معرّف آن است؛ مراحل بعدی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۰۹

همان عمل به دستورات و قوانین اسلامی است و آنچه مایه سعادت جاویدان است، همان عقیده و ایمان همراه با عمل است.

بنابراین، شخصی که اقرار به دو اصل بالا-/ توحید و نبوّت پیامبر اسلام-/ می کند ولی اعمال و رفتار او با مقرّرات اسلام تطبیق نمی کند، تنها احکام اجتماعی اسلام در حقّ او جاری است، نه این که یک مسلمان راستین و سعادتمند و اهل نجات باشد.

سؤال ۵: در صورتی که مرد آمریکایی بالغی مسلمان شود، آیا ختنه شدن او اجباری است (اگر قبلًا نشده باشد)؟

پاسخ: ختنه شدن برای مسلمان ضروری و واجب است و اگر شخصی پس از بلوغ مسلمان شود، ختنه بر او نیز واجب است.

سؤال ۶: مسلمان آمریکایی چقدر و به چه کسی بایستی زکات بپردازد و آیا این مقدار را چگونه از حقوق ماهانه خود حساب نماید؟

پاسخ: حقوق ماهانه زکات ندارد؛ ولی باید توجّه داشت در اسلام واجب مالی دیگری به نام «خمس» وجود دارد و با توجّه به این که محیط شهرهای آمریکا یک محیط صنعتی و تجارتی است، اضافه درآمدهای مسلمان آمریکایی معمولًا مشمول قانون خمس می‌شود، نه قانون زکات. چنین شخصی که حقوق ماهانه دریافت می‌دارد و درآمد او مشمول قانون خمس است، لازم است کلیه درآمد سالانه خود را حساب کند، پس از کسر نمودن کلّیّه مخارج سالانه‌اش، اگر اضافه درآمدی داشت باید یک پنجم آن را به بیت‌المال اسلام بپردازد.

باید توجّه داشت که لازم است نصف این یک پنجم-/ یعنی یک دهم-/ به سادات فقیر داده شود که از زکات اسلامی محروم هستند و یک دهم باقیمانده با

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۰

اجازه و نظر مجتهد عادل، در مصالح اسلام مصرف گردد.

شخصی که حقوق ماهانه دریافت می‌دارد، می‌تواند کلّیّه مبلغی را که سالانه از بابت خمس باید بپردازد به دوازده ماه سال تقسیم کند و هر ماه مبلغی از آن را بپردازد.

سؤال ۷: وضع اقتصادی و زندگی مردم در کشورهای غربی-/ مخصوص آمریکا-/ طوری تنظیم شده که مردم مجبوند احتیاجاتشان را از قبیل منزل مسکونی، ماشین، یخچال و ... بطوری قسطی و برای مدّت معیّنی بخرند؛ در صورتی که می‌دانیم اساس این کار مبتنی بر ربح می‌باشد که در اسلام جایز نیست، وظیفه مسلمان آمریکایی در این موارد چیست؟

پاسخ: آنچه در اسلام حرام است گرفتن و یا دادن قرض باسود است؛ یعنی، اگر شخصی پولی را از دیگری قرض کند به این شرط که هنگام پرداخت، بیشتر بپردازد ربا و حرام است، امّا نسیه خریدن جنس و پرداخت قیمت آن بطور اقساط، گرچه قیمت «نسیه» بیش از «نقد» باشد اشکالی ندارد و «ربا» محسوب نمی‌شود.

سؤال ۸: آیا مسلمان آمریکایی می‌تواند متوسّل به دادگاه‌های آمریکایی بشود؟

آیا مسلمان آمریکایی می‌تواند یک فرد غیر مسلمان را برای منصبی انتخاب کند، در حالی که می‌داند او موافق اسلام نیست؟
آیا سوگندی که مسلمان آمریکایی به انجیل یاد می‌کند، از نظر حقوق اسلامی او را ملزم به آن می‌سازد و آیا در چنین مواردی باید تقاضا کند تا قرآن بیاورند و به آن سوگندی یاد نماید؟
پاسخ: در صورتی که گرفتن حق راه دیگری نداشته باشد و منحصر به
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۱
مراجعه به دادگاه‌های آن‌جا باشد، مسلمان آمریکایی می‌تواند به منظور گرفتن حقّ خود به آنها مراجعه کند.
مسلمان آمریکایی می‌تواند غیر مسلمان را برای یک منصب اجتماعی انتخاب کند، به شرط این که با استفاده از مقامی که از راه انتخاب به دست آورد، بر ضدّ اسلام و مسلمانان اقدام به عمل نیاورد و حقّ کسی پایمال نگردد، در غیر این صورت جایز نیست.
کسی که به کتب آسمانی مسیحی و یهودی سوگند می‌خورد، از این جهت که این کتاب‌ها مشتمل بر قسمتی از مقدّسات است-/ اگرچه قسمت‌های زیادی از آن تحریف شده-/ اخلاقاً خوب است به سوگند خود عمل کند و از آن تخلّف ننماید، ولی از نظر اسلام الزام آور نیست و کفّاره نیز ندارد.
سؤال ۹: می‌گویند که مرد مسلمان می‌تواند با زنان اهل کتاب ازدواج نماید ولی زن مسلمان نمی‌تواند با مرد اهل کتاب ازدواج اکند، اگر این مطلب صحیح است چرا؟
اگر اسلام ازدواج با مشرکین را تحریم نموده، آیا ازدواج با مسیحی که معتقد به تثلیث و الوهیّت مسیح و یا شفاعت پاپ‌های کلیسا می‌باشد ممنوع نیست؟ آیا مسیحی نبایستی بهتر تعریف بشود؟
همچنین می‌گویند که ازدواج با ملحدین نیز برای مسلمانان تحریم شده، در این صورت آیا مسلمان می‌تواند با عضو حزب کمونیست که الحاد و انکار خدا را اعلام داشته، ازدواج نماید؟
آیا ازدواج مسلمان با انسان دوستان جدید! که خدا را یک ایده نظری ساده در مغز بشر می‌پندارد جایز است؟
آیا مسلمان آمریکایی می‌تواند با مسیحی کاتولیک ازدواج کند که مجبور است
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۲
مراسم ازدواجش توسّط کشیش کاتولیک در کلیسا برگزار گردد و بایستی سند مخصوصی را امضا کند که فرزند او مطابق با تعالیم کاتولیکی تربیت بشود؟
پاسخ: مرد مسلمان می‌تواند با زنان اهل کتاب، تنها ازدواج موقّت نماید. فلسفه عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد اهل کتاب این است که غالباً زنان در محیط زناشویی و خانواده تحت تأثیر فکری مردان هستند و عقاید و روش و سلوک آنان را ممکن است برای خود انتخاب کند؛ روی این حساب، اگر زن مسلمان به ازدواج مرد اهل کتاب درآید، ممکن است تحت تأثیر فکری او قرار گیرد و عقاید اسلامی او متزلزل شود؛ بدین جهت هرگز نباید زن مسلمان به همسری مرد غیر مسلمان درآید ولی در مردان این‌طور نیست.
میان مسیحی و مشرک بت پرستان از نظر اسلام تفاوت هست و اسلام بت‌پرستی را به هیچ وجه به رسمیّت نشناخته، این تفاوت از دو جهت است:
۱-/ مشرک و بت پرست «نبوّت و اساس پیامبری» را که پس از عقیده به وجود خداوند، اصل دوّم همه ادیان آسمانی است قبول ندارد و چون این اصل مهم را قبول ندارد، هرگز راهی به سوی پذیرفتن دستورات آسمانی و هدایت شدن به سعادت اخروی برای مشرکان نیست؛ زیرا کسانی بالاخره می‌توانند به سوی اسلام هدایت شوند که بر اصل نبوّت و پیامبری معتقد باشند و از راه این اعتقاد، تدریجاً قوانین و دستورات آسمانی این آیین را بپذیرند.
۲-/ شرک بت‌پرستان یک شرک کاملًا روشن و آشکار است؛ برخلاف شرک مسیحیّت که مرحله ضعیف‌تری از آن است و آنها

در عین تثلیث دم از «وحدت» می‌زننـد و می گویند سه تا بودن لطمه‌ای به یکی بودن نمی‌زند! (اگر چه این مطلب تناقضـی غیر قابل قبول است).

ازدواج با شخص ملحد-/ کسی که عقیده به خداوند ندارد-/ جایز نیست و بنابراین مرد مسلمان نمی‌تواند با زن ملحد ازدواج کند و نیز ازدواج زن مسلمان با

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۳

مرد ملحد ممنوع است.

روی همین حساب، کسانی که «خدا» را یک نوع «ایده نظری» دانسته و به او عقیده ندارند، ملحدند و ازدواج با آنها جایز نیست.

هیچ مسلمانی نمی‌تواند تعهّد بسپارد که فرزندان خود را در آینده مسیحی بارآورد.

سؤال ۱۰: آیا مسـلمان آمریکایی بجز اعیاد اسـلامی می‌تواند در اعیاد سایر مذاهب شـرکت کند، بخصوص شرکت در عید ژانویه و عید پاک، یا مراسم مخصوص تهیّه درخت کاج، ارسال تبریک و هدیه و مانند آن ...؟

پاسخ: را مسلمان صحیح نیست سنن و آداب غیر اسلامی را ترویج کند و در این گونه مراسم شرکت نماید: گذشته از این که برخی از این اعیاد اساس صحیح ندارد، غالباً همراه با مراسم ممنوع می‌باشند، مسلمان باید آداب اسلام را ترویج کند.

سؤال ۱۱: آیا مراسم تـدفین که امروز در آمریکا اجرا می گردد، مثل به کار بردن مواد شـیمیایی برای جلوگیری از تعفّن و فساد بدن مرده و گذاردن مرده در تابوت، در قوانین اسلامی جایز است؟

آیا حتماً بایستی پارچه سفید (کفن) به کار برده شود و آیا می‌توان از لباس‌های معمولی به این منظور استفاده کرد؟

آیا سوزاندن جسد مرده جایز است؟ آیا مراسم تشـییع و ختم یک مسـلمان ممکن است در کلیسا برگزار شود یا حتماً باید در مسجد باشد؟ ... تکلیف مسلمانانی که دور از مسجد و اجتماعات اسلامی زندگی می کنند در این موارد چیست؟

پاسخ: به کار بردن کفن برای مرده مسلمان-/ با ترتیب خاصّی که در اسلام

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۴

وارد شـده-/ واجب است؛ بنـابراین دفن مرده بـا لباس‌های معمولی جایز نیست ولی لازم نیست که کفن حتماً از پارچه سـفید باشـد. سوزاندن جسد مرده از نظر اسلام حرام است و حتماً باید او را در خاک دفن کنند و دفن واجب این است که بدن مرده را طوری در خاک پنهان کنند که چیزی از آن پیدا نباشد، بطوری که بوی آن به مشام نرسد و همچنین از گزند حیوانات مصون بماند.

به کـار بردن مـوادّ شـیمیایی برای جلوگیری از تعفّن-/ در صورتی که وضع توهین‌آمیزی نسبت به مرده مسـلمان نداشـته باشـد-/ و همچنین گـذاردن بـدن در تابوت-/ در صورتی که دفن لازم هم به عمل آیـد و به منظور تقلیـد از روش پیروان سایر ادیان نباشـد-/ مانعی ندارد.

خوب است مراسم ختم و تشییع مسـلمان در کلیسا برگزار نگردد؛ بنابراین مسلمانانی که دور از مساجد به سر می‌برند، می‌توانند این مراسم را در مرکز دیگری و یا در منازل شخصی برگزار کنند و یا اصلًا از برگزاری آن خودداری نمایند.

سؤال ۱۲: در صورتی که مطمئن نیستیم که در رسـتورانی برای تهیّه غذا از گوشت و یا چربی خوک استفاده شده است، آیا می‌توان از آن غذا خورد؟

معمولًا نمی‌توان اطمینان کرد که گوشت‌ها مطابق ذبـح اسـلامی تهیّه شده باشد، وظیفه یک مسـلمان آمریکایی در این باره چیست؟ آیا می‌تواند مقدار بیشتری بپردازد و مثلًا از «ذبیحه» یهود استفاده کند؟

پاسخ: در محیطهای غیر اسـلامی تنها در صورتی می‌توان از گوشت بازار و یا رسـتوران استفاده کرد که فروشنده گوشت یا صاحب رسـتوران مسـلمان باشـد و احتمال این برود که گوشت، مطابق ذبح اسـلامی تهیّه شده و فروشـنده مسـلمان وظیفه خود را انجام داده

است.

اگر گوشتی را انسان از غیر مسلمان بخرد ولی یقین داشته باشد که مطابق ذبح

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۵

اسلامی تهیّه شده، استفاده از آن مانعی ندارد؛ ذبیحه یهود و مسیحی‌ها هر دو برای مسلمانان ممنوع است.

سؤال ۱۳: مسلمان آمریکایی برای ادای فریضه حج، چگونه می‌تواند ترتیب مسافرت به مکّه را بدهد و مخارج کلّ آن تقریباً چقدر می‌شود؟

پاسخ: هر مسلمانی در هر نقطه‌ای از جهان هنگامی که اضافه بر مخارج سالیانه‌اش قادر به ادای فریضه حج باشد، باید برای انجام این فریضه در موسم معیّن حج به «مکّه معظّمه» مسافرت کند؛ برای اطّلاع از هزینه سفر-/ از قبیل پول رفت و برگشت هواپیما و تهیّه گذرنامه و مانند آن-/ باید به «شرکت‌های هواپیمایی» که در آمریکا هست و همچنین به ادارات دولتی آمریکا مراجعه کرد.

سؤال ۱۴: قوانین مربوط به وصیّت و ارث، در ایالات مختلف آمریکا متفاوت است ولی به هر حال در موارد زیادی با قوانین اسلامی مغایرت دارد، وظیفه مسلمان آمریکایی در این موارد چیست؟

پاسخ: در موارد اختلاف میان قوانین مدنی آمریکا و قوانین اسلام، اگر مسلمان آمریکایی نتواند به قوانین اسلامی عمل کند و ناچار باشد از قوانین مدنی آمریکا پیروی کند، در این موارد گناهی متوجّه او نیست.

سؤال: ۱۵: آیا قوانین اسلامی «بیمه همگانی» را بر «بیمه تجارتی» ترجیح می‌دهد؟ در صورتی که مسلمانی با میزان کمتری بتواند خود را در بیمه تجارتی بیمه بنماید، وظیفه او چیست و آیا مسلمان آمریکایی می‌تواند فروشنده سهام این بیمه باشد؟

پاسخ: از نظر مقرّرات اسلامی، «بیمه تجارتی»-/ بنابراین که یکی از عقود

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۶

است و دستورات کلّی شامل آن هست-/ صحیح و قانونی است و تفاوتی میان این نوع از بیمه و «بیمه همگانی» از لحاظ صحّت و قانونی بودن وجود ندارد؛ بنابر این مسلمان می‌تواند خود را در «بیمه تجارتی» بیمه کند و نیز می‌تواند فروشنده سهام آن باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۷

۵۲- وظیفه زن در اجتماع چیست؟

سؤال

طبق فتاوای فقهای اسلامی، انجام کارهای داخل خانه و همچنین شیر دادن و نگهداری بچّه برای زن واجب نیست؟ و هزینه زندگی همسر به عهده شوهر است و نیازی به کار و کوشش در خارج خانه ندارد؛ بنابراین، نه کار کردن بر او واجب است و نه خانه داری، در این صورت وظیفه زن در اجتماع چیست؟

پاسخ

اگر اسلام انجام دادن کارهای داخلی خانه و همچنین شیر دادن و بچّه داری را برای زن واجب نکرده است، منظور این بوده که مقام و شخصیّت زن را در اجتماع بالا ببرد و دست آنها را در انجام این کارها باز بگذارد که از روی میل و رغبت به این قبیل کارها بپردازند و اگر بخواهند در برابر عمل خود حقوقی بگیرند، بتوانند؛ ولی باید توجّه داشت که واجب نکردن چیزی، غیر از جلوگیری از انجام آن است!

آری، اسلام به منظور بالا- بردن ارزش زن، وظایف خانه داری را بر او واجب نکرده است تا شکل برده یا کلفت پیدا نکند و در

حقیقت آن را به فطرت و وجدان و خواست طبیعی آنان موکول نموده است. ناگفته پیداست که مادران به فرزندان و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۸

نوزادان خود علاقه‌مندند، همان علاقه مادری آنها را وادار می‌کند که از شیره جان خود به آنها بدهند و در تربیت آنها بکوشند. زنان به سر و سامان دادن به اوضاع داخلی خانه علاقه طبیعی دارند و همین علاقه، خود به خود ضامن اصلاح اوضاع داخلی است، چنان که اکنون چهارده قرن از طلوع اسلام می‌گذرد و همین مقرّرات در میان مسلمانان و زنان و شوهران جاری بوده است. زنان مسلمان همواره این و ظایف طبیعی را انجام می‌داده‌اند و در مواقع ضرورت می‌توانستند از حقوق شرعی خود نیز استفاده کنند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۱۹

۵۳- آیا «خمس» مزد رسالت است؟

سؤال

شکّی نیست که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر آن همه جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها در راه راهنمایی مردم جهان، هیچ گونه اجر و پاداشی از کسی نخواسته و تنها پاداش خود را از خداوند خواسته و اگر ملاحظه می‌کنیم که در بعضی از آیات «مودّت ذوی القربی؛ دوستی خاندان آن حضرت» مزد رسالت معرفی شده، از این نظر است که آن هم به نوبه خود خدمت دیگری به مردم و کمک جدیدی به راهنمایی آنهاست؛ زیرا مسأله «ولایت اهل بیت» و دوستی این خاندان، موجب پیروی از گفتار و رفتار آنان می‌گردد و این خود یک نوع هدایت و سعادتی است که از این راه نصیب مردم می‌گردد؛ ولی واجب نمودن «خمس» بر مردم که نصف آن را به سادات می‌دهند چه معنایی دارد؟ آیا این مزد رسالت نمی‌باشد؟

پاسخ

می‌دانیم که مصرف «خمس» فقط «فقرای سادات» هستند نه تمام آنها و اگر خمس اموالی که به آن‌ها خمس تعلّق گرفته از احتیاجات سادات زیادتر باشد، مازاد آن را-/ طبق دستوری که به ما رسیده-/ باید به بیت‌المال مسلمانان ریخت که در راه مصالح عمومی مصرف گردد. همچنان که اگر احتیاجات فقرای سادات از میزان

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۰

خمس زیادتر باشد باید از بیت‌المال کمبود آن را تأمین نمود. از طرفی سادات بطور کلّی از گرفتن زکات که حقّ سایر فقرا و محتاجان می‌باشد محرومند (مگر این که زکات از مال ثروتمندان سادات باشد).

بنابر این، در حقیقت خمس به جای همان زکاتی است که به سایر مستمندان داده می‌شود و شرایط پرداخت آن هم به سادات تقریباً مشابه شرایط پرداخت زکات به سایر فقراست، منتها برای حفظ حیثیت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله که در واقع حفظ حیثیت خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و رعایت مقام شامخ اوست، به صورت دیگر و به عنوان دیگری پرداخت می‌شود و این یک نوع ادب و احترام در برابر شخصیّت والای پیغمبر گرامی اسلام است و به هیچ وجه جنبه مزد و پاداش ندارد و بدیهی است که احترام و ادب و حفظ حیثیت مردان بزرگ با مزد و پاداش فرق بسیار دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۱

۵۴- آیا خمس، تقویت امتیاز طبقاتی نیست؟

سؤال

از یکی از بزرگان کمونیست‌ها نقل شده که گفته است: من تمام ادیان را تحت مطالعه قرار دادم تا مگر به یکی از آنها بگروم، دین اسلام را از تمام ادیان برتر دیدم، ولی متأسّفانه در این دین نیز به نقطه ضعفی برخورد کردم و آن این که قوانین اسلام برای فرزندان پیغمبر اسلام مزیّتی قائل شده و خمس را برای آنها قرار داده است.

پاسخ

همان‌طور که در پاسخ سؤال پیش گفته شد، خمس ۱۸۴] با زکات هیچ گونه فرق اصولی ندارد؛ یعنی، هر دو مربوط به فقرا و افراد محروم و ناتوان اجتماع است و به هریک به اندازه احتیاجاتشان داده می‌شود و زاید بر آن جزء بیت‌المال مسلمان محسوب خواهد شد؛ تنها چیزی که هست برای آن که فرزندان پیغمبر خدا از یک نوع احترام معنوی برخوردار باشند، نیازمندی‌های آنها به عنوانی غیر از عنوان زکات تأمین شده است.

بدیهی است این احترام معنوی که خداوند نسبت به سادات مقرّر فرموده

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۲

است، یک نوع احترام به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله و احترام زحمات بی‌پایان او در راه هدایت مردم است.

خلاصه این که، برخلاف آنچه که بعضی خیال می‌کنند، قانون خمس هیچ‌گونه امتیاز طبقاتی برای سادات تولید نمی‌کند و از نظر جنبه‌های مادّی هیچ‌گونه تفاوتی با زکات که برای سایر فقر است ندارد؛ یعنی، به نیازمندان سادات هیچ‌گاه پول اضافی نسبت به سایر نیازمندان داده نمی‌شود و خمس هرگز به افراد متمکّن از سادات، داده نخواهد شد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۳

۵۵- بلوغ پسران و دختران

سؤال

در «فیزیولوژی» (علم وظایف الاعضا) به ثبوت رسیده که زن از نظر جسمانی و قوای بدنی از مرد ناتوان‌تر است؛ مع‌الوصف، قانون اسلام دختران را پس از گذشتن نه سال تمام بالغ دانسته و تکالیفی برای آنها مقرّر نموده است، ولی سنّ پسران را تمام شدن پانزده سال معیّن کرده، فلسفه این مطلب چیست؟

پاسخ

آنچه تحقیقات علمی ثابت کرده این است که: رشد زن سریعتر از مرد است؛ بنابراین، دورانی که مرد در مدّت پانزده سال طی می‌کند، زن آن را در ظرف نه سال طی می‌نماید و این موضوع اختصاصی به جنس زن و مرد ندارد، بلکه در تمام جانداران و گیاهان، انواع ضعیف‌تر آخرین درجه نمو خود را در دوران کوتاه‌تری طی می‌کنند، فی‌المثل نمو «نیلوفر» به مراتب سریعتر از نموّ «چنار» است. خلاصه این که هر موجودی که لطیف‌تر است، رشد آن سریعتر می‌باشد و هر موجودی که خشن‌تر است، رشد آن کندتر انجام می‌یابد و به همین دلیل بسیاری از دختران در سنین سیزده یا چهارده سالگی آماده بارور شدن از نظر جنسی و مادر شدن هستند، در حالی که پسران در این سنّ و سال معمولًا آمادگی پدر شدن را ندارند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۵

۵۶- آیا در مسائل دینی باید تحقیق کرد یا تقلید؟

در گوشه و کنـار افرادی هسـتند که مسأله «تقلیـد» در احکام را انکار می کننـد و منطق آنها این است که همه موظّفنـد که در مسائل دینی تحقیق کنند و مسائل مذهبی را بدون استثنا از قرآن و سایر منابع اسلامی استفاده نمایند؛ زیرا:

اوّلًا: قرآن با هرگونه تقلید مبارزه پیگیر دارد و پیوسته از پیروی‌های نسنجیده انتقاد می کند.

ثانیاً: تقلید یک نوع تبعیّت بدون دلیل است و عقل و منطق پیروی بدون دلیل را نمی‌پذیرد.

ثالثاً: تقلید مایه پراکندگی صفوف مسلمانان است، زیرا مراجعه تقلید غالباً متعدّد بوده و آرای آنها در همه مسائل یکسان نیست.

پاسخ

به عقیده ما سرچشـمه تمام این ایرادها یک چیز بیش نیست و آن این که: کلمه تقلید دو معنا دارد، یک معنای معمولی که در عرف عـام فهمیـده می‌شود و لفظ «تقلیـد» در مکالمات روزمرّه در آن به کار می‌رود و یک معنای علمی که در کتاب‌های فقهی و اصولی از آن بحث می گردد. تمام این ایرادهایی که کرده‌اند و می کنند،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۶

همه متوجّه معنای اوّل است و معنای دوّم هیچ‌گونه ارتباطی با معنای اوّل ندارد.

توضیح این که: در گفتار روزانه به کارهای بی‌رویّه افرادی که چشم و گوش بسته پشت سر دیگران می‌افتند و اعمال نادرست آن‌ها را تکرار می کننـد «تقلیـد» گفته می‌شود. این گونه پیروی کورکورانه افراد بی‌خـبر از بی‌خبرانی هماننـد خود، بطور قطع عملی است بسـیار زشت و زننده، نه با منطق سازگار است و نه با روح تعلیمات اسـلامی؛ و هیچ آدم با شخصیّت و با فکری حاضـر نمی‌شود که چشم و گوش بسته دنبال این و آن بیفتد و هر عمل بی‌رویّه‌ای را که دیگران انجام می‌دهند، او نیز انجام می دهد.

این همان تقلید است که بت‌پرسـتان برای توجیه اعمال خود به آن متوسّل می‌شدند و می گفتند: آیین بت‌پرستی آیین نیاکان ماسـت و ما حاضر نیستیم که از پیروی آنان چشم بپوشیم.

قرآن مجید منطق آنان را در آیه زیر یادآوری می کند و از آنان چنین نقل می‌نماید:

«انَّا وَجَدْنَا آبائَنَا عَلَی امَّةٍ وَ انَّا عَلَی آثارِهِمْ مُقْتَدُون؛ ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم.»[۱۸۵] آنان در این کـار احمقـانه (سـجده در مقابـل سـنگ و چوب بی‌ارزش) روی اعمال ابلهانه نیاکان خود تکیه می کردنـد و چشم و گوش بسـته، از آیین خرافی آنان پیروی می‌نمودند.

این همان تقلیدی است که سرچشمه توسعه بسیاری از مفاسد اجتماعی و چشم هم چشمی‌ها و مدپرستی‌ها و آلودگی‌هاست.

این همان تقلیدی است که در شعر مولوی به آن اشاره شده است: خلق را تقلیدشان بر باد داد ....

همـان طوری که گفتیم تمـامی حملاـتی که افراد بی‌اطّلاـع به مسـأله «تقلیـد» دارنـد، روی همین معنا است. ولی تقلیـد در اصـطلاح علمی، مفهومی کاملًا جدا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۷

از این مفهوم دارد و می‌توان آن را در جمله «مراجعه افراد غیر متخصّص به افراد متخصّص، در مسائل تخصّصی» خلاصه نمود.

یعنی در تمام مسائل علمی که نیاز به تخصّص‌هایی دارد و آگاهی بر آن در گرو مطالعه و بررسی‌های سالیان دراز است، افرادی که وارد به رشـته نیسـتند-/ به هنگـام نیـاز-/ به دانشـمندان و صـاحبنظران و متفکّران مورد اعتماد مراجعه کننـد و از افکار آنان اسـتفاده بنماینـد. این معنا از تقلیـد که در کتب علمی به آن اشاره شـده است و گاهی از آن به مراجعه غیر عالم به عالم تعبیر می‌شود، اساس زندگی بشر در تمام مسائل صنعتی و کشاورزی و پزشکی و امثال آن است.

اگر یک روز این موضوع از زندگی بشـر برداشـته شود، یعنی هیچ بیماری به پزشـکی مراجعه نکند، هیچ انسانی به معمار و مهندس

رجوع ننمایـد، هیـچ فردی در مسائل حقوقی با حقوقدانان مشورت نکند و هیچ‌کس به هیچ کارشـناس و میکانیک و متخصّصـی در مسائل گوناگون بازگشت ننماید، تمام زندگی اجتماعی فرو می‌ریزد و هرج و مرج در تمام شؤون آشکار می‌شود.

مسائل دینی از این قانون مسـتثنا نیست؛ البتّه در اصول عقاید دینی -/ یعنی شـناختن خدا و پیامبر و جانشینان او و روز رستاخیز -/ همه مردم باید تحقیق کنند و تحقیق در این مسائل، کار مشـکل و پیچیده‌ای نیست و هرکس می‌تواند این چند اصل را با دلیل و منطق به فراخور فهم و معلومات خود دریابد. ولی در مسائل مربوط به احکام اسلامی در باب عبادات، معاملات خود دریابد. ولی در مسائل مربوط به احکـام اسـلامی در بـاب عبـادات، معاملات، سیاسات اسـلامی، احکام مربوط به فرد و خانه و اجتماع، نماز، روزه، جهاد، دیات، حـدود، قصاص، ازدواج و طلاق و هزاران مسائل مختلف و مربوط به قسـمت‌های زندگی انسانها، هرگز همه افراد نمی‌توانند شخصاً تخصّص پیدا کنند و احکام را از منابع دینی -/ قرآن، حدیث، دلیل عقل و اجماع -/ استفاده نمایند.

بنابراین، ناچارند در باره این گونه مسائل به دانشمندان و صاحب‌نظران دلسوز و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۸

مورد اعتماد مراجعه نماینـد؛ دانشـمندانی که سالیان دراز در مسائل اسـلامی زحمت کشـیده‌اند و به کتاب آسـمانی و سـنّت پیامبر و احادیث جانشینان او آشنایی کامل دارند.

بـا توجّه به این بیـان، کاملًا روشن می‌شود که این گونه مراجعه به دانشـمندان، پیروی بـدون دلیـل نیست؛ بلکه این پیروی و اقتباس، پیوسته آمیخته با یک دلیل عقلی و منطقی است و آن این که «نظریّه شـخص عالم و دانشـمند و متخصّص -/ بخصوص در حالی که بی‌نظر هم باشـد -/ به حقیقت بسیار نزدیکتر است و غالباً از حقیقت جـدا نیست» و اگر هم در آن اشـتباه باشد، اشـتباهات او محدود است، در حالی که اگر شخص بی‌اطّلاع بخواهد به میل و عقیده شخصی خود کار کند، اعمال او سرتاسر اشتباه خواهد بود.

مثلًا، اگر انسـان هنگـام بیمـاری بـه پزشـک مراجعه کنـد نسخه می‌گیرد، البتّه ممکن است که پزشـک اشـتباه کنـد ولی بطـور قطع اشـتباهات او نسبت به نتایج مثبتی که از نسـخه او گرفته می‌شود، بسـیار کمتر است -/ منظور پزشـکان آگاه و متفکّر است -/ امّا اگر انسـان پیروی از پزشـک را کنـار بگـذارد و هر موقع بیمار شـد به میل و اراده خود هر دارویی را که به فکرش رسـید بخورد، بـدون شک کار فوق‌العاده خطرناکی مرتکب می‌گردد و بسیار اتّفاق می‌افتد که جان خود را در این راه به خطر می‌اندازد.

نتیجه: پیروی افراد غیر وارد از افراد مطّلع، پیوسـته آمیخته بـا یک دلیل اجمالی و منطقی است. این نیز مسـلّم است که چنین پیروی و اقتباس، نشانه کمبود شخصیّت انسان نیست بلکه دلیل شخصیّت اوست؛ زیرا می‌دانیم که دایره علوم به اندازه‌ای وسیع است که تنها در یک علم، ده‌ها و گاهی صـدها رشـته تخصّ‌ص وجود دارد و اگر انسان عمر نوح و مغز بوعلی داشته باشـد، هرگز نمی‌توانـد در یک صدم این علوم متخصّص گردد.

بنابر این چاره‌ای جز این نیست که در غیر رشته‌های تخصّصی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۲۹

خود به دیگران مراجعه کند.

مثلًا مهنـدس هنگـامی که بیمار می‌شود، به دوست پزشک خود مراجعه می‌کنـد و پزشک هنگامی که بخواهـد خانه بسازد، از رفیق مهنـدس خود نقشه می‌گیرد و هر دو هنگامی که اتومبیلشان خراب می‌شود، به مکانیک رجوع می‌نمایند و در احکام اسـلامی که از آن آگاهی ندارند، به علما و دانشمندان مذهبی مراجعه می‌کنند.

تنهـا چیزی که در این‌جـا بـاقی می‌مانـد این است که می‌گوینـد: چه مانعی دارد که انسان در مسائل مورد نیاز به دانشـمندان مراجعه کند و دلیل هر مسأله را از آنها بپرسد.

ولی این سـخن هماننـد آن است که کسـی بگویـد: چه مـانعی دارد که هنگـامی که انسـان بیمـار می‌شود، به پزشک مراجعه کنـد و

نسخه‌ای که می گیرد، دلایل یک یک داروها و طرز استعمال آن را از او بخواهد، آیا چنین کاری امکان‌پذیر است که تمام پزشکان دلایـل نسـخه‌های خود را برای مردم شـرح دهنـد و آیا به فرض این که چنین کاری بکننـد، فردی که از علم تشـریح و فیزیولوژی و خواصّ داروها و عکس العمل‌های مختلف آن آگاه نیست، از توضـیح طبیب می‌تواند به خودی خود چیزی را درک کند و شخصـاً تصمیم بگیرد؟

کسانی که این سـخن را می گویند هرگز از وسعت علوم اسلامی آگاه نیستند؛ آنها نمی‌دانند که برای فهم تمام جزئیّات قرآن و ده‌ها هزار حدیث و بررسی احوال رجال مختلفی که در سلسله سند احادیث قرار دارند و شناخت احادیث صحیح از غیر صحیح و درست از نـادرست و فهم ریزه کاری‌هـای آیـات و سـنّت پیـامبر، سالیـان درازی وقت لازم است تا انسان در این مسائل به سر حدّتخصّـِص برسد.

گاه می‌شود برای فهم یک حکم اسلامی مثلًا مربوط به ازدواج و طلاق و حقّ حضانت و تربیت اطفال و امثلا آن، باید چندین آیه از قرآن و ده‌ها حدیث را زیر و رو کرد و سـپس حالات ده‌ها نفر را که در سلسـله سـند حدیث قرار دارند، از کتب رجال با دقّت مورد مطالعه قرار داد و لغات متعدّدی را که در این احادیث

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۰

است، بـا مراجعه به کتب متعـدّد لغت و موارد اسـتعمال آن در موارد ادبیّات عرب درک کرد. آیا به راستی همه مردم می‌تواننـد در تمـام موارد مربوط به مسائـل اسـلامی از تمـام این جزئیّات آگاه شونـد؟ آیا مفهوم این سـخن آن نیست که همه مردم تمام کارهای زندگی خود را راها کرده و به صورت محصّل علوم دینی درآیند؟ تازه معلوم نیست همه افراد، اسـتعداد رسـیدن به سر حدّ اجتهاد و ذوق و استنباط احکام شرعی را داشته باشند و چه بسا آنها استعدادهای دیگری داشته باشند.

امّا این که می گویند مراجعه به مراجع تقلید موجب اختلاف و پراکندگی است، حرف عجیبی است.

اوّلًا: مراجع معروف تقلیـد در هر زمـان غالباً یک نفر و یا چنـد نفرنـد، در حالی که اگر همه مردم بخواهنـد در احکام اسـلامی نظر بدهنـد، به تعـداد نفرات مسـلمانان ممکن است آرای گونـاگون پیـدا شود و این از نظر اختلاف و پراکنـدگی فوق‌العاده اثرش بیشتر است.

ثانیـاً: اختلافـات دانشـمندان در مسائـل درجه سه و چهار است و در مسائل اصولی و اساسـی اختلافی نیست و به همین دلیل ملاحظه می‌کنید افرادی که از علمای مختلف پیروی می کنند، همه با هم در صف واحد جماعت نماز می‌خوانند، بدون این که اختلاف فتاوا در مسائل جزئی مانع از هماهنگی آنها در جماعت بشود، یا این که همگی به حـج می‌رونـد و مراسم حج را در روزهای معیّن انجام می‌دهند، بدون این که اختلاف فتاوا مشکلی حتّی برای افراد یک کاروان ایجاد کند.

اینها همه نشان می‌دهد که اختلاف فتاوا در مسائلی است که به وحدت مسلمین لطمه نمی‌زند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۱

۵۷- منظور از تولّی و تبرّی چیست؟

سؤال

منظور از «تولّی» و «تبرّی» که به عنوان دو دسـتور اسـلامی به ما آموخته‌اند چیست و آیا این دو دستور را در دنیای امروز نیز می‌توان انجام داد؟

پاسخ

معمولًا «اسلام» را تشبیه به درخت برومندی می‌کنند که مبانی عقیده‌ای، اصول و ریشه‌های آن را تشکیل می‌دهد و برنامه‌های وسیع عملی، فروع و شاخه‌های آن را و نیز معمولًا ده موضوع را به عنوان فروع و شاخه‌ها ذکر می‌کنند، در حالی که برنامه‌های عملی اسلام گسترده‌تر از آن است که در ده موضوع خلاصه شود، ولی اهمّیّت این دستورات ده گانه سبب شده است که آنها را در ردیف اوّل بشمارند وگرنه مسلّماً منحصر به اینها نیست. از این دستورات ده گانه، سه قسمت مربوط به عبادات و نیایش و پیوند با خداست-/ نماز، روزه، حج-/ و دو قسمت مربوط به مسائل اقتصادی و پیوند با خلق خدا-/ زکات، خمس و پنج قسمت مربوط به مسائل اجتماعی و نظامی و سیاسی است-/ جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تولّی و تبرّی-/ فعلًا سخن از دو دستور اخیر است که به معنای «دوست داشتن» و «تنفّر داشتن» است. چه کسی را دوست بداریم و از که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۲

متنفّر باشیم؟

دوستان خدا، مردم حق طلب، انسانهای ارزنده و حامیان حقّ و عدالت را دوست بداریم و از آلودگان، ستمگران، بی‌بند و باران و دشمنان خدا و مردم، متنفّر باشیم.

چرا همه را دوست نداریم؟ چرا با همه خلق خدا خوب نباشیم؟ مگر در دنیای امروز می‌توان اصل زندگی مسالمت‌آمیز را با همه‌کس و در همه جا فراموش کرد؟

باید از کسانی که طرفدار «تز» دوستی با همه و در تحت هر شرایطی هستند پرسید:

آیا در جهانی که ظالم و مظلوم و ستمگر و ستمدیده، استعمارگر و استعمار شده، حق طلب و اشغالگر و پاک و ناپاک وجود دارد همه را دوست بداریم؟! با همه خوش باشیم؟! ما به هم کمک کنیم؟! آیا هیچ منطقی انسانی چنین اجازه‌ای را به ما می‌دهد؟ آیا عاطفه زنده هیچ مردمی با این سازشکاری غلط هماهنگی دارد؟

اگر این دو اصل در اصول اساسی برنامه‌های عملی اسلام گنجانیده شده، به خاطر آن است که طرفداران حقّ و عدالت و آزادگی و پاکی و درستی، صفوف خود را هر چه فشرده‌تر سازند و ناپاکان و ستمگران و آلودگان هرچه تنهاتر بمانند و در یک محاصره اجتماعی و اخلاقی از طرف انسانهای مثبت و ارزنده قرار گیرند.

آیا بدن آدمی هر غذایی را می‌پذیرد؟ آیا ذائقه انسان یک وسیله تولّی و تبرّی، برای جدا کردن غذاهای مفید از زیانبخش نیست؟ آیا به هنگام خوردن غذاهای مسموم و گرفتار شدن بدن به مسمومیّت غذایی، «معده» راه سازشکاری را پیش می‌گیرد و انسان را تسلیم مرگ می‌کند یا این که تمام قدرت خود را به کار می‌اندازد تا از طریق «استفراغ» تنفّر خود را از غذای مسموم ابراز کرده، آن را به بیرون پرتاب کند؟

آیا تعادل نیروی جاذبه و دافعه و رمز بقای جهان هستی نیست؟ چگونه بقای

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۳

جامعه انسانی می‌تواند از تعادل این دو نیرو که در شکل تولّی و تبرّی ظاهر می‌شود مستثنا بماند؟

اگر به جای این دو دستور، روح سازشکاری با همه‌کس و هر مکتب و بی‌تفاوت بودن در برابر هر چیز و هر صحنه پیدا شود و عوامل مثبت و سازنده را جذب نکند و عوامل مزاحم و منفی را از خود نراند، نابودی چنان اجتماعی سریع خواهد بود؛ به همین دلیل، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«اوْثَقُ عُرَی الإِیَمانِ الحُبُّ فِی اللَّهِ وَ البُغْضُ فِی اللَّهِ؛

محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوست داشتن برای خدا، و ابراز تنفّر کردن برای خداست»[۱۸۶].

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۴

۵۸- روزه در ادیان گذشته

سؤال

آیا در ادیان پیش از اسلام نیز روزه بوده است؟

پاسخ

صریح قرآن مجید این است که این فریضه الهی در ادیان دیگر نیز بوده ۱۸۷] و برای پیشینیان نیز واجب بوده است و هم اکنون در کتب عهد عتیق و جدید مطالبی مربوط به روزه وجود دارد؛ اینک چند فراز از آنها:

۱-/ در تمام اوقات در میان هر طایفه و هر ملّت در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقّبه روزه معمول بوده است. (پولس، ۳: ۵)

۲-/ حضرت موسی چهل روز روزه گرفت. (سفر تثنیه، ۹: ۹)

۳-/ قوم یهود در موقعی که فرصت یافته می‌خواستند اظهار خضوع نمایند روزه می‌داشتند تا به وسیله آن رضای حق را تحصیل نمایند. (سفر داوران ۲۰: ۲۶)

۴-/ حضرت مسیح به شاگردانش دستور داد که پس از فوت او روزه خواهند داشت.

(انجیل لوقا، ۵: ۳۴)

این بود چند جمله از کتب عهدین و برای تفصیل بیشتر به کتاب قاموس کتاب مقدّس، ص ۴۳۷-/ ۴۳۸ مراجعه بفرمایید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۵

۵۹- قبله در کره ماه

سؤال

قبله کسانی که در ماه فرود می‌آیند کجاست؟

پاسخ

ماه سیّاره‌ای است که به دور زمین در حال حرکت است و حجم آن ۱۱۴ زمین می‌باشد.[۱۸۸] همان‌طور که ماه برای ما خاکیان طلوع و غروب دارد، همچنین کره زمین برای مه نوردان و ساکنان آینده ماه طلوع و غروب دارد؛ گاهی قسمتی یا همه آن پیداست و گاهی از آن اثری نیست.

بنابراین هنگام طلوع زمین، مجموع کره خاکی قبله کسانی است که در ماه نماز می‌گزارند و همین که برابر کره زمین بایستند (یا در برابر خطی که عمود بر کعبه از دو طرف زمین می‌گذرد قرار گیرند) در واقع مقابل کعبه ایستاده‌اند و استقبال کعبه که شرط صحّت نماز است تحقّق می‌پذیرد.

ولی هنگامی که زمین از دیدگاه ماه نشینان پنهان و به اصطلاح در حال غروب باشد، طرز استقبال کعبه به این است که محلّ تقریبی زمین در پشت افق ماه در نظر گرفته شود و به سوی خطی که عمود بر کعبه در دو طرف زمین در آسمان امتداد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۶

دارد بایستند.

نکته‌ای که حتماً باید به آن توجّه داشت این است که قبله تنها خود خانه کعبه نیست، بلکه امتداد آن از دو طرف پایین و بالا-/ در

آسمان-/ نیز قبله است؛ یعنی هر کس به سوی خطّی که بر کعبه عمود است و از آن می گذرد بایستند رو به جانب قبله ایستاده و با توجّه به این مسأله، قبله ماه نشینان در هنگامی که زمین در پشت افق ماه قرار گرفته است روشن می گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۷

۶۰- آیا با خورشید می‌توان قبله را تعیین کرد؟

سؤال

کسانی که «قبله نما» ندارند و سایر وسایل تعیین قبله در اختیارشان نیست، آیا می‌توانند هنگام ظهر به وسیله خورشید قبله را تعیین کنند و یا نه و در صورت امکان کیفیّت آن چگونه است؟

پاسخ

کسانی که قبله آنها با نقطه جنوب محاذی ۱۸۹] است (مانند نواحی غربی عراق) هرگاه هنگام ظهر برابر خورشید بایستند رو به قبله خواهند بود زیرا خورشید هنگام ظهر روی دایره نصف النّهار این نقاط است پس اگر موقع ظهر رو به خورشید بایستند، مقابل نقطه جنوب که قبله این نقاط است خواهند بود، ولی نقاطی که قبله آنها از جنوب به طرف مغرب متمایل است (مانند تمام نقاط ایران) باید در این نقاط موقع ظهر پس از محاذات ۱۹۰] با خورشید، به اندازه‌ای که قبله آنها از جنوب به طرف مغرب انحراف دارد، به سمت مغرب منحرف شوند.

مثلًا در شهر تهران که قبله آن ۳۷ درجه از نقطه جنوب به سمت مغرب انحراف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۸

دارد، باید هنگام ظهر پس از محاذات با خورشید ۳۷ درجه به طرف راست متمایل شوند و طبعاً در این نقاط و مشابه آن، آفتاب هنگام ظهر با شانه چپ محاذی می‌شود.

پس قاعده کلّی این است که هرگاه قبله با نقطه جنوب محاذی است تنها محاذات با خورشید هنگام ظهر کفایت می کند و اگر قبله از آن نقطه، مایل به طرف مغرب است بایستی به همان اندازه از محاذات آفتاب به سمت راست متمایل گردند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۳۹

۶۱- قبله در نقاط دور دست

سؤال

همه می‌دانیم زمین دارای دو نیمکره شمالی و جنوبی است. در کشورهایی چون آمریکای جنوبی برای توجّه به سوی قبله چگونه باید ایستاد؟

پاسخ

اوّلًا: همان‌طور که در بحث‌های گذشته اشاره شد تنها «خانه کعبه» قبله نیست بلکه امتداد آن از طرف بالا تا اوج آسمانها و از طرف پایین، قبله است؛ به این معنا که امتداد خانه کعبه از دو طرف بالا و پایین تا بی‌نهایت قبله می‌باشد و همان‌طور که ایستادن مقابل خانه کعبه کافی است، ایستادن مقابل امتداد آن هم کفایت می کند. بنابراین کسانی که در آن طرف کره زمین قرار گرفته‌اند بطور مسلّم می‌توانند محاذی امتداد خانه کعبه بایستند.

ثانیاً: این اشخاص اگر نزدیکترین فاصله خود به خانه کعبه را در روی زمین در نظر بگیرند و به همان طرف بایستند محاذی خانه کعبه خواهند بود، زیرا محاذاتی که در قبله معتبر است همان «محاذات عرفی» است-/ یعنی نمازگزار باید طوری بایستد که مردم بگویند مقابل خانه کعبه است-/ بدیهی است که انحنای سطح زمین مانع از این نوع محاذات نخواهد بود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۰

این موضوع را در ضمن یک مثال می‌توان روشن کرد. اگر به کسی که در تهران قرار دارد بگویند رو به طرف مشهد بایست، او با یک محاسبه تخمینی رو به طرفی کرده می‌گوید مشهد در این طرف است، در حالی که اگر ما انحنای زمین را در فاصله تهران تا مشهد در نظر بگیریم مسلّماً اگر یک خط مستقیم از محاذی صورت شخصی که در تهران است به طرف مشهد بکشیم از بالای شهر مشهد در میان فضا عبور خواهد کرد نه از خود شهر مشهد، ولی این مقدار مانع از آن نیست که بگویند محاذی شهر مشهد ایستاده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۱

۶۲- سخنی در چگونگی قبله عراق

سؤال

مؤلّف «روضات الجنّات» در شرح حال محقّق حلّی مؤلّف «شرایع الاسلام» چنین می‌نویسد: دانشمند فلکی و ریاضیدان اسلام خواجه نصیر الدّین طوسی به دیدن محقّق رفت و چون او را در حال تدریس یافت، به عنوان احترام در جلسه تدریس وی شرکت کرد؛ محقّق در ضمن درس فرمود: «برای مردم عراق مستحب است که هنگام نماز قدری به طرف دست چپ قبله متمایل شوند» ولی خواجه به این مطلب ایراد کرد و گفت:

«منظور از این مطلب چیست؟ اگر تمایل و انحراف از قبله به غیر قبله باشد حرام و اگر از غیر قبله به قبله باشد واجب است و در هر دو صورت مستحب بودن این عمل معنا ندارد»!

محقّق فوراً در جواب می‌گوید: «منظور هیچ کدام نیست؛ بلکه این تمایل یعنی تمایل به طرف چپ نمودن از قبله به سوی قبله است» و خواجه با این بیان قانع شد!

اکنون این سؤال پیش می‌آید که منظور از محقّق از جواب مزبور چه بوده است؟

برای این که در تمام نقاط عراق قبله «تیامن» دارد (یعنی باید از نقطه جنوب به طرف دست راست تمایل نمود) نه تمایل به طرف دست چپ، مثلًا در خود «حلّه» انحراف قبله از نقطه جنوب ۲۱ درجه و ۳۱ دقیقه به طرف مغرب می‌باشد و در «نجف اشرف» ۲۱ درجه و ۴۴ دقیقه و در «کربلا» ۱۹ درجه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۲

و ۳۱ دقیقه است. خلاصه، در تمام قصبات و بلاد عراق همه جا قبله متمایل به طرف راست نقطه جنوب است.

شرح این بیان محقّق حلّی را توضیح دهید؟

پاسخ

اوّلًا: منظور از تمایل به طرف چپ که برای اهل عراق مستحب است این نیست که از نقطه جنوب به طرف مغرب یا مشرق منحرف شوند تا منافاتی با انحراف قبله عراق از نقطه جنوب به طرف مغرب داشته باشد، بلکه منظور تمایل از نقطه قبله به طرف دست چپ قبله است و تفاوت این دو بسیار است. (دقّت کنید)

ثانیاً: در مورد این که چرا برای اهل عراق مستحب است از نقطه قبله کمی متمایل به چپ شوند، فقها و بزرگان ما دو جهت ذکر کرده‌اند:

۱-/ نظریّه‌ای که مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار (در کتاب صلاهٔ) بیان فرموده و حاصل آن این است: ممکن است علّت انحراف این باشد که محراب‌های مساجد کوفه و سایر بلاد عراق در آن زمان غالباً منحرف و متمایل به طرف راست ساخته شده بود (گرچه این انحراف به مقداری نبود که نماز را باطل کند) ولی ائمّه علیهم السلام برای این که مردم نقطه حقیقی قبله را درک کنند و ضمناً مخالفتی با دستگاه خلفا که بیشتر آن مساجد در زمان آنها و به فرمان آنها ساخته شده بود نکرده باشند، این دستور را صادر نمودند.

بدیهی است فایده دستور فوق این بود که بدون ابزار مخالفت با خلفا، مردم بتوانند از فضیلت توجّه به نقطه واقعی قبله بهره‌مند گردند.

۲-/ نظریّه‌ای است که از بعضی روایات استفاده می‌شود و خلاصه آن چنین است:

حدود حریم کعبه از طرف راست دو میل و از طرف چپ چهار میل است، یعنی این مقدار حایز احترام معنوی خاصّی است. (البتّه این موضوع مربوط به حدود

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۳

حرم که چهار فرسخ در چهار فرسخ است نیست).

بنابراین، انسان با توجّه به طرف چپ قبله از نظر این که حریم بیشتری دارد از نقطه قبلی خارج نمی‌شود، ولی توجّه به طرف راست نظر به این که حریم کمتری دارد، ممکن است از نقطه اصلی قبله خارج گردد. در حقیقت این یک حکم احتیاطی است که انسان در نماز خود متوجّه نقطه‌ای گردد که احتمال بیرون رفتن از حریم کعبه در آن کمتر باشد.

ممکن است نظر محقّق حلّی نیز به همین نکته یا نکته اوّل بوده باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۴

۶۳- علّت تغییر قبله چه بود؟

سؤال

می‌دانیم که در زمان پیامبر اسلام مدّتی المقدّس قبله مسلمانان بود. چه عواملی باعث شد قبله مزبور تبدیل به کعبه گردد؟

پاسخ

بطوری که از آیات قرآن استفاده می‌شود قبله مسلمانان در حقیقت همان کعبه (بیت اللَّه الحرام) بوده است و بیت المقدّس به سبب جهاتی که ذکر خواهد شد، به عنوان یک «قبله موقّتی» برای مسلمانان قرار داده شده بود. آیه «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا ...؛ نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهایی) می‌بینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می‌گردانیم ...»[۱۹۱] گواه بر این است که پیغمبر از گفتگوهای یهود در مورد قبله بیت المقدّس ناراحت بود و پیوسته انتظار می‌کشید که مدّت این قبله موقّتی پایان پذیرد و قبله ابدی مسلمانان از طرف خداوند بزرگ اعلام گردد.

امّا این که چرا از ابتدا قبله همیشگی یعنی «کعبه» به مسلمانان معرفی نشد، بلکه مأمور شدند مدّتی به طرف بیت المقدّس نماز بخوانند بطوری که از آیه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۵

«... وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا الَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَی عَقَبَیْهِ ...؛ و ما آن قبله‌ای را که قبلًا بر آن بودی، تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از پیامبر پیروی می کنند، از آنها که به جاهلیت باز می گردند مشخص شوند ...»[۱۹۲] استفاده می‌شود که این موضوع صرفاً به منظور تربیت مسلمانان بوده و برای پرورش روح اطاعت در افراد تازه مسلمان و پیشرفت هدف مقدّس اسلام صورت گرفته است.

اعراب حجاز مخصوصاً اهل مکّه علاقه زیادی به سرزمین خود داشتند، لذا در آغاز کار لازم بود برخلاف تمایل نفسانی و تعصّبات محلّی، کعبه را برای مدّتی رها کنند و به طرف بیت المقدّس نماز بگزارند تا تعصّب‌ها در آنها کشته شود و روح اطاعت و فرمانبرداری در آنها تحکیم گردد.

علاوه بر این، مسلمانان باید برای مدّتی به طرف بیت المقدّس-/ مرکز قدرت و پایتخت یهود-/ توجّه کنند و عبرت بگیرند؛ بیت المقدّس موزه عبرت جهان و جایگاه عزّت و ذلّت بنی‌اسرائیل است. در بیت المقدّس علل انحطاط و ترّقی این قوم مشهود است. بنی اسرائیل با ذلّت از مصر به آن‌جا آمدند و با جهاد و فداکاری به عزّت رسیده‌اند و سپس در اثر پشت پا زدن به دستورات خدا در سراشیبی سقوط قرار گرفتند. زندگی آنها برای مسلمانانی که تازه وارد این دین مقدّس شده بودند درس عبرتی محسوب می‌شد. مسلمانان باید بدانند که اگر خانه کعبه قبله همیشگی آنها قرار داده شده نه به خاطر این است که یک مرکز محلّی و نژادی برای آنها محسوب می‌شود، بلکه از این نظر است که قدیمی‌ترین مرکز توحید و خداشناسی بوده و به دست قهرمان بزرگ توحید بنا و تعمیر شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۶

۶۴- اختلاف افق در رؤیت هلال

سؤال

چرا اوّل ماه با اختلاف افق‌ها فرق می‌کند و مثلًا در کشوری امروز اوّل ماه است و در کشور دیگر که در شرق آن واقع شده فرداست؟

پاسخ

استدلالات علمی و آزمایش‌های مختلف، کروی بودن زمین را بوضوح ثابت می‌کند و این مسأله امروز جزء مسلّمات علمی شمرده می‌شود؛ از طرفی کره ماه هم در حرکت خود به دور زمین «تقریباً» در هر ماه یک دوره کامل را طی می‌کند و بر اثر همین گردش ماه به دور زمین «هلال»، «بدر»، «تربیع» و «محاق» صورت می‌گیرد؛ زیرا همیشه نصف کره ماه که در مقابل خورشید قرار دارد روشن است، منتها طرز قرار گرفتن ماه و خورشید و زمین (بر اثر گردش ماهانه کره ماه) گاهی چنان است که ما تمام نیمکره روشن ماه را می‌بینیم و در آن وقت «بدر کامل» است و گاهی طوری می‌شود که نیمی از آن به طرف ماست و آن هنگام «تربیع» است و به همین ترتیب سایر حالاتی که برای ماه دیده می‌شود به سبب اختلاف نحوه قرار گرفتن «ماه و زمین و خورشید» است. به این ترتیب در نقاط غربی به واسطه این که زمین کروی است شرایط رؤیت زودتر صورت می گیرد و هلال

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۷

زودتر رؤیت می‌شود در نقاط شرقی شرایط رؤیت دیرتر حاصل می گردد و به همین دلیل دیرتر رؤیت می‌شود.

این موضوع را به وسیله ساده‌ای می‌توان آزمایش کرد؛ یک کره معمولی جغرافیایی را از سقف آویزان می‌نماییم و در مقابل آن یک چراغ قرار می‌دهیم بطوری که چراغ محاذی یا بالاتر از آن باشد، سپس در آخر اطاق دور از چراغ می‌ایستیم، خواهیم دید که

تمام نیمکره تاریک رو به سوی ماست، کم کم که جلو می‌آییم به جایی می‌رسیم که هلال باریکی از نیمکره روشن در برابر ما آشکار می گردد و به این ترتیب روشن می‌شود که تغییر محلّ ما در مشاهده هلال مزبور موثّر است و با توجّه به انحنا و کرویّت زمین تأثیر افق‌ها در مشاهده و عدم مشاهده هلال واضح‌تر می گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۸

۶۵- چرا همیشه ساعت ۱۲ ظهر شرعی نیست؟

سؤال

چرا ظهر شرعی در بعضی از فصول سال، ساعت ۱۲ و گاهی ربع ساعت بالاتر و احیاناً چند دقیقه کمتر از ۱۲ می‌باشد؟

پاسخ ۱۹۳]

می‌دانیم که زمین در روی یک مدار بیضی شکل به دور آفتاب می گردد؛ در مدّت یک سال شمسی آفتاب در یکی از دو کانون این بیضی واقع است؛ بنابراین، فاصله زمین از آفتاب همیشه یک اندازه نیست. نقطه‌ای را که زمین در آن منتهای دوری از آفتاب پیدا می کند، «اوج» گویند و نقطه‌ای که نهایت نزدیکی را از آفتاب حاصل می‌نماید «حضیض» می‌نامند. پس به موجب قانون جاذبه عمومی وقتی که از اوج به سمت حضیض می‌رود، سرعتش رفته رفته افزایش پیدا می کند و بالعکس هنگامی که از حضیض به طرف اوج می‌رود، سرعتش کم کم کاهش می‌یابد.

بنابراین حرکت زمین به دور آفتاب حرکت یکنواخت نیست؛ برعکس، حرکت عقربه‌های ساعت (یک دستگاه وقت‌شناسی) حرکت یکنواخت است. پس این دو حرکت هرگز نمی‌توانند با هم توافق نمایند. به همین جهت است که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۴۹

ظهر حقیقی (یعنی هنگامی که قرص آفتاب به نصف‌النّهار می‌رسد) ساعت را نگاه کنیم، یا چند دقیقه به ساعت ۱۲ مانده و یا چند دقیقه از آن گذشته است. این‌چنین ساعات را ساعات «وسطی» گویند.

منتهای اختلاف ساعت وسطی با ساعت حقیقی در ظهر ۲۲ بهمن است، یا به عبارت روشن‌تر ظهر حقیقی در ۲۲ بهمن ۱۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه بعد از ساعت ۱۲ واقع می‌شود. بالعکس، ظهر حقیقی دوازدهم آبان ۱۶ دقیقه و ۲۴ ثانیه قبل از ساعت ۱۲ است و این همان است که در رساله‌های عملیّه با تقریب جزیی ربع ساعت بعد یا قبل از ساعت ۱۲ نوشته‌اند.

در تمام ایّام سال، بین ساعت حقیقی و ساعت وسطی این اختلاف موجود است-/ منتها کمتر از آنچه مذکور داشتیم. به همین جهت در تقاویم بزرگ ربع ورقی، ستونی به نام ساعات وسطی ثبت می کنند و اختلاف هر روز را در آن می‌نگارند.

بدیهی است که همین اختلاف برای طلوع آفتاب و غروب آن نیز باید منظور شود.

ولی چهار روز از سال است که اختلاف صفر می‌شود.

توضیح دیگر: فرض کنید دوربینی را در سطح نصف‌النّهار مکانی قرار داده باشیم و ساعت دقیقی نیز همراه داشته باشیم در این صورت ظهر حقیقی وقتی است که مرکز آفتاب بر مرکز این دوربین نصف‌النّهاری واقع شود. حال اگر ساعت خود را ملاحظه نماییم یا چند دقیقه به ساعت ۱۲ مانده و یا چند دقیقه از آن گذشته است، مگر آن چهار روزی که اشاره کردیم یعنی در هریک از آنها به محضی که عقربه‌های ساعت، روی ۱۲ منطبق شدند مرکز آفتاب نیز در مرکز عدسی دوربین نصف‌النّهاری قرار می گیرد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۰

۶۶- این قضاوت علی علیه السلام را چگونه باید حل کنیم؟

سؤال

در بین قضاوت‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام نقلا- شده که روزی سه نفر بر سر ۱۷ شتر گفتگو داشتند و می‌خواستند آنها را طوری تقسیم کنند که یک نفر نصف آنها را ببرد (۱۲) و دیگری یک ثلث (۱۳) و سوّمی تسع (۱۹) و بر سر تقسیم عدد ۱۷ به این کسرها در مانده بودند و کار به مشاجره کشیده بود.

علی علیه السلام برای پایان دادن به مشاجره آنها یک شتر از خود به آن هفده شتر اضافه کردند، آن‌گاه نصف آن عدد را به نفر اول (۹ شتر) و ثلث آن را به نفر دوّم (۶ شتر) و تسع آن را به نفر سوّم (۲ شتر) دادند و یک شتر که متعلّق به خود حضرت بود باقی ماند؛ یعنی، در حقیقت به هریک از آن سه نفر چیزی اضافه بر سهمی که می‌خواستند دادند، زیرا آنها سهم خود را از ۱۷ شتر مطالبه می‌کردند و حضرت همان سهم را از ۱۸ شتر به آنها داد، لذا با کمال خشنودی و رضایت از محکمه قضاوت بیرون رفتند و شتر اضافی هم به جای خود باقی ماند!

اکنون اشکال در این است که بفرمایید: این اضافه‌ها از کجا آمد و مالی کی بود که امام به آن سه نفر داد؟

پاسخ

نکته قابل توجّه در این‌جا سهامی است که آن سه نفر تقاضا داشتند و از مجموع

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۱

مال کمتر بود؛ یعنی اگر نصف را با ثلث (یک سوّم) و تسع (یک نهم) حقیقی جمع کنیم، کمتر از یک عدد کامل می‌شود. بنابراین، باید گفت این سه نفر مدّعی تمام ۱۷ شتر نبودند به دلیل این که مجموع سهام آنها (۱۹+/ ۱۳+/ ۱۲) به اندازه مجموع آن مال نبوده است.

توضیح این که: مجموع سهام موجود در یک مال همیشه برابر با یک واحد است و به عبارت دیگر، اگر سهام یک شرکت مثلًا «صد سهم» باشد؛ مجموع سهام شرکا را که روی هم بریزیم حتماً صد سهم خواهد بود.

در مسأله ۱۷ شتر، نزاع کنندگان نمی‌خواستند عدد ۱۷ را به نسبت ۱۲ و ۱۳ و

۱۹ تقسیم کنند بلکه نفر اوّل مدّعی نصف این شترها، نفر دوّم مدّعی یک سوّم آنها و نفر سوّم مدّعی یک نهم بود؛ یعنی هرکدام سهم خود را برابر با این «کسر» می‌دانست در حالی که مجموع این کسرها مساوی با یک عدد صحیح نیست.[۱۹۴] ولی امام علیه السلام باقیمانده مال را نیز میان آنها-/ به همان نسبت سهام مزبور تقسیم فرمود و این که ملاحظه می‌کنیم هرکدام کمی از سهم خود بیشتر بردند، از همین‌جا بود که آن باقیمانده را نیز امام علیه السلام به سهم آنها افزود.

منتها، جای این سؤال باقی می‌ماند که چگونه آن حضرت این مقدار باقیمانده را میان آنها تقسیم کرد-/ با این که آنها مدّعی آن نبودند؟

پاسخ آن یک نکته است: از نظر قوانین اسلام هرگاه مالی تحت اختیار و تصرّف کسی یا کسانی باشد، مال آنهاست مگر دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد؛ پس باقیمانده مال هم در واقع مال آنها بود، ولی آنها توجّه نداشتند که سهام

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۲

آنها کمتر از مجموع مال است؛ به عبارت دیگر، این سه نفر تمام ۱۷ شتر را مال خود می‌دانستند و شریک چهارمی برای خود قائل نبودند و می‌خواستند مجموع آن را به نسبت ۱۲ و ۱۳ و ۱۹ تقسیم کنند ولی به این نکته توجّه نداشتند که این سهام از مجموع مال کمتر است؛ لذا، علی علیه السلام با این ابتکار جالب-/ یعنی اضافه نمودن یک شتر و به وجود آوردن یک کسر قابل تقسیم به تمام

سهام مزبور-/ مشکل را حل نمودند و باقیمانده را از این راه-/ به همان نسبت سهام-/ در میان آنها تقسیم نمودند و شتر خودشان اضافه ماند، این ابتکار و سرعت انتقال و سهولت عمل راستی جالب است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۳

۶۷- ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است؟

سؤال

ازدواج فرزندان آدم و حوّا چگونه بوده، آیا خواهر و برادر با هم ازدواج کرده‌اند یا ازدواج آنان به صورت دیگری بوده است؟

پاسخ

در این باره در میان دانشمندان اسلامی دو نظر وجود دارد و هر کدام برای خود دلایلی از قرآن و روایات ذکر کرده‌اند. اینک ما هر دو نظر را بطور اجمال در این صفحات نقل می‌کنیم:

۱-/ در آن زمان هنوز قانون تحریم ازدواج خواهر و برادر از طرف خداوند قرار داده نشده بود و چون راهی برای بقای نسل بشر غیر از این راه نبود، از این جهت ازدواج آنان با یکدیگر صورت گرفته است؛ ناگفته پیداست که دستگاه قانونگذاری از آن خداست «انِ الْحُکْمُ الّا لِلَّهِ؛ حکم تنها از آن خداست.»[۱۹۵] چه اشکال دارد که بطور موقّت برای گروهی از راه ضرورت این گونه ازدواج در آن زمان بلامانع و مباح باشد و برای دیگران عموماً تحریم ابدی شود؟

طرفداران این نظریّه از ظواهر قرآن با این آیه برای خود دلیل می‌آورند: «وَبَثَّ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۴

مِنْهُمَا رِجَالًا کَثِیراً وَ نِساءً؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت».[۱۹۶] ظاهر این آیه می‌گوید که نسل بشر فقط به وسیله این دو تن به وجود آمده است و اگر غیر از این دو در بقای نسل او دخالت داشتند باید بفرماید «وبث منهما و من غیر هما» یعنی به وسیله این دو و غیر آنان ....

علاوه بر این، در روایتی که مرحوم طبرسی آن را در احتجاج از امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کند این مطلب تأیید شده است.

۲-/ نظر دیگر این است: چون ازدواج فرزندان آدم با یکدیگر ممکن نبوده-/ زیرا ازدواج با محارم یک عمل قبیح و زشت است-/ فرزندان آدم با دخترانی از نژاد نسل دیگر که در روی زمین بودند ازدواج کردند، بعداً که فرزندان آنها با هم پسر عمو شدند زناشویی میان خود آنان صورت پذیرفت و این نظر را نیز بعضی از روایات تأیید می‌کند، زیرا نسل آدم، نخستین انسان روی زمین نبوده، بلکه پیش از او نیز انسانهایی در زمین زندگی می‌کرده‌اند.

حاصل این که: ممکن است گفته شود که پسران آدم با بقایای انسانهای پیشین که قبل از خلقت آدم و حوّا در روی زمین زندگی می‌کردند، ازدواج کرده‌اند و از گفتگوی خدا با فرشتگان درباره آفرینش آدم در روی زمین استفاده می‌شود که قبل از آدم و حوّا انسانهایی در روی زمین زندگی می‌کردند و این حقیقت از روایات نیز استفاده می‌شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۵

۶۸- آیا مبارزه با فساد، با آزادی بشر منافات دارد؟

از افتخارات انسان این است که دستگاه آفرینش او را آزاد آفریده و دست او را در انتخاب راه و شیوه زندگی، کاملًا باز گذارده

است. با در نظر گرفتن چنین اصلی، چگونه اسلام دستور می‌دهد که افراد با ایمان همدیگر را به کارهای نیک دعوت کنند و از کارهای بد باز بدارند؟ آیا اجرای دو اصل امر به معروف و نهی از منکر، مایه سلب آزادی از انسانها و افراد جامعه نیست؟

گذشته از این، اگر همه مردم به چنین وظیفه‌ای قیام کنند نظامات اجتماعی دچار اختلال و هرج و مرج نمی‌شود؟

پاسخ

مقصود از امر به معروف و نهی از منکر که دو رکن بزرگ اجتماعی اسلام به شمار می‌روند، همان دعوت و راهنمایی افراد به کارهای نیک و سودمند و بازداشتن آنان از کارهای زشت و مبارزه با انواع انحراف‌های اجتماعی و اخلاقی است.

پیش از همه، باید دید که آیا اجرای این دو اصل در اجتماعی که افراد آن معمولًا همه با هم همبستگی کامل دارند و سرنوشت همه را یک چیز تشکیل می‌دهد، به سود جامعه هست یا نه؟ هرگاه اجرای چنین اصلی به نفع اجتماع

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۶

باشد، باید در این صورت به خاطر فواید مهمّ آن از آزادی فردی کاست و آزادی افراد را در چهارچوب این اصل محدود ساخت.

شیوه زندگی انسان در اعصار کهن به شکل اجتماعات بسیار کوچکی در درون غارها و شکاف کوه‌ها و داخل جنگل‌ها بود و تقریباً همبستگی و تشریک مساعی و ارتباط و تعاون اجتماعی بر اجتماعات آنان حکومت نمی‌کرد.

در چنین زندگی که سرنوشت افراد به یکدیگر چندان بستگی ندارد، شاید مبارزه با فساد و جلوگیری از انحراف ضروری به نظر نرسد.

ولی در شیوه زندگی دسته جمعی با سرنوشت مشترک، مبارزه با فساد و دعوت مردم به کارهای نیک، یک وظیفه خطیر اجتناب‌ناپذیر است.

زیرا در این نوع زندگی، همه افراد یک اجتماع به صورت اعضای یک خانواده در می‌آیند و پیوند وحدت و ارتباط آن چنان در میان آنان محکم و استوار می‌گردد که هیچ فردی نمی‌تواند برای خود حساب جداگانه‌ای باز کند و خود را از نتایج اعمال خوب و بد دیگران جدا فرض کند.

در چنین اجتماعی تمام افراد، در سود و زیان اعمال یکدیگر کاملًا شریک و سهیم بوده و نتیجه عمل یک فرد دامنگیر همه افراد می‌شود. این‌جاست که هیچ فردی هرچه هم خود را دور از اجتماع تصوّر کند-/ نمی‌تواند تماشاگر صحنه زندگی گردد و خود را از سود و زیان کارهای افراد دیگر دور بدارد؛ روی همین پیوند و ارتباط است که اگر بر اثر خلافکاری برخی، ضربه اقتصادی یا فرهنگی بر پیکر اجتماعی وارد شد، دود آن به چشم همه رفته و همه در برابر آن متأثّر خواهند شد.

انحراف‌های اخلاقی، بسان بیماری‌های واگیرداری است که-/ خواه ناخواه-/ دامن دیگران را نیز می‌گیرد؛ هرگاه میکروب «التور» در نقطه‌ای پیدا شد، فوراً باید مبارزه پیگیری بر ضدّ آن آغاز نمود و دیگران را از معاشرت با آن بیمار بازداشت و در غیر این صوت، همه کشور و یا کشورها را فرا می‌گیرد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۷

همچنین، انحراف اخلاقی و اجتماعی و هر نوع آلودگی فکری و روحی-/ بسان بیماری جسمی-/ برق‌آسا در دل اجتماع رسوخ نموده و همه اجتماع را فرا می‌گیرد.

فرض کنید یک نفر خانه خود را به صورت لانه فساد درآورَد و پای افرادی «لاابالی» به آن‌جا باز شود، آیا می‌توان تصوّر نمود که دختران و پسران آن نقطه که هر روز شاهد رفت و آمد گروهی منحرف به آن لانه هستند مصون و پاک بمانند، یا این که آنان نیز به مقتضای طغیان شهوت، به آن نقطه کشیده می‌شوند و روز به روز دایره فساد گسترش پیدا کرده و بازار آن داغ‌تر می‌گردد.

این‌جاست که می‌توان گفت اجرای پیگیر اصل «مبارزه با انحراف‌های اخلاقی و اجتماعی» ضامن سعادت اجتماعی است که افراد

آن در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند؛ و سکوت در برابر گناه و مفاسد، غلط و گناهی بزرگ است و هرگز نمی‌توان حساب فرد را از حساب جامعه جدا ساخت. در حقیقت یک فرد مبارز، از حقوق خود و اجتماعی که در آن زندگی می‌کند دفاع می‌نماید و هرگز نباید اصل آزادی افراد بهانه شود که ما از این وظیفه انسانی شانه خالی کنیم و باید به این نکته توجّه و ایمان داشته باشیم که آزادی افراد تا آن‌جا محترم است که سلب آزادی از دیگران نکند و مصالح جامعه را به خطر نیفکند.

قرآن مجید با واقع بین خاصّی که از ویژگی‌های این کتاب آسمانی است به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً؛ و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فراخواهد گرفت؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند)».[۱۹۷] عین این سؤال را یکی از یاران پیامبر اکرم از حضرتش پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ

او مثلی را مطرح کرد که خلاصه آن این است:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۸

اجتماع ما بسان کشتی بزرگی است که در آن کالاهای تجارتی حمل شده و سرنشینانی نیز همراه دارد. هر فردی از سرنشینان در طیّ راه مختار و آزاد می‌باشد، ولی او هرگز نمی‌تواند زیر پوشش «آزادی فردی» بدنه کشتی و یا زیر پای خود را سوراخ کند و در مقام پاسخ بگوید: من نقطه‌ای از کشتی را مورد تصرّف قرار می‌دهد که زیر پای من قرار گرفته است، در صورتی که چنین جوابی از این فرد پذیرفته نیست؛ زیرا تنها سلامت خویشتن را به خطر نمی‌افکند، بلکه او با این عمل سرنوشت همه سرنشینان و کالاهای تجارتی را به خاطر افکنده و همه را به سوی نابودی و نیستی سوق می‌دهد.

جامعه ما نیز بسان کشتی است؛ افراد جامعه سرنشینان این کشتی می‌باشند؛ آنان در ضرر و نفع یکدیگر شریک و سهیمند و هرگز نمی‌توان حساب فرد را از اجتماع جدا نمود.

روش اسلام درباره محترم شمردن آزادی‌های فردی با روش مکتب‌های امروز جهان یک تفاوت حقیقی دارد، در جهان امروز آزادی تا آن‌جا محترم است که از ناحیه فرد، ضرری متوجّه اجتماع نگردد و منافع دیگران به خطر نیفتد-/ هرچند به ضرر خود آن شخص تمام گردد و بر سعادت او لطمه جبران‌ناپذیر وارد سازد.

ولی در اسلام آزادی فردی تا آن‌جا محترم است که مزاحم دیگران نباشد و سقوط و آلودگی اجتماع را فراهم نسازد؛ همچنین به سعادت خودش نیز لطمه‌ای وارد نکند و کاری انجام ندهد که موجب بدبختی او گردد.

مثلًا در جهان امروز گرایش به بت‌پرستی و پرستش انواع موجودات رایج و آزاد است و جهان غرب در پوشش آزادی فردی این عمل را تخطئه نمی‌کند، ولی اسلام چنین عملی را که مایه انحطاط فرد و سقوط پرستش کننده است سخت تخطئه کرده و با فشار هرچه بیشتر مانع از انجام چنین اعمالی می‌گردد!

امر به معروف و دعوت مردم به کارهای نیک و بازداشتن آنان از کارهای زشت،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۵۹

دارای درجات و مراتبی است. آنچه مربوط به توده مردم است این است که با زبان نرم و بیان دلنشین برادران دینی خود را پند و اندرز دهند و آنان را از عواقب بد گناه باز دارند و اگر احتمال تأثیر دهند حتّی می‌تواند روابط دوستانه خود را با آنان قطع کنند.

این نوع مبارزه با فساد و نظارت عمومی هرگز ایجاد هرج و مرج نمی‌کند، امّا درجات بالاتر از این (مانند اجرای مجازات و کیفرها و حدود الهی درباره افراد گناهکار) باید زیر نظر حکومت اسلامی و مانند زمان پیامبر انجام گیرد و هیچ فرد عادی حق ندارد در اجرای نظارت عمومی خودسرانه اقدام نماید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۰

۶۹- جای عفو و قصاص کجاست؟

سؤال

قرآن مجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمین می‌داند، آن‌جا که می‌گوید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيوةٌ يا اولِي الالْبابِ؛ و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است ای صاحبان خرد![۱۹۸]»
در مورد دیگر از عفو و اغماض ستایش می‌کند و مردم را به عفو و گذشت دعوت می‌نماید، مثلًا می‌فرماید: «وَالْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ و خشم خود را فرو می‌برند و از خلاف‌های مردم در می‌گذرند.[۱۹۹] آیا این دو دستور با هم منافاتی ندارند؟
پاسخ
اوّلًا: نکته قابل توجّه این است که تشریع بسیاری از قوانین اثر اجتماعی و روانی دارد اگر چه از قانون عملًا کمتر استفاده شود؛ مثلًا، همین اندازه که اسلام اجازه می‌دهد اولیای مقتول قاتل را قصاص کنند، کافی است افرادی که می‌خواهند دست خود را به خون دیگری آلوده کنند، در برابر چشم خود حقّ
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۱
قصاص را-/ که به اولیا مقتول داده شده است-/ مجسّم سازند و خود را در خطر اعدام ببینند و دست از کار خود بردارند.
بنابراین، قرار دادن حقّ قصاص به خودی خود چیزی است که می‌تواند اثر حیاتی برای اجتماع داشته باشد و جلو قتل و تجاوز را بگیرد هرچند عملًا از این حق بسیار کم استفاده شود.
به عبارت دیگر، مایه بقای بشر و ضامن حیات او در برابر تجاوز متعدّیان همان قدرت قانونی بر قصاص است نه اقدام به قصاص، زیرا چیزی که می‌تواند متجاوز را از هرگونه تجاوز وتعدّی باز دارد، این است که با خود بیندیشد که اگر دست به تجاوز بزند و خون کسی را بریزد صاحبان خون ممکن است از قدرت قانونی خود استفاده نموده و از دادگاه بخواهند که او را قصاص کند. چنین اندیشه‌ای که مبادا روزی اولیای مقتول خواهان قصاص او باشند غالباً مانع از آن می‌گردد که افراد ناصالح به فکر جنایت بیفتند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی ؛ ص۴۶۱
ابراین، تشریع قانون قصاص و این که افراد ستمدیده در صورت تمایل می‌توانند از طرف انتقام بگیرند، ضامن بقای حیات و سبب کاهش آمار جنایت است؛ ولی هرگز اسلام اولیای مقتول را مجبور نکرده است که حتماً از این قدرت قانونی استفاده کنند؛ بلکه به آنان اختیار داده است که در صورت تمایل، از این حقّ مشروع خود استفاده کنند و انتقام خود را از قاتل بگیرند و در عین حال آنان می‌توانند با میل و رغبت از در عفو و گذشت وارد شوند و از سر تقصیر «جانی» در گذرند و یا دیه بپذیرند.
اسلام با تشریع دو قانون (قانون قصاص و عفو) به دو هدف عالی خود رسیده است؛ از یک طرف به اولیای مقتول حقّ قصاص و قدرت بر انتقام داده و از این طریق از تکرار حوادث خونی شدیداً جلوگیری نموده است که اگر چنین حقّی را به آنان نمی‌داد، بطور مسلّم آمار جنایت بالا می‌رفت و خطرات مسلّمی جامعه
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۲
انسانی را تهدید می‌کرد.
از طرف دیگر اولیای مقتول را مجبور به قصاص ننموده و دست آنان را در استفاده از حقّ قانونی خود آزاد گذارده است تا اگر روزی مصالح ایجاب کرد که از در عفو آیند و یا طبعاً مایل به انتقام نباشند، بر متجاوز منّت گذارده و او را عفو کنند.

نتیجه این که: اگر قصاص تشریع نمی‌شد امنیّت و آرامش وجود نداشت و حیات انسانی در معرض خطر بود؛ و اگر به صاحب حق اختیار و آزادی داده نمی‌شد و در برابر حقّ قصاص، حقّ اغماض به او پیشنهاد نمی‌شد، قانون نخست ناقص بود. چه بسا مصالحی ایجاب می‌کند که صاحب حق، عفو و اغماض را بر انتقام ترجیح دهد؛ در این صورت تشریع قانون عفو، مکمّل حقّ قصاص است.
ثانیاً: باید توجّه نموده که قصاص موردی دارد و عفو موردی دیگر، در موردی که قصاص جانی به امنیّت و بقای حیات دیگران کمک کند (بطوری که اگر از قصاص صرف‌نظر شود چه بسا اندیشه تجاوز در مغز او و دیگران بار دیگر زنده شود) در این صورت شایسته است که اولیای مقتول از این حقّ قانونی استفاده نمایند؛ ولی اگر جانی را نادم و پشیمان ببینند و مصالحی ایجاب کند که از گناه او صرف‌نظر کرده او را ببخشند، دراین صورت عفو و گذشت را بر قصاص و انتقام ترجیح دهند و تشخیص آیند و مورد از یکدیگر چندان مشکل و پیچیده نیست.
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۳

۷۰- آیا سنّ ازدواج پسران و دختران باید افزایش یابد؟

سؤال
اخیراً گفتگویی درباره افزایش سنّ ازدواج در جراید به چشم می‌خورد، حتّی گفته می‌شود سمیناری برای همین موضوع تشکیل گردیده و قطعنامه‌ای نیز در این زمینه صادر شده است و گویا جمعی از جوانان تصویب کرده‌اند که سنّ ازدواج پسران سی سالگی و دختران بیست و پنج سالگی باشد![۲۰۰] لطفاً نظر خود را در این زمینه تشریح نمایید.
پاسخ
اوّلًا: بلوغ و سنّ ازدواج دختران و پسران یک موضوع قراردادی نیست که بنشینیم و برای آن حد و مرزی تعیین کنیم؛ بلکه یک امر طبیعی و فطری است و از قلمرو اختیار و انتخاب ما بیرون می‌باشد و هر دختر و یا پسری در سنین خاصّی از عمر خود به حدّ بلوغ می‌رسد و فصل تازه‌ای از زندگی به روی او گشوده می‌شود. کتاب طبیعت آغاز این فصل از زندگی را، پیش از ما معیّن کرده است و با قطعنامه‌ها و تصویب‌نامه‌های ما یک وجب هم عقب‌نشینی نمی‌کند!
بلوغ در انسان با تغییرات جسمی و روحی عمیقی آغاز می‌گردد؛ قدّ و قامت
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۴
تغییر می‌کند، نیروی انسانی رو به فزونی می‌گذارد؛ شکل اعضا با گذشته کاملًا تغییر پیدا می‌کند، تمایلات خاصّی در انسان برای گسترش زندگی پیدا می‌شود، احساسات جنسی همچون شکوفه‌های بهاری شکفته می‌شود؛ احساس همسر خواهی روز به روز رو به افزایش گذارده و استخوان‌ها درشت شده و دگرگونی روشنی در آهنگ صدا پدید می‌آید.
بنابراین، کتاب آفرینش این حد و مرز زندگی را با خطّ برجسته‌ای بر صفحه وجود ما نوشته است و ما برای واقع بینی به جای رجوع به سخنان این و آن، باید کتاب آفرینش را باز کرده برگ برگ مربوط به دوران بلوغ و بحران تمایلات جنسی را با دقّت مطالعه کنیم و سنّ قانونی ازدواج را براساس سنّت خلقت و قانون آفرینش تعیین نماییم و از هر نوع خیالبافی و فلسفه تراشی خودداری کنیم.
کسانی که از مطالعه کتاب فطرت و دفتر آفرینش سرباز می‌زنند و مسأله بلوغ را یک امر قراردادی تلقّی می‌نمایند و تصوّر می‌کنند که واقعیّات و حقایق، تابع اندیشه و قرارداد آنهاست، با سنن آفرینش به جنگ برخاسته و سرانجام مغلوب می‌شوند؛ زیرا سنن خلقت با گفت و شنود افراد غافل از اصول خلقت، دگرگون نمی‌گردد.
همان‌طور که تکامل یک جنین در رحم، تقریباً در نُه ماه انجام می‌گیرد و هرگاه گروهی بنشینند، قانونی وضع کنند که از این به

بعد جنین باید در رحم مادر در مدّت یک سال تکامل پیدا کند، کار بیهوده‌ای انجام داده‌اند؛ همچنین دخل و تصرّف در حد بلوغ که یکی از سنن آفرینش است، جز بیهوده گفتن چیزی نیست.

قطعنامه این سمینار بسان این است که مرغداران کشور دور هم گرد آیند و بگویند چون دنیا با بحران اقتصادی گوشت رو به روست و نیاز مبرم به وجود مرغ داریم؛ از این به بعد مرغ‌ها باید به جای بیست و یک روز، ده روز روی تخم‌ها بخوابند تا تولید مرغ به دو برابر افزایش یابد!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۵

این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لا تُعادُوا الایّامَ فَتُعادِیْکم؛

با زمان ستیزه مکنید که با شما ستیزه می‌کند» مقصود این است که با سنن خلقت جنگ نکنید؛ زیرا نبرد با آن جز مغلوبیّت و شکست نتیجه‌ای ندارد.

ثانیاً: در تدوین قانون باید همه جوانب را در نظر گرفت؛ زیرا معدّل «سنّ بلوغ جنسی» در دختران کشور ما ۱۴ و در پسران ۱۶ می‌باشد. در این فصل از زندگی تمایلات جنسی آنها بیدار می‌شود و هرگاه سنّ ازدواج را بالا ببریم تکلیف دختران و پسران در این مدّت محرومیّت چیست؟ یا باید تن به آمیزش‌های نامشروع بدهند و سرانجام هزاران مصیبت دامنگیر اجتماع گردد، یا در برابر آتش غریزه جنسی مقاومت طولانی کنند که به فرض ممکن بودن برای همه افراد، اعصاب آنها را خرد می‌کند.

ثالثاً: هیچ می‌دانید که ازدواج و همسر گزینی موجب شکفته شدن استعدادهای نهفته است و افراد متأهّل بهتر از افراد مجرّد فکر می‌کنند و جوانی که در کانون وجود او آتش شهوت زبانه می‌کشد و وسیله مشروع برای اطفای آن ندارد، نمی‌تواند صحیح و آرام فکر کند؟

این حقیقتی است که برخی از روانشناسان به آن اعتراف کرده و آزمایش‌هایی روی آن انجام داده‌اند.

اگر بالا بردن سنّ ازدواج برای جلوگیری از افزایش جمعیّت است، برای حلّ این مشکل بطور مکرّر راه حل‌هایی نشان داده و طرح‌هایی پیشنهاد شده است؛ خوب است برای رفع این نوع بحرانها از طرف صحیح و عقلایی وارد شویم و برای دفع فاسد به افسد پناه نبریم.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۶

۷۱- آیا صله رحم در همه جا لازم است؟

سؤال

در میان بستگان و خویشاوندان ما افرادی هستند که در زندگی خود به موازین دینی مقیّد نیستند و غالباً مقرّرات مذهبی را رعایت نمی‌کنند؛ رفت و آمد با آنان چگونه است و آیا با این وضع باز مأموریم که وظیفه خطیر «صله رحم» را درباره آنان انجام دهیم؟!

پاسخ

می‌دانیم که خانواده یک اجتماع کوچک است؛ همان‌طور که استحکام و استواری پیوندهای اجتماع بزرگ در پیشرفت انسان در زمینه‌های مادّی و معنوی مؤثّر است، همچنین استحکام پیوندهای این اجتماع کوچک در این راه تأثیر بسزایی دارد؛ به همین دلیل، اسلام که آیینی اجتماعی است به موضوع «صله رحم» (که همان تقویت پیوندهای اجتماع خانوادگی و فامیلی می‌باشد) اهمّیّت زیادی داده و صله رحم را از واجبات و قطع رحم را از محرّمات و گناهان بزرگ شمرده است.

در اهمّیّت این موضوع کافی است که قرآن مجید مکرّر به خصوص در این باره سخن گفته و متذکّر شده است که روز رستاخیز از انجام این فریضه (صله رحم) سؤال خواهد شد و افراد درباره آن مسؤول خواهند بود؛ آن‌جا که می‌فرماید:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۷

«وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسَائَلُونَ بِهِ وَالارْحَامَ انَّ اللَّهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً؛ و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید. (و نیز) از (قطع رابطه با) خویشاوندان خود پرهیز کنید! زیرا خداوند مراقب شماست [۲۰۱]».

مردی حضور رسول خدا علیه السلام شرفیاب گردید و گفت: «بستگانم مرا ترک گفته و ارتباط خویشاوندی را با من قطع کرده‌اند تکلیف من درباره آنان چیست؟ آیا من نیز آنان را ترک گویم و رابطه خود را با آنان بگسلم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر تو نیز این کار را انجام دهی خداوند همه شما را ترک می‌گوید و همه را از رحمت خود دور می‌سازد»، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به وی سه دستور مهمّ زیر را تعلیم داد و فرمود:

«تَصِلُ مَنْ قَطَعَک:

اگر کسی ارتباط خود را با تو برید، تو برخلاف او رفتار کن و پیوند خویشاوندی و دوستی را فراموش مکن!»

«تُعْطِی مَنَ حَرّمک:

کسی که تو را از نعمتی محروم ساخت، تو به او نیکی کن و او را محروم مساز!»

«وَتَعْفُو عَمَّن ظَلَمَک:

از کسی که بر تو ستم کرده است در گذر!»[۲۰۲] همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به اهمّیّت این موضوع در یکی دیگر از سخنان پر ارج خود تصریح فرموده، آن‌جا که به یاران خود می‌گوید: «من شما و همه امّت خود را که تا روز رستاخیز پا به عرصه وجود خواهند گذارد توصیه می‌کنم از صله رحم غفلت نورزند؛ و اگر انجام این فریضه الهی در گرو مسافرت به نقطه دوری باشد، رنج سفر را بر خود هموار ساخته و این دین اخلاقی و اجتماعی را ادا نمایند».

ولی جای گفتگو نیست که انجام هر فریضه‌ای مشروط به این است که مسائل مهمتر از آن از بین نرود؛ موضوع صله رحم نیز از این قانون مستثنا نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۸

هرگاه ارتباط و رفت و آمد با کسانی که در مسیر زندگی خود مقرّرات مذهبی را رعایت نمی‌کنند، سبب شود که آنان در وضع زندگی خود تجدیدنظر کنند و کم کم به اصول و موازین پایبند شوند و یا لااقل این رفت و آمدها اثر سویی در روحیه خود انسان و وضع خانواده او نگذارد، در این صورت رعایت پیوند خویشاوندی لازم است و باید این فریضه الهی را انجام داد.

ولی اگر برعکس به جای این که انسان در روحیّه آنان اثر بگذارد، معاشرت با آنها سبب شود که انسان تحت تأثیر افکار و روحیّات فاسد و زندگی آلوده آنان قرار گیرد، در این صورت چون سعادت او در خطر است ناچار باید این فریضه را به خاطر یک امر مهم‌تر بطور موقّت ترک گوید.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۶۹

۷۲- آیا کمک به فقیر نشانه لزوم فقر نیست؟

سؤال

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی دستور داده شده که به افراد نیازمند و محروم کمک کنیم تا آن‌جا که دو قسمت از مصارف هشتگانه زکات، فقرا و مستمندان معرّفی شده‌اند، آیا تأکیدهای مکرّر اسلام بر کمک به بینوایان دلیل بر این نیست که اسلام «فقر» را به عنوان یک موجود ثابت در بافت اجتماعی اسلام پذیرفته است؟

پاسخ

اوّلًا: در احادیثی که پیرامون مالیات‌های اسلامی مانند زکات وارد شده است به این حقیقت تصریح شده که اگر جامعه اسلامی جامعه سالمی باشد، هیچ فقیر و نیازمندی در سراسر آن پیدا نمی‌شود و اگر مردم حقوقی را که خداوند در اموال آنان برای این طبقه قرار داده است، بپردازند، اثر و نشانه‌ای از فقر در اجتماع باقی نمی‌ماند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَو انَّ النّاسَ ادَّوا زکاةَ امْوالِهِمْ ما بَقِیَ مُسْلِم فَقیراً مُحْتاجاً وَلاسْتَغْنی بِما فَرَض اللّه لَه وَ انَّ النّاسَ ما إفتقروا وَلا إحتاجُوا وَلا جاعُوا وَلاعَرُوا الّا بِذُنوبِ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۰

الاغْنِیاء؛

هرگاه مردم زکات اموال خود را می‌پرداختند هرگز مسلمان نیازمندی در جامعه اسلامی پیدا نمی‌شود و در پرتو حقوقی که خداوند به نفع آنان در اموال ثروتمندان قرار داده است، بی‌نیاز می‌شدند. اگر در اجتماع ما فقیر و محتاجی و یا گرسنه و برهنه‌ای دیده می‌شود، به دلیل خودداری ثروتمندان از پرداخت فرایض مالی است».[۲۰۳] با بررسی احادیثی که در این مورد وارد شده است، بخوبی استفاده می‌شود که فقر اقتصادی فقط واکنش وظیفه نشناسی ثروتمندان و مظالم و ستم‌های اجتماعی گروهی از اغنیاست.

بنابراین، اسلام فقر را یک نوع بیماری و انحراف و واکنش نامطلوب، به خاطر سالم نبودن دستگاه‌های اجتماع می‌داند؛ نه این که آن را به عنوان یک ضرورت اجتماعی و یا پدیده طبیعی در بافت‌های اجتماع می‌پذیرد.

ثانیاً: اسلام در آغاز کار در یک جامعه سالم پدید نیامد، بلکه در یک اجتماع به تمام معنا ناسالم و مملوّ از تبعیض‌ها و مظالم و تجاوزها و تعدّی‌ها به وجود آمد. قوانین تابناک آن در چنین محیطی پیاده گردید و رسالت آن این بود که جامعه آن‌چنانی را به سوی یک جامعه سالم و ایده آل اسلامی ببرد و مسلّماً برای رسیدن به این هدف می‌بایست برنامه‌ای تهیّه کند که در آن فقر و گرسنگی تدریجاً ریشه کن گردد؛ زیرا فقر و محرومیّت چیزی بود که در بافت‌های اجتماع بشری آن روز رخنه کرده بود و می‌بایست با برنامه صحیح اسلامی از میان برود.

ثالثاً: در یک جامعه آزاد، سود جویان و سوء استفاده کنندگانی پیدا می‌شوند که برای مردم و افراد جامعه ناراحتی‌هایی می‌آفرینند. بطور مسلّم در برابر این گونه اشخاص باید طرح و برنامه‌ای باشد تا نتیجه اعمال بی‌رویّه آنها را بی‌اثر سازد.

مثلًا ما می‌بینیم در قوانین اسلام، قانون قصاص و حدود و کیفرهای مربوط به سرقت و عمل منافی عفّت و انواع تجاوزها وجود دارد و نه تنها در اسلام، بلکه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۱

در تمام جامعه‌های متمدّن چنین قوانینی حکومت می‌کند؛ آیا کسی می‌تواند وجود این قوانین را گواه بر این بگیرد که باید در جامعه قتل و جنایت و عمل منافی عفّت وجود داشته باشد و الّا وضع چنین قوانینی لغو به‌شمار می‌رود؛ بطور مسلّم نه! بلکه هر فرد منصفی وجود چنین برنامه‌هایی را از این راه توجیه می‌کند: جامعه‌ای که از افراد و انسانهای گوناگون تشکیل یافته و سیستم اجباری بر آن حکومت نمی‌کند، در گوشه و کنار آن ممکن است چنین متخلّفانی پیدا شوند و برای آنها باید مجازات‌های متناهی در نظر

گرفته شود.
مثلًا وجود پزشک و دارو دلیل بر این نیست که الزاماً در جامعه بیمار و معلول وجود داشته باشد؛ بلکه به خاطر این است که اگر چنین افرادی پیدا شدند از این طریق درمان گردند.
مسأله کمک به نیازمندان و فقیران نیز همین‌طور است و هدف از برنامه‌ریزی کمک به مستمندان این نیست که حتماً در جامعه فقیر و نیازمندی وجود داشته باشد؛ بلکه مفهوم آن این است که اگر چنین افرادی پیدا شدند و بر اثر اجحاف و تعدّی فردی یا دسته‌ای به چنین روزی افتادند، باید به یاری آنها شتافت و این اجتماع را هر چه زودتر درمان نمود.
علاوه بر این، در اجتماعات افرادی پیدا می‌شوند که بر اثر ناتوانی و نارسایی، باید تحت الحمایه قرار گیرند مانند کودکان یتیم و بستگان سربازانی که در میدان جهاد شهید می‌شوند و یا پیر مردان و پیر زنان از کار افتاده و .... آنان همه افرادی هستند که توانایی خود را از دست داده‌اند و قدرت بر ادامه زندگی ندارند و باید زندگی آنان از بیت‌المال و کمک افراد متمکّن تأمین گردد؛ زیرا همه آنان دارای اندوخته مالی نمی‌باشند و یا از حقوق بازنشستگی و مانند آنها استفاده نمی‌کنند.
مسلّماً سخن از کمک به نیازمندان در اسلام مربوط به این قسمت‌هاست ....
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۳

بخش ششم: تفسیر

اشاره

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۵

۱- آیا مذاهب دیگر بر حق هستند؟

سؤال
هرگاه اسلام ناسخ دین‌های دیگر است، چرا در برخی از آیات قرآن، هریک از افراد و ملل جهان را اعم از مسلمان و یهودی و مسیحی و ... در صورتی که به خدا ایمان داشته باشد و عمل نیک انجام دهد، اهل نجات می‌داند و می‌گوید: برای چنین افرادی در روز رستاخیز ترس و اندوهی وجود ندارد، آیا مفادّ این نوع آیات این نیست که همه ملل جهان حتّی پس از طلوع اسلام با شرایط یاد شده، اهل نجات می‌باشند و هنوز هم شرایع آنها به قوّت خود باقی است و از درجه اعتبار ساقط نشده‌اند؟
پاسخ
لازم است قبلًا متون آیات مزبور را ذکر کرده سپس به تجزیه و تحلیل آن بپردازیم.
۱-/ «انَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هَادُوا وَالنَّصَارَی وَالصَّابِئِینَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیوم الآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحَاً فَلَهُمْ اجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَاخَوْف عَلَیْهِمْ وَلَاهُمْ یَحْزَنُونَ؛ کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصارا و صابئان [/ پیروان یحیی هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و عمل
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۶
صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلّم است و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست. (هرکدام از پیروان ادیان

الهی، که در عصر و زمان خود، بر طبق وظایف و فرمان دین عمل کرده‌اند، مأجور و رستگارند)».[۲۰۴] ۲-/ «انَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هَادُوا وَالصّابِئُونَ وَالنَّصارَی مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ و عَمِلَ صَالِحاً فَلا خَوْف عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنُونَ»[۲۰۵] که از نظر معنا چندان تفاوتی با آیه نخست ندارد.

۳-/ «انَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا والصَّابِئِینَ وَالنَّصارَی وَالَمجُوسَ وَ الَّذِینَ اشْرَکُوا إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیٍ شَهید؛ مسلّماً کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان [/ ستاره پرستان و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ (و حق را از باطل جدا می‌سازد؛) خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است».[۲۰۶] در ابتدا ممکن است چنین تصوّر شود که این آیات می‌گویند پیروان هریک از ادیان یاد شده، اگر در عین ایمان به خدا و روز رستاخیز دارای عمل نیک باشند، رستگارند و نتیجه آن این است که هنوز ادیان دیگر منسوخ نشده است و اکنون که اسلام برای بشر عرضه شده، به این معنا نیست که پیروی از ادیان دیگر منسوخ گردیده، بلکه هریک از آیین‌های پیشین راهی به سوی خداست و بشر می‌تواند از هر راهی که بخواهد به این مقصد برسد و هرگز لزومی ندارد که از راه شریعت خاصّی مانند اسلام پیروی کند. این مطلبی است که مکرّر از طرف افرادی که مطالعات سطحی در قرآن دارند، مطرح شده است.

ولی باید توجّه داشت اساس تفسیر یک آیه این نیست که از آیات دیگر چشم

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۷

بپوشیم و ارتباط آیه را از آنها قطع کنیم؛ بلکه باید در کشف مفهوم یک آیه علاوه بر شأن نزول، آیات قبل و بعد و سایر آیات قرآن را نیز در نظر داشته باشیم.

هرگاه پس از ظهور آیین اسلام پیروی از آیین‌های دیگر رسمیّت داشت، علاوه بر این که تشریع آیین دیگری به نام اسلام مورد نداشت، هرگز صحیح نبود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نامه‌های تبلیغی به سران و رهبران کلّیه ملل جهان بنویسد و همه را به آیین خود دعوت کند و آیین خود را یک آیین جهانی و شریعت خویش را خاتم معرفی کند.

نامه‌های پیامبر و دعوت‌های پیاپی وی و جهاد طاقت فرسای مسلمانان با اهل کتاب در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از وی و سخنانی که در این زمینه از پیشوایان بزرگ به دست ما رسیده است، همگی حاکی است که با ظهور اسلام دوران رسالت پیامبران پیشین تمام شده و اکنون رسالتی جز رسالت اسلام و نبوّتی جز نبوّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وجود ندارد.

اکنون باید دید که هدف آیه چیست؟

آیات مزبور دو حقیقت، یکی اجمالی و دیگری تفصیلی را بیان می‌کند.

۱-/ اگر یهود و نصارا به راستی به خدا و قیامت معتقد باشند و ظاهر سازی ننمایند، می‌بایست طبق تورات و انجیل و سایر کتاب‌های آسمانی خود به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند، زیرا تورات و انجیل به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بشارت داده و علائم او را بیان نموده است بطوری که آنان پیامبر را مانند فرزندان خود می‌شناختند.[۲۰۷] جالب این که قرآن مجید این حقیقت را در سوره مائده پیش از آیه مورد بحث بیان کرده و می‌فرماید:

«قُلْ یَا اهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلَی شَیٍ حَتَّی تُقِیمُوا التَّورَاهَ وَالانْجِیلَ وَ مَا انْزِلَ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۸

الَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ؛ ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر این که تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، بر پا دارید».[۲۰۸] ناگفته پیداست، مقصود از به پا داشتن این کتاب‌های آسمانی، عمل به محتویات آن است؛ و یکی از محتویات این کتاب‌ها نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رسالت جهانی او می‌باشد که در این کتاب‌ها وارد شده و بارها قرآن به آن اشاره کرده است. اگر آنان به راستی به خدا و روز رستاخیز ایمان داشته باشند، باید به رسالت جهانی پیامبر اسلام

که جزء تعالیم خدا در کتب عهدین است، نیز ایمان داشته باشند، در این صورت جزء مسلمانان می‌باشند و قطعاً مأجور خواهند بود.
خلاصه: ایمان به خدا و روز رستاخیز، از ایمان به کتاب‌های آسمانی و تعالیم آنها که از آن جمله نبوّت خاتم پیامبران است جدا نیست و چنین فردی دیگر نمی‌تواند به اصطلاح مسیحی شود، بلکه یک فرد مسلمان خواهد بود.
۲-/ با در نظر گرفتن آیات پیش از این آیه در سوره بقره روشن می‌شود که این آیه مربوط به آن دسته‌ای از اهل کتاب است که در دوره پیامبران پیشین به راستی به خدا ایمان آورده و به روز رستاخیز معتقد بودند و به دستورهای آیین خود در آن زمان عمل می‌کردند؛ در مقابل آنها بعضی دیگر از جادّه توحید سرباز زدند و به عبادت و پرستش گوساله پرداختند و وقاحت را به جایی رسانیدند که صریحاً به موسی می‌گفتند: تا خدا را با دیدگان خود نبینیم هرگز او را عبادت نمی‌کنیم. بنی اسرائیل بر اثر چنین رفتارهای ناشایست، دچار خشم الهی گردیده چنان که در آیه ما قبل می‌فرماید: و مُهر ذلّت و نیاز، بر پیشانی آنها زده شد و باز گرفتار خشم خدایی شدند؛ چرا که آنان نسبت به آیات الهی، کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناهکار و متجاوز بودند.[۲۰۹]
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۷۹
در این‌جا خداوند برای رفع اشتباه و این که حساب آن دسته از اهل کتاب که به راستی به خداوند ایمان داشتند و روز رستاخیز را باور نموده و عمل صالح داشته‌اند از دیگران جداست و در روز رستاخیز اهل نجات بوده و برای آنان اندوه و غمی نخواهد بود، آیات مزبور را بیان فرموده است.
در این صورت، آیه مخصوص آن دسته از اهل کتاب خواهد بود که در اعصار پیشین، زندگی می‌کردند و قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در گذشته بودند و ارتباطی به عصر رسالت پیامبر اسلام ندارد.
شأن نزول آیه نیز این موضوع را کامل؛ روشن می‌سازد که پس از نزول قرآن و بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بعضی از مسلمانان در فکر فرو رفتند که هرگاه راه حقّ و نجات تنها آیین اسلام است، پس تکلیف نیاکان و اجداد ما که بر آیین دیگری بودند چه خواهد بود؟
در این موقع آیه شریفه نازل شد و رسماً اعلام نمود که تمام کسانی که در عصر خود به خدا و روز رستاخیز و پیامبر زمان خود ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، اهل نجات خواهند بود و برای آنان نگرانی نیست.
سلمان در نخستین شرفیابی خود به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از دوستان و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد و در حالی که گروهی دور پیامبر حلقه زده بودند، رو به پیامبر کرد و گفت: تمام راهبان دیر موصل در انتظار بعثت شما به سر می‌بردند، ولی متأسّفانه قبل از دیدار شما چشم از جهان فرو بستند.
در این لحظه کسی به سلمان گفت: آنان اهل آتش هستند؛ این مطلب بر سلمان گران آمد، در این موقع آیه مورد بحث بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت آنها که به ادیان حقّ گذشته ایمان حقیقی داشته باشند-/ اگر چه عصر پر فضیلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را درک نکنند-/ اهل نجات خواهند بود.
خلاصه: کسانی که پیش از اسلام صلی الله علیه و آله به آیین واقعی عصر خود ایمان
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۰
راسخ داشته‌اند، در روز قیامت اهل نجات خواهند بود.
در این صورت، این آیه هرگز ارتباطی به افکار نادرستی از قبیل «صلح کل» (پیروان هر مذهبی اهل نجاتند) ندارد و چنین تفسیری حاکی از بی‌خبری از مفادّ آیه و آیات مربوط به آن می‌باشد.
گذشته از این، آیه ۱۷ سوره حج کوچکترین ارتباطی به مدّعای آنان ندارد و مفادّ آن جز این نیست که خداوند در روز رستاخیز

میان ملل مختلف عالم داوری خواهد کرد؛ این سخن هرگز گواه بر آن نیست که پیروان همه مذاهب جهان روز قیامت اهل نجات بوده و همگی‌پویندگان راه حق می‌باشند.[۲۱۰]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۱

۲- چرا درخواست هدایت به صراط مستقیم می‌شود؟

سؤال

با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم خودش در راه راست بود و هم مسلمانان را به راه راست هدایت کرده بود، پس چرا در حال نماز می‌فرمود: «اهدِنَا الصِّراطَ المُسْتَقِيمَ؛ ما را به راه راست هدایت کن!» آیا این به اصطلاح علمی، تحصیل حاصل نیست؟

پاسخ

جهان هستی با تمام پدیده‌های خود-/ اعم از مادّی و معنوی-/ قابل زوال و دستخوش تغییر و تحوّل است؛ همچنان که اصل پیدایش یک پدیده در پرتو علّت و شرایط خاصّی صورت می‌گیرد، همچنین استمرار و ادامه وجود آن، شرایط و مراقبت‌های خاصّی لازم دارد تا به آن لباس استمرار و بقا بپوشاند و از زوال و فنای آن جلوگیری کند.

موضوع هدایت به راه راست نیز مشمول همین قدرت است. بقا و ادامه هدایت در فرد و یا جامعه، به مراقبت‌ها و شرایط خاص نیازمند است و الّا ممکن است یک فرد هدایت یافته، در آینده عمر خود از جادّه مستقیم منحرف گردد و پس از هدایت، مجدّداً گمراه شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۲

بنابراین، یک فرد و یک اجتماع هرچند در شرایط کنونی از نظر هدایت و عقاید در درجه عالی و ممتاز قرار بگیرد، ولی آینده او مبهم است. او باید از وضع فعلی استفاده نماید و رو به درگاه الهی آورده و از او جدّاً بطلبد که این نعمت را که هر لحظه ممکن است دستخوش فنا و زوال گردد، در حقّ او در تمام ادوار عمر برقرار بدارد.

و اگر یک فرد هدایت یافته، بگوید: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ ما را به راه راست هدایت کن!» هدف این است که ما را در این راه پایدار فرما! و این نعمت را درباره ما مستمر و دائمی گردان.

مفسّر بزرگ اسلام «طبرسی» در «مجمع البیان» مثال می‌زند و می‌گوید: و نظیر این گونه تعبیرات در میان ما فراوان است؛ شما وقتی احساس می‌کنید که مهمان عزیز شما می‌خواهد کم کم دست از غذا بکشد، فوراً به او می‌گویید: میل بفرمایید در صورتی که او آرام آرام مشغول خوردن است، ولی منظور این است که این کار را ادامه بده.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۳

۳- منظور از آفرینش آسمان و زمین در شش روز چیست؟

سؤال

خداوند در قرآن می‌فرماید: «انَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الارْضَ فِى سِتَّةِ ايّامٍ ۲۱۱]» آیا مقصود از شش روز؟ در آن وقت روز و شبی نبود، بعلاوه، چرا در یک لحظه همه آنها را نیافریده است؟

پاسخ

سؤال فوق مشتمل بر دو قسمت است: قسمت اوّل این که مقصود از شش روز چیست، در صورتی که در آغاز آفرینش شب و روزی در کار نبود؟

پاسخ این قسمت این است که اصولًا لفظ «یوم» که مرادف آن در زبان فارسی کلمه «روز» است، در هر مقامی روی مناسبتی معنای مخصوصی به خود می‌گیرد. معمولًا این لفظ در همان معنای روز که ضدّ شب است به کار می‌رود و در قرآن نیز در این معنا زیاد به کار رفته است؛ ولی گاهی همین لفظ به معنای «دوران» استعمال می‌شود، بطوری که اگر چیزی دوران‌های مختلفی داشته باشد، به هر دورانی «یوم» (روز) اطلاق می‌گردد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۴

مثلًا پیر مردی می‌گوید: «روزی کودک بودم، روزی هم جوان بودم، امروز دیگر پیر شده‌ام» چون این دوران‌ها مانند حلقه‌های زنجیر یکی به دیگری مانند سه روز معمولی وصل است، از این نظر این سه دوران مختلف زندگی را به لفظ «روز» تعبیر می‌کند.

امام علیه السلام می‌فرماید:

«الدَّهْرُ یَوْمان؛ یَوْم لَکَ وَ یَوْم عَلَیْک؛

روزگار دو روز بیش نیست، روزی به نفع تو می‌گردد و روزی هم بر زیان توست» یعنی انسان در طول زندگی خود دو دوران مختلف دارد، روزی در اوج قدرت است و روزی گرفتار مشکلات و یا به قول «کلیم» کاشانی:

بد نامی حیات دو روزی نبود بیش‌آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن‌روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت!

مسلماً منظور «کلیم» از روز نیز، دوران بوده است.

روی این بیان، مقصود از شش روز که زمین و آسمان در آن آفریده شده است، شش دوران است که بر زمین و آسمانها گذشته تا به صورت فعلی در آمده است؛ یعنی، این وضع فعلی در زمین و اجرام آسمانی نتیجه یک سلسله تحوّلات پی در پی است که در آنها پدید آمده و در نتیجه پس از طیّ این مراحل، به صورت فعلی در آمده‌اند، حال ممکن است مدّت یک دوران، ده میلیون سال یا ده میلیارد سال بوده باشد.

قسمت دوّم این است که چرا تمام آنها را در یک لحظه خلق نکرده و بطور تدریج، خلقت آنها صورت پذیرفت؟

پاسخ این سؤال این است: جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، جهان مادّه است و تکامل تدریجی از آثار لاینفکّ موجود مادّی به‌شمار می‌رود و امور مادّی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۵

بالطّبع در طیّ زمان از صورتی به صورتی در آمده و مراحلی را طی می‌نماید و در نتیجه یک پدیده کامل می‌شود و زمین آسمانها نیز از این قانون مستثنا نیستند.

شما هرکدام از پدیده‌های مادّی را در نظر بگیرید ملاحظه خواهید کرد که تمام آنها تدریجاً از نردبان تکامل بالا می‌روند. گیاهان و درختان پس از گذشت زمانی مثلًا به صورت یک بوته گل، یا یک درخت برومند در می‌آیند؛ معادن و منابع تحت الارضی، با مرور زمان پس از فعل و انفعالات زیادی متحوّل به یک مادّه معدنی می‌شود، حیوان و انسان تا دوران جنینی را در رحم در مدّت مخصوصی به پایان نرساند، نمی‌تواند در جهان وسیعتری زندگی کند و این قانون در همه‌جا و همه چیز جهان مادّه حکومت می‌کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۶

۴- منظور از آسمان‌های هفتگانه چیست؟

سؤال

در قرآن اشاره به آسمان‌های هفتگانه شده منظور چیست؟

درباره «آسمان‌های هفتگانه» که در قرآن هم به آن اشاره شده دانشمند اسلامی و مفسّران چند تفسیر ذکر کرده‌اند:

۱-/ منظور از عـدد هفت در این‌جا تکثیر است؛ یعنی، آسـمانهای متعـدّد؛ یعنی، کرات فراوانی آفریده است؛ و بسـیار می‌شود که در زبـان عربی و فارسـی یا زبان‌های دیگر، اعـدادی را به عنوان تکثیر ذکر می‌کننـد؛ یعنی، عـدد را می‌گوینـد و منظور از آن خصوص مقدار معّینی نیست؛ بلکه مقصود از آن بیان زیادی یک موضوع است.

مثلًا، بسیار می‌شود که در فارسـی می‌گوییم پنجاه مرتبه این سخن را به تو گفتم؛ یـا ده مرتبه از او مطـالبه کردم؛ در حالی که نظر خاصّی روی عدد پنجاه و ده نیست، بلکه منظور این است که بسیار آن مطلب را گفته‌ایم یا از طرف خود مطالبه نموده‌ایم.

قرآن درباره کلمات خدا-/ معلومات خدا-/ چنین می‌فرماید: «وَلَوْ انَّمَا فِی الارْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اقْلام وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ ابْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ؛

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۷

و اگر همه درختـان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکّب گردد و هفت دریاچه به آن افزوده شود، اینها همه تمام می‌شود ولی کلمات خدا پایان نمی‌گیرد».[۲۱۲] بدیهی است عدد هفت در این‌جا به منظور بیان کثرت و تعدّد است، والّا می‌دانیم اگر ده یا صـد دریا هم به آن اضافه شود معلومات بی‌پایان خداوند را نمی‌توانند بنویسند.

زیرا اساساً خـدا از هر جهت لایتناهی است. همچنین اعداد دیگری مانند سـبعین (هفتاد) یا مانند آن در قرآن یا سایر کلمات عرب و زبان‌های دیگر به منظور تکثیر به کار برده می‌شود و چنین عدد خاصّی را نمی‌رساند، بلکه منظور اشاره به زیادی یک چیز است.

۲-/ منظور از آسـمان‌های هفتگانه، سیّاراتی بود که در موقع نزول قرآن برای مردم آن روز معلوم بوده، یا سیّاراتی است که اکنون با چشم عادی و غیر مسلّح برای عموم قابل رؤیت است.

۳-/ منظور از آسمان‌های هفتگانه همان طبقات مختلف هوا و گازهای گوناگونی است که زمین را احاطه کرده است.

۴-/ امّا به عقیـده بعضـی از دانشـمندان بزرگ، کواکب و سـتارگان و کهکشان‌هایی که دیـده می‌شود همه جزء آسـمان اوّلند و در ماورای آن شش جهان بزرگ دیگر هست.

منظور قرآن از آسـمان‌های هفتگـانه مجموع عوالم هفتگانه‌ای است که در جهان هستی وجود دارد، گرچه علم و دانش امروز انسان فقط پرده از روی یکی از آنها برداشـته ولی هیچ مانعی ندارد که در آینده در اثر تکمیل علم انسان عوالم ششـگانه عظیم دیگری در پشت این جهان محسوس امروز کشف گردد. طرفداران این عقیده به این آیه استشهاد نموده‌اند: «انَّا زَیَّنَّا السَّمَا الدُّنْیَا بِزِینَةٍ الْکَوَاکِبِ؛ ما آسمان نزدیک [/ پایین را با ستارگان آراستیم.»[۲۱۳] از این آیه استفاده می‌شود که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۸

ستارگان همه در آسمان اوّلند (باید توجّه داشت که کلمه «دنیا» در لغت عرب به معنای پایین و نزدیک است).

به هر حال، ذکر این نکته لازم به نظر می‌رسـد: از آیات و روایاتی که عـدد آسـمانها را هفت معرفی کرده به هیـچ وجه تأییـد نظریّه هیئت بطلمیـوس که آسـمانها را به صـورت افلاـکی ماننـد طبقـات پوست پیـاز معرّفی می‌کرد، اسـتفاده نمی‌شود (زیرا مطـابق هیئت بطلمیوس عدد افلاک و آسمانها نُه می‌باشد).

امّـا راجع به زمین‌هـای هفتگـانه که در قرآن بطور اشـاره و در بعضـی احادیث با صـراحت ذکر شـده نظریّاتی شبیه نظریّات بالا داده

شـده، از جمله این که عـدد هفت به معنای تکثیر است و یا این‌که اشاره به طبقات مختلف زمین است، یا این که منظور از زمین‌های هفتگانه، سیّارات عطارد، زهره، زحل، زمین، مریخ، مشتری و ماه می‌باشد؛ یعنی، همان کرات منظومه شمسی که برای ما قابل رؤیت است (البتّه کرات یـا اقمـار متعـدّد دیگری در منظومه شمسـی هسـتند ولی آنها با چشم عادی قابل رؤیت نیسـتند)؛ و بنابراین تفسـیر، منظور از آسمان‌های هفتگانه، همان فضایی است که در بالای هریک از این کرات هفتگانه قرار دارد.

به عبارت دیگر: خود این کرات هفتگانه، زمین محسوب می‌شود و «جو» یا فضای اطرافشان، آسـمان آنهاست (بایـد توجّه داشت که «سما» در لغت عرب به معنای هر چیزی است که در طرف بالا قرار دارد).

این بود خلاصه تفسـیرهای مختلفی که دانشـمندان و مفسّران ما درباره آسمانهای هفتگانه و زمین‌های هفتگانه گفته‌اند، البتّه توضیح درباره قرائنی که هر یک از این نظریّات را تأیید می‌کند، مخصوصاً تفسـیر اخیر که از همه نزدیکتر به نظر می‌رسد و ذکر شواهد آن نیازمند به شرح و بسط بیشتری است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۸۹

۵- دو مشرق و دو مغرب در کجاست؟

منظور از آیه شریفه «رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ؛ او پروردگار دو مشرق و دو مغرب است!»[۲۱۴] چیست؟

پاسخ

در قرآن مجیـد مشـرق و مغرب هم به صورت «تثنیه» «دو مشـرق و دو مغرب» و هم به صورت «جمع» به کار برده شـده است؛ ماننـد: «فَلَا اقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ؛ سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها[۲۱۵]» و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ اوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ كَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الارْضِ وَ مَغارِبَها؛ و مشـرق‌ها و مغرب‌های پر برکت زمین را به آن قوم به ضـعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و سـتم)، واگذار کردیم!»[۲۱۶] بنـابراین، مشـرق و مغرب هم به صورت «جمع» که حاکی از افراد متعـدّد است و هم به صورت «تثنیه» که از دو فرد حکایت می‌کند استعمال شده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۰

مفسّران در تفسیر این آیات دو معنا ذکر کرده‌اند:

نخسـت ایـن کـه منظـور از دو مشـرق و دو مغرب، مشـرق و مغرب دو نیمکره زمین است؛ یعنی، دو نیمکره شـمالی و جنـوبی یـا دو نیمکره شرقی و غربی، حتّی بعضی این آیه را اشاره‌ای به وجود نیمکره جدید یعنی «قارّه آمریکا» قبل از کشف آن دانسته‌اند که فعلًا از موضوع بحث ما خارج است؛ و به همین ترتیب، منظور از مشارق و مغارب نقاط مختلف کره زمین است که هر نقطه‌ای نسبت به نقطه‌ای مشرق و نسبت به نقطه دیگر مغرب است.

بـه عبـارت دیگر: یکی از خـواصّ «کره» ایـن است که هر نقطه‌ای از آن نسبت به نقطه ای که در طرف غرب آن قرار گرفته مشـرق محسوب می‌شود و نسبت به نقطه مقابل مغرب است و لذا بعضی این گونه آیات را اشاره به کرویّت زمین می‌دانند.

دوّم این که منظور از تعـدّد مشـرق و مغرب تعـدّد نقطه طلوع و غروب حقیقی آفتاب است؛ زیرا هیچ‌گاه آفتاب دو روز از یک نقطه طلوع و در یک نقطه غروب نمی‌کند و به واسطه «میل» خورشید به شمال و جنوب (که نتیجه تمایل محور زمین نسبت به سطح مدار گردش آن بـه دور آفتـاب اسـت) هر روز آفتـاب از نقطـه‌ای طلـوع و در نقطه دیگر غروب می‌کنـد؛ بنـابراین، هرگـاه مجمـوعه این مشـرق‌ها و مغرب‌هـا را در نظر بگیریم، بایـد تعبیر به «مشـارق» و «مغـارب» کنیم و هرگاه تنها آخرین نقطه میل اعظم شـمالی آفتاب (اوّل تابسـتان) و آخرین نقطه میل اعظم جنوبی (اوّل زمسـتان) را در نظر بگیریم باید به «مشرقین» و «مغربین» تعبیر نماییم و این یکی

از شاهکارهـای قرآن است که در عبـارات کوتـاهی مردم را متوجّه اسـرار شـگفت‌انگیز خلقت می‌کنـد؛ زیرا می‌دانیم تغییر طلوع و غروب آفتـاب، تأثیر فراوانی در پرورش گیاهان و گل‌ها و میوه‌ها و بطور کلّی در وضع عمومی موجودات زنـده و زیبایی‌های جهان آفرینش دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۱

۶- چگونه قرآن بر کروی بودن زمین گواهی می‌دهد؟

سؤال

آیا در قرآن و روایات، شواهدی بر کروی بودن زمین داریم؟

پاسخ

یکی از اسرار هستی که در قرآن به آن اشاره شده موضوع کروی بودن زمین است و این حقیقت از آیات زیر استفاده می‌شود.

۱-/ «وَاوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الارْضِ وَمَغارِبَها؛ و مشـرق‌ها و مغرب‌های پر برکت زمین را به آن قوم به ضـعف کشانـده شـده (زیر زنجیر ظلم و سـتم)، واگذار کردیم!».[۲۱۷] ۲-/ «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالارْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ؛ پروردگار آسـمانها و زمین آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشـرق‌ها!».[۲۱۸] ۳-/ «فَلا اقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغارِبِ انَّا لَقَادِرُونَ؛ سوگنـد به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که ما قادریم».[۲۱۹] توضیح این که: این آیات همان‌طور که در بحث گذشته اشاره شد همگی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۲

حاکی از تعدّد مشـرق‌ها و مغرب‌ها و نقطه طلوع و غروب آفتاب است که لازمه آن کروی بودن زمین می‌باشد؛ زیرا بطور مسلّم اگر زمین مسطّح و هموار باشـد، برای جهـان جز یک مشـرق و یک مغرب نخواهـد بود و تنها در صورتی کروی بودن زمین، به نسـبت انحنای آن، هر نقطه‌ای دارای مشـرق و مغرب جداگانه‌ای خواهد بود و طلوع خورشید بر جزئی از اجزای آن، ملازم با غروب آن از جزء دیگر است و بنابراین، تعدّد مشرق و مغرب دلالت روشنی بر کروی بودن زمین دارد.

روایات و کروی بودن زمین

از روایـاتی که از پیشوایان معصوم ما وارد شـده است، بخوبی می‌توان کروی بودن زمین را اسـتفاده کرد؛ از آن جمله روایتی اسـت که از امام صادق علیه السلام به مضمون زیر نقل شده است:

امام صادق علیه السـلام فرمود: «در مسافرتی، مردی با من همسفر گردید. او مقیّد بود که نماز مغرب را در تاریکی شب و نماز صبح را در تـاریکی کامـل (آخر شب) بخوانـد، امّـا من برخلاـف او بودم؛ هر موقع آفتـاب غروب می‌کرد نماز مغرب را می‌خوانـدم و هر موقع فجر طلوع می‌نمود، نماز صـبح را به جا می‌آوردم. آن شـخص از من خواست که من نیز مانند او رفتار کنم و عمل خود را چنین توجیه می‌کرد: آفتاب پیش از آن که به سرزمین ما طلوع کند، بر دیگران طلوع می‌نماید و هنگامی که از سرزمین ما ناپدید می‌شود هنوز بر گروهی دیگر طالع و نور افشان است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید من به او گفتم: وظیفه ما این است که هر موقع آفتاب از افق ما ناپدید شد، نماز مغرب را بخوانیم و نباید در انتظار غروب خورشـید از نقاط دیگر باشـیم و هر موقع فجر طلوع کرد، بر ماست که نماز صـبح را بخوانیم اگر چه خورشید در همان موقع بر نقاط دیگر طالع باشد، چنان که بر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۳

مردم همان نقاط لازم است نمازهای خود را موقع طلوع فجر و غروب آفتاب در افق خود انجام دهند.»[۲۲۰] این حقیقت را امام علیه

السلام در حدیث دیگر چنین فرموده است:

«إنّما عَلَیْکَ مَشْرِقُکَ وَ مَغْرِبُک؛

تو باید که مشرق و مغرب منطقه خود را ملاک عمل قرار دهی!» و اینها همه به خاطر کرویّت زمین می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۴

۷- حرکت وضعی زمین

سؤال

آیـا این موضـوع که دانشـمندان هیئت و نجوم معتقدنـد که زمین کروی است و در عین حـال بسـرعت به دور خود می‌گردد، از نظر علمی مسلّم است یا هنوز به صورت فرضیّه باقی است و در صورتی که واقعاً زمین در گردش است چه آثار علمی و حسّی دارد؟

چرا همیشه ستاره «جدی» که برای تعیین قبل در نظر گرفته شده در یک محل مشاهده می‌شود؟

وانگهی، آیا در قرآن و روایات اسلامی مطلبی در تأیید این موضوع دیده می‌شود یا خیر؟

پاسخ

«کرویّت زمیـن و حرکت آن» هر دو امروز از مسائـل مسلّم علمی محسـوب می‌شـود و اسـتدلالات مختلفی برای آن ذکر کرده‌انـد. روشـنترین استدلال حرکت زمین، همان «استدلال پاندول» است؛ به این ترتیب که جسم سنگینی را به وسیله ریسمانی به نقطه بلندی آویزان می‌کننـد بطوری که بـا کمـال آزادی بتوانـد حرکت کنـد. هنگـامی که این جسم را به حرکت درآورنـد تـا مـدّت زیادی به حرکت خود

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۵

ادامه می‌دهـد؛ در این حال اگر زمین ساکت و بی‌حرکت باشـد بایـد جسم مزبور روی یک خطّ معیّن رفت و آمـد کند، ولی تجربه نشان می‌دهد که حرکت این جسم روی یک خطّ معیّن نخواهد بود و تدریجاً انحراف از خطّ اوّل زیادتر می‌گردد.

این آزمایش نشان می‌دهد که زمین دائماً از طرف معیّنی به طرف دیگر حرکت دارد.

جهت این حرکت را که از طرف غرب به شـرق است می‌تـوان از روی همـان خطـوط تعیین نمود (توضـیح بیشـتر این اسـتدلال را با عکس‌های مختلف آن از کتاب‌های هیئت می‌توانید اسـتفاده کنید). همچنین آزمایش نشان می‌دهد که اگر سنگی را از نقطه بلندی آهسته رها کننـد کاملًا به خط مسـتقیم روی زمین سـقوط نمی‌کنـد؛ بلکه کمی به طرف مغرب می‌افتد و این خود نشان می‌دهد که زمین حرکت دورانی از طرف غرب به شرق دارد.

امّا این که می‌بینیم سـتاره «جدی» همواره در یک محل است، به خاطر این است که این سـتاره (تقریباً) مقابل محور زمین قرار دارد. بـدیهی است اگر کره‌ای را به دور محور خود بچرخـانیم (مثل این که سوزنی را از وسط سـیبی عبور داده و سـیب را گرد آن سوزن گردش دهیم) نقطه محور همواره ثـابت است-/ مثلًا سـر سوزن همواره در یک محل است؛ از این رو، سـتاره جـدی که سـتاره قطبی است همواره ثابت به نظر می‌رسد.

امّا در مورد وضع زمین در نقطه مقابل ما (در قسـمت زیر زمین) باید توجّه داشت چون زمین تقریباً به شکل کره است ما در هر کجا برویم وضع را یکسان خواهیم دید؛ یعنی، نقطه بالای سر خود را آسـمان و زیر پای خود را زمین خواهیم دید و نیروی جاذبه در همه جا ما را روی زمین نگاه می‌دارد.

البتّه بسـیاری از سـتاره‌ها هستند که در نیمکره جنوبی زمین دیده می‌شوند و در نیمکره شمالی قابل رؤیت نیستند و بعکس؛ همچنین

سیّارات نیز گاهی در یک نقطه زمین قابل رؤیتند و گاهی در نقطه دیگر؛ خلاصه این که در نقطه مقابل ما از

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۶

کره زمین وضع عیناً مانند نقطه‌ای است که هستیم.

امّا نمونه‌ای از آیات و اخباری که نظریّه حرکت زمین را تأیید می‌کند:

۱-/ «وَتَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُهَا جامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی اتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ؛ کوه‌ها را می‌بینی، و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند؛ این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده است».[۲۲۱] گاهی تصوّر می‌شود که این آیه مربوط به اوضاع قیامت است؛ یعنی، انسان در روز رستاخیز کوه‌ها را چنین می‌بینند، ولی جمله «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی اتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ» این اندیشه را باطل می‌سازد؛ زیرا این عبارت با روز رستاخیز مناسب نیست و روز قیامت، روز دگرگونی منظومه شمسی است نه روز اتقان و استوار شدن آفرینش و به عبارت روشنتر، ذیل آیه که خدا با استحکام مصنوع خود را یادآوری می‌کند، با دوران برقراری نظام مناسب است نه با دوران انقلاب.

ظاهر آیه حاکی است که کوه‌ها در حال حرکتند-/ اگرچه در نظر ما ساکن و بی‌حرکت جلوه می‌کند. ممکن است سؤال شود که چرا خداوند از حرکت کوه‌ها سخن گفته نه زمین، در صورتی که حرکت کوه‌ها تابع حرکت زمین می‌باشد؛ آیا شایسته نبود به جای بیان حرکت کوه‌ها حرکت زمین را بیان کند؟

ولی پاسخ این سؤال روشن است و آن این که هر جسم کروی که به دور خود می‌چرخد گردش آن به واسطه دندانه‌ها و نقوش و رنگ‌هایی که بر روی آن کره ترسیم شده محسوس می‌گردد؛ بعلاوه، همیشه کوه مظهر عظمت و بزرگی است و به همین جهت از آن نام برده شده است و مسلّم است که حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمین معنی و مفهوم ندارد.

نکته جالب این که به جای (سکون) لفظ (جمود) را به کار برده است زیرا این

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۷

لفظ در این مورد رساتر و برای بیان اندیشه سکون زمین که مورد توهّم انسان است گویاتر می‌باشد.

علّت این که خدا حرکت کوه‌ها را به حرکت ابرها تشبیه می‌کند، این است که حرکت زمین خاموش و نرم و هموار و در عین حال سریع است مانند حرکت ابرها!

۲-/ «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الارْضَ مَهْداً؛ همان خداوندی که زمین را برای شما محلّ آسایش قرار داد».[۲۲۲] قرآن زمین ما را به گاهواره تشبیه می‌نماید و یکی از جهات تشبیه می‌تواند این باشد که همان‌طور که گاهواره حرکت دورانی هموار و نرمی دارد؛ زمین نیز دارای حرکت دورانی می‌باشد.[۲۲۳]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۸

۸- تفسیر این آیات چیست؟

سؤال

مفصود از آیه شریفه «فَلَا اقْسِمُ بِالْخُنَّسِ* الْجَوَارِ الْکُنَّسِ» چیست؟[۲۲۴] پاسخ

«خُنَّس» در لغت «رجوع کننده و بازگشت کننده» است «کنّس» به معنای «پنهان شونده» و «جوار» جمع «جاری» به معنای «روندگان» می‌باشد.

منظور از این آیات بطوری که آیات قبل و بعد از آن گواهی می‌دهد و مفسّران هم آن را تأیید کرده‌اند، ستارگان سیّاری است که

با چشم دیـده می‌شوند (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل) که اینها در حرکتند و گاهی پیدا و گاهی غروب می کنند. قرآن مجید به وسیله قسم یاد کردن به این ستارگان توجّه مردم را به وضع مخصوص و استثنایی و حرکات و گردش آنها و عظمت آفریدگار آنها جلب می کند؛ یعنی، «قسم به ستارگان بازگشت کننده که روندگان هستند و پنهان شونده‌اند».

به این نکته جالب هم بایـد توجّه داشت که دانشـمندان هیئت، این سـتارگان را نجوم «مُتَحَیِّرة» نام نهاده‌انـد؛ زیرا حرکات آنها روی خطّ مستقیم نیست و به نظر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۴۹۹

می‌رسد که اینها مدّتی سیر می کنند بعد کمی بر می گردند، دو مرتبه به سیر خود ادامه می‌دهند که درباره علل آن در کتب هیئت بحث فراوانی شـده، ممکن است آیات فوق که این سـتارگان را رونـدگان و رجوع کنندگان معرفی کرده اشاره به خطّ سـیر نوسانی این سـتارگان باشد (البتّه این خطّ سـیر نوسانی جنبه ظاهری و در مشاهده ما دارد). در هر حال اینها همه سـتارگان «سیّار» هستند که وضع استثناییشان، آنها را از ثوابت مشخّص می‌سازد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۰

۹- آیا شب قدر در تمام جهان یک شب است؟

سؤال

در دین اسـلام درباره اهمّیّت و عظمت «شب قدر» مطالب زیادی وارد شده و از طرف پیشوایان دینی برای این که شب که بنا به قول مشـهور، یکی از شب‌هـای نوزدهم یـا بیست و یکم و یـا بیست و سوّم ماه رمضان است، عبادت‌ها و دسـتورات خاصّی به ما رسـیده است.

به نظر می‌رسـد که «شب قـدر» در تمـام سـال بیش از یک شب نیست ولی از طرفی می‌دانیم که به جهت تفاوت افق، ماه رمضان در بعضی از کشورها یکی دو روز زودتر و در بعضی دیرتر آغاز می‌شود، روی این حساب «شب قدر» این نقاط هم یکی دو شب با هم اختلاف پیـدا می کننـد و بـدین ترتیب برای نقاط مختلف، شب قدرهای متعدّدی به وجود می‌آید. این وضع، با یکی بودن شب قدر در تمام سال و این که فرشتگان در این شب مخصوص، با رحمت الهی فرود می‌آیند و یا این که شب قدر اختصاصی به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و محیط مکّه داشت و در زمان‌های بعد شب قدر وجود ندارد، چگونه می‌سازد؟

پاسخ

از نظر مـدارک و دلایل دینی مسلّم است که «شب قدر» اختصاص به زمان پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و محیط حجاز نداشـته و در همه زمان‌ها و برای همه نقاط مختلف

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۱

«شب قدر» با همه عظمت و اهمّیّتش وجود دارد و این مطلب جای بحث و گفتگو ندارد.

ایراد مذکور از این تصوّر پیش آمده که منظور از یکی بودن شب قدر در تمام سال این است که برای تمام نقاط مختلف روی زمین در هر سال، شب واحد و مشترکی، شب قدر معیّن شده بطوری که این شب در ساعت معیّنی در سراسـر کره زمین آغاز و در ساعت معیّنی هم پایان می‌پذیرد!

در حـالی که این تصـوّر اشـتباه است، چون می‌دانیم زمین کروی است و همیشه یـک نیمکره آن در تـاریکی و نیمکره دیگر آن در روشـنایی قرار دارد و به این ترتیب اصـلًا امکان نـدارد که در ساعت‌های معیّن و مشترکی در سراسـر زمین شب باشـد. منظور از این

«شب قدر» در سراسر سال یک شب است، این است که برای اهالی هر نقطه‌ای بر حسب سال قمری خودشان، تنها یک «شب قدر» وجود دارد.

توضیح این که: اهالی هر نقطه، سال قمری خود را بر حسب افق خاصّ آن نقطه از اوّل ماه محرّم آغاز می‌کنند و پس از گذشتن چند ماه قمری، ماه رمضان همان نقطه هم برحسب افق خاصّ آن‌جا آغاز می‌شود و در این ماه، شب نوزدهم یا بیست و یکم و یا بیست و سوّم برای اهالی آن نقطه «شب قدر» است.

این مطلب که اهالی هر نقطه، ایّام و اوقات مقدّس خود را باید با افق خاصّ آن نقطه تعیین کنند اختصاص به شب قدر نداشته، در سایر روزها و اوقات مقدّس اسلامی هم همین حساب وجود دارد؛ مثلًا روز عید فطر و قربان در اسلام روزهای مقدّسی است و برای آنها عبادت‌ها و دستورهای خاصّی وارد شده و هر کدام از این اعیاد هم در تمام سال بیش از یک روز نیست؛ این روز واحد را در کشورهای مختلف اسلامی با تفاوت افقی که دارند با مراجعه به افق خاصّ هر کشور تعیین می‌گردد و به این جهت در بسیاری اوقات-/ مثلًا عید قربان در کشور سعودی-/ یک روز زودتر از ایران و بعضی از کشورهای دیگر آغاز می‌شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۲

باید توجّه داشت که این حساب درباره «شب قدر» با مطالبی مانند این که فرشتگان در این شب نازل می‌شوند منافاتی ندارد، زیرا تمام این جریان‌ها که حکایت از توسعه حرمت خاصّ الهی در این شب می‌کند، برای اهالی هر نقطه‌ای در شب قدر خاصّ آن نقطه صورت می‌گیرد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۳

۱۰- چگونه ذوالقرنین دید خورشید در آب تیره فرو می‌رود؟

سؤال

خداوند در آیه ۸۶ از سوره کهف، ضمن داستان ذوالقرنین می‌فرماید: «حَتَّی اذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَةٍ؛ تا به غروبگاه آفتاب رسید؛ (در آن جا) احساس کرد (و در نظرش مجسّم شد) که خورشید در چشمه تیره و گل آلودی فرو می‌رود.» آیا منظور از این آب تیره چیست و چگونه خورشید با آن عظمت، ممکن است در آب تیره‌ای فرو رود؟ و آیا این معنا با کرویّت زمین و گردش آن به دور خورشید و محتویات هیئت جدید مخالف نیست؟

پاسخ

طبق آخرین تحقیقاتی که دانشمندان اسلامی و مفسّران عالی‌قدر قرآن درباره داستان ذوالقرنین کرده‌اند، معنای آیه فوق چنین است:

ذوالقرنین، از طرف مغرب همچنان به پیشروی خود ادامه می‌داد تا به کرانه دریا رسید (آیا منظور اقیانوس اطلس است یا دریای مدیترانه و آیا انتهای پیشروی ذوالقرنین در ناحیه مغرب مراکش بوده یا از میر ترکیه؟ میان مفسّران، گفتگوست). به هر حال، هنگام غروب آفتاب بود که ذوالقرنین در کنار ساحل ایستاده و به آن منظره شگفت‌انگیز نگاه می‌کرد، از آن‌جا که هرگاه شخصی در ساحل دریا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۴

بایستد، به واسطه کروی بودن زمین، هنگام غروب آفتاب، چنین به نظرش می‌رسد که خورشید آهسته آهسته در انتهای افق به دریا فرو می‌رود، از این جهت قرآن مجید نیز آن حالت و احساس ذوالقرنین را این طور بیان می‌کند: «چنین احساس کرد که خورشید

در آب تیره‌ای فرو می‌رود».

روی این حساب، آیه فوق با کرویّت زمین کاملًا سازگار است و منظور از (عین حمئة) همان دریا خواهد بود که خورشید در انتهای افق آن، غروب می‌کند.

ولی چرا قرآن از آب دریا به «عین» تعبیر کرده، سؤال دیگری است که مفسّران این طور توضیح داده‌اند: یکی از معانی هفتگانه «عین» آب کثیر و محلّ ریزش آب است. از آن‌جا که آب دریاها و اقیانوس‌ها زیاد است و آب جوی‌ها و نهرها و رودها و شطها معمولًا به دریاها می‌ریزد و آب دریاها نیز به اقیانوس‌ها اتصال پیدا می‌کند، از این جهت قرآن از آن به «عین» که به معنای آب زیاد و مصبّ آبهاست، تعبیر نموده است.

امّا این که چرا قرآن از آب دریاها تعبیر به آب تیره کرده، چند علّت برای آن می‌توان گفت:

۱-/ آب‌های ساحل دریا در اثر ریزش آب‌های گل آلود رودها و در اثر گل و لای ساحلی، تیره و صورتی شبیه به گل آلود، به خود می‌گیرد.

۲-/ وقتی که خورشید به هنگام غروب به آب دریا می‌تابد، آب دریا رنگ تیره‌ای به خود می‌گیرد. از این جهت قرآن آن را تشبیه به آب گل آلود کرده است.

۳-/ هر قدر آب زیادتر و عمیق‌تر باشد، در اثر شدّت کبودی سیاه به نظر می‌رسد و چون آب دریایی که ذوالقرنین می‌دیده زیاد بوده، از جهت این که صورتی شبیه سیاهی به خود گرفته بوده، قرآن از آن تعبیر به «آب مخلوط با گِل سیاه» کرده است.[۲۲۵]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۵

۱۱- قرآن و تسخیر کرات آسمانی

سؤال

آیا در قرآن کریم راجع به کرات آسمانی که فعلًا دانشمندان تا حدودی موفّق به تسخیر آن شده‌اند تذکّری داده شده یا نه و آیا توفیق بیشتر در این باره پیدا خواهند نمود یا خیر؟

پاسخ

شکّی نیست که بشر از آن روزی که قدم به دایره وجود نهاده رو به تکامل است؛ هم اکنون نیز می‌بینیم که روزی نمی‌گذرد مگر این که قدم‌های برجسته‌ای به سوی تکامل و به منظور کشف رازهای نهفته در عالم آفرینش بر می‌دارد. از این نظر هیچ مانعی ندارد که روزی فرا رسد که با نیرو و قدرت خدادادی دامنه زندگی خود را در کرات آسمانی نیز پهن کند.

آیاتی که در قرآن کریم درباره مسخّر نمودن آسمان و زمین برای بشر وارد شده است، شاید خالی از اشاره به این مطلب نباشد؛ زیرا خورشید و ماه و آنچه در آسمانهاست اگر چه از روز اوّل برای بشر مسخّر و رام شده‌اند ولی تسخیر و یا بهره‌برداری از این تسخیر نیز درجاتی دارد؛ کاملتر از همه آن است که مهد زندگی گردد.

اینک پاره‌ای از آیات در این زمینه:

۱-/ «وَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السماوَاتِ وَ مَا فِی الارْضِ جَمِیعاً مِنْهُ انَّ فی ذلِکَ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۶

لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ؛ او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخّر شما ساخته؛ در این نشانه‌های (مهمّی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند».[۲۲۶] ۲-/ «الَمْ تَرَوا انَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّماوَاتِ و مَا فِی الارْضِ وَ اسْبَغَ عَلَیْکُمْ

نِعَمَهُ ظَاهِرَهً و باطِنَهً؛ آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخّر شما کرده، و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را بطور فراوان بر شما ارزانی داشته است!»[۲۲۷] ۳-/ «وَ سَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ؛ و خورشید و ماه را-/ که با برنامه منظّمی در کارند-/ به تسخیر شما در آورده»[۲۲۸] و این جمله در سوره‌های مختلف قرآن وارد شده است.

طبق آیات فوق قرآن می‌فرماید: ما آنچه در زمین است از روز اوّل در اختیار شما گذارده‌ایم، در صورتی که بشر به منابع تحت الارضی یکجا و یکمرتبه دست نیافته است، بلکه تدریجاً و در هر عصری تا حدودی از این دفاین آگاهی یافته و آن را استخراج کرده است. از این‌جا معلوم می‌شود این که قرآن می‌فرماید: «ما آنچه در زمین است در اختیار بشر نهادیم» مقصود از آن این نیست که تمام ذخایر زمین در اختیار تمام افراد بشر قرار داده شده است، زیرا بسیاری از این معادن با مرور زمان کشف شده و در هر قرن یک طبقه ممتاز موفّق به کشف منابع تحت الارضی شده‌اند؛ بلکه مقصود مجموع اجتماع بشری است که در طول زمان به وجود می‌آیند-/ اگر چه بعضی از آنها فقط به برخی از معادن پی برده‌اند.

و هیچ‌گونه بُعدی ندارد که در آینده، بشر به کشف منابع تازه‌ای در زمین موفّق گردد که در قرن حاضر از آن کوچکترین اطّلاعی در دست نیست. بنابراین،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۷

چه مانعی دارد در عین این که سیّارات از روز اوّل برای بشر رام بوده، ولی بشر در طول زمان از آن استفاده بیشتری بنماید و به کرات آسمانی دست یابد و آنچه قرآن فرموده: «وَسَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّماوَاتِ» بطور اتَم و اکمل مصداق پیدا کند.[۲۲۹] علاوه بر این، از آیه ۳۳ سوره الرّحمن نیز استفاده می‌شود که بشر با استفاده از قدرت و امکانات موجودی علمی و صنعتی، قادر به مسافرت به فضا خواهد بود؛ آن‌جا که می‌فرماید: «یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الانْسِ انِ اسْتَطَعْتُمْ انْ تَنْفُذُوا مِنْ اقْطَارِ السَّماوَاتِ وَ الارضِ فَانْفُذُوا لَاتَنْفُذُونَ الَّا بِسُلْطانٍ؛ ای گروه جنّ و انس! اگر می‌توانید ازمرزهای آسمانها و زمین بگذرید، ولی هرگز نمی‌توانید، مگر با نیرویی (فوق‌العاده)!»

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۸

۱۲- آیا این اشاره به وسایل نقلیّه امروز است؟

سؤال

خداوند در قرآن مجید در سوره «نحل» پس از اشاره به آفرینش چهار پایان که برای باربری و سواری مورد استفاده انسان است، می‌فرماید: «وَیَخْلُقُ مَالا تَعْلَمُوَن؛ و چیزهایی می‌آفریند که نمی‌دانید»[۲۳۰] آیا منظور از این چیزها وسایل نقلیّه امروز است؟

پاسخ

مفسّران ما در تفسیر این آیه دو احتمال داده‌اند: یکی این که منظور از خلقت چیزهایی که نمی‌دانیم مرکب‌های امروزی و وسایل نقلیّه جدید است که در آن روز برای بشر نامعلوم بوده است. این احتمال را جمله «لِتَرْکَبُوهَا؛ برای این که سوار بر آنها شوید» نیز تأیید می‌کند.

احتمال دوّم این که منظور جانداران و موجوداتی است که در اعماق دریاها و جنگل‌ها و سایر نقاط دور دست آفریده شده و از نظر انسان آن روز پنهان بوده‌اند، و بنابر هر دو احتمال، آیه مزبور از آیات اعجازآمیز قرآن مجید است، زیرا خبر از موجوداتی می‌دهد که از نظر بشر آن روز پنهان بوده و بعداً با پیشرفت علوم آشکار گردیده است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۰۹

۱۳– آیا این آیات عقیده تکامل انواع را تأیید می‌کند؟

سؤال

کتابی نوشته شده است که نویسنده آن پس از توضیحات فراوانی درباره صحّت نظریّه «ترانسفورمیسم» (تکامل تدریجی موجودات جاندار از نوعی به نوع دیگر) خواسته است آن را با آیات قرآن نیز تطبیق نماید و به قول خود ثابت کند که قرآن نیز طرفدار تئوری تکامل تدریجی موجودات زنده از نوعی به نوع دیگر است؛ و لذا به دو آیه زیر برای منظور خود استدلال کرده است:

۱–/ «اوَ لَا یَذْکُرُ الانْسَانُ انّا خَلَقْناهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً؛ آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟!»[۲۳۱] نویسنده کتاب، از کلمه «من قبل» و «لم یک شیئاً» این طور استنباط کرده که آدمی، پیش از رسیدن به مرحله کمال چیزی بوده، لیکن به صورت‌های مختلفی از حیوانات–/ از سلّول‌های تک یاخته‌ای گرفته تا میمون‌های انسان نما–/ می‌زیسته، نهایت آن که از کمالات انسانی فعلی، هیچ نشانه جسمی یا معنوی نداشته است!

۲–/ «هَلْ اتَی عَلَی الانْسانِ حَین مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً؛ آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!»[۲۳۲]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۰

نویسنده کتاب در این‌جا نیز از کلمه «لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً» استنباط کرده که پیش از قابلیّت پیدا کردن برای ذکر نامش در کتب الهی، چیزی بوده، نهایت آن که در اثر نداشتن کمال انسانی و بودنش در جرگه حیوانات، قابلیّت آن را نداشته که نام و شرح حالش در کتاب‌های آسمانی (صحف ابراهیم، تورات، انجیل و قرآن) آورده شود!

آیا واقعاً آیات فوق، دلالت بر تکامل تدریجی انسان از نوعی به نوع دیگر دارند و اگر مربوط به نظریّه «ترانسفورمیسم» نیستند، پس معنای این آیات چیست؟!

پاسخ

به عقیده ما، آیات فوق ارتباطی با نظریّه ترانسفورمیسم و تکامل تدریجی جانداران ندارند؛ آیات یاد شده معانی دیگری دارند که ذیلًا توضیح داده می‌شود.

تفسیر آیه اوّل: از جمله مسائلی که باور کردن آن برای آدمی سخت و دشوار بوده و به آسانی نمی‌توانسته خود را نسبت به آن قانع سازد، موضوع معاد، یعنی زنده شدن مردم در سرای دیگر بوده است.

لذا آیات زیادی در قرآن شریف برای بیان حالات انکار منکرین معاد و رفع استبعاد آنان نازل شده که از آن جمله آیات ۶۶–/ ۶۷–/ ۶۸ سوره مریم است.

خداوند در این آیات، حالت انکار منکرین رستاخیز عمومی، و پاسخ آنها را این طور بیان می‌کند: «وَ یَقُولُ الانْسَانُ اءِذا مَامِتُّ لَسَوْفَ اخْرَجُ حَیّاً اوَ لَا یَذْکُرُ الانْسانُ انَّا خَلَقْناهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً فَوَرَبِّکَ لَنَحْشرَنَّهُمْ؛ انسان می‌گوید: آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون آورده می‌شوم؟! آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟! سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین در قیامت جمع می‌کنیم ...».

بطوری که ملاحظه می‌فرمایید؛ آیه مورد استدلال نویسنده آن کتاب «اوَ لَا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۱

یَذْکُرُ الانْسَانُ انَّا خَلَقْناهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً» پاسخ به کسانی است که می‌گویند:

آخر چگونه ممکن است آدمی که بعد از مرگ، ذرّات بدنش از هم جدا شده و پراکنده گردیده است دوباره زنده شده و به حالت

نخستینش درآید؟ آیا آنها ابتدای آفرینش خود را فراموش کرده‌اند؟ آیا نمی‌دانند که ما آنها را از نیستی به هستی آوردیم «وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً»!

آنها که چنین قدرتی را از ما سراغ دارند، چگونه دوباره زنده ساختن مردگان را که مصالح اوّلیّه آنها طبق قانون «بقای مادّه و انرژی» هیچ‌گاه از بین نرفته و همچنان باقی است از ما بعید می‌دانند؟! خدایی که قادر باشد انسان را از نیستی به هستی آورد، آیا نمی‌تواند اجزای پراکنده او را جمع سازد؟!

بنابراین، آیه فوق به هیچ وجه درصدد بیان این مطلب نیست که آدمی پیش از این که به این مرحله از کمال برسد، به صورت‌های گوناگون ضمن موجودات جاندار دیگر جا داشته تا به این مرحله از کمال رسیده است! بلکه آیه مزبور، مانند آیات زیاد دیگری است که در مقام اثبات قیامت و پاسخ به منکرین، وارد شده است.

تفسیر آیه دوّم: هرگاه بچّه‌ای که تازه از مادر متولّد شده، در هوایی بسیار سرد بر اثر حادثه از پدر و مادر جدا شود، قهراً دیری نخواهد پایید که آن طفل هلاک خواهد شد.

حال اگر آدم نیکوکاری پیدا شد و او را به خانه برد و مانند پدر مهربانی از او نگهداری به عمل آورد و آن کودک از انواع محبّت او برخوردار و از خوان نعمت او کاملًا متنعّم گردید؛ کودک بی‌پناه دیروز، امروز خود را در مرحله‌ای یافت که از نظر ظاهری دارای همه گونه لوازم زندگی و بی‌نیاز از دیگران است؛ چه بسا غرور و خودخواهی همه محبّت‌های گذشته آن شخص نیکوکار را از یادش می‌برد و احیاناً برای منافع فعلی خود با او از در نزاع و مخاصمه در می‌آید و نعمت‌های او را کفران می‌کند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۲

در این‌جا شخص نیکوکار، حق دارد برای یادآوری او، دوران عجز و ناتوانیش را یادآور شده، وی را از کفران و ناسپاسی نکوهش کند.

خداوند نیز در اوایل سوره انسان، برای بیداری افراد طغیانگر و خودسر که ابتدای آفرینش خود را فراموش کرده، راه کفران و ناسپاسی پیش گرفته‌اند، از همین راه وارد شده است.

آن‌جا که می‌فرماید: آیا بر فرزندان آدم که اکنون راه خودسری و کفران پیش گرفته‌اند، روزگاری نگذشت که بطور کلّی هیچ و نیست بودند و اصلًا اثر وجودی نداشتند (وَ لَمْ یَکُ شَیْئا مَذْکُوراً) ولی اراده ما تعلّق گرفت که آنها را از نیستی به هستی آورده، لباس انسانیّت‌بر تنشان پوشاندیم؟! آیا آنها این نعمت‌ها و مواهب بزرگ را فراموش کرده، راه خیره سری و کفران پیش گرفته‌اند؟!

بنابراین، آیه مزبور نیز کاری با تکامل تدریجی موجودات جاندارد ندارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۳

۱۴- آیا این آیه با جهانی بودن اسلام مخالفت دارد؟

سؤال

طبق آیه «وَ مَا ارْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ الَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ؛ ما هیچ پیامبری را، جز به زمان قومش نفرستادیم»[۲۳۳] و کتاب آسمانی وی نیز به زبان همان مردم بوده است؛ بنابراین، اگر نبوّت یک پیامبر مخصوص به همان قوم باشد، این روش بسیار پسندیده خواهد بود و اگر نبوّت وی جهانی و برای عموم افراد جهان باشد، چرا باید کتاب او به زبان قوم یعنی (مانند عربی نسبت به پیامبر اسلام) باشد؟

پاسخ

پیامبرانی که برای هدایت عموم اعزام می‌شده‌اند، از آن‌جا که در وهله اوّل با قوم خود، سر و کار داشتند، باید کتاب آسمانی آنها

به زبان قوم آنان باشد؛ سپس باید از طرق مختلف معارف و برنامه‌های خود را در میان سایر اقوام و ملل منتشر سازند.

امروز دانشمندان هر کشور سعی می‌کنند کتاب‌های خود را به زبان مردم همان کشور بنویسند، با آن که محتویات کتابشان به هیچ وجه اختصاصی به مردم محیط آنها ندارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۴

از آن‌جا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از میان یک امّت عربی برخاسته و در مرحله نخست، سر و کار او با اقوام و ملل عرب بوده از این نظر کتاب او به یکی از زبان‌های زنده و وسیع جهان (زبان عربی) بوده است، در صورتی که قوانین و احکام او مربوط به عموم جهانیان است.

اگر روز بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک زبان جهانی و بین‌المللی وجود داشت که همه مردم آن روز به آن زبان آشنایی می‌داشتند و با آن مکالمه می‌کردند، در این صورت جا داشتند کتاب آسمانی او به همان زبان بین‌المللی باشد، در صورتی که در آن روز چنین مطلبی وجود نداشته و تا کنون نیز این موضوع تحقّق نپذیرفته است؛ بنابراین، عربی بودن قرآن هیچ‌گونه منافاتی با جهانی بودن اسلام ندارد.

به عبارت روشنتر: آیه بالا- می‌گوید کتاب هر پیامبری را به زبان قوم او فرستادیم نه این که نبوّت و رهبری او مخصوص به همان امّت بوده است و این که زبان یک پیامبر و یا کتاب او به زبان قوم وی بوده، هرگز گواه بر اختصاص نبوّت او به قومش نیست؛ بلکه باید از طرق دیگر، خصوصی و یا عمومی بودن آیین او را به دست آورد.

این هم روشن است که اسلام فوق نژاد و زبان است و تمام جهان راه وطن خود می‌داند و عربی بودن قرآن که سرچشمه آن عدم وجود یک زبان بین‌المللی است دلیل بر نژادی بودن اسلام نخواهد بود.

درباره جهانی بودن اسلام مدارک زیادی در دست داریم که این‌جا جای شرح آن نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۵

۱۵- چرا خداوند ضمیر جمع به کار می‌برد؟

سؤال

چرا خداوند با این که «احد» و «واحد» و «یگانه» است و به احدیّتش آگاه است در کلام اللّه مجید ضمیر جمع (ما) به خود نسبت می‌دهد؟

پاسخ

به کار بردن ضمیر جمع متکلّم (ما) رمز عظمت و نشانه بزرگی گوینده است و خداوند برای این تعبیر از همه شایسته‌تر می‌باشد. ادبا می‌گویند علّت این که به کار بردن ضمیر جمع متکلّم رمز عظمت شناخته می‌شود این است که افراد بزرگ معمولًا تنها نیستند؛ یعنی خدمتگزاران و فرمانبردارانی همیشه در راه اهداف آنها کوشش می‌کنند و به این ترتیب همواره اجتماعی را تشکیل می‌دهند و همین معنا سبب شده که به کار بردن این لفظ «کنایه از عظمت» باشد.

به این ترتیب، هر موقع ضمیر جمع در کلمات خدا به کار برده شود بار دیگر ما به یاد عظمت و بزرگی او و آن همه نیروهای آشکار و پنهان عالم هستی که همه سر بر فرمان او دارند می‌افتیم و از این رو توحید ما کاملتر و توجّه ما نسبت به آن ذات مقدّس بیشتر می‌شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۶

۱۶- سمع و بصر در قرآن مجید

سؤال

چرا در قرآن مجید، در این آیه کلمه «سمع» مفرد آورده شده، امّا کلمه «قلب» و «بصر» به صورت جمع استعمال شده است: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَ عَلَی سَمْعِهِمْ وَ عَلَی ابْصَارِهِمْ غِشاوَهٌ؛ خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده؛ و بر چشمهایشان پرده‌ای افکنده شده!»[۲۳۴] پاسخ

بعضی از مفسّران گفته‌اند «سمع» در این‌جا به معنای مصدر است و هرگاه مصدر به کلمه‌ای اضافه شود، از آن معنای جمع و عموم استفاده می‌شود و محتاج به جمع بستن آن کلمه نیست، ولی آن دو کلمه دیگر یعنی قلب و بصر به معنای اسمی «عضو خاص» استعمال شده، از این جهت به صورت جمع آمده است.

بعضی دیگر از محقّقین علّت تفاوت این دو تعبیر را چنین بیان کرده‌اند که هر فردی با قلب و فکر خود چیزهای گوناگون را درک می‌کند و همچنین با چشم، الوان، اشکال و اندازه‌ها را احساس می‌کند و چون مدرکات این دو عضو متعدّد و فوق‌العاده متنوعند، از این لحاظ گویا هر فردی از ما دارای قلب‌ها و چشم‌هاست،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۷

ولی هریک از ما با نیروی شنوایی فقط امواج صوتی را درک می‌کند، از این نظر به صورت مفرد استعمال شده است.

درست است که اصوات نیز متنوعند، امّا تنوّع آنها هرگز به اندازه تنوّع چیزهایی که با چشم دیده می‌شود نیست و همچنین اموری را که انسان با فکر خود درک می‌کند فوق‌العاده تنوّع دارند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۸

۱۷- چرا معبودهای باطل می‌سوزند؟

در سوره انبیا، آیه ۹۸، درباره معبودان باطلی که مشرکان می‌پرستیدند چنین می‌فرماید: «انَّکُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ انْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ؛ شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید، هیزم جهنّم خواهید بود؛ و همگی در آن وارد می‌شوید!».

بنابر این، معبودهای غیر واقعی در آتش دوزخ خواهند سوخت، در صورتی که بعضی معبودهای باطل مانند حیواناتی که اقوام نادان آنها را می‌پرستیدند از موجودات جاندار می‌باشند، گناه این موجودات جاندار چیست که در آتش بسوزند؟!

پاسخ

چنان که مفسّر عالی‌قدر شیعه مرحوم «طبرسی» در تفسیر خود (مجمع البیان) می‌گوید: خطاب در آیه متوجّه مشرکان مکّه است و همه آیه‌های سوره «انبیا» در مکّه نازل شده است و معبودهای باطل مردم «مکّه» از چوب و فلزّ و سنگ بود و معبودهایی که آتش گیرانه دوزخند همین بت‌ها و امثال آن است که در هنگام نزول قرآن، مردم مکّه آنها را پرستش می‌نمودند و معبودهای زنده که مورد پرستش بعضی از مردم است، در این آیه داخل نیست. جالب این که در آن زمان در

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۱۹

شبه جزیره عربستان موجود زنده‌ای مورد پرستش بت‌پرستان نبوده است؟

نکته قابل توجّه این‌جاست که خداوند، این معبودهای دروغین را در دوزخ می‌سوزاند و آتش افروز دوزخ می‌شوند تا مشرکان

بفهمنـد که آن معبودهای دروغین که در نظر آنها موجودات مقدّسـی بودنـد چگونه سـرانجام آتش بر جان خود آنها شدند و عامل بدبختی و شقاوت آنان گردیدند و این معبودهای باطلی که بشر نادان برای آنها قدرت و توانایی تصوّر می کرد، چگونه کوچکترین نیروی دفاعی از خود ندارند!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۰

۱۸- آیا سجده برای غیر خدا جایز است؟

سؤال

خداوند در سوره یوسف آیه ۱۰۰، می‌فرماید: «وَرَفَعَ ابَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یَا ابَتِ هَذَا تَاوِیلُ رُؤیَایَ مِنْ قَبْلُ؛ و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت: پدر! این تعبیر خوابی است که قبلًا دیدم.» (چون یوسف قبلًا در خواب دیده بود که خورشید و ماه و یازده ستاره در برابر او به سجده افتادند.)

ولی از طرفی در تاریـخ می‌خوانیم: «هنگامی که امیرمؤمنان علیه السـلام عازم صـفّین بودند، گروهی که در کنار جادّه صف کشـیده بودند، طبق رسم و احترامی که برای سلاطین ساسانی قبلًا معمول می‌داشتند، تا چشمانشان به آن حضرت افتاد، به خاک افتادند.

امیرمؤمنان علیه السلام تا این منظره را دید شدیداً ناراحت شد و فرمود: چه معصیت بی‌لذّتی را مرتکب می‌شوید، بروید پی کار خود که من هم مانند شما مخلوق خدا هستم!».

پاسخ

سجده به عنوان پرستش، مخصوص ذات مقدّس خداوند است و برای هیچ‌کس غیر او جایز نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۱

پدر و مادر و برادران یوسف همان‌طور که در تفسیر این آیه از حضـرت صادق و حضـرت هادی علیهما السلام نقل شده است، این سجده را به عنوان شـکر برای خداوند به جا آوردند و چنان که صاحب تفسیر مجمع‌البیان گفته است، ضمیر «له» در «خَرّوا لَهُ سُجَّداً» به خداوند بر می گردد نه به یوسف یعنی سجده برای خداوند کردند.

در جریان سجده فرشتگان در برابر آدم علیه السلام نیز مطلب از همین قرار است، یعنی سجده برای خدا و آدم قبله بوده است.

روی این بیان، دیگر منافاتی میان آیه و مطلب تاریخی که از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است وجود ندارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۲

۱۹- توبه «نصوح» یعنی چه؟

سؤال

در بین مردم راجع به آیه شریفه «یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا الَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً»[۲۳۵] گفتگوهایی است، معنای این آیه را با صراحت بیان کنید.

پاسخ

«نصـح» در لغت به معنـای خـالص بودن است؛ بنـابراین «توبه نصوح» عبارت است از توبه خالص از گناه و لازمه چنین توبه خالصـی این است که دیگر بازگشت به آن گناه نکند. روایات متعدّدی که از ائمّه علیهم السلام وارد شده نیز همین حقیقت را تأیید می کند.

از جمله در حدیثی که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: منظور از «تُوبُوا اِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «یتوب العبد ثم لایعود فیه؛

منظور این است که بنـده از گنـاه خود توبه کنـد و به سوی آن گنـاه باز نگردد».[۲۳۶] در حدیث دیگری از امام هادی علیه السـلام نقل شده که در پاسخ این سؤال فرمودند:

«ان یکون الباطن کالظاهر؛

توبه نصوح آن است که باطن انسان در توبه کردن همانند ظاهر او باشد».[۲۳۷]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۳

احـادیث متعدّد دیگری نیز به این مضـمون وارد شـده و همه آنهـا این حقیقت را تأییـد می کنـد که مراد از تـوبه نصـوح همـان توبه خالص است که بازگشتی در آن نباشد و ظاهر و باطن انسان در آن یکی باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۴

۲۰- آیا این آیه با مسأله «خلود» منافات دارد؟

سؤال

عقیـده ما این است: افرادی که وارد بهشت می‌شونـد دیگر از آن‌جا بیرون نمی‌رونـد و بطور جاویدان در آن‌جا هسـتند و بسیاری از آیـات، این مسأله (خلود و ثبـات در بهشت) را صـریحاً اثبات می کنـد، ولی از ظاهر آیه ۱۰۸ سوره هود استفاده می‌شود که ممکن است روزی از بهشت بیرون روند:

«وَامَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمـاوَاتِ وَ الا‌رْضُ الَّا مَاشَا رَبُّکَ عَطَاً غَیْرَ مَجْذُوذٍ؛ امّا آنها که خوشـبخت و سعادتمند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند تا آسـمانها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛ بخششـی است قطعی نشدنی».

ظاهر اسـتثنای جمله «الَّا مَاشَا رَبُّکَ؛ مگر این که خـدای تو بخواهـد» می‌رساند که ممکن است روزی خدا بخواهد که آنان را از این مرکز نعمت بیرون کنـد، در صورتی که باقی آیات گواه بر این است که هرگز آنها از بهشت خارج نخواهند شد، با این وضع معنای این آیه چیست؟

پاسخ

درست است که خداوند جهان به افراد سعادتمند در بسیاری از آیات، بهشت

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۵

دائم وعده کرده است و از این وعده هرگز تخلّف نخواهد فرمود و خود او می‌فرماید:

«وَعْـدَ اللَّهِ لا یُخْلِفُ اللَّهُ وَعْـدَهُ؛ این وعـده‌ای است که خـدا کرده و خداونـد هرگز از وعـده‌اش تخلّف نمی کند!».[۲۳۸] ولی ممکن است افرادی تصوّر کننـد که با این وعده قطعی دیگر زمام کار از دست خدا بیرون می‌رود و او حتّی توانایی نخواهد داشت که آنان را از بهشت خارج سازد و نعمت را از آنها سلب کند و به اصطلاح علمی و کلامی، این قضای حتمی قدرت خدا را محدود نموده و از وسعت توانایی او خواهد کاست؛ لذا خداوند با جمله «الَّا مَاشَا رَبُّکَ» این حقیقت را تأکید می کند که با وجود این که خدا بهشت دائم را وعـده نموده و او هرگز از وعـده خود تخلّف نخواهـد کرد،-/ مع‌الوصف-/ این مطلب، از قدرت او چیزی کم نمی کند و باز اختیار تمام موجودات به دست قـدرت اوست-/ هرچه بخواهـد می تواند انجام بدهد و قدرت او نسبت به تمام اشیا محفوظ و ثابت

است.

عین این جمله «الَّا مَاشَا رَبُّکَ» در آیه بعد که درباره دوزخیان است و به آنها وعده عذاب دائمی داده، نیز وارد شده است و علّت آن همان است که در آیه پیش ذکر گردید.

از قراین روشنی که تفسیر فوق را تأیید می‌کند جمله «عَطَاً غَیْرَ مَجْذُوذٍ» که در آخر آیه آمده است می‌باشد. این جمله می‌گوید این عطیّه الهی ثابت و پایدار و مستمرّ است و هرگز جدا شدنی نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۶

۲۱- بردن نام خدا در آغاز هر کار چه فایده‌ای دارد؟

سؤال

این که می‌گویند در شروع کارها باید نام خدا برده شود چه فایده‌ای دارد؟

پاسخ

با در نظر گرفتن آثار توجّه به خدا در پاکی عمل انسان، روشن می‌شود که بردن نام خدا در اوّل هر کار انسان را متوجّه صحّت عمل و درستکاری می‌نماید و اگر هیچ فایده‌ای در این دستور عالی مذهبی جز این موضوع نباشد، برای اهمّیت آن کافی است؛ بنابراین، بردن نام خدا در آغاز هر کار و استمداد از ذات مقدّس او به نوبه خود یک درس تربیتی است و انسان را به صحّت عمل و درستکاری دعوت می‌کند و از خیانت و ناپاکی عمل که سرچشمه قسمت مهمّی از بدبختی‌های اجتماعی امروز ماست، باز می‌دارد.

گذشته از این، انسان محدود و ناتوان، در هر لحظه‌ای نیاز به امداد الهی دارد. او با گفتن بسم اللّه نیازمندی خویش را ابراز نموده و از قدرت نامتناهی خداوند استمداد می‌کند.

خداوند رحیم و مهربان و قادر و توانا نیز او را مشمول رحمت و عنایت خاصّ خود قرار می‌دهد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۷

۲۲- دلایل مصونیّت قرآن از تحریف چیست؟

سؤال

آیا قرآن به همین صورت کنونی و موجود امروز، بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است و دلایل عدم تحریف قرآن چیست؟

پاسخ

باید توجّه داشت که زمزمه تحریف قرآن مجید بیشتر از طرف مسیحی‌ها و یهودی‌ها ساز شده است؛ چون به شهادت مسلّم تاریخ، کتب آسمانی این دو قوم با گذشت زمان، دستخوش تحریف و تغییر گشته و اعتبار و ارزش اصلی خود را از دست داده است. اینها کوشش می‌کنند که قرآن کریم را نیز به شایعه تحریف آلوده سازند!

تاریخ گواهی قطعی می‌دهد که نسخه‌های «تورات» بارها در جریان حوادث مختلف تاریخی-/ خصوصاً در حمله بخت النّصر به یهود-/ از میان رفته و عدّه‌ای از رجال مذهبی یهود آن را بعداً به رشته تحریر درآورده‌اند.[۲۳۹] همان‌طور که تاریخ گواهی می‌دهد، انجیل چهارگانه سال‌ها پس از حضرت مسیح علیه السلام به وسیله عدّه‌ای به رشته تحریر در آمده و بدین ترتیب از انجیلی

که به صورت یک کتاب آسمانی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شده نشانی در دست نیست.[۲۴۰]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۸

کسانی که پایه تمام معارف و اصول مذهبی خود را، براساس کتاب‌هایی گذاشته‌اند که این چنین بی‌اعتبار و بی‌ارزش گشته است مایلند قرآن را نیز به همان سرنوشت مبتلا سازند و بگویند قرآن هم با گذشت زمان دستخوش تحریف شده است.

در حالی که وضع جمع‌آوری و نگهداری قرآن کریم در تمام ادوار تاریخ اسلامی اصلًا با تاریخ تورات و انجیل در ادوار یهودیّت و مسیحیّت قابل مقایسه نیست.

تاریخ نشان می‌دهد که وضع قرآن کریم در هیچ کدام از ادوار اسلامی دچار ابهام و پیچیدگی نبوده است. در این باب باید به دو موضوع که پاسخ بسیاری از سؤالات است توجّه کنیم:

۱-/ قرآن مجید کتابی بود که در همه شؤون زندگی اجتماعی مسلمانان، انقلابی ایجاد کرد. قرآن زندگی سابق آنها را در هم کوبید و به جای آن یک زندگی نوین که براساس ایمان و اصول انسانی استوار بود به وجود آورد. بنابراین، قرآن کتابی بود که با شؤون اصلی زندگی مسلمانان تماس داشت، و آنها سیاست، اقتصاد، قوانین اخلاقی و حتّی آداب و رسوم معاشرت خانوادگی خود را از این کتاب آسمانی می‌گرفتند. در شبانه روز پنج بار در نمازها با آن سر و کار داشتند و بالاخره در همه حوادث روزمرّه اوّل به قرآن و سپس به سنّت و روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مراجعه می‌کردند.

در این صورت کتابی که تا این اندازه با زندگی مردم آمیخته و تا این حد مورد مراجعه و استفاده آنها بود، چگونه ممکن است در آن تحریفی واقع شود و افکار عوام یا خواص متوجّه آن نگردد.

احتمال این که در قرآن تحریف واقع شده و کسی متوجّه آن نگشته، به منزله این است که احتمال دهیم در قانون اساسی یک ملّت بزرگ دنیا تحریف واقع شود، ولی کسی متوجّه آن نگردد. آیا ممکن است موادّ قانون اساسی یک ملّت

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۲۹

دستخوش تحریف شود، ولی مردم نفهمند و سر و صدای آن بلند نشود؟ نقش قرآن در زندگی اجتماعی مسلمانان به مراتب بیش از نقش یک قانون اساسی در زندگی ملّت‌های امروز بوده و بدین ترتیب چنان افکار متوجّه آن بود که اگر کمترین تحریف در آن واقع می‌شد، مواجه با عکس‌العمل شدیدی می‌گردید و اعتراض‌ها از هر ناحیه شروع می‌شد.

۲-/ تاریخ مربوط به جمع‌آوری قرآن چه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و چه بعد از آن و اهمّیّت فوق‌العاده شدیدی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان به حفظ و کتابت قرآن نشان می‌دادند ثابت می‌کند که حتّی کم شدن کلمه‌ای از قرآن کریم به هیچ وجه امکان نداشته است.

به شهادت تاریخ، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عدّه زیادی از مسلمانان دانشمند که تعداد آنان را تا چهل و سه نفر نوشته‌اند[۲۴۱] به دستور آن حضرت هر آیه و یا سوره‌ای را به محض نزول می‌نوشتند و این نوشته‌ها با اهتمام و کوشش هرچه تمامتر در میان مسلمین نگهداری می‌شد. معروف‌ترین آنها که اهتمامشان به نوشتن قرآن به مراتب بیش از دیگران بود حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و زید بن ثابت بودند و بدین ترتیب از قرآن‌هایی که به وسیله این افراد نوشته می‌شد نسخه‌های متعدّدی در میان مسلمانان وجود داشت که در قرائت و استفاده از قرآن مرجع شبانه‌روزی همه مسلمانان بود.

علاوه بر این، عدّه زیادی از مسلمانان، آیات و سوره‌های قرآن را حفظ کرده بودند.

اینها در کار حفظ قرآن بسیار دقیق بودند و سعی داشتند حتّی کلمه‌ای از این کتاب آسمانی را فروگذار نکنند. این عدّه که به آنها «قاریان» گفته می‌شد پیوسته مورد مراجعه و استفاده مردم در قرائت قرآن بودند.

موضوع اهتمام به نگهداری و حفظ قرآن از تحریف، به اندازه‌ای در میان

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۰

مسلمین زیاد بود که در زمان خلافت ابوبکر وقتی در جنگ «یمایه» عدّه زیادی از قاریان قرآن کشته شدند، مسلمانان تصمیم گرفتند توجّه بیشتری در حفظ قرآن به خرج دهند و به این منظور، همه نسخه‌های قرآن را در یک جا جمع‌آوری کرده و از این که کم و زیادی در آنها واقع شود جلوگیری نمودند؛ و حفظ این نسخه‌ها بار دیگر بشدّت مورد توجّه قرار گرفت.

در زمان خلافت عثمان بن عفّان نیز چهار نسخه قرآن از روی نسخه‌های اولیّه تدوین و تهیّه گردید و به همه ایالات اسلامی ابلاغ شد که قرآن‌های خود را با این چهار نسخه تطبیق دهند و هنگام قرآن خواندن از آن تبعیّت نمایند.

توجّه مسلمانان و قاریان به حفظ و نگهداری قرآن به حدّی بود که روزی میان «ابی بن کعب» و «عثمان» خلیفه وقت درباره آیه «وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ» اختلافی رخ داد، عثمان مدّعی بود که وحی الهی «الَّذین» است-/ بدون واو-/ و باید این کلمه (و) از نسخه‌های قرآن حذف گردد، ولی «ابی» می‌گفت ما از رسول خدا این آیه را به همان‌طوری که در قرآنها موجود است شنیده‌ایم. بگو مگو میان هر دو نفر در گرفت. ناگهان، «ابی» با شدّت هرچه تمامتر گفت: «هرکس بخواهد این حرف را از قرآن بردارد، شمشیر بر شانه می‌نهم و خون او را می‌ریزم!» پافشاری «ابی» سبب شد که خلیفه حرف خود را پس بگیرد. هرگاه تغییر یک حرف از قرآن دارای یک چنین ماجرایی بود، آیا می‌توان گفت که قرآن دستخوش تحریف شده و آیاتی از آن حذف گردیده است؟

علاوه بر دو مطلب اساسی فوق، باید توجّه داشت که در آیات متعدّدی از قرآن کریم، مسئله عدم تحریف قرآن و این که این کتاب آسمانی از دستخوش تغییر و تبدیل مصون خواهد بود تصریح شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «انَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۱

الذِّکْرَ وَ انَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ ما قرآن را نازل کردیم و بطور قطع نگهدار آنیم!»[۲۴۲] علما و دانشمندان اسلامی نیز در کتاب‌های تفسیر و کلام تصریح نموده‌اند که دانشمندان اسلامی اجماع دارند که در قرآن تحریفی واقع نشده است.

و اگر احیاناً در میان دانشمندان کسی پیدا شده که معتقد به موضوع تحریف بوده، بر اثر پاره‌ای از اخبار مجعوله بوده که بعضی از مغرضین در کتب احادیث وارد کرده‌اند و الّا هیچ‌گونه قرینه‌ای در خود قرآن بر مدّعای آنها وجود ندارد. بدیهی است این گونه اخبار از درجه اعتبار ساقط است و یا بر اثر اخباری بوده که معنی و مفهوم واقعی آن را کشف نکرده‌اند.

به هر حال، جمعی از بزرگان و محقّقان ما در این باره کتابها نوشته‌اند و عدم امکان تغییر در قرآن را به طرز روشنی اثبات نموده‌اند. کسانی که نمی‌توانند از کتاب‌های عربی که در این باره نوشته شده استفاده کنند، می‌توانند مشروح این بحث را در کتاب «برهان روشن» نوشته مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی مطالعه فرمایند.

اخباری که بیان می‌کند قرآنی نزد امیرمؤمنان علیه السلام وجود داشت که با سایر قرآن‌ها فرق داشت، با مسأله «عدم تحریف قرآن» منافات ندارد؛ زیرا همان طور که دانشمندان گفته‌اند: قرآنی که امیرمؤمنان علیه السلام جمع‌آوری فرموده بودند، مشتمل بر شرح نزول آیات و تفسیرها و توضیحاتی بود که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند و فرق آن با سایر قرآنها فقط در این قسمت بود نه در اصل متن قرآن.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۲

۲۳- کاتبان وحی الهی چه کسانی بودند؟

سؤال

نخستین و آخرین سوره‌های قرآن برحسب نزول کدام است و قرآن پس از نزول وحی، به وسیله چه کسانی نوشته می‌شد؟

پاسخ

مطابق آنچه مورّخان معتبر اسلامی نوشته‌اند، نخستین سوره‌ای که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، سوره مبارکه علق (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق) بود و آخرین سوره‌ای که نازل شد سوره «توبه» بوده است. مضامین این دو سوره نیز این مطلب را تأیید می کند.

در مورد نگارش قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باید بگوییم، عدّه‌ای از برجسته‌ترین صحابه پیامبر آیاتی را که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، مرتّباً از آن حضرت دریافت نموده با یک نوع خطّ کوفی که خطّ متداول آن زمان بود می‌نوشتند. این عدّه را «کُتّاب وحی» یعنی «نویسندگان وحی» می‌نامند. تعداد این افراد را مورّخان تا چهل و سه نفر نوشته‌اند. در میان این چهل و سه نفر از همه بیشتر علیّ بن ابی طالب علیه السلام و زید بن ثابت در کار نوشتن آیات قرآن زحمت می کشیدند. آنها همیشه ملازمت حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشتند و با راهنمایی و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۳

سرپرستی دقیق پیامبر، تمام آیات نازل شده را می‌نوشتند.

نظر به این که ریشه و اساس اسلام، این کتاب آسمانی است و این کتاب در تمام جهات و شؤون زندگی اجتماعی و فردی، قانون اساسی مسلمانان بوده، پیامبر شخصاً اهتمام زیادی به نوشته شدن آن می کرد. هنگامی که آن حضرت رحلت نمود، تمام قرآن به صورت نوشته در اختیار مسلمانان بود و عدّه زیادی هم آن را از حفظ داشتند و قرآنی که هم اکنون در دست مسلمانهاست، همان است که هنگام رحلت پیامبر در دست مسلمانان بود.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۴

۲۴- تفسیر به رأی یعنی چه؟

سؤال

در روایات متعدّدی وارد شده است که کسی حق ندارد قرآن را به رأی و نظر خویش تفسیر کند و اگر کسی دست به چنین کاری بزند، جایگاه او آتش دوزخ است؛ مقصود از «تفسیر به رأی» چیست؟

پاسخ

مفسّران و دانشمندان اسلامی بر این نظر اتّفاق دارند که هیچ فردی حق ندارد آیات قرآن را با نظر و رأی شخصی خود تفسیر نماید و احادیث زیادی در این باره نقل شده است که نمونه‌هایی را در این‌جا نقل می کنیم:

۱-/ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْیِهِ فَلْیَتَبَوَّا مقْعَدَهُ مِنَ النّار؛ هرکس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، برای خود جایی در آتش دوزخ انتخاب کرده است.»[۲۴۳] ۲-/ مَنْ قالَ فِی الْقُرآن بِرَأْیِهِ ۲۴۴] فَلْیَتَبَوَّا مقْعَدَهُ مِنَ النّار؛ هرکس قرآن را به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۵

رأی خود تفسیر کند جایگاهی از آتش برای خود اخذ کند!»[۲۴۵] ۳-/ «مَنْ فسَّرَ الْقُرآنَ وَ اَصابَ الْحَقّ فَقَدْ اخْطَأَ؛ هرکسی قرآن را

به رأی خویش تفسیر کند هرچه هم صحیح باشد، باز خطا کرده است.»[۲۴۶] این قسمتی از متون احادیثی است که در این مورد وارد شده‌اند. اکنون باید دید مقصود از تفسیر به رأی و یا تفسیر بدون علم و دانش چیست؟

مفسّران عالیقدر برای تفسیر به رأی سه وجه بیان کرده‌اند که به همه آنها بطور اجمال اشاره می‌نماییم:

۱-/ پیشداوری‌های شخص مفسّر، سبب شود که لفظی را که دو معنا دارد و قرینه‌ای برای تعیین یکی نیست و یا آیه‌ای را که از نظر مفادّ و هدف مبهم و مجمل است و باید اجمال و ابهام آن را به وسیله آیات دیگری رفع نمود طوری تفسیر کند که مطابق عقیده پیشین او گردد؛ و به عبارت دیگر: معتقدات قبلی و «پیشداوری‌های» شخصی سبب شود، که آیه را (بدون قرینه و شاهد) مطابق اعتقاد خود تفسیر کند و به جای این که قرآن را هادی و رهبر خود قرار دهد، قرآن را بر عقاید خود تطبیق نماید. تا آن‌جا که اگر چنین اعتقاد قبلی وجود نداشت، هرگز حاضر نبود آیه را همان‌طور تفسیر کند.[۲۴۷] نمونه این نوع تفسیر به رأی در کتاب‌های کسانی که از مکتب‌های خاصّی مانند «معتزله»، «اشاعره»، «باطنیّهٔ» و «صوفیّه» پیروی می‌کنند، زیاد به چشم

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۶

می‌خورد؛ مفسّری که قبلًا مکتب «اعتزال» و یا «اشعری» را درباره صفات و افعال خدا و بندگان او، بطور دربست پذیرفته است، و به آیاتی می‌رسد که ممکن است آن را به عقیده خاص خود تطبیق کند و احیاناً ظاهر آن، برخلاف عقیده اوست، بر اثر اعتقاد پیشین، همه این نوع آیات را مطابق نظر و معتقدات مکتب خویش، تفسیر می‌کند و به جای این که عقاید خویش را بر قرآن عرضه بدارد، قرآن را بر عقیده خود عرضه می‌کند و از روی هوا و هوس با آیات الهی بازی می‌کند.

تفسیر «کشّاف»[۲۴۸] نگارش زمخشری، نمونه بارزی برای تفسیر قرآن بر اساس مکتب «اعتزال»؛ همچنان که کتاب (مفاتیح الغیب) نگارش فخر رازی نمونه روشنی برای تفسیر آیات قرآن بر پایه مکتب «اشعری» به شمار می‌رود. هرکدام از این دو مفسّر کوشش می‌کنند از طریق آیات قرآن، عقیده پیشین خود را اثبات کنند و هرگز حاضر نیستند خود را از عقیده قبلی آزاد نمایند و با آزاد ساختن خود از آرای قبلی، مجموع آیات قرآن را که درباره صفات خدا و افعال بندگان وارد شده‌اند، مورد بررسی قرار دهند.

در طول تاریخ گروه‌های «باطنیّه»، «صوفیّه» و برخی از «فلاسفه» قسمتی از آیات مربوط به معارف عقلی را مطابق نظریّه پیشین خود تفسیر نموده‌اند؛ مثلًا ملّا عبدالرّزاق کاشی، اساس تفسیر خود را آرا و عقاید باطنیّه قرار داده و محی الدّین عربی ۲۴۹] معارف الهی قرآن را مطابق انظار متصوفّانه خود تفسیر نموده است.

این رشته از تفاسیر که فقط برای احیای مکتب خاصّی نگارش یافته‌اند (مکتبی که پایه‌گذار آن یک فرد جایز الخطا و غیر معصوم بوده است) به فرض این که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۷

قسمتی از این تفسیرها صحیح باشد، امّا روی هم رفته نمی‌توانند از تفسیر به رأی خالی و پیراسته باشند.

در اواخر قرن سیزدهم اسلامی و آغاز قرن چهاردهم، افکار مادّیگری بازار داغ و رونق بسزایی پیدا کرد و اکتشافات و اختراعات، سایر دانش‌های انسان را تحت الشّعاع خود قرار داد. از این نظر زمینه یک نوع تفسیر به رأی مخصوصی، در میان برخی از مفسّران اسلامی به وجود آمد و در نتیجه، آیات مربوط به عوالم غیب و ماورای طبیعت مانند «روح» و «فرشته» و «اعجاز» پیامبران بطرز مخصوصی تفسیر شدند، تا علاوه بر جلب نظر دانشمندان طبیعی و مادّی، به نظر آنها به آیات قرآن جلا و صفای خاصّی بخشیده شود و با مراجعه به تفسیر «المنار» و مانند آن صدق گفتار ما ظاهر می‌گردد (البتّه بعضی از این تفاسیر مانند المنار نقاط قوّت فراوانی نیز دارند که در جای خود قابل توجّه است).

چون این دانشمندان تحت تأثیر پیشرفت دانش‌های طبیعی و سایر علوم مادّی قرار گرفته بودند پاره‌ای از حقایق قرآنی را که مربوط به عوالم غیبی و ماورای طبیعت است بر قوام مادّی و طبیعی که علم و دانش آن روز کشف کرده بود تطبیق نموده‌اند تا آن‌جا که

ملائکه و فرشتگان در نظر بعضی از آنان همان قوای نهفته در طبیعت شده است.

برخی از دانشمندان اخلاق، بر اثر توجّه خاص به مسائل اخلاقی و تصفیه نفس، در تفسیر قسمتی از آیات دچار تفسیر به رأی شده‌اند تا آن‌جا که «شیطان» را به نفس امّاره تفسیر نموده و موجودی را به نام «شیطان» جز نفس امّاره انسانی، منکر شده‌اند.

گاهی دیده می‌شود که برخی فرعون را در آیه «اذْهَبْ الی فِرْعَونَ انَّهُ طَغی؛ به سوی فرعون برو، او از حدّ خود تجاوز نموده است» کنایه از نفس انسان متجاوز گرفته و می‌گویند آیه مربوط به اصلاح نفس و تصفیه روح می‌باشد نه مبارزه با

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۸

فرعون خاص.[۲۵۰] همه این تفسیرها یک نوع تفسیر به رأی است که پیشداوری‌ها و یا تأثیر محیط سبب می‌شوند که از ظاهر آیه دست برداشته شود و بر خلاف ظاهر آن حمل گردد.

***

۲-/ معنای دیگری برای تفسیر به رأی این است که از معنای ابتدایی یک آیه (بدون آن که دلایل قطعی و آیات دیگر قرآن را که در این زمینه وارد شده‌اند در نظر بگیریم) پیروی کنیم؛ مثل این که از دلایل علمی و آیات دیگری که بطور آشکار جسم بودن خدا را نفی می‌کنند چشم پوشیده و به ظواهر بعضی از آیات که همگی کنایه و مجازند، بر جسم بودن خدا استدلال کنیم و مثلًا بگوییم «یداللّه فوق ایدیهم» دلیل بر این است که خدا دست دارد؟ در حالی که بدون شک منظور از «ید» در این‌جا دست نیست بلکه کنایه از قدرت خداست.

***

۳-/ معنای سوّم تفسیر به رأی این است که در تفسیر قرآن، از غیر خود قرآن استمداد کنیم؛ زیرا مجموع آیات قرآن-/ جز آیات مربوط به احکام-/ می‌توانند اجمال آیات خود را رفع کنند و در تفسیر قرآن به فهم صحابه و تابعین نیازی نداریم.[۲۵۱] مؤلّف کشف الظّنون ۲۵۲] تفسیر به «رأی» را پنج نوع ذکر کرده است که اصول آنها همان است که گفته شد.

***

در این جا تذکّر این نکته لازم است که در میان معانی مختلفی که برای تفسیر به رأی بیان شده است هرگز هیچ مفسّر اسلامی نگفته است که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از تفسیر به رأی همان تفسیر به «عقل» است تا به آنها حمله کنیم و بگوییم که «آنان این چنین معنای کرده‌اند که مردم قرآن را نفهمند و مانند کشیشان قرون وسطی که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۳۹

تورات و انجیل را در اختیار داشتند، آنان نیز این کتاب آسمانی را در اختیار خود داشته باشند و با منع تفکّر و تعقّل در قرآن، آن را به صورت کتابی درآورند که فقط جسمش در میان مردم باشد و روحش مجهول ماند و به صورت الفاظ و اوراد و آهنگ مقدّس و مرموز و معمّا و نامفهوم در آید».

مفسّران اسلامی که درباره تفسیر به رأی سخن گفته‌اند، احادیث مورد بحث را چنین معنا نکرده‌اند؛ بلکه دانشمندان اسلام و بالاخص دانشمندان شیعه، «عقل» را یکی از حجّت‌های الهی و دلایل قاطع می‌دانند تا آن‌جا که آن را در ردیف کتاب و سنّت و اجماع شمرده‌اند.

آنان چگونه می‌توانند لفظ «رأی» را که در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده به عقل و خرد تفسیر کنند، در صورتی که فرهنگ‌های عربی که برای تفسیر الفاظ قرآن و حدیث نوشته شده، لفظ یاد شده را به معنای ظنّ و گمان و حدس و تخمین معنا کرده‌اند.[۲۵۳] اگر گروهی (اخباری‌ها) به ظاهر آیاتی که مربوط به فروع و احکام عملی است، عمل نمی‌کنند؛ نه از این نظر است که می‌گویند قرآن را نباید به عقل تفسیر کرد، بلکه علّت آن این است که این رشته از آیات، ناسخ و منسوخ، عام و خاص و مطلق

و مقیّد دارند و تشخیص اینها برای ما بدون مراجعه به ائمّه اهل بیت علیهم السلام ممکن نیست. از این جهت به ظاهر این رشته از آیات عمل نمی‌کنند.

گذشته از این، به فرض این که یکی دو نفر گمنام، چنین سخن ناروایی را گفته باشند؛ آیا صحیح است چنین نسبت بی‌اساسی را آنچنان مطرح کرد که انسان تصوّر کند که در طول قرون اسلامی، علما و دانشمندان اسلام مردم را از فهمیدن قرآن باز می‌داشتند و اجازه نمی‌دادند که مردم قرآن را بفهمند، در صورتی که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۰

همین علما و دانشمندان، صدها تفسیر به زبان‌های مختلف جهان بر قرآن نوشته‌اند و برای آگاهی از تعدادی تفاسیری که تاکنون از طرف علمای اسلام بر قرآن نوشته شده است، به کتاب‌های «کشف الظّنون» و «الذّریعه» مراجعه شود.[۲۵۴] براستی اگر نظر آنان این بود که قرآن مانند تورات و انجیل در انحصار خود آنها بماند، پس چرا این همه تفسیر به زبان‌های مختلف جهان بر این کتاب آسمانی نوشته و در تمام خصوصیّات آیات قرآن، از نظر عقل و نقل، بحث و گفتگو نموده‌اند.

اشتباه دیگر گوینده آن گفتار این است که حدیث

«من فسّر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده من النار»

را چنین ترجمه نموده است: «هرکه قرآن را با رأی خویش تفسیر کند، مقعدش را از آتش پر می‌کنند!»؛ در صورتی که مادّه «تبوء» که «فلیتبوأ» از آن گرفته شده به معنای «پر کردن» نیامده است، بلکه معنای آن آماده نمودن و أخذ مکان است.

گذشته از این، لفظ «مقعد» در گفتار گوینده به همان معنای موضع خاص تعبیر شده، در صورتی که ابداً چنین نیست بلکه مقصود از آن در حدیث، مکان و جایگاه است نه موضع مخصوص و در آیه زیر هر دو لفظ وارد شده است و مقصود از هر دو لفظ همان است که گفته شد.

«... تُبَوِّیءُ الْمُؤْمِنِینَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ؛ ... مؤمنان را برای نبرد در مواضع جنگ، جای می‌دهی» (یا برای آنان مواضعی برای نبرد آماده می‌سازی)[۲۵۵] بنابراین، معنای صحیح حدیث این است: «هرکس قرآن را تفسیر به رأی کند باید برای خود جایی از آتش دوزخ را انتخاب کند» یا برای خود از آتش جایی آماده سازد.» (و آنها که حدیث را طور دیگر معنا کرده‌اند دلیل بر عدم اطّلاع آنها از ادبیّات عرب است»).

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۱

۲۵- تکرار در قرآن برای چیست؟

سؤال

چرا در قرآن پاره‌ای از آیات مکرّر شده و همچنین چرا پاره‌ای از داستانها در موارد متعدّد آورده شده است.

پاسخ

بایـد توجّه داشت قرآن مجید در مدّت بیست و سه سال بر حسب موقعیّت‌ها و حوادث و پیشامدهای مختلف نازل شده است. قرآن یک کتاب خشک قانونی و یا یک کتاب کلاسیک نیست که قوانین و مسائل علمی را بطور دسته‌بندی شده بیان نماید.

قرآن کتاب ارشاد و تبلیغ و هدایت است و هدف آن این است که حقایق زندگی انسانی و دستورات لازم برای رسیدن به کمال انسانی را بیان کند و از راه نفوذ در روح‌ها و افکار مردم و موضع قوانین اجتماعی صحیح، جامعه‌ای به وجود آورد که کمال مادّی و معنوی را دارا باشد. برای تأمین چنین هدفی، قرآن مجید درباره تمام موضوعات مورد لزوم سخن گفته است. قرآن تدریجاً و در

حوادث مختلف و برای پاسخگویی به نیازهای گوناگون در طول ۲۳ سال نازل شده است. امّا در مورد تکرار:

در قرآن به دو نوع تکرار برمی‌خوریم:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۲

۱-/ تکرار پاره‌ای از تاریخ‌ها.

۲-/ تکرار پاره‌ای از آیاتی که بیان کننده «واقعیّت خاصّی» است.

در مورد داستان‌های تاریخی باید توجّه کنید که هدف اساسی قرآن از ذکر تاریخ گذشتگان، توجّه دادن مردم به قوانین مسلّم زندگی است که بر زندگی انسان‌های پیشین حکومت داشته است.

قرآن می‌خواهد مردم را با این قوانین آشنا کند و آنها را توجّه دهد که علل ترقّی و پیشرفت و یا انحطاط جوامع و ملل گذشته چه بوده است؟ خودداری آنها از قبول دعوت پیامبران چه نتایج خطرناکی به بار آورده و رواج ظلم و ستم با آنها چه کرده و کدام عامل بود که آنها را به انقراض و سقوط کشانید و بالاخره نقاط ضعف و قوّتشان چه بوده است؟

قرآن در داستان‌ها مردم را به این قوانین و حقایق متوجّه ساخته و همچنین عاقبت نافرمانی افراد گردنکش و جبّار را نشان داده است. همین حقیقت ایجاب نموده که قرآن سرگذشت جوامع گذشته را زیر و رو کند و جنبه‌های مختلف آن را نشان دهد. بنابراین، اگر قرآن در موارد مختلفی مثلًا از «بنی‌اسرائیل» و یا «آفرینش آدم» سخن می‌گوید، در هر مورد به قسمت و فراز خاصّی از این موضوع اشاره می‌کند و می‌خواهد در هر مورد، مردم را به نکته خاصّی توجّه دهد که در مورد دیگر به آنان توجّه نداده است.

این حقیقتی است که با دقّت در داستانهای قرآن به دست می‌آید.

***

در موارد دیگری که پاره‌ای از آیات قرآن تکرار شده، مثلًا تکرار آیه شریفه «فَبِأيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» در «سوره الرّحمن» باید توجّه داشت این تکراری برای نتیجه‌گیری از تأثیر خاصّ روانی در روحیّه خوانندگان و شنوندگان قرآن است. خدا وقتی برای بیدار ساختن روح و فکر یک جمعیّت سخن می‌گوید گاهی بر

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۳

روی موضوعاتی که جنبه روانی و عاطفی خاصّی دارد تکیه می‌کند و آن را تکرار می‌نماید؛ مثلًا، در همین سوره «الرّحمن» خداوند در مقام شمردن نعمت‌های مهمّی است که در آفرینش انسان و تشکیل جامعه و تمدّن انسانی و ادامه آن، نقش اساسی دارد؛ و همچنین در این سوره نعمت‌های بزرگی بیان می‌شود که در زندگی جهان دیگر برای انسان فراهم شده است، خداوند در خلال شمردن این نعمت‌ها که به منظور تحریک عواطف بشر است، آیه «فَبِأيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» را تکرار می‌کند و از این راه در خلال شمردن این نعمت‌ها حسّ حق‌شناسی انسان را بیدار می‌کند و او را به خضوع در برابر حقیقت وامی‌دارد و وجدان و عواطفش را تحریک می‌کند. بنابراین، این نوع تکرار هم در جای خود از نظر ارشاد و هدایت لازم است و مخلّ به فصاحت و بلاغت قرآن نیست، بلکه از محسّنات کلام نیز به شمار می‌رود؛ زیرا موجب تأکید و تأثیر بیشتر می‌گردد.

این قبیل تکرار در ادبیّات فارسی و عربی فراوان است و شواهد بسیاری از قصاید عرب در دست است که مشتمل بر تکرار یک «بیت» و یا یک «مصراع» و یا یک «جمله» می‌باشد.

از جمله در قصیده‌ای که «عدّیّ بن ربیعه» دایی «إمْرء القِیس» در مرثیه برادرش «کُلیبْ» سروده است، جمله «عَلی أنْ لَیْسَ عِدْلًا مِنْ کَلیبْ» بیست مرتبه تکرار شده است.

در اشعار ادبای بزرگ فارسی زبان نیز نمونه‌های زیادی دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۴

۲۶- آیا درخت ممنوع، درخت دانش است؟

سؤال

در سلسله «دروس تاریخ ادیان» چنین می‌خوانیم:

«میوه ممنوع چیست؟

«... آنچنان که تورات به تصریح و قرآن به اشاره می گوید «بینایی» است؛ چرا که بنابر آیات قرآن، خداوند آدم و حوّا را ندا می‌داد و آنان بی‌هیچ شرمی از عریانی، خدا را پاسخ می گفتند؛ امّا پس از خوردن میوه ممنوع از عریانیشان شرم کردند و پنهان شدند»!

«این که روزهای پیش بی هیچ شرمی خدا را دیدار می کردند و امروز پس از خوردن میوه از عریانیشان شرم می کنند، دلیل این است که تا دیروز به آنچه بودند (عریان) بینایی نداشتند و امروز با خوردن میوه ممنوع بینایی یافتند، پس درخت ممنوع درخت بینایی است!

«آیا خدا می‌خواست که انسان میوه ممنوع را بخورد یا نه؟

«این را نباید چون داستان‌های تلقّی کنیم که مثلًا خدا نمی‌خواسته آدم میوه ممنوع را بخورد و از این کار بدش می‌آمده است؛ چون در آن صورت نمی گذاشت آدم میوه را بخورد که اراده انسان در برابر خداوند اراده نیست و هرچه او بخواهد می‌شود.

پس خدا می‌خواسته که انسان میوه را بخورد، چون

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۵

بدون خوردن میوه انسان به وجود نمی‌آمد و این طرحی است که خداوند تنظیم کرده تا انسان به وجود بیاید؛ انسانی که هست و در طول تاریخ خواهد آمد.»

آیا همان طور که در بحث بالا ذکر شده میوه ممنوع همان بینایی و علم و دانش بوده است؟!

پاسخ

سؤالات زیادی درباره محتویات این دروس از ما شده است که یک نمونه آن سؤال بالاست و برای روشن شدن پاسخ آن ناچار از ذکر چند نکته هستیم:

۱-/ بارها گفته‌ایم که یکی از روشنترین دلایل تحریف تورات کنونی همین است که در داستان آفرینش آدم با صراحت تمام می گوید درخت ممنوع، «درخت علم و دانش» یا «نیکی و بدی» یا «بینایی» یا «معرفت» بوده است (در هریک از ترجمه‌های تورات تعبیری شده است که همه به یک معنا باز می گردد).

به این ترتیب-/ طبق صریح تورات-/ نخستین و بزرگترین گناه بشر، گناه علم و دانش بوده و شاید به همین دلیل ارباب کلیسا در قرون تاریک وسطی با عمل و دانش و علما و دانشمندان می‌جنگیدند و از توسعه این گناه! وحشت داشتند و معتقد بودند در روز نخست آدم بقدری بی‌اطّلاع بود که حتّی از عریان بودن و کشف عورت خود شرم نداشت؛ امّا هنگامی که از میوه درخت ممنوع (علم و دانش) خورد و به اصطلاح آدم حسابی شد، گناهکار و رانده از بهشت و جوار رحمت حق شد!

اینها مسلّماً از خرافات و افکار ساختگی دوران‌های تاریک است.

به عکس، قرآن می گوید: آدم پیش از آن که در بهشت منزل گزینند، از علم و دانش سرشاری بهره‌مند بود و از شجره علم و دانش بقدر کافی بهره‌مند شده بود تا آن‌جا که معلّم و استاد فرشتگان شد: وَ عَلَّمَ آدَمَ الاسْمَاءَ کُلَّهَا».[۲۵۶]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۶

بنابراین، این آدم با آدمی که تورات ترسیمی از او دارد فرق بسیار دارد. این آدم بزرگترین نقطه قوّتش علم و بینایی است و آن آدم گناه بزرگش علم است؛ این آدم راستی «آدم» است! و آن آدم از همه جا بی‌خبر! این آدم به خاطر بینایی آفریده شده و آن آدم دستور دارد فکر و بینایی و علم را در مغز خود راه ندهد؛ و با این حال، راستی عجیب است که منطق قرآن و تورات تحریف شده را در این زمینه یکی بدانیم!

۲-/ تورات می‌گوید که آدم و حوّا نخست عریان بودند و از عریانی خود هیچ شرمی نداشتند.[۲۵۷] این نقل درست است؛ ولی کجای قرآن می‌گوید این دو برهنه بودند و از برهنگی خود شرم نداشتند، بلکه به عکس، قرآن تصریح می‌کند که هر دو-/ پیش از خوردن شجره ممنوعه-/ لباس به تن داشتند و این لباس پس از نافرمانی خدا از بدن آنها ریخت و بدنشان برهنه گردید: «یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِیُرِیَهُمَا سَوْآتِهِمَا؛ لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد.»[۲۵۸] در آیه دیگر از همین سوره می‌گوید: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَانُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا؛ سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد.»[۲۵۹] بنابراین جمله «بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» در آیه ۲۲ همین سوره نیز به معنای ریختن لباس‌های آنها و برهنه شدن آنهاست نه این که برهنه بودند و نمی‌فهمیدند.

پس آدمی که قرآن معرفی می‌کند در آغاز پوشیده و مستور و محترم و انسان بوده است و با نافرمانی برهنه می‌شود. (دقّت کنید) امّا آدمی که تورات معرّفی می‌کند از آغاز همچون حیوانات برهنه بوده است و حتّی از برهنگی خود هم شرم نداشته، آیا با این صراحت قرآن، سزاوار است

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۷

چنین نسبتی به آن داده شود و آن را در ردیف تورات قرار دهیم؟

۳-/ از همه جالب‌تر «نخور» را به معنای «باید بخوری» معنا کردن است، آیا هرج و مرجی در سخن بالاتر از این می‌شود که «نفی» را به معنای «اثبات» و بد را به معنای خوب تفسیر کنیم؟ پس چرا نام آن را شجره ممنوعه گذارده‌اند؟!

راستی این چه جور تفسیر و معنا کردن است؟ اگر این گونه معنا کردن صحیح باشد خوب است درباره سایر نهی‌ها و ممنوعیّت‌هایی که در قرآن وارد شده همین‌طور قضاوت بکنیم و بگوییم خدا می‌خواسته است این اعمال ممنوع انجام گیرد و اگر نمی‌خواست جلو آن را می‌گرفت مگر ما در اعمال خود مجبوریم؟!

خدا خواسته است ما آزاد باشیم و به انسانها آزادی اراده داده و آنها را به حال خود واگذارده و در عین حال دستورات تشریعی فراوانی برای تربیت آنها صادر کرده است.

پس این استدلال که اگر خدا نمی‌خواست جلو آدم را می‌گرفت کاملًا نادرست است.

زیرا عین این استدلال در مورد «گنهکاران» نیز صادق خواهد بود و در واقع در این‌جا به اصطلاح، اراده «تکوینی» و «تشریعی» با هم اشتباه شده است. (دقّت کنید)

خواننده عزیز! به نظر شما-/ با توجّه به آنچه در بالا گفته شد-/ آیا بهتر این نیست که این‌گونه مطالب را پیش از آن که به صورت درس انتشار دهند، به نظر متخصّصان مسائل اسلامی برسانند و سپس منتشر سازند تا این اشتباهات پیش نیاید؟!

راستی اگر جوانی این کتاب را بخواند و باور کند که درخت ممنوع درخت علم و دانش بوده (و آدم و حوّا در آغاز همچون حیوانات برهنه بودند و نمی‌دانستند و پس از خوردن از درخت ممنوع علم، متوجّه شدند و از نظر خداوند پنهان گشتند! و بعد هم به جرم علم و دانش از بهشت رانده شدند! ... در حالی که منطق قرآن کاملًا مقابل اینهاست) مسؤولیّت آن متوجّه که خواهد بود؟

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۸

آنچه از منابع اسلامی استفاده می‌شود این است که درخت ممنوع «درخت حسد و یک نوع رقابت» و یا چیزی شبیه آن بوده است

که آدم گرفتار آن شد. (البتّه نه آن نوع حسد که به مرحله گناه برسد و یا دست به گناهی بیالاید.)
توضیح این که: مطابق این منابع، آدم از وضع فرزندان خود در آینده دور دست آگاه شد و در میان آنها افرادی از پیامبران بزرگ و پاسداران وحی را دید که از او بلند مرتبه ترند. در این موقع آرزو کرد که مقام آنها از آن او باشد، در حالی که با تمام شایستگی که داشت به این مرحله از شایستگی نرسیده بود، همین «آرزو» او را از بهشت دور ساخت و شجره ممنوعه او همین بود.
البتّه در بعضی از روایات هم شجره ممنوعه به «بوته گندم» و مانند آن تفسیر شده که نهی از آن جنبه آزمایشی داشته است.
***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۴۹

۲۷- منظور از آیه «یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ» چیست؟

سؤال

پاسخ به پرسشهای مذهبی ؛ ص۵۴۹
الت خداوند از عقاید اصولی ما مسلمانان است و ما معتقدیم همه کارهای خداوند متعال براساس عدل و حکمت انجام می‌گیرد؛ با توجّه به این اصل، منظور از جمله «یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ» در آیه ۹۳ سوره نحل و مانند آن چیست؟ اگر هدایت و گمراهی به خواست خداست، چگونه با عدل الهی سازگار است که ما را به جرم گمراهی کیفر و در برابر هدایت پاداش دهد؟
پاسخ
آیات قرآن مجید یکدیگر را تفسیر می‌کنند؛ بسیاری از آیات هست که باید در برابر هم چیده شوند تا معنی آنها با توجّه به یکدیگر روشن گردد.
آیه مورد سؤال که درباره «ضلالت و هدایت» سخن می‌گوید، از این قبیل است و بنابراین، باید معنای کامل این آیه شریفه را با توجّه به سایر آیات که درباره ضلالت و هدایت صحبت می‌کند به دست آورد.
در این آیه گفته شده: «خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند». در آیات دیگری از قرآن مانند آیه ۷۴ سوره مؤمن گفته شده: «کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ الْکافِرِینَ؛ اینگونه خداوند کافران را گمراه می‌سازد». در آیه ۳۴ از سوره مؤمن چنین
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۰
می‌خوانیم: «کذلک یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِف مُرتاب؛ این گونه خداوند هر اسرافکار تردیدکننده‌ای را گمراه می‌سازد».
این دو آیه توضیح می‌دهند چگونه کسانی توفیق و لطف الهی را از دست داده و از راه مستقیم زندگی و سعادت دور می‌افتند و ما با توجّه به این دو آیه می‌توانیم معنای آیه اوّل مورد سؤال را بطور روشن بفهمیم. وقتی دو آیه اخیر را پهلوی آیه اوّل می‌گذاریم، معلوم می‌شود آنهایی که به مضمون آیه اوّل از هدایت پروردگار محروم می‌شوند همان گنهکاران و افراد بی‌ایمان و ستمگرند، نه افراد دیگر.
چنان که باید توجّه داشت که بی‌توفیق شدن و گمراه گشتن افراد آلوده و منحرف امری است کاملًا طبیعی، سعادت هر انسانی بسته به این است که تمام نیروها و استعدادهای مادّی و معنوی وجود خود را بطور صحیح پرورش دهد و به اصطلاح به مقام «فعلیّت» در آورد.

بهترین راه این پرورش روحی و جسمی و رسیدن به سعادت شایسته انسانی، پیروی از دستورات و تعالیمی است که خداوند به وسیله پیامبران گرامی خود به بشر عرضه داشته است. کسانی که از عمل به این تعالیم و دستورات سرپیچی می‌کنند و گنهکار می‌شوند از رسیدن به سعادت باز می‌مانند، آنان دیگر شایستگی ندارند که لطف و توفیق الهی شامل حالشان شود و هدایت یابند، آنها استعداد پذیرش توفیق الهی را از دست می‌دهند و معنای «گمراه شدن آنها در اثر گناه» که در آیات سابق اشاره شد نیز همین است.

در آیه ۷۹ سوره نساء به این حقیقت به شکل دیگری اشاره شده و خداوند چنین فرموده:

«... ما اصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما اصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ؛ ... (آری،) آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد از طرف خداست؛ و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود تو است». در جمله دوّم تصریح شده که سرچشمه هرگونه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۱

گمراهی و کنار افتادن از راه صحیح زندگی و در نتیجه دوری از سعادت مطلوب انسانی، خود انسان و اعمال اوست.

در مورد هدایت الهی که در آیه مورد سؤال به آن اشاره شده است «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» نیز مطلب همین‌طور است، منظور از هدایت همان لطف و توفیق الهی است که شامل حال‌بندگان خالص می‌شود؛ این افراد هر روز استعداد و شایستگی خود را برای پذیرش توفیق الهی در اثر عمل به دستورات و تعالیم آسمانی بیشتر می‌کنند و از آن سهم بیشتری می‌برند.

نتیجه این که: «هدایت الهی» به معنای توفیق و کمک او بر کارهای خیر و راه‌های نیکبختی و سعادت است و آن مخصوص کسانی است که در راه حق گام بردارند و در این راه مجاهده کنند (و الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا).[۲۶۰] و «ضلالت» یعنی سلب این توفیق و قطع این کمک الهی مخصوص گنهکاران و ستمگران و مسرفان و افراد بی‌ایمان است و گرنه خداوند بدون علّت نه کسی را هدایت می‌کند و نه هدایت خود را از کسی دریغ می‌دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۲

۲۸- چرا در آغاز این سوره بسم اللّه نیست؟

سؤال

چرا در اوّل برائت «بسم اللّه» نیست و چرا در وسط سوره نمل «بسم اللّه» دیده می‌شود؟

پاسخ

نظر به این که سوره برائت همان طور که از محتویات آن پیداست، برای تهدید مشرکان و اعلان جنگ با پیمان شکنان نازل شده و به کسانی که با تمام قوا برای خاموش کردن نور توحید و یگانه پرستی و اصلاحات اخلاقی و اجتماعی در جزیرهٔ العرب فعّالیّت می‌کردند هشدار و اعلان خطری بوده است. از این جهت مناسب نبود با «بسم اللّه» که نشانه رحمت و صلح و صفا و دوستی است آغاز گردد.

امّا ذکر «بسم اللّه» در وسط سوره نمل سرآغاز نامه‌ای است که حضرت سلیمان علیه السلام برای «ملکه سبا» نگاشته و چون در قرآن مضمون آن نامه تماماً نقل شده، بسم اللّه هم که در آغاز آن نامه بوده نیز بیان شده است.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۳

۲۹- مگر چند خالق وجود دارد؟

سؤال

خداوند در سوره مؤمنون، آیه ۱۴، می‌فرماید: «فَتَبارَکَ اللَّهُ احْسَنُ الْخالِقینَ؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.» آیا غیر از خداوند یکتا خالق و آفریدگار دیگری وجود دارد که می‌فرماید: «احْسَنُ الْخالِقینَ؛ بهترین آفرینندگان»؟

پاسخ

از نظر لغت عرب، مادّه «خلق» در سه معنا به کار می‌رود:

۱-/ تقدیر و اندازه‌گیری کردن چیزی.

۲-/ تفسیر و تبدیل صورت چیزی به صورت دیگر، مانند ساختن ابزارهای مختلف از آهن یا موادّ دیگر.

۳-/ ابداع و ایجاد چیزی از عدم، یعنی هستی بخشیدن به چیزی که اصلًا سابقه وجود نداشته است.

البتّه معنای سوّم مخصوص خداست و «خالق» یا «آفریدگار» به این معنا جز درباره خدا به کار نمی‌رود؛ ولی معنای اوّل و دوّم در مورد انسان نیز می‌تواند مصداق داشته باشد. در آیات قرآن مجید مادّه «خلق» گاهی به معنای اوّل یا دوّم

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۴

استعمال شده است، مثلًا در مورد عیسی بن مریم می‌فرماید: «وَ اذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ؛ و از گِل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی»[۲۶۱] در این آیه «خلق» به معنای ساختن صورت و تبدیل صورتی به صورت دیگر است.

در آیه مورد سؤال نیز «خلق» یا به معنای دوّم است یا به معنای اوّل و از آن‌جا که خالق به این دو معنا متعدّد می‌باشد، صحیح است که گفته شود او بهترین خالق‌هاست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۵

۳۰- چرا انفاق تشبیه به گندم هفتصد دانه شده؟

سؤال

در آیه شریفه: «مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقونَ اموالَهُم فی سَبیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ انْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مائهُ حَبَّهٌ وَ اللّهُ یُضاعَفُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّهُ واسِع عَلیم؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، چند برابر می‌کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع، و (به همه چیز) داناست.»[۲۶۲] با این که ما از اکثر کشاورزان و مهندسین کشاورزی که مطّلع هستند و از میزان محصولات گندم کشورهای مختلف با خبر می‌باشند سؤال کرده‌ایم که اگر زمینی داشته باشیم از هر نظر آماده و آب را هم بموقع به آن بدهند و پرندگان هم دانه‌ای از آن نبرند و دانه در زمین نیز خراب نشود و آفتی هم پیدا نکند و جنس خاک و جنس زمین هم خوب باشد-/ خلاصه تمام شرایط کشت و غلّات در آن مساعد باشد-/ از یک خروار گندم چقدر حاصل می‌شود برداشت، جواب داده‌اند سی و حداکثر چهل خروار و تا به حال دیده نشده زمینی بیش از این حاصل بدهد.

پس در این صورت چطور خداوند می‌فرماید: مانند دانه‌ای است که هفتصد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۶

برابر محصول دهد، بلکه اگر بخواهد بیشتر؟!

پاسخ

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجّه داشت:

اولًا: در آیه مزبور هیچ اسمی از «گندم» یا دانه دیگری برده نشده، بلکه کلمه «حبّه» که به معنای «دانه» است ذکر شده و این که سؤال کننده در آیه مزبور «گندم» را به عنوان مثال ذکر کرده است تفسیری است که در خود قرآن نیست؛ بنابراین، اگر در میان دانه‌ها چنین دانه‌ای یافت شود که از یک تخم هفتصد تخم به دست آید، برای واقعیّت پیدا کردن مثال مزبور کافی است.

اتّفاقاً در میان دانه‌ها چنین دانه‌ای داریم، از جمله «ذرّت» است که اگر دانه‌های آن در زمین آماده و در فاصله‌های معیّنی کاشته شود، ممکن است از یک دانه هفتصد دانه (هفت خوشه ذرّت، هر یکی صد دانه) یا بیشتر به دست آید.

می گویند در دانه «ارزن» هم این معنا بسیار اتفاق می‌افتد ... (در تفسیر منهج الصّادقین در ذیل آیه، به این پاسخ اشاره شده است.)[۲۶۳] ثانیاً: به فرض این که از پاسخ بالا صرف نظر کنیم، این سؤال راه حل دیگری دارد و آن این که بسیار می‌شود که در تشبیه دو چیز به یکدیگر برای «مشبّه» امتیازی قائل می‌شوند که در «مشبّه به» نیست-/ اگر چه در اصل موضوع با هم شباهت دارند-/ مثلًا می گویند «روی او همچون قرص ماهی است که محاق ندارد، یا آفتابی است که غروب ندارد» یا این که: «قامت او همچو سرو خرامان است» با این که می‌دانیم ماه همیشه محاق و خورشید غروب دارد و در عالم نمی‌توان سروی پیدا کرد که راه برود. بنابراین، منظور از این گونه تشبیهات این است که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۷

مثلًا روی او صفا و درخشندگی ماه را دارد-/ با این امتیاز که او محاق ندارد و ماه محاق دارد-/ یا قامت او مزایای سرو را دارد-/ با این امتیاز که او خرامان است و سرو خرامان نیست-/ این قبیل مثالها در کلمات ادبا بسیار فراوان است.

از مثالهای شاعرانه که بگذریم در خود قرآن هم این‌گونه تشبیهات و مثالها هست؛ مثلًا، هنگامی که قرآن مثالی برای سخنان پاکیزه و نیکو می‌زند، می گوید «تُؤتی اکُلَها کُلَّ حینٍ؛ مانند درختی است که همیشه میوه دارد» با این که شاید درختی که در تمام ایّام سال میوه بدهد نداشته باشیم یا لااقل بسیار نادر باشد. پس منظور این است که این درخت (سخن پاکیزه) امتیازی بر سایر درختها دارد و آن این که خزان و محدودیّت وقت میوه دادن برای آن نیست.

در جای دیگر وقتی مثال برای نور خداوند می‌زند، می‌فرماید: مانند چراغدانی است که در آن چراغ باشد ... تا آن‌جا که می‌فرماید: «یَکادُ زَیتُها یُضیءُ؛ نزدیک است روغن (از نهایت صفا و خلوص) بدون آتش روشن شود» با این که هیچ روغنی هر قدر هم خالص باشد بدون آتش روشن نمی‌شود، این در حقیقت امتیازی است که برای «مشبه» در این مورد گفته شده است.

در این آیه مورد سؤال هم هفتصد برابر بودن حاصل دانه انفاق، امتیازی است که این دانه (انفاق) بر تمام دانه‌های عالم دارد.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۸

۳۱- چرا فرزندان نوح از خاندان او نیست؟

سؤال

نوح علیه السلام از طرف خدا مأمور شد تا کشتی بسازد و خدا به او خبر داد که روی زمین را آب فرا می گیرد و کافران غرق

می‌شونـد، ولی زنان و فرزنـدان تو سالم می‌ماننـد. یکی از فرزنـدان نوح چون بت‌پرست بود، به گفتار پدر اعتنا ننمود و سوار کشتی نشد و بالاخره در میان امواج غرق گردید؛ در این هنگام، نوح با پروردگار خود مناجات نمود و گفت:

پروردگارا! وعـده فرموده بودی که کسـی از اهل بیت مرا هلاک نکنی و وعده تو بر حق است؛ خدا او را با چهار جمله زیر مخاطب ساخت، منظور از این جمله‌ها چیست؟

۱- «انَّهُ لَیسَ مِنْ اهلِکَ؛ او از اهل تو نیست» چرا؟

۲- «انَّهُ عَمَل غَیْرُ صالِحٍ؛ او عمل غیر صالحی (/ فرد ناشایسته‌ای) است» چرا؟

۳- «فَلا تَسئَلْنِ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلم؛ پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه» چرا؟

۴- «انّی اعِظُکَ انْ تَکونَ مِنَ الجاهِلینَ؛ من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی»[۲۶۴] نوح از چه چیز بی اطّلاع بود؟

پاسخ

منظور از جمله اوّل (او از اهل تو نیست) این نیست که او فرزند جسمانی تو

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۵۹

نیست، زیرا که رابطه جسـمانی و تولّـد او از نوح کاملًا صـحیح بود، بلکه مقصود این است که او فرزنـد روحانی و معنوی تو نیست؛ زیرا رابطه معنوی او با پدر قطع شده بود.

مقصود از جمله دوّم این است که او صاحب کردار صالح نیست، چون بقدری صاحب کردار ناصالح بود که گویا ذات و شخص او مجسّمه عمل بد و کردار ناصحیح شده بود.

در جمله سوّم نهی می‌کنـد که آنچه نمی‌دانی سؤال مکن، منظور این است که انسـان نبایـد دربـاره آنچه از اسـرار آن آگـاه نیست قضاوت کند.

امّا در مورد سؤال چهارم: آنچه برای نوح مجهول بود و خـدا او را آگاه ساخت این بود که تصوّر می‌کرد خداونـد وعده داده است که فرزندان او را مطلقاً نجات بدهد، ولی بعداً متوجّه شد که وعده مزبور فقط مربوط به کسانی بوده که رابطه معنوی خود را با نوح قطع نکرده باشند.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۰

۳۲- آیا این آیه با معصوم بودن پیامبر سازگار است؟

سؤال

اگر پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران معصوم از گناه هستند، پس مقصود از آمرزیدن گناه پیامبر در این آیه «انّا فَتَحنا لَـکَ فَتْحـاً مُبیناً* لِیَغفِرَ لَـکَ اللّهُ مـا تَقَـدَّمَ مِنْ ذَنبِـکَ وَ مـا تَـأَخّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیکَ وَ یَهـدِیَکَ صِـراطاً مُسـتَقیماً؛ ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم تا خداونـد گناهان گذشـته و آینـده‌ای را که به تو نسبت می‌دادنـد ببخشد (و حقّانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید!»[۲۶۵] چیست؟

پاسخ

نخست بایـد توجّه داشت که پـایه گـذاران نهضـتها و مردان انقلابی که بر خلاف مسـیر افکار عمومی گام برمی‌دارنـد و می‌خواهند

جامعه منحط و آلوده را با برنامه‌های مترقّیانه خود اصلاح کنند، در نخستین قدم با یک رشته مخالفتها و دروغها و نسبتهای ناروا و تهمتهای بی‌اساس روبه‌رو می‌شوند. تهمت زدن یکی از حربه‌های رایج در جامعه‌های عقب افتاده است که رجال و شخصیتهای بارز خود را-/ بر اثر کوتاهی فکر و کمی ظرفیّت-/ آماج تیرهای زهرآگین تهمتها و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۱

نسبتهای ناروا قرار می‌دهند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از این قاعده مستثنا نبوده، آن حضرت نیز با مخالفت قریش و تهمتهای بی اساس آنان روبه‌رو گردید. کسی که تا دیروز امین و راستگو و پرهیزکار قریش بود، از روزی که با افکار پست آنها مخالفت نمود و مردم را به خداپرستی دعوت کرد به سحر و کهانت، به جنون و افترا بر خدا متّهم گردید و قرآن این تهمتها را از آنان نقل کرده، بطور مسلّم این گونه نسبتها اگر در حقّ عدّه‌ای مؤثّر نباشد، درباره عدّه‌ای ساده‌لوح و کم‌ظرفیت باعث شکّ و تردید در صدق گفتار و ادّعای پیامبر می‌باشد و به راستی یک دسته از مردم برای مدّتی در شکّ و تردید و دودلی نسبت به این تهمتها به سر می‌بردند.

در چنین شرایطی چگونه ممکن است این تهمتها را از بین برد تا سیمای حقیقت از لابه‌لای این اوهام آشکار شود.

راه اساسی یکی است و آن این است که مرد مبارز و ترقی‌خواه، مردی که مکتب و فکر و ایده اجتماعی دارد، اگر پیروز شد و محصول نتیجه کار خود را نشان داد و مردم به چشم خود فواید و منافع آن را دیدند، تهمتها و نسبتها نقش بر آب شده و جای آن تهمتها را یک سلسله القاب زیبا که حاکی از عظمت و قدرت و معنویّت است می گیرد؛ در غیر این صورت، چه بسا این تهمتها در اذهان بعضی تا مدّتی باقی مانده و درباره عدّه‌ای کارگر و مؤثر افتد.

عین این مطلب را درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌توان گفت: او با یک برنامه مترقّیانه، با یک سلسله قوانین تابناک که به نفع توده و به ضرر دستگاه حاکمه بود، قدم به صحنه مبارزه گذارد. او در این صحنه، از پیروزیها و موفقیتهای آینده خود خبر می‌داد و در پرتو عنایات خداوند و بر اثر استقامت و پایداری خود و پیروان با وفایش بر تمام مشکلات پیروز آمد و کار به جایی رسید که پایگاه شرک و مرکز پیدایش این نسبتها به تسخیر مسلمانان درآمد و مکّه به عنوان یک پیروزی درخشان

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۲

فتح گردید.

این پیروزی که سبب شد قریش با تمام قدرتهای خود تحت سیطره و در قبضه اسلام درآیند، نتیجه بزرگتری را در بر داشت و آن این که چون این مرد مبارز در این صحنه پیروز گردید و نتیجه و محصول عالی خود را نشان داد و انقلاب معنوی خود را به ثمر رسانید، در پرتو این پیروزی دهان دروغ‌پردازان و تهمت زنان بسته شد. دیگر در پرتو این پیروزی چشمگیر نمی‌توان او را مجنون و دیوانه و یا ساحر و کاهن خواند؛ زیرا شخصی که دارای نقایص فکری و روحی باشد، نمی‌تواند چنین انقلابی بکند.

بنابراین مراد از «ذنب» در آیه، همان تهمتهای نارواست که تا پیش از فتح مکّه در دل ساده‌لوحان قریش وجود داشت و این پیروزی، تمام آن نسبتها را باطل کرد و دامن مقدّس این منجی جهان را از آنها پاک ساخت. بدیهی است اگر وضع به همان صورت پیش از فتح مکّه باقی می‌ماند و پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنه مبارزه پیشرفت نمی کرد، تهمتها نیز ادامه می‌یافت.

گواه بر این تفسیر دو چیز است:

۱- صریح آیه این است که ما فتح مکّه را به وجود آوردیم تا در پرتو آن گناهان تو بخشیده شود.

اگر منظور از آمرزش گناه، همان باطل کردن تهمتها و نسبتهای ناروا باشد بطوری که تفصیل آن را بیان کردیم- ارتباط این دو مطلب «فتح مکه» و «بخشیده شدن گناهان» صحیح و روشن خواهد بود؛ زیرا این دو پیروزی دهان مردم را نسبت به تکرار تهمتها بست؛ دیگر کسی او را متّهم نخواهد نمود؛ و اگر مقصود همان گناهان شرعی و نافرمانیها باشد، راه آمرزیده شدن این گونه

گناهان همان استغفار و توبه است نه یک فتح نظامی و پیروزی ظاهری.

۲- مفادّ روشن آیه این است که فتح و پیروزی، موجبات بخشوده شدن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۳

گناهان گذشته و آینده را به وجورد آورد و این جمله در صورتی می‌تواند معنای صحیح داشته باشد که منظور همان تهمتها و نسبتهای ناروا باشد، یعنی این پیروزی بزرگ اجتماعی سبب شد که تهمتهای گذشته از میان برود و در آینده نیز کسی از این تهمتها نزند، ولی اگر مراد همان گناه شرعی باشد، بخشیده شدن گناهان آینده مفهوم صحیحی نخواهد داشت.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۴

۳۳- معنای «کُلّ شَیءٍ هالِکٍ الّا وَجهَهُ» چیست؟

سؤال

آیا روح انسان فانی می‌شود یا نه؟ اگر بفرمایید مجرّد است و فانی نمی‌شود، پس چگونه با آیه شریفه «کُلُّ شَیءٍ هالِك الّا وَجْهَهُ همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود»[۲۶۶] سازش پیدا می‌کند؟

پاسخ

باید توجّه داشت که «هلاک» در آیه شریفه به معنای نابودی و فنای مطلق نیست، زیرا نه تنها روح انسان، بلکه جسم او هم نابود محض نمی‌شود و پس از تجزیه شدن، در دل خاک و دیگر موجودات این جهان باقی می‌ماند و در روز رستاخیز هم از آن برانگیخته می‌شود.

بنابراین، ما چه روح را مجرّد بدانیم و چه ندانیم، هرگز فانی مطلق و نابود محض نمی‌شود؛ حتّی جسم انسان هم چنین نخواهد شد؛ بلکه منظور از هلاک در آیه شریفه، به هم خوردن ترکیب و فنای صورت است. فنا و هلاک یک انسان همین است که رابطه روح و جسم او قطع شود و آن وضع سابق به هم بخورد، اگر چه هر کدام از جسم و روح به وضع دیگری به بقای خود ادامه دهند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۵

گواه این مطلب آیات فراوانی است که درباره هلاک اقوام گذشته وارد شده است، مانند «وَ انَّهُ اهلَکَ عاداً الاولی* وَ ثَمُود فَما ابقَی* وَ قَوْم نُوحٍ مِنْ قَبْلُ؛ (و آیا انسان نرسیده است که در کتب انبیای پیشین آمده) که خداوند قوم «عاد نخستین» را هلاک کرد؟! و همچنین قوم «ثمود» را، کسی از آنان را باقی نگذارد! و نیز قوم نوح را پیش از آنها.»[۲۶۷] روشن است که منظور از هلاکت قوم عاد و ثمود و نوح در این آیات، همان میراندن آنها و بر هم زدن رابطه جسم و جان آنهاست. بنابراین، منظور از آیه «کُلُّ شَیءٍ هالِك الّا وَجهَه این است تمامی موجودات جهان هستی متلاشی می‌شوند و وضع آنها دگرگون می‌گردد و تنها ذات پاک خداست که از هر گونه دگرگونی برکنار است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۶

۳۴- چگونه یوسف اجازه داد به برادرش تهمت برنند؟

سؤال

هنگامی که حضرت یوسف خواست برادرش را در کشور مصر بازداشت کند، شخصاً پیمانه گرانبهای سلطنتی را در میان بار گندم او نهاده، سپس شخصی در میان قافله صدا زد: «ایَّتُها الْعیرُ انَّکُمْ لَسارِقون ای اهل قافله شما دزد هستید!» با این وضع چطور یوسف ظرف گرانبها را در میان بار گندم برادر گذارده و چگونه باعث شد که قافله فلسطین که همه برادر یوسف هستند متهّم به سرقت گردند-/ با این که افترا و متّهم ساختن مردم به گناه حرام است؟!

پاسخ

آیه‌ای که متضمّن این قسمت از داستان است به قرار زیر است:

«فَلَمّا جَهَّزَهُم بَجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَةَ فی رَحْلِ اخیهِ ثُمَّ اذَّنَ مُؤَذِّن ایَّتُها الْعیرُ انَّکُمْ لَسارِقُون؛ و هنگامی که (مأمور یوسف) بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری پادشاه را در بار برادرش گذاشت؛ سپس کسی صدا زد: ای اهل قافله! شما دزد هستید!»[۲۶۸] صریح آیه این است که ظرف را حضرت یوسف در میان بار برادر نهاده، ولی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۷

نسبت دزدی را شخص دیگری به کاروان داده و نکته قابل توجّه همین‌جاست.

امّا چرا یوسف دست به چنین کاری زد؟ علّت آن چنان که از آیه ۷۶ به دست می‌آید این است که جز این، راه و چاره‌ای برای نگاه داشتن برادر نداشت، نه قوانین کشوری مصر در آن سالهای قحطی اجازه می‌داد که شخصی را بی جهت در مصر بازداشت کند و نه برادران او حاضر می‌شدند که برادر یوسف در مصر بماند؛ و بطور مسلّم چنان که بسیاری از مفسّران گفته‌اند، او این مطلب را با برادر خود در میان گذارده بود و چنان که آیه ۶۹ می‌گوید او قبلًا در یک مجلس محرمانه و خصوصی خود را معرفی کرده و احتمالًا او از این پیشامد مطّلع کرده بود. بنابراین، از نقطه نظر یوسف این مطلب بی‌اشکال بود، زیرا برادرش رضایت به این طرح داده است.

از طرفی یوسف برادر خود را متّهم نکرد و دروغ نگفت و تهمت نزد؛ بلکه مأمورین به خیال این که چنین سرقتی روی داده بارها را بازرسی کرده و برادر یوسف را متّهم ساختند و او را بازداشت کردند. برادر یوسف هم چون جریان را می‌دانست و از تبانی قبلی اطّلاع داشت سکوت کرد، بعلاوه، در آیه هیچ‌گونه شاهدی نیست که این جریان در برابر یوسف روی داده است.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۸

۳۵- آیا باید کم خندید و زیاد گریست؟

سؤال

منظور از آیه فَلْیَضْحَکُوا قَلیلًا وَلْیَبْکُوا کَثیراً[۲۶۹] چیست؛ آیا مفهومش این است که خداوند در این آیه به مردم دستور می‌دهد که بخندند و زیاد گریه کنند، با آن که گریه زیاد دارای ضررهایی است که مسلّماً شارع مقدّس اسلام به آن راضی نیست و از طرفی خنده موجب نشاط و مفرّح جسم و روح است چرا از آن جلوگیری به عمل آید؟

پاسخ

کسانی که آیه شریفه را چنین معنا کرده‌اند در حقیقت توجّه به صدر و ذیل آن نکرده‌اند، آیه مزبور در سوره «توبه» در ضمن

آیاتی است که درباره منافقان و متخلّفان از دستور جهاد اسلامی گفتگو می کند و پیش از آن این آیه است:
«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقعَدِهِمْ خِلافَ رسول اللّهِ وَ کَرِهُوا انْ یُجاهِدوا بِامْوالِهِمْ وَ انْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللّهِ وَ قالُوا لاتَنفِرُوا فی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّم اشَدُّ حَرّاً لو کانُوا یَفقَهُونَ؛ بازماندگان از «جنگ تبوک» از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند؛ و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۶۹

به مؤمنان) گفتند: در این گرما، (به سوی میدان) حرکت نکنید! (به آنان) بگو: آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر می‌دانستید!»
بلافاصله بعد از این آیه می‌فرماید:
«فَلْیَضحَکُوا قَلیلًا وَ لْیَبْکُوا کَثیراً جَزاءً بِما کانُوا یَکسِبونَ؛» از این رو آنها بایـد کمتر بخندنـد و بسیار بگریند (چرا که آتش جهنّم در انتظارشان است) این، جزای کارهایی است که انجام می‌دادند!»
خلاصه، ذیل آیه و آیات قبل و بعد از آن و همچنین شروع جمله «فَلْیَضْحَکُوا» با کلمه «فاء» که برای تفریح است، همگی بخوبی روشن می‌سازد که آیه، مربوط به وضع منافقان و متخلّفان از دستور جهاد است و به هیچ وجه امر و دستوری در این آیه به عموم مردم وجود ندارد و این که در ذیل آیه فرموده: «این عمل- گریه بسیار و خنده کم- برای کیفر کارهای آنهاست» اشاره به این است که اگر آنها بدانند چه مجازاتهایی در پیش دارند، گریه بسیار و خنده کمتر خواهند کرد و از غم و اندوه، آنی راحت نخواهند شد.
***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۰

۳۶- آیا سؤال می‌شود یا خیر؟

سؤال
در سوره «الرّحمن» می‌خوانیم: «فَیَوْمَئِذٍ لایُسئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ انس وَ لا جانٌ؛» در آن روز هیچ‌کس از انس و جن از گناهانش سؤال نمی‌شود»[۲۷۰] با این که در آیات متعدّد دیگری می‌خوانیم: در آن روز از گناهکاران سؤال می‌شود؟
پاسخ
همان طور که آیات بعد این سوره گواهی می‌دهد، منظور از سؤال نکردن از گناهکاران در این‌جا این است که سؤال زبانی از آنها مانند این جهان با «زبان» پاسخ گویند، بلکه قیافه‌هایشان حاکی از اعمال آنهاست و دست و پا و اعضای تن آنان تمام اعمال و گفتارشان را بازگو می کند.
در دو آیه بعد در همین سوره می‌فرماید: «یُعرفُ الْمجُرِموُنَ بَیسماهُمْ؛ مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند!» در سوره «یس» نیز می‌فرماید: «الیَومَ نَختِمْ عَلی افواهِهِم وَ تُکَلِّمُنا ایدیهِمْ وَ تَشْهَدُ ارْجُلُهُم بِما کانُوا یَکسِبُونَ؛ امروز بر دهانشان مهر می‌نهیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می‌دادند شهادت می‌دهند.»[۲۷۱]
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۱
بنابراین، اگر در آیه مورد بحث می‌فرماید «سؤال نمی‌شود» یعنی سؤال زبانی نمی‌شود.
***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۳

۳۷- آیا پیامبر هم مشورت می‌کرد؟

سؤال

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با وجود ارتباطی که با دستگاه وحی داشت، چه نیازی داشت که در امور جنگی یا اجتماعی با اصحاب خود به مشورت بپردازد و به امر پروردگار عالم در سوره شوری، آیه ۳۸- در این امور ملزم به شور و مشورت باشد؟ وانگهی او از نظر دانش و بینش، علم و سیاست، برترین خلایق بود؛ با این وصف چرا خدا به او دستور مشاوره داده است؟

پاسخ

خود قرآن پاسخ این گونه سؤالات را داده است، چنان که می‌فرماید: «لَقَدْ کانَ لَکُم فی رَسولِ اللّهِ اسوَهٔ حَسَنَهٔ؛ مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود.»[۲۷۲] بنابراین، منظور از مشاوره، جنبه تعلیمی و تربیتی آن بوده است. او با مشاوره کردن، یاران خود را درسی عملی می‌داد که پس از وی در مشکلات امور، دور هم گرد آیند و از طریق مشورت، مشکلات اجتماعی و امور پیچیده را حل کنند. جایی که بزرگ یک جمعیّت با آن مقام بلندی که در معارف و علوم، سیاست و تدبیر دارد، عملًا خود را بی‌نیاز از شور نداند و از افکار یاران

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۴

صمیمی خود در حلّ گرفتاریها بهره‌برداری نماید، بایست هواداران و پیروان آیین او از این عمل سرمشق گرفته و در گرفتاریها از همین در وارد شوند و مستبدانه کاری را انجام ندهند. (بدیهی است شور و مشورت تنها در مسائلی باید باشد که دستور قاطعی از طرف خداوند در مورد آن نباشد.)

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۵

۳۸- چرا خداوند، خود را «رَبُّ الشِّعْری» می‌خواند؟

سؤال

قرآن مجید خدا را چنین معرفی می‌کند: «وَانَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْری و این‌که اوست پروردگار ستاره شعری!»[۲۷۳] در این صورت این سؤال پیش می‌آید: در ستاره شعری چه خصوصیّتی وجود دارد که خداوند خود مالک و پدید آورنده آن معرفی می‌کند و چرا از ستاره‌های دیگر نام نمی‌برد در صورتی که خدا خالق همه آنهاست؟

پاسخ

این معرّفی به خاطر دو جهت است که به آنها اشاره می‌نماییم:

الف: گروهی از عرب مانند قبیله «خراعهٔ» ستاره نامبرده را می‌پرستیدند و آن را تقدیس می‌نمودند و مبدأ آثار در روی زمین می‌دانستند. از این جهت قرآن مجید برای بیدار کردن افکار این جمعیّت و این که این ستاره، با همه قدرت و درخشندگی- بسان موجودات دیگر- مخلوق خداست؛ می‌فرماید: خداوند است که آفریدگار ستاره شعری است، یعنی این گروه مخلوق را با خالق

اشتباه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۶

کرده و به جای پرستش آفریدگار دانا و توانای جهان، یکی از مخلوقات او را پرستش می‌کنند.[۲۷۴] ب: ستاره شعری یکی از ستارگان درخشان آسمان است که در اصطلاح دانشمندان نجومی به آن «آلفا» و یا پادشاه ستارگان می‌گویند؛ این ستاره عجیب‌الخلقه دارای شگفتیهایی است که به برخی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱- مطابق تحقیقاتی که در رصدخانه پاریس به عمل آمده است، شدّت حرارت در سطح شعری ۱۲۰۰۰۰ درجه سانتی‌گراد و در سطح ستاره مصاحبش ۸۰۰۰ درجه است، در صورتی که شدّت حرارت در سطح کره خورشید که سیّارات منظومه شمسی را روشن می‌کند و حیات می‌بخشد ۶۵۰۰ درجه می‌باشد این خود یکی از مطالبی است که عظمت «شعری» را می‌رساند.

۲- جرم مخصوص این ستاره قریب پنجاه هزار مرتبه سنگین‌تر از آب است، در صورتی که میان سیّارات منظومه شمسی ما «عطارد» که از همه متکاثف‌تر است، جرم مخصوص آن شش برابر آب می‌باشد. با این توصیف و خصوصیّت باید توجّه نمود که این ستاره عجیب‌الخلقه از چه عنصری تشکیل یافته است.

۳- ستاره شعری در زیر ذوزنقه زیبایی که در وسط آن سه ستاره تقریباً در امتداد یک خط مستقیم دیده می‌شوند، واقع شده است؛ ذوزنقه مزبور که از زیباترین قسمتهای آسمان و از ثوابت و دو ستاره پر نور در دو گوشه آن فروزان است، موسوم به صورت جبّار یا جوزاست.

۴- شعری درخشانترین ثوابت آسمان است، موقع ظهور شعری در این قرن فصل زمستان است؛ لیکن در عصر منجّمین قدیم مصر که قریب هفت هزار سال قبل می‌زیستند ظهور این کوکب در آسمان با آغاز تابستان مقارن بوده است.

۵- ضمناً طبق مطالب فوق و تحقیقات امروز ستاره «شِعری» کره بسیار

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۷

بزرگی است که حجم آن بیست مرتبه از کره خورشید بزرگتر می‌باشد (جرم کره خورشید ۰۰۰ /۳۱۰ /۱ برابر زمین است) ولی فاصله آن از ما، نسبت به فاصله خورشید از زمین بی نهایت زیاد است بطوری که فاصله مزبور را یک میلیون برابر فاصله خورشید می‌دانند. می‌دانیم که سرعت نور در ظرف یک ثانیه ۰۰۰ /۳۰۰ کیلومتر است؛ یعنی ۰۰۰ /۵۰ فرسخ فاصله را طی می‌کند و نور آفتاب بعد از طی ۱۵۰ میلیون کیلومتر در ظرف هشت دقیقه و ۱۳ ثانیه به زمین می‌رسد، ولی نخستین شعاع کره «شعری» پس از ده سال به زمین می‌رسد![۲۷۵] البتّه پاره‌ای از این مشخصات در ستارگان دیگر نیز هست ولی مجموعه آنها گویا از مشخصات ستاره شعری می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۷۹

۳۹- آیا معراج پیامبر صلی الله علیه و آله با علم سازگار است؟

کمتر کسی است که سخنی درباره معراج پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده باشد و درباره صحّت این قضیه و سپس در مورد جزئیات آن از خود سؤالاتی نکرده باشد.

گاهی این سؤالات برای عدّه‌ای همچنان بدون جواب می‌ماند و توضیحات کافی و قانع کننده‌ای برای آن نمی‌یابند، بعضی آن را جزء خرافات به حساب می‌آورند و عدّه‌ای هم با سکوت آمیخته با تردید به آن می‌نگرند.

سؤالات اساسی

۱- آیا راستی در قرآن مجید و روایات معتبر و گفته‌های دانشمندان بزرگ اسلام مدرک روشنی بر مسأله معراج وجود دارد، یا این که این مسأله تنها در کتابها و روایات ضعیفی مطرح شده است که از نظر بحثهای علمی و منطقی فاقد ارزش است؟

۲- اگر چنین موضوعی با مدارک قطعی ثابت شده، آیا منظور این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با همین بدن مادّی یک سیر دامنه‌دار فضایی در آسمانها انجام داده، یا این جریان در عالم رؤیا و خواب اتّفاق افتاده است و به عبارت دیگر آیا معراج «روحانی» بوده است یا «جسمانی»؟[۲۷۶] ۳- اگر پیامبر دست به چنین سیر آسمانی زده با چه وسایلی بوده، در حالی که

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۰

حتی وسایل فعلی مسافرتهای فضایی در آن موقع وجود نداشته است؟

و از این گذشته اگر قبول کنیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسافرتهای به تمام آسمان بیکران کرده، یک مشکل بزرگ از نظر «زمان» پیش می‌آید، زیرا زمان لازم برای این کار آن‌قدر زیاد است که نه تنها با آنچه درباره معراج پیامبر می‌گویند تطبیق نمی‌کند، بلکه با تمام عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم ممکن نیست.

۴- از همه اینها گذشته، سؤال دیگری پیش می‌آید که منظور از سیر پیامبر به آسمانها با این همه دردسری که مسافرتهای فضایی دارد چه بوده است؟

پاسخها

قرآن و معراج

۱- در سوره اسراء، آیه اوّل چنین می‌خوانیم: «سُبْحانَ الَّذی اسْری بِعَبدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسجِدِ الحَرامِ الی الْمَسْجِدِ الاقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا انَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیر؛ پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی- که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم- برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست».

در این آیه تنها به «مقدّمه معراج» یعنی حرکت از سرزمین «مکّه» به «بیت‌المقدس» اشاره شده است و درباره رفتن به آسمانها بحثی ندارد.

از این آیه چند استفاده می‌شود و آن این که: سیر مزبور از خود مسجدالحرام صورت گرفته و تمام آن در یک شب واقع شده و هدف این سفر عجیب، «مشاهده آیات عظمت خداوند» بوده است.

ضمناً ظاهر آیه این است که جریان مذکور در بیداری بوده نه در خواب، زیرا مفهوم جمله «اسری بعبده» این است که خداوند «بنده‌اش» را به چنین مسافرتی برد، بعلاوه، شروع آیه با کلمه «سبحان» که نشانه اهمّیّت موضوع است نیز مؤید

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۱

این مطلب می‌باشد؛ چون خواب دیدن موضوع مهمّی نیست که با این تعبیر ذکر شود.

۲- در سوره نجم آیات ۱۳ تا ۱۸ می‌فرماید: «وَ لَقَد رَءاهُ نَزْلَةً اخْری* عِنْدَ سِدرَةِ الْمُنتَهی* عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأوی* اذْ یَغْشَی السِّدرَةَ ما یَغْشی* ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی* لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری .

خلاصه مفادّ این شش آیه این است که: «پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای دوّمین بار فرشته وحی (جبریل) را به صورت اصلی مشاهده و ملاقات کرد (مرتبه اوّل در آغاز نزول وحی در کوه حرا بود) و این ملاقات در نزد بهشت جاویدان صورت گرفت و چشم پیامبر صلی الله علیه و آله در مشاهده این منظور دچار خطا و اشتباه نشد و آیات و نشانه‌های بزرگی از عظمت خدا را مشاهده نمود.»

گرچه در این آیات تصریحی به معراج و وقوع این ملاقات و مشاهده آن آیات عظمت در آسمانها نشده است، ولی قراین موجود در قرآن گواهی می‌دهد که این جریان هنگام سیر پیامبر صلی الله علیه و آله در آسمانها رخ داده است، از جمله این که، تصریح

می کند که ملاقات مزبور نزد بهشت جاویدان صورت گرفت، لذا اکثر مفسّران شیعه و سنّی این آیات را مربوط به معراج پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و شرح جریان معراج را در ذیل این آیات بیان کرده‌اند.

این آیات نیز ظاهر در این است که این حادثه در بیداری اتّفاق افتاده است و آیه «ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی؛ چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد (آنچه دید واقعیّت بود).» گواه دیگری بر این موضوع می‌باشد، و آیه «لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْری او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.» نیز هدف این سیر آسمانی را اجمالًا روشن می‌سازد که برای مشاهده آثار عظمت پروردگار در جهان بالا بوده است.

البتّه در تفسیر این آیات سخن بسیار است، امّا خلاصه آنچه مربوط به بحث

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۲

ماست همان بود که در بالا اشاره شد.

از بحثهای فوق همین اندازه استفاده می‌شود که موضوع «معراج» در قرآن مجید بطور اجمال بیان گردیده است.

معراج پیامبر از نظر حدیث

آنچه از مطالعه کتب مختلف تفسیر و حدیث و عقاید که به وسیله دانشمندان اسلام تألیف شده است استفاده می‌شود، آن است که بر خلاف آنچه شاید بعضی تصوّر می‌کنند عقیده به معراج پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص دسته معیّنی از مسلمانان نیست؛ بلکه عموم مسلمین در این عقیده مشترکند البتّه با تفاوتهایی که بعداً اشاره خواهد شد.

احادیث فراوانی از طریق شیعه و اهل سنّت در این زمینه نقل شده است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، ولی همین اندازه باید دانست که بسیاری از علمای اسلام «تواتر» یا «شهرت» این احادیث را تصدیق کرده‌اند. به عنوان نمونه، گفتار سه تن از دانشمندان بزرگ تفسیر و حدیث و عقاید شیعه و سپس گفتار بعضی از دانشمندان اهل تسنّن را در این‌جا می‌آوریم:

۱- فقیه و مفسّر بزرگ عالم تشیّع «شیخ طوسی» در کتاب تفسیر خود به نام «تبیان» در ذیل آیه اوّل سوره اسراء چنین می‌گوید:

«دانشمندان شیعه معتقدند در همان شبی که خداوند پیامبرش را از مکّه به بیت‌المقدس حرکت داد، او را به آسمانها برد و آیات و عظمت خود را در آسمانها به او نشان داد و این در بیداری بود نه در خواب، ولی آنچه از قرآن برمی‌آید همان سیر از مسجدالحرام (مکّه) به مسجدالاقصی (بیت المقدس) است و بقیّه این مسافرت از اخبار معلوم می‌گردد».

گرچه نامبرده در ذیل آیه مزبور تنها قسمت اوّل معراج را مستند به قرآن و بقیّه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۳

را مستند به اخبار می‌کند، ولی در بیاناتی که در تفسیر شش آیه سوره والنّجم ذکر نموده تعبیراتی دیده می‌شود که کاملًا منطبق بر قسمت دوّم معراج- سیر به آسمانها از بیت‌المقدس- است؛ گویا به این قسمت که رسیده تغییر نظر داده و آن را هم مستند به قرآن می‌داند ولی در صورت اوّل، دلالت اخبار را در این باره قطعی دانسته است.

۲- مفسّر عالیقدر، مرحوم طبرسی در «تفسیر مجمع‌البیان» در ذیل آیات سوره نجم می‌گوید:

«ظاهر مذهب اصحاب و مشهور در اخبار ما این است که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با همین جسم و در حال بیداری و حیات به آسمانها برد و اکثر مفسّران نیز بر همین عقیده‌اند».

۳- محدّث شهیر علّامه مجلسی در جلد ششم بحارالانوار می‌نویسد:

«سیر پیامبر اسلام از مسجدالحرام به بیت‌المقدس و از آن‌جا به آسمانها از جمله مطالبی است که آیات و احادیث متواتر شیعه و سنّی بر آن دلالت دارد و انکار امثال این مسائل یا تأویل و تفسیر آن به معراج روحانی یا خواب دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله ناشی از عدم اطّلاع از آثار ائمّه هدی یا ضعف یقین است ...» سپس اضافه می‌کند:

«اگر بخواهیم اخباری را که درباره این مسأله رسیده است جمع آوری کنیم یک کتاب بزرگ خواهد شد».

سپس خود او احادیث بسیاری که شاید متجاوز از یکصد حدیث است در این زمینه نقل می کند که قسمت قابل توجهی از آن از کتاب «کافی»، معتبرترین کتاب شیعه، نقل شده است.

دانشمندان حدیث و تفسیر اهل سنّت نیز احادیث معراج را جزء احادیث مشهور معرّفی کرده‌اند و بسیاری از مفسّران آنها، در تفسیر سوره «اسراء» یا سوره «نجم» به نزول این آیات درباه معراج تصریح نموده‌اند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۴

در پایان این بحث، یادآوری این نکته به منظور روشن ساختن سیر تاریخی این مسأله در میان مسلمین از نظر روایت و طرز تفکّر دانشمندان اسلام- لازم به نظر می‌رسد و آن این که «طبرسی» مفسّر بزرگ اسلامی در کتاب تفسیر خود «مجمع‌البیان» می گوید:

«احادیثی که در موضوع معراج نقل شده است چهار دسته است:

۱- روایاتی که به حکم تواتر قطعی است (مانند اصل موضوع معراج).

۲- احادیثی که قبول آنها هیچ گونه مانع عقلی و نقلی ندارد (مانند مشاهده بسیاری از آیات عظمت خداوند در آسمانها).

۳- روایاتی که ظاهر آن زننده است ولی می‌توان آنها را توجیه و تفسیر نمود.

۴- روایاتی که مشتمل بر یک سلسله امور نامعقول و باطل می‌باشد که وضع آنها گواه روشنی بر ساختگی بودن آنهاست».

همان طور که این دانشمند بزرگ تصریح نموده قبول مسأله معراج به این معنا نیست که هر خبری در هر کتابی در این زمینه نقل شده آن را بپذیریم یا تأیید کنیم؛ زیرا متأسفانه مسأله معراج مانند بسیاری از مسائل دیگر از دستبرد جاعلان حدیث مصون نمانده و پیرایه‌های فراوانی به آن بسته‌اند؛ باید به کمک مدارک عقلی و نقلی روشنی که در دست است، این احادیث را صرّافی نمود و درست و نادرست آن را از هم جدا کرد.

این بود خلاصه بحث درباره مسأله معراج از نظر ادّله نقلی.

معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر علوم

در این بحث برای رفع همه ایرادات باید چند سؤال مطرح کرد و به پاسخ آنها پرداخت:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۵

۱- آیا اصولًا معراج یعنی سیر در آسمانها و به عبارت دیگر مسافرت دامنه‌دار فضایی برای یک بشر از نظر علوم امکان‌پذیر است؟

۲- اگر امکان دارد نیاز به چه وسایلی دارد؟

۳- مدّت زمانی که برای چنین سفری لازم است چه اندازه می‌باشد؟

پاسخ سؤال اوّل از نظر علم امروز مثبت است؛ زیرا سیر فضایی بشر نه تنها امکان دارد، بلکه قسمتهای قابل توجّهی از آن تاکنون جنبه عملی به خود گرفته است. اگر در سابق ممکن بود کسانی بگویند چنین مسافرتی امکان عقلی و علمی ندارد و یا آن‌طور که طرفداران هیئت کهنه بطلمیوس تصورّ می کردند سیر انسان در آسمانها موجب خرق عادت و التیام افلاک است، امروز چنین سخنی اصلًا قابل قبول نیست.

زیرا موشکهای فضاپیما بعضی با سرنشین و بعضی بدون سرنشین سینه آسمان را شکافته و تا ستاره زهره که در هیئت بطلمیوس در فلک سوّم قرار داشت پیش رفته‌اند، نه محال عقلی روی داده و نه خرق و التیامی به وجود آمده است.

درست است که این پیشرفت و موفّقیّت در برابر کواکب و آسمانها و فواصل عجیب آنها بسیار ناچیز می‌باشد ولی هر چه هست مطلب را از صورت یک امر محال عقلی و علمی بیرون آورده است و همان طور که گفته‌اند بهترین دلیل برای امکان یک موضوع، وقوع آن است ... این در مورد سؤال اوّل.

در مورد سؤال دوّم بایـد اعتراف کرد که «سـفرهای فضایی» نیازمند به وسایل گوناگونی است و باید به کمک آنها بر موانع فراوانی که در این راه وجود دارد پیروز شد.

این موانع بسیار زیاد است و از همه مهمتر شش مانع زیر می‌باشد:

۱- نخستین مانع بر سر راه مسافرتهای فضایی، نیروی جاذبه زمین است که باید با وسایلی بر آن پیروز شد. دانشمندان با یک محاسبه دقیق ثابت کرده‌اند برای شکافتن «زره جاذبه» و فرار از حوزه جاذبه زمین مرکبی لازم است که سرعت آن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۶

لااقل ۴۰ هزار کیلومتر در ساعت و به عبارت دیگر ۲/ ۱۱ کیلومتر در ثانیه باشد.

اگر چنین سـرعتی به ناو فضاپیما داده شود زره جاذبه را شکافته و به سوی سیّارات منظومه شمسـی حرکت خواهند نمود. به دست آوردن چنین سرعتی یا بیشتر از آن کاملًا ممکن است ولی ساده و آسان نیست.

۲- مانع دیگر فقدان هوا در محیط ماورای جو است.[۲۷۷] بلکه در جوّ زمین که قطر آن در حدود یکصد کیلومتر است باقطع نظر از چند کیلومتر هوای مجاور زمین که به اندازه کافی اکسـیژن دارد و متراکم است، بقیّه به واسـطه رقیق بودن قابل تنفّس نیست؛ و اگر انسان از آن بالا برود بر اثر کمبود اکسیژن بزودی دچار خفگی می گردد.

تجربه نشان می‌دهـد که یک فرد عادی در ۱۵ کیلومتری سـطح زمین در عرض چند ثانیه بیهوش می‌شود و اگر به او نرسـند هلاک خواهد شد، لذا فضاپیمایان ناچارند اکسیژن لازم را برای مسافرتهای فضایی با خود از زمین ببرند.

۳- مـانع دیگر موضوع گرمـای سوزان و سـرمای کشـنده‌ای است که در فضـا وجود دارد یعنی آن قسـمتی از جسم که آفتاب بر آن نمی‌تابـد بی‌اندازه سـرد خواهد بود، زیرا در آن‌جا هوا وجود ندارد تا از یک طرف حرارت سوزان آفتاب را تعدیل و از طرف دیگر قسمتی از آن را در خود ذخیره کند و یک حرارت نسبتاً ملایم در اطراف جسم به وجود آورد.

۴- مـانع دیگر پرتوهـای مرگبـار و اشّعه‌های خطرنـاکی است که در مـاورای جو وجود دارد، ماننـد «اشّـعه مـاورای بنفش» و «اشّـعه ایکس» و «اشّعه کیهانی».[۲۷۸] این پرتوها اگر به مقدار کم بر بدن انسان بتابد اثر زیانبخش بر ارگانیسم بدن ندارد، امّا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۷

چون در فضای بیرون جو به مقدار فوق‌العاده زیاد موجود می‌باشد برای انسان کشنده و مرگبار است.

۵- مانع دیگر اجسام فراوان شـهابی است که با سـرعتهای مختلف و بسـیار شدیـد در این فضای بیکران در حرکتند. برخورد یکی از ذرّات کوچـک آنهـا بـا بـدن انسان ممکن است به مراتب مؤثّر و خطرناکتر از گلوله‌های مسـلسل باشـد چه این‌که می‌دانیم هر قـدر سرعت یک جسم بیشتر گردد نفوذ و تأثیر آن زیادتر خواهـد بود و به همین جهت قـدرت تأثیر انواع گلوله‌ها را با سـرعت سیر آنها اندازه‌گیری می کنند، نه با جنس و شکل آنها.

راه مبـارزه بـا این اجسام نیز ساختمان مخصوص ناو فضاپیما و لباسـهای مخصوص فضاپیمایی است که در موارد عادی می‌توانـد در برابر این اجسام مقاومت کند.

۶- بالاخره مانع دیگری که در این راه وجود دارد مسأله «بی وزنی» است.

می‌دانیم که نیروی جاذبه با «مجذور فاصـله» نسبت معکوس دارد، یعنی اگر فاصله جسمی از «مرکز زمین» دو برابر گردد وزن آن به یک چهارم تقلیل پیـدا می کند، زیرا «وزن» چیزی جز «تأثیر نیروی جاذبه» بر بدن انسان یا سایر اجسام نیست و به این ترتیب به جایی می‌رسـیم که وزن بـدن انسـان به چنـد کیلو و کم‌کم به چنـد گرم و سـپس به صـفر می‌رسـد و مسافر فضایی کاملًا احساس بی‌وزنی می کند. و حتّی به اندازه یک پر کاه احساس وزن نمی‌نماید؛ بعلاوه، خود سرعت نیز یکی از عوامل بی‌وزنی است.

عوارض و ناراحتیهـای حاصـل از بی‌وزنی گرچه خطرنـاک نیست ولی تحمّـل آن برای افراد عـادی مشـکل و طاقت‌فرسا می‌باشـد و

فضانوردان برای تحمّل آثار بی‌وزنی ناچارنـد پیش از دست زدن به سـفر فضایی تمرینهای مشـکل و مختلفی انجام دهنـد تا ورزیده شوند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۸

اینهـا موانع گونـاگونی است که بر سـر راه مسـافران فضـا وجود دارد، ولی همـان‌طور که گفته شـد چنان نیست که وجود این موانع مسأله سفر فضایی را به صورت محال و لاینحل درآورد، بلکه می‌توان با وسایل لازم بر آنها پیروز شد.

نمونه‌ای از این وسایل را امروز بشـر در اختیار دارد ولی بدیهی است نباید وسیله را منحصر به اینها دانست و کاملًا ممکن است راهها و وسایل دیگری نیز برای درهم شکستن این موانع وجود داشته باشد.

این در مورد سفر فضای بشر امروز، امّا در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یادآور می‌شویم که:

مـا می‌دانیم پیامبر ما با نیروی یک بشـر عادی این راه را نپیمود، بلکه با نیروی عظیمی که از جهان ماورای طبیعت در اختیار داشت و با وسیله کاملًا مجهّزی این راه را طی کرد و در این قسمت هیچ مشکل لاینحلّی به چشم نمی‌خورد.

آیـا هیـچ فرد خـداپرستی که ایمـان به قـدرت لایـزال و بی‌پایـان خداونـد دارد (البتّه روی سـخن در این بحث بـا خداپرسـتان است) می‌تواند انکار کند که برای خداوند هیچ مانعی ندارد وسـیله مرموزی که از فکر محدود ما بیرون است در اختیار پیامبرش بگذارد تا بتواند در آسمانها سیر کند و عجایب و شگفتیهای جهان را ببیند؟!

معراج و مشکل زمان

اگر جسـمی بخواهد با سـرعتی معادل سـرعت سـیر نور به نخستین ستارگان ثوابت (ستارگانی که بیرون منظومه شمسی هستند) سفر کند یعنی هدف آن جسم سـتاره «پروکسـیما» که از تمام سـتارگان ثوابت به ما نزدیکتر است باشد، طبق محاسبه‌ای که علمای هیئت کرده‌اند بیش از چهار سال وقت لازم است تا به ستاره مزبور برسد!

بدیهی است این موضوع، مشکل بزرگی در راه معراج (آن هم در یک شب)

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۸۹

ایجاد می‌کند.

امّا برای حل این مشکل دو راه وجود دارد:

۱- ممکن است معراج تنهـا در داخـل منظـومه شمسـی صـورت گرفته باشـد؛ چرا که ایراد فوق در صورتی متوجّه می‌شود که مسـیر پیـامبر را در معراج در منطقه‌ای بیرون از منظومه شمسـی بـدانیم، در حـالی که دلیل قاطعی بر این مطلب در دست نیست. زیرا مانعی ندارد این سـفر فضایی در درون سیّارات با عظمت منظومه شمسی صورت گرفته باشد، در این صورت اشکال کاملًا برطرف خواهد گردید.

زیرا دورترین سیّاره منظومه شمسـی که بـا چشم غیر مسلّح دیـده می‌شود «زحل» است که قـدما نام آسـمان هفتم بر آن می‌نهاده‌اند (زیرا فاصله آن از ما بیش از فاصله ما تا عطارد، زهره، مریخ، مشتری و کره خورشید می‌باشد).

فاصـله این سیّاره از ما کمی بیشتر از ۱۴۰۰ میلیون کیلومـتر است. این فاصـله برای مرکبی که بیشتر از سـرعت سـیر نور حرکت کند فاصله کوتاهی است که پیمودن آن در مدّت بسیار کوتاهی میسّر می‌باشد.

بنابراین، اگر معراج پیامبر صـلی الله علیه و آله در درون سـیّارات منظومه شمسـی صورت گرفته باشد مشـکل زمان کاملًا حل خواهد شـد و مخـالفتی بـا کشـفیّات علم فیزیک نخواهـد داشت، و اطلاق آسـمانها بر کرات منظومه شمسـی یک اطلاق معمولی است زیرا یکی از معانی آسمانها همین «کرات منظومه شمسی» می‌باشد.

جالب توجّه این که در احادیث شیعه و سنّی برای سفر پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمانها نام مرکبی به عنوان «بُراق» دیده می‌شود

و «براق» از ماده «برق» است؛ علمای حدیث می گویند:
علّت این نام گذاری شاید این بوده که مرکب مزبور بسیار سریع و مانند برق حرکت می کرده است.
جالبتر این که در توصیف این مرکب فضایی در پاره‌ای از احادیث وارد شده
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۰
که «خُطاءَهُ مَدُّ بَصَرِهِ یعنی هر قدم او به اندازه مقدار دید او بوده است و با توجّه به این که رؤیت اشیا به وسیله نور صورت می گیرد و طول زمانی که برای دیدن هر چیز لازم است برابر با سرعت سیر نور آن است، از این حدیث استفاده می‌شود که مرکب مزبور سرعتی نزدیک به سرعت نور داشته است!
۲- سرعت سیر نور بالاترین سرعتها نیست.
بررسی و مطالعه در گفتگوهای دانشمندان امروز نشان می‌دهد این نظریّه که «هیچ چیز در تحت هیچ عاملی نمی‌تواند بالاتر از سرعت نور حرکت کند» صد در صد قطعی و مسلّم نیست، بلکه احتمال می‌رود که ماورای سرعت نور نیز سرعتهایی باشد. (دقّت کنید)
از جمله در مورد امواج مرموز جاذبه، عدّه‌ای از دانشمندان معتقدند این امواج برای پیمودن فاصله‌ها مطلقاً نیازمند به زمان نیست، بلکه در یک لحظه می‌تواند سرتاسر جهان را بپیماید.
دانشمندی به نام «گیور گیو» چنین می‌نویسد:
«... ولی یک سرعت وجود دارد که آنی است و در یک لحظه از یک سر جهان به طرف دیگر اثر می کند و آن سرعت تأثیر «امواج نیروی جاذبه» می‌باشد.
«اگر در همین آن، در انتهای جهان یک کهکشان که دارای دهها میلیون خورشید است ناگهان جدا شده و مبدّل به امواج گردد نیروی جاذبه بطوری عکس‌العمل نشان می‌دهد که در همین لحظه نظام جهان متعادل می‌شود و اگر این طور نبود همان ثانیه که آن کهکشان تفکیک و مبدّل به امواج گردید دنیای خورشید ما هم باید نابود گردد».
همان طور که ملاحظه می‌فرمایید، در این‌جا بحث درباره سرعتهای مافوق سرعت نور در مورد انبساط کهکشانهاست و این خود می‌رساند که تئوری سرعت نهایی (نور) یک نظریّه قاطع و مسلّم نیست و ممکن است در پرتو اکتشافات آینده
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۱
این مطلب روشن شود که حتّی جسم خاکی در شرایط خاصّی (نه در هر شرایطی) بتواند سرعتهای مافوق سرعت نور داشته باشد و در این صورت مشکل زمان در مسأله معراج، حتّی در صورتی که مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله ماورای منظومه شمسی بوده است، حل خواهد گردید و از نظر علم، مانعی نخواهد داشت که پیامبر سراسر پهنه آسمانها را در یک شب سیر کرده باشد.
چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت؟
متأسفانه جریان معراج پیامبر صلی الله علیه و آله مانند بسیاری دیگر از جریانهای صحیح تاریخی آمیخته با خرافاتی شده است که قیافه اصلی آن را در نظر کسانی که مطالعات کافی در این قسمت ندارند ناپسند نشان داده است.
قرآن از روی این حقیقت پرده برمی‌دارد و در هر حال بهترین سند زنده و دست نخورده برای درک هدف اصلی معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و برای درک همه حقایق اسلامی، همین قرآن مجید است.
ما می‌توانیم هدف این سیر شبانه را بخوبی از آیات استنباط کنیم، هدفی که کاملًا با موازین علمی و منطقی سازگار است.
با این که آیات اصلی مربوط به معراج در قرآن به ده آیه نمی‌رسد، در عین حال در دو آیه هدف معراج توضیح داده شده است:
در سوره «اسراء» آیه اوّل چنین می‌خوانیم: «سُبْحانَ الَّذی اسْری بِعَبْدِهِ لَیلًا مِنَ الْمَسجِدِ الْحَرامِ الی الْمَسجِدِ الاقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ

لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا انَّهُ هُوَ السَّميعُ الْبَصير؛ پاک و منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجدالاقصی- که گرداگردش را پربرکت ساخته‌ایم- برد تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم؛ چرا که او شنوا و بیناست».

در این آیه هدف این سیر شبانه را مشاهده آثار عظمت خداوند در جهان بالا

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۲

معرفی نموده است و در آیه ۱۸ سوره «النّجم» می‌فرماید:

«لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبرى؛ او پاره‌ای از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.»

از این دو آیه بخوبی برمی‌آید که هدف این سیر فضایی بار یافتن به بارگاه سلطنت خداوند، یا شنیدن صدای قلم او یا مشاهده جمالش نبوده است!

اصولًا به عقیده ما مسلمانان خداوند محلّ خاصّی ندارد. او در همه جا و در تمام جوانب عالم هست: «اَيْنَما تُوَلُّو فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ؛ هر سو رو کنید خدا در آن‌جا هست.»

«وَسِعَ كُرسِيُّهُ السَّمواتِ وَ الارْضِ؛ کرسی او به وسعت آسمانها و زمین می‌باشد.» منظور از «کرسی» چیزی جز مجموعه جهان پهناور آفرینش نیست.[۲۷۹] بنابراین، منظور از معراج همان مشاهده آثار عظمت خدا در جهان بالا بوده است تا قلب نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله در پرتو مشاهده این آثار حیرت‌انگیز، نورانی‌تر گردد و فکر و روح بلند او وسیع‌تر شود و برای رهبری و هدایت خلق به سوی خدا آمادگی بیشتر پیدا کند.[۲۸۰]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۳

بخش هفتم: سؤالات گوناگون

اشاره

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۵

۱- علل پیشرفت مسلمانان در گذشته و عقب‌ماندگی امروز چیست؟

سؤال

علل ترقّی و پیشرفت مسلمانان چه بوده و اکنون علل انحطاط و عقب‌ماندگی آنها چیست؟ چرا روزی مسلمانان بر اکثریّت مردم متمدّن روی زمین حکومت می‌کردند و قافله سالار تمدّن بودند؛ ولی امروز دنباله‌رو ملل پیشرفته جهان شده‌اند؟!

پاسخ

به راستی این سؤال از پرسشهای جالب و حسّاس است؛ شایسته است کتابی پیرامون آن نوشته شود. دانشمند معروف مصری، فرید وجدی در دائرةالمعارف خود در مادّه «علم» علل ده‌گانه‌ای برای پیشرفت مسلمانان یادآور شده و دانشمندان دیگری نیز در این باره به بحث و گفتگو پرداخته‌اند[۲۸۱] ولی در حقیقت علّت اساسی آن پیشرفت و این عقب‌گرد، چیزی جز پیروی و انحراف از تعالیم عالی اسلام نبوده است؛ مسلمانان در صدر اسلام- در تمام شؤون زندگی- از تعالیم اسلام الهام می‌گرفتند ولی امروز در غالب نقاط، مسلمانان از راه صحیح

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۶

اسلام منحرف گردیده و می‌توان گفت که گروهی در حقیقت مسلمان جغرافیایی هستند نه مسلمان واقعی؛ علّت اساسی همین است و بس، ولی مع‌الوصف به برخی از علل ترقّی و تعالی و یا تنزّل و انحطاط آنان اشاره می‌کنیم:

۱- فداکاری همه جانبه: مسلمانان صدر اسلام به تمام معنا فداکار بودند. دین و آیین اسلام در نظر آنها از برادر، زن، مقام، ثروت و منصب گرامی‌تر بود؛ همه منافع مادّی را فدای اسلام می‌کردند و صفحات تاریخ اسلام خصوصاً جنگهای پیامبر اسلام گواه زنده این گفتار است، ولی امروز برای بیشتر افراد، دین در حاشیه زندگی قرار گرفته و دیگر آن فداکاری کمتر وجود دارد؛ برای گروهی اسلام تا آنجا محترم است که با مال و مقام آنها مزاحمت نداشته باشد و در صورت تزاحم، کمتر فردی است که به خاطر اسلام دست از منافع مهمّی بکشد.

از آنجا که اسلام برای آنها گران تمام شده بود و آن را به قیمت جان عزیزان خود خریده بودند ارزش آن را می‌دانستند.

۱- اتّحاد و اتّفاق: در صدر اسلام، مسلمانان متّحد و متّفق و به حکم قرآن برادر بودند و پس از وفات پیامبر با اختلافی که پیش آمد، بر اثر حسن سیاست امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان گرامی او لطمه‌ای به پیشرفت اسلام و ترقّی مسلمانان وارد نشد، آنان از حقوق مسلّم خود دست کشیدند که لااقل اصول اسلام محفوظ بماند؛ ولی امروز نفاق و اختلاف در میان مسلمانان و سران آنها به سر حدّ کمال رسیده است، چند قرن است که بازار دین‌سازی رواج کامل یافته، هر گروهی گروه مخالف را فاسق و خارج از دین معرّفی می‌کند و در بدبختی و اضمحلال او می‌کوشد؛ امروز اختلاف میان مسلمانان گسترش زیادی پیدا کرده و چهره واقعی اسلام به وسیله یک سلسله موهومات و افکار خرافی پوشیده شده است، آیا با این وصف ممکن است مسلمانان همان عظمت گذشته را داشته باشند؟!

۳- آشنایی با شرایط زمان: این خود عامل مهمّی در پیشرفت آنان بود،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۷

همواره مسلمانان خود را با سلاح روز و علوم روز مجهّز می‌کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نبرد «حنین» مطّلع شد که وسیله تازه‌ای در یمن برای شکست قلعه‌ها و در هم کوبیدن دژهای محکم اختراع شده، فوراً عدّه‌ای را اعزام کرد که رهسپار یمن شوند و طرز ساخت و به کار بردن آن را فراگیرند![۲۸۲] مسلمانان صدر اسلام تا چندین قرن علوم دیگران را از قبیل فلسفه، فیزیک و شیمی، حساب و هندسه، هیئت و نجوم و ... به زبان اسلامی ترجمه کردند و با افکار خود آن را تکمیل نمودند و دانشگاههای بزرگ و کتابخانه‌های با عظمتی تأسیس کردند و از این طریق خود را از بیگانگان بی‌نیاز ساخته و مشعلدار علوم گردیدند. سالیان درازی مراکز اسلامی در بغداد و شام و مصر و اندلس و ایران مرکز تحصیل دانشجویان جهان بود، ولی امروز بسیاری از مسلمانان شرایط زمان و اوضاع روز را نادیده گرفته و می‌خواهند با وسایل و ابزار دیرینه زنگی کنند و سیادت خود را در تمام جهان گسترش دهند، در صورتی که جهان روز به روز نوتر گشته، علوم و تمدّن لحظه به لحظه دگرگون می‌گردد ولی هنوز وسیله تبلیغاتی، وسیله پخش و نشر معارف اسلام ما ضعیف است.

این سه عامل قسمتی از عوامل ترقّی مسلمانان صدر اسلام بود و عوامل دیگری نیز در پیشرفت آنان تأثیر چشمگیری داشته که از تشریح آنها برای پرهیز از اطاله سخن خودداری می‌کنیم و این بحث را با آیه زیر که علل برتری مسلمانان را یادآور می‌شود به پایان می‌رسانیم؛ آنجا که خداوند به جامعه مسلمانان خطاب می‌کند و می‌فرماید:

«وَ انْتُمُ الاعْلَوْنَ انْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید».[۲۸۳] روی این بیان و با توجّه به مفادّ آیه یاد شده، پاسخ سؤال دیگری نیز روشن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۸

می گردد که آیا امیدی هست که مسلمانان عظمت دیرینه خود را بازیابند؟

پاسخ این سؤال مثبت است و با ملاحظه مطالبی که پیرامون سؤال نخستین ایراد گردید، پاسخ این سؤال روشن می‌شود؛ زیرا با تجدید و به کار بستن عواملی که در آغاز اسلام باعث ترقّی و پیشرفت آنها گردید، بار دیگر همان پیشرفت نصیب آنها می گردد.

اگر مسلمانان کنونی بسان مسلمانان آغاز اسلام فداکار باشند، اتّحاد و اتّفاق را جایگزین اختلاف و نفاق کنند و رهبران اسلامی شرایط و روح زمان را خوب درک کنند، باز اعتلا و عظمت آنها تجدید می گردد؛ البتّه هر نوع تحوّل و تکامل باید در حدود قوانین اسلام قرار گیرد و موضوع درک «روح زمان» وسیله تحریف یا کنار گذاردن قوانین اسلام از صحنه زندگی نباشد.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۵۹۹

۲- چرا جوانان از مجامع دینی گریزانند؟

سؤال

چه عامل و یا عواملی سبب شده است که گروهی از جوانان از شرکت در مجامع دینی خودداری کنند و آیا وقت آن نشده که برای رفع این مشکل بزرگ اقدامی شود؟

این مشکل را از چه راهی باید حل کرد و برای توجّه دادن جوانان به مجامع دینی، چه راهی را باید انتخاب نمود؟

پاسخ

به عقیده ما فاصله گرفتن بسیاری از جوانان از مجامع دینی عوامل متعدّدی دارد که از همه مهمتر دو عامل است:

اوّل تبلیغات مسمومی است که عمّال بیگانه از مدّتها پیش در میان جوانان ما کرده‌اند و آنها را نسبت به جوامع دینی و روحانیّت بدبین ساخته‌اند و حقایق را طور دیگری در نظر آنها جلوه داده‌اند.

دوّم عدم انضباط در بعضی از جلسات دینی و عدم رعایت اصول صحیح سخنرانی و تبلیغات دینی در بعضی از این مجامع، بطوری که بتواند افکار تشنه جوانان تحصیل کرده را با تبلیغات عالی و ارزنده اسلام سیراب نماید. این دو موضوع دست به دست هم داده و بسیاری از جوانان ما را از این مجامع فراری

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۰

ساخته است.

ولی خوشبختانه در سالهای اخیر اکثر جوانان ما بیدار شده‌اند و به سوء نیّت بیگانگان که در میان آنها سمپاشی می کردند پی برده‌اند. لذا در بسیاری از جلسات دینی اکثریّت یا قسمت مهمّی را جوانان ما تشکیل می‌دهند و ما خود از نزدیک شاهد و ناظر این گونه جلسات بوده و هستیم.

در قسمت دوّم نیز تدابیری اتّخاذ شده، هم اکنون مبلّغین ورزیده‌ای که به زبان روز آشنا باشند و بتوانند عقده‌های روحی جوانان را با منطق صحیح اسلامی بگشایند کم نیستند، اگر چه اعتراف می کنیم که تعداد آنها به اندازه احتیاجات امروز ما نیست.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۱

۳- سوء استفاده از تعدّد زوجات چگونه کنترل شود؟

سؤال

درست است که هر گاه مردان رعایت اصول عـدالت و انصاف را در موضع تعدّد زوجات و طلاق بکنند- یعنی بی جهت زنان خود را طلاق نگفته و زنهای متعدّدی را سر گردان ننمایند شخصیّت و مقام و حقوق زن محفوظ مانده، توهین و ظلمی به او نخواهد شد و در بسیاری از موارد مشکلات ناشی از به هم خوردن تعادل میان تعداد زنان و مردان از این راه حل می گردد.

امّا در زمان ما که بسیاری از مسلمانها متأسّفانه مسلمان اسمی هستند و کمتر به مقرّرات مذهبی پایبندند، از قانون تعدّد زوجات سوء استفاده می‌نماینـد. در این صورت این سؤال پیش می‌آید که در اسـلام برای چنین مردان هوسباز چه پیش‌بینی‌هایی شده و چگونه سوء استفاده‌های آنان کنترل و محدود می‌شود؟

پاسخ

اصولًا قوانین هر چه هم خوب و متین باشد تا ضامن اجرا نداشته باشد کافی برای خوشبختی و سعادت افراد جامعه نخواهد بود.

گرچه ممکن است تعلیم و تربیت و ایمان به خدا بسیاری از مردم را از سوء استفاده و قانون‌شکنی باز دارد ولی در عین حال، عوامل یاد شده هیچ گاه بطور

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۲

کلّی نخواهـد توانست تمام مردم را وظیفه‌شـناس و مقرراتی بار آورد. خواه ناخواه افرادی هم پیـدا خواهنـد شـد که بر خلاف قانون رفتار کرده و از آن سوء استفاده نمایند.

بنابراین، برای تأمین عـدالت اجتماعی و حمایت از قانون و افراد سـتمدیده، مقام مسؤولی لازم است تا بر اعمال مردم نظارت کنـد و در اجرای قوانین بکوشد و آن مقام مسؤول حکومت اسلامی است.

به خاطر همین اصل است که اسـلام اختیارات وسـیعی در زمینه اجرای قوانین به حکومت اسلامی داده است که هر گاه تربیت افراد، برای اجرای قوانین و وظیفه‌شناسـی آنان نباشـد، و بخواهنـد پا از گلیم خود فراتر نهند و از قوانین دین سوء اسـتفاده نمایند، حکومت اسـلامی حق داشـته باشد برای حمایت از قانون و طرفداری از افراد سـتمدیده اقدام کند و متجاوز و سوء اسـتفاده کننده را سر جای خود بنشاند.

در این موضوع فرقی میان طلاق و تعـدّد زوجات و دیگر ابواب فقه اسـلامی نیست؛ یعنی، همان‌طور که حکومت اسـلامی در موارد جرایم و جنایات و تجاوز به حقوق دیگران طرفـدار مظلومان و دشـمن سـتمکاران و متجاوزان است، در مورد طلاق و تعدّد زوجات نیز چنـانچه بـاعث تعـدّی و اجحـاف بر زن باشـد و از این راه حقـوق و حیـثیت زن مورد تجـاوز مرد قرار گیرد، حق دارد در حـدود اختیارات خود جلو سوء استفاده مردان را بگیرد و از زنان ستمدیده حمایت کند.

بعلاوه، یک نکته را همیشه و در جمیع ابواب مختلف فقه اسلامی باید در نظر داشت و آن این که:

قوانین اسـلامماننـد حلقه‌هـای زنجیر متّصل و به هم پیوسـته است و هیـچ گاه نبایـد یکی را بـدون دیگری در نظر گرفت و آن گاه به بحث و انتقاد پرداخت، همیشه قوانین اسـلام را با محیطی که اسـلام در آن حکومت می کنـد و دسـتوراتش در آن اجرا می‌شود باید سنجید نه هر محیطی؛ مثلًا احکام حدود و دیانت اسلام،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۳

قضاوت و حکومت اسـلام و ازدواج و طلاق اسـلام را در محیطی باید مورد بررسی قرار داد که تمام مبانی حقوقی و اعتقادی اسلام

در آن کاملًا اجرا می‌شود.

روی این حساب، هر گاه تمام قوانین اسلام را آن‌طور که هست به مرحله اجرا درآورند، در آن صورت طبعاً کسی اقدام به قانون‌شکنی و تجاوز به حریم دیگران نمی‌کند و به اصطلاح مردان از قانون تعدّد زوجات، فقط زن گرفتن و از حقّ طلاق به زور زن را طلاق دادن نمی‌فهمیدند، بلکه به جمیع مقرّرات اسلام پایبند می‌شدند.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۴

۴- آیا بعد از عطسه باید صبر کرد؟

سؤال

آیا در اسلام این دستور وارد شده است که در موقع تصمیم بر انجام کاری، اگر کسی عطسه کند باید صبر کرد؟!

پاسخ

در این باره دستوری در اسلام نداریم و اساساً روح اسلام با این گونه مطالب سازش ندارد، تا آن‌جا که دستور می‌دهد هنگامی که تصمیم بر کاری گرفتید، اگر کسی فال بد زد اعتنا نکنید و بر خدا توکّل نموده به دنبال هدف روان شوید و فال بد زدن را نشانه شرک قرار داده است!

آری درباره عطسه وارد شده است که هر گاه یکی از شما عطسه کرد، در حقّ او دعا کنید و بگویید «یرحمکم اللّه رحمت خدا شامل حال شما گردد.» طرف نیز متقابلًا دعا کند و بگوید «یغفر اللّه لکم؛ خداوند شما را بیامرزد».

امّا صبر کردن و قدری مکث نمودن و یا فرق گذاردن بین یک عطسه و دو عطسه، همگی افسانه است که باید مسلمان آگاه و دانا از این افسانه‌ها بپرهیزد.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۵

۵- آیا این خوابنامه صحیح است؟

سؤال

گاه‌گاهی خوابنامه‌هایی به نام خادم باشی آستان مقدّس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشر داده می‌شود و ضمن سفارشهایی به مردم درباره پرهیز از گناهان، بشارت به ظهور امام زمان ارواحنا فداه از قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و با قید سال ظهور! داده می‌شود، آیا این خوابنامه‌ها صحیح است؟[۲۸۴] پاسخ

متأسّفانه این عمل ناپسند که بدون شک به تحریک بعضی از دشمنان اسلام و تشیّع انجام می‌گیرد، سالهاست که تکرار می‌گردد و هر سال جناب متولّی باشی! که اصولًا به این نام و نشان شاید وجود خارجی ندارد! خواب تازه‌ای می‌بیند و برای ظهور ولی عصر ارواحنا فداه تاریخ جدیدی تعیین می‌کند و وقتی غلط از آب درآمد خواب دیگری می‌بیند!

ظاهراً جاعلین این خوابها به خیال خام خود می‌خواهند بعضی از ساده‌دلان را در مورد ظهور حضرت ولی عصر (عج) متزلزل سازند، غافل از این‌که مسلمانان- هر قدر هم ساده‌دل باشند- گوش به این گونه اباطیل نمی‌دهند. تازه به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۶

فرض این که کسی چنین خوابی ببیند، از نظر مبانی مذهبی به هیچ‌وجه اعتبار ندارد.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۷

۶- سیادت از کجا آغاز شد؟

سؤال

«سیادت» از کجا شروع شده و چه کسی این لقب را بر این سلسله نهاده است؟

پاسخ

«سیادت» یک نوع شرافت معنوی است که در دودمان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وجود دارد و اساساً این موضوع عمومی است که دودمان و فرزندان شریف و برجسته به تناسب مقام بزرگ خاندان آنها، در میان تمام اقوام دارای احترام و شخصیّت خاصّی هستند؛ بنابراین، احترام و شخصیّت «سادات» در نظر ما برای همان نسبتی است که با بزرگترین شخصیّت عالم انسانیّت- یعنی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله- دارند و کلمه «سیّد» که در لغت عرب به معنای «آقا» است روی همین نظر به آنها اطلاق می‌شود و در کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه- علیهم السّلام- در مورد بعضی از اهل بیت به کار برده شده است.

ولی ناگفته پیداست که «سادات» نمی‌توانند به اتّکای این انتساب با پیغمبر صلی الله علیه و آله کوچکترین تخلّفی بنمایند و از نظر قوانین عمومی تفاوتی با دیگران ندارند.

در حقیقت «ریشه سیادت» همان عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از نظر صفات و روحیّات و اعمال است؛ آنها به خاطر شخصیّت والایشان آقا و سیّد و بزرگ

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۸

بودند و شعاع این شخصیّت تا جدّ اعلای پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی «هاشم» را شامل می‌گردد و فرزندان او نیز از این رهگذر کسب افتخار می‌کنند.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۰۹

۷- کتاب «محمّد پیامبری که از نو باید شناخت» تا چه پایه معتبر است؟

سؤال

نقاط قوّت و ضعف کتاب «محمّد پیامبری که باید از نو شناخت» را در شماره‌های مجلّه مکتب اسلام خواندیم، آیا نقاط ضعف آن

فقط در جنبه‌های مربوط به جهان تشیّع و چشم‌پوشیهای نویسنده از خدمات و شخصیّت امیرمؤمنان علی علیه السلام و مسأله خلافت بلافصل آن حضرت است، یا از جنبه‌های عمومی اسلامی در خصوص زندگانی پیامبر بزرگوار اسلام نیز نقاط ضعف و اشتباه دارد؟

پاسخ

این کتاب نقاط قوّت و ضعفی دارد؛ و نقاط ضعف آن تنها مربوط به جنبه‌هایی که با مذهب تشیّع تماس دارد نیست، بلکه احیاناً در آن مطالبی دیده می‌شود که احدی از مسلمانان به آن معتقد نیست و در هیچ‌یک از مدارک تاریخی صحیح شیعه و سنّی وجود ندارد و با موازین عقلی نیز نمی‌سازد، از جمله این‌که در بحث معراج صفحه ۲۲۵ می‌نویسد:

«در آن‌جا پیامبر بقدری به خداوند نزدیک شد که صدای قلم خداوند را می‌شنید و می‌فهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد بشر می‌باشد! ولی با

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۰

این‌که صدای قلم خداوند را می‌شنید وی را نمی‌دید، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند خداوند را ببیند ولو پیامبر باشد».

ما نمی‌دانیم نویسنده کتاب، این داستان مضحک را از کجا پیدا کرده و در کدام کتاب یا روایت ضعیف دیده است:

اولًا: خداوند جا و مکان خاصّی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او بشتابد و موضوع معراج همان‌طور که قرآن مجید تصریح می‌کند برای مشاهده آیات عظمت خدا در آسمانها بوده است «لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا الْكُبْرى»[۲۸۵] نه برای رسیدن به مقرّ حکومت خدا در بالای عرش!

ثانیاً: خدا از تمام اعمال بندگانش باخبر است و حساب همه را می‌داند، احتیاجی ندارد که تندتند اعمال بندگان خود را در بالای عرش سیاهه کند تا صدای قلم او را پیامبر گرامی اسلام بشنود حتماً قلم او هم از نوع قلم چوبی قدیم بوده که چنین سر و صدایی داشته است!- بعلاوه، اگر برای حفظ تشریفات و اتمام حجّت هم باشد، فرشتگانی که نویسندگان اعمال هستند به اندازه کافی وجود دارند، احتیاجی ندارد که خداوند متعال شخصاً مشغول نوشتن اعمال بندگان گردد!

ثالثاً: لازمه این سخن این است که خدا هم جسم داشته باشد و هم دست و پا، اینها مطالبی است که هر مسلمان فهمیده‌ای از آن تعجّب می‌کند.

البتّه قضاوت دانشمندان و نویسندگان بیگانه درباره شخصیّت و عظمت پیغمبر ما پرارزش است و باید از آن استقبال کرد، ولی اگر ما انتظار داشته باشیم دیگران جزئیات زندگی یا دستورها و تعلیمات پیامبر ما را برای ما شرح دهند سرنوشتی بهتر از این نخواهیم داشت، در عین حال کتاب مزبور نقاط قوّتی نیز دارد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۱

۸- با آن همه تشویق این همه بی‌سوادی چرا؟

سؤال

با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مردم را به علم و دانش دعوت کرده و با زبان و بیان و تقریر، از مقام علم و دانش و مبارزه با بی‌سوادی و ... مسلمانان را به فراگرفتن دانش دعوت کرده است- مع‌الوصف- چرا امروز بسیاری از مسلمانان بی‌سواد هستند؟

پاسخ

تا آن روز که مسلمانان از تعالیم عالیه اسلام انحراف پیدا نکرده بودند، علم و دانش برق‌آسا در میان آنان در حال پیشرفت بود،

گواه مـا همان کتابخانه‌ها و دانشـگاه‌های عظیم اسـلامی است که امروز در صـفحات تاریـخ منعکس است؛ در آن زمانی که وسایل چاپ و کاغـذسازی به طرز امروز اختراع نشـده بود، تنها کتابخانه مراغه چهارصد هزار جلد کتاب و کتابخانه بیت الحکمه در بغداد چهار میلیون کتاب داشت! و کتابخانه‌های سایر کشورهای اسلامی از کتابهای علمی و طبیعی مملو بود.

حتّی تـا این اواخر یعنی پیش از آن که قـدرت اسـتعمار در میـان آنها گسترش یابـد، باسواد در میان مسـلمانان زیاد بود؛ مثلًا از باب نمونه اکثریّت قریب به اتّفاق

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۲

ملّت الجزایر پیش از اسـتعمار فرانسه بـاسواد بودنـد، ولی پس از گسترش یافتن نیروهای اسـتعماری که امور به دست بیگانگان افتاد، جریان بعکس شد.

در قرون اخیر که بعضـی از سـران کشورهای اسـلامی به جان یکـدیگر افتادنـد و بیگانگان نیز دامن به این آتش نفاق زدنـد، دوران رکود و جمود مسلمانان آغاز گردید، فرهنگ مسـلمانان از توسعه و رشد بازمانده و اکثریّت ملّت مسلمان، به بی‌سوادی گراییدند و بیشتر آنها از ابتدایی‌ترین مراتب دانش (خواندن و نوشتن) محروم گردیدند.

امیدواریم بار دیگر مسلمانان با الهام گرفتن از دستورهای اسلام، نهضت علمی خود را تعقیب کنند و هم‌اکنون نشانه‌های بیداری در آنها دیده می‌شود.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۳

۹- آیا افراد خوب هم باید نماز بخوانند؟!

سؤال

می‌دانیم نمـاز مـا را از کارهـای زشت باز می‌دارد، اگر بـدون خوانـدن نماز از انجام کارهای زشت خودداری کنیم باز هم خوانـدن نماز لازم است یا خیر؟

پاسخ

نماز یک دسـتور حتمی و عمومی است، حتّی اگر کسـی فرضاً بـدون خواندن نماز کارهای زشت را ترک کند، از این قانون مسـتثنا نیست و بایـد نماز را حتماً بخوانـد؛ زیرا اگر پای این صـحبت به میان بیایـد، ممکن است عدّه زیادی به این بهانه شانه از زیر بار این دستور عالی تربیتی خالی کنند.

گذشـته از این، بـدون یـاد خـدا که مولود انجـام این فریضه بزرگ مـذهبی است، تضـمینی در مقابـل ترک کارهـای زشت نیست و آزمایشـات مکرّر نشـان داده است که افرادی که نماز نمی‌گزارنـد، هیـچ‌گاه از یک رشـته آلودگیها دور نمی‌ماننـد و لااقل مقیّـد به انجـام دادن نظـافت و طهـارت لبـاس و بـدن و غـذا نیسـتند؛ و از همه گذشـته، نماز و توجّه به خـدا در پرورش ایمان و تکامل روح انسان- حتّی انسانی که از گناهان اجتناب می‌کنـد- تأثیر شایانی دارد و او را کاملتر می‌سازد. در هر حال ما موظّفیم که بدون اسـتثنا این فریضه دینی را به جا آوریم.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۴

۱۰- آیا انسان از فرشتگان بالاتر است؟

سؤال

این که می گوییم انسان اشرف مخلوقات است، آیا مقصود این است که انسان کاملترین موجودی است که خدا خلق کرده است- بطوری که حتّی از فرشتگان هم بالاتر است؟

پاسخ

انسان و فرشتگان مانند سایر موجودات همه مخلوق خدا هستند با این فرق که انسان دارای استعدادهای فوق‌العاده‌ای است که در فرشته نیست. بعلاوه، خلقت فرشتگان طوری است که از هوا پرستی برکنارند، بر خلاف حیوانات که دارای عقل نیستند و فقط دارای شهوتند، ولی این دو نیرو در نهاد انسان سرشته شده است.

به همین جهت، انسان که دارای این دو نیروی متضاد است، مسؤولیّت وی نیز بسیار سنگین و خطرناک می‌باشد؛ بنابراین، اگر انسان از عقل پیروی نمود و خداشناس و باایمان گشت و هوسهای نامشروع خود را سرکوب نمود، از فرشته بالاتر است و چنانچه هواپرستی پیش گرفت و عقل نورانی را زیر پا گذاشت و از حقّ و فضیلت و درستی و ایمان دوری اختیار نمود، از حیوانات هم پست‌تر خواهد بود.

به همین جهت است که در قرآن مجید می‌خوانیم که خداوند متعال چون آدم

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۵

را آفرید، به تمام فرشتگان دستور داد او را سجده کنند و به آدم فرمان داد که آنچه می‌داند به اطّلاع فرشتگان برساند و در حقیقت او را معلّم فرشتگان نمود!

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۶

۱۱- آیا در کرات دیگر تمدّن و ساکنانی وجود دارد؟

سؤال

آیا در جهان بالا موجود زنده‌ای وجود دارد یا این‌که حیات مخصوص کره زمین است؟

به فرض مساعد بودن محیط کرات بالا برای زیست، آیا موجودات زنده عاقلی در آن‌جا هست که بسان ما دارای تمدّن باشند و یا این‌که تمدّن فقط در کره زمین است و در هر حال نظر اسلام و دانشمندان اسلامی در این زمینه چیست؟

پاسخ

وسعت و عظمت جهان آفرینش بقدری است که همه دانشمندان در برابر آن انگشت حیرت به دندان دارند و با این‌که از بزرگی و وسعت و تعداد کهکشانها و ستارگان و کرات اطّلاعات دقیقی در دست نیست، ولی تنها در کهکشان ما[۲۸۶] ۱۵۰۰۰۰ میلیون ستاره ثابت شمرده شده که در میان آنها تعداد قابل توجّهی شبیه خورشید ماست؛ بنابراین، با در نظر گرفتن عظمت عالم آفرینش،

بسیار بعید به نظر می‌رسد که حیات و زیست، مخصوص کره ما باشد و کرات دیگر از موجود

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۷

زنده و یا زنده عاقل بسان انسان بی بهره باشند.

هر چند به عقیده دانشمندان نجومی، احتمال وجود حیات در دیگر سیّارات محدود منظومه شمسی بسیار ضعیف است، زیرا عطارد و زهره بسیار سوزان و خفه‌کننده و مریخ سرد و مشتری و زحل در «امونیک» و «متان» غوطه‌ورند.

ولی این نوع داوریها درباره کرات منظومه شمسی نیز چندان منطقی نیست؛ زیرا اگر ما خود را در یکی از این سیّارات قرار دهیم، درباره زمین چه می‌گوییم؟ لابد یک منجّم مریخی می‌گوید: زمین ما از گاز کشنده اکسیژن احاطه شده است و او که نمی‌تواند بفهمد چگونه ساختمان بدن ما با این اکسیژن سازگاری دارد، امکان حیات را در زمین غیر قابل تصوّر فکر می‌کند!

اگر ماهواره‌هایی هم از مریخ به سوی زمین فرستاده شود مانند ماهواره‌های زمین که در فاصله سیصد کیلومتری زمین عکس‌برداری کنند، باز هیچ گونه آثار حیات در عکسها نمایان نخواهد بود!

از این نظر هیچ بعید نیست که داوریهای بعضی از دانشمندان درباره مساعد نبودن شرایط سیّارات منظومه ما برای حیات، بسان داوری منجّم مریخی باشد که از دور، زمین را برای حیات مساعد نمی‌بینند؛ زیرا ما از خصوصیّات شرایط حیات و خصوصیّات ساختمان موجودات زنده آن‌جا-/ البتّه به فرض وجود- اطلاع نداریم که آیا می‌توانند با آن شرایط در آن‌جا زندگی کنند یا نه.

در هر حال، بسیاری از دانشمندان مانند «ساگان» دانشمند آمریکایی و «شکلووسکی» عضو برجسته فرهنگستان شوروی و همچنین «والتر موسیوان» در کتاب «ما در جهان تنها نیستیم» مسلّم می‌دانند که در خارج کره زمین هم تمدّنی وجود دارد، حتی تمدّنهای عالی‌تر از تمدّن زمین؛ این دانشمندان اظهار می‌دارند که هیچ دلیل ندارد ما معتقد باشیم که تنها کوکب مسکون ما، وضع خاص و انحصاری داشته باشد؛ بلکه به احتمال قوی، هزاران منظومه شمسی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۸

همانند منظومه شمسی ما در این کهکشان موجود است.

دو دانشمند نخست می‌گویند که کهکشان ما ممکن است که دست کم هزار میلیون سیّاره قابل زیست داشته باشد و نزدیکترین و مستعدترین ستاره «اپسیلون» است و از میان هزاران هزار سیّاره، در چند تا ممکن است زندگی وجود داشته باشد و چند تا از آنها ممکن است دارای تمدّن «صنعتی پیشرفته» باشند؛ حتّی طبق گزارش رصدخانه نجوم فیزیکی «یوراکان» شوروی «از فضا علامت رادیویی پخش می‌شود که گویی مردم متمدّن از جهان دیگر، بر آن باشند که توجّه مردم کرات دیگر را به خود جلب کنند».[۲۸۷]

علم و دانش تا این نقطه پیش رفته و در سراسر جهان دانشمندان به کاوشهای علمی خود ادامه می‌دهند تا پرده از چهره حقیقت بردارند.

***

نظر اسلام در این باره بسیار روشن است و قرآن و احادیث اسلامی از چهارده قرن پیش موضوع را برای ما حل کرده‌اند، اجازه بفرمایید که پیش از آن که درباره این موضوع از نظر قرآن و حدیث سخن بگوییم، جمله‌ای پیرامون مقتضای حکمت الهی در این زمینه خاطر نشان سازیم:

از نظر یک فرد موحّد و خداشناس که آفرینش جهان را از روی حکمت خداوند می‌داند، بسیار بعید است که در میلیاردها ستاره، هیچ کدام جز کره زمین مسکون نباشد و همه حکم بیابانهای خشک و خالی و خاموش داشته باشند، نه موجود زنده‌ای، نه موجود متفکّر و باشعوری مطلقاً در هیچ‌یک دیده نشود. این احتمال با قبول اصل هدف برای آفرینش و حکیم بودن آفریدگار سازگار نیست.

قرآن مجید با بیانی روشن، به موجودات زنده در آسمانها تصریح می کند و در

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۱۹

توصیف قدرت خدا چنین می‌فرماید: «وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّمواتِ و الارْضِ وَ ما بَثَّ فِیهِمَا مِنْ دابَّهٔ؛ و از آیات اوست آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها منتشر نموده».[۲۸۸] چه بیانی رساتر از این که می گوید: خداوند در آسمانها و زمین، موجود زنده متحرّک (دابهٔ) آفریده و پخش کرده است؟

قرآن نه تنها به وجود حیات و زندگی در کرات آسمانی تصریح می کند، بلکه در برخی از آیات بروشنی تصریح می کند که در آسمانها، موجودات زنده و عاقلی هستند که بسان بشر خاکی تکلیف و وظیفه دارند و در روز بازپسین مانند بشر محشور خواهند شد، آن‌جا که می‌فرماید:

«انْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الارْضِ الّا آتِی الرَّحْمن عَبْداً؛ تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویند!»[۲۸۹] «لَقَدْ احْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدّاً؛ خداوند همه آنها را احصا کرده و به دقّت شمرده است!»[۲۹۰] «وَ کُلُّهُمْ آتیهِ یَوْمَ القِیامَهِٔ فَرْداً؛ و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می‌شوند!»[۲۹۱] این آیات سه‌گانه می‌رسانند که در آسمانها موجودات زنده و عاقل که دارای تکلیف و رستاخیزند وجود دارند و چگونگی حشر آنان، بسان بشر در روز قیامت به صورت تنهایی انجام خواهد گرفت.

از میان روایات تنها به نقل یک روایت و ترجمه آن اکتفا می کنیم:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۰

امیر مؤمنان درباره ستارگان چنین می‌فرماید: «انَّ هذِهِ النُجومُ الّتی فِی السَّماءِ مَدائِنُ مِثْلَ المَدائِنُ الّتی فِی الارْضِ مَرْبُوطهٔ کلُّ مَدینَهٍٔ إلی عُمُدٍ مِنْ نُورٍ؛ این ستارگان شهرهایی مانند شهرهای روی زمین هستند و هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور مربوط می‌باشد».[۲۹۲] سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام در دعا و نیایش خود به درگاه الهی چنین می گوید: «اللّهُمَّ إنّی اسْئَلُکَ بِکَلماتِکَ وَ مَعاقِدِ عِزّکَ وَ سُکّانِ سَماواتِک و أرْضِک ...؛ پروردگارا! من به کلمات و سخنان و مراکز عزّت و ساکنان آسمانها و زمینت سوگند می‌دهم! ...» این جمله بروشنی می‌رساند که آسمانها هم ساکنانی دارد آن هم مقرّب درگاه الهی و پاکدامن- گرچه برخی از علمای اسلام این جمله را تفسیر به ملائکه کرده‌اند، ولی دلیلی بر این انحصار نداریم.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۱

۱۲- آیا فداکاری و از خود گذشتگی امکان‌پذیر است؟

سؤال

می گویند تمام فعّالیّتهای انسان به منظور به دست آوردن یک رشته منافع مادّی و روحی و یا دفع ضرر از ناحیه جسم و روان صورت می گیرد، حتّی آن رشته از کارهای انسانی مانند کمک به بینوایان و تربیت فرزندان که جنبه عاطفی و نوع‌دوستی دارد، باز از این اصل مستثنا نیست؛ زیرا انسان از طریق کمک و ابراز محبّت و علاقه به آنان، بر روان مضطرب خود آرامش بخشیده و خویشتن را از شکنجه وجدان که نتیجه مشاهده این مناظر رقّتبار است رها می‌سازد.

با توجّه به این اصل که محرّک انسان در تمام فعّالیّتها و کارها، همان موضوع منفعت‌طلبی و سودجویی جسمی و روانی اوست، چگونه می‌شود که برخی از کارها یک نوع ایثار و فداکاری و جانبازی و از خود گذشتگی شمرده می‌شود؟

مهر و عاطفه مادر عالی‌ترین مظهر جانبازی و فداکاری است، در حالی که مادر از ابراز هر نوع مهر و علاقه به فرزند خویش لذّت می‌برد و خودداری از کمک و تربیت کودک او را شکنجه می‌دهد و ناراحت می‌سازد معالوصف- چگونه می‌توان مهر مادر را

عشق پاک و دور از هر نوع آلایش شمرد و عمل او را یک نوع جانبازی و فداکاری صد در صد نامید؟

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۲

پاسخ

این پرسش را می‌توان از دو راه پاسخ داد:

۱- مقصود از «ایثار» و «فداکاری» این است که انسان کاری را بدون «چشم داشت» و انتظار عوض از فرد یا جامعه انجام دهد، در برابر آن کاری که جنبه معامله و معاوضه دارد و شخص به منظور کسب منافع مادّی زیر بار عمل می‌رود.

فرض کنید مردی است که از مشاهده مناظر رقّتبار بینوایان و یتیمان، سخت رنج می‌برد و یا از کمک به این گروه خوشحال و شادمان می‌گردد، هر گاه همین فرد بدون ریا و تظاهر، قسمتی از زندگی خود را که از آن نیز بی‌نیاز نباشد در اختیار این گروه بگذارد، در این موقع این عمل را «ایثار» و از خود گذشتگی می‌نامند؛ درست است که این کار او را از ضربات شکننده وجدان آزاد می‌سازد و به زندگی او نشاط و شادی می‌بخشد، امّا چون او در این کار محرّک مادّی و سود دنیوی ندارد و حسّ مقابله و معاوضه او را بر این کار وادار نساخته است، از این نظر یک چنین کاری از نظر عقل و شرع، عملی شایسته و یک نوع فداکاری شمرده می‌شود.

به عبارت دیگر: در قضاوت و داوری خود که آیا کدام عمل ایثار و از خود گذشتگی است، باید انگیزه‌ها را در نظر گرفت. کارهای عاطفی و انسانی که گاهی از آن به ایثار و از خود گذشتگی و جانبازی تعبیر می‌آورند، فعّالیّتهایی است که در آن حساب و کتابی مطرح نباشد و شخص هنگام عمل، هیچ نوع سود مادّی را در نظر نگیرد و انگیزه‌های کار در درون او نهفته و در اعماق قلب او لانه گزیند و بدون تشویق و تقدیر، بدون تظاهر و ریا، بدون انتظار نفع و سود از فردی یا جامعه‌ای، آن را انجام می‌دهد.

ولی هر گاه در انجام عمل، محاسبات مادّی نادیده گرفته نشود و محرّک وی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۳

برای عمل، انتظار عوض مادّی از فردی یا اجتماعی باشد، در این صورت باید این عمل را یک نوع معامله و معاوضه نامید و شخص را یک فرد معامله گر شمرد.

۲- عشق به چیزی و یا به کسی گاهی به جایی می‌رسد که انسان غیر آن چیز و یا آن کس را فراموش می‌کند و خویشتن را به دست فراموشی می‌سپارد و کسی که خویشتن را فراموش کند، منافع خویش را نیز فراموش خواهد کرد؛ در این‌جاست که غیر از محبوب و یا مقصد، چیزی را نمی‌بیند و جز هدف مقدّسش، چیزی را نمی‌شناسد و جز به منافع محبوب خود به چیزی نمی‌اندیشد و قانون تجارت و مبادله را که در حال عادی صورت می‌گیرد و در برابر از دست دادن چیزی، چیز دیگری را به دست می‌آورد بکلّی رها می‌کند و کنار می‌گذارد و مرحله فداکاری و ایثار و از خود گذشتگی در راه هدف به جایی می‌رسد که خدمت به محبوب که عالی‌ترین لذّت روحی شمرده می‌شود و به جسم و جان او آرامش می‌بخشد نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود؛ زیرا اساساً در این حالت خود را نمی‌بیند و نمی‌شناسد تا چه رسد به لذّات مادّی و معنوی خود و این همان چیزی است که گاهی از آن به «مرحله فنا» تعبیر می‌شود.

بسیاری از پیشوایان بزرگ ما در برابر ذات خداوند چنین حالی را داشتند و همین موضوع سبب می‌شد که او را به خاطر ذات پاکش بپرستند و به خاطر ذاتش که عین کمال و جمال است، عشق بورزند و او را برای خودش بخواهند و در راه او برای خودش جانبازی و فداکاری کنند.

شاید حدیثی که از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد عبادت نقل شده است اشاره به همین حقیقت باشد، آن‌جا که می‌فرماید: «ما عَبَدْتُک خوفاً مِنْ نارِکَ وَلا طَمَعاً فی جَنَّتِکَ بَلْ وَجَدْتُک أهْلًا لِلْعِبادَةِ؛ بارالها! من تو را به منظور ترس از آتش و یا چشم طمع در بهشت نمی‌پرستم، بلکه انگیزه من برای پرستش تو، این است که تو را شایسته عبادت یافتم!»

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۴

نمونه آن، نیایش‌ها و رازها و مناجاتهای خود علی علیه السلام است؛ زیرا او در آن حالی که آنچنان غرق جمال حق و کمال بی مثال خدا می‌شد که به بیرون کشیدن پیکان تیر از پای خویش توجّهی پیدا نمی‌کرد؛ چنین کسی در حالت انجام عمل و پرستش خداوند، نمی‌تواند به سود و ضرر خویش بیندیشد؛ زیرا هر چه می‌بیند خدا می‌بیند و هر چه می‌کند به خاطر او انجام می‌دهد، نه به خاطر خویشتن.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۵

۱۳- آیا با تکامل اخلاق، نیاز بشر به دین باقی است؟

سؤال

در کشورهایی که مردم آنها روابط اجتماعی خوبی دارند و به حقوق یکدیگر تجاوز نمی‌کنند، عدالت و حسن تفاهم در میان آنان برقرار است. در چنین کشورهایی دین چه نقشی را می‌تواند به عهده بگیرد؟

پاسخ

جای شک نیست که اخلاق تا شعاع معیّنی می‌تواند جلو مفاسد را بگیرد و نظم و ترتیب را در کارهای اجتماع به وجود آورد؛ ولی آیا همین نظم ظاهری برای اصلاح یک جامعه کافی است؟ بطور مسلّم جواب منفی است؛ زیرا یک سلسله مفاسد در جامعه‌های متمدّن از بین رفته، ولی مفاسد خطرناک دیگری در آن اجتماعات به وجود آمده و در واقع مفاسد باقی است! چیزی که هست رنگ و لباس و به اصطلاح «نوع» آنها عوض شده است، چنانچه مشاهده می‌کنیم به جای دزدیهای قدیمی سر گردنه، «گانگستر بازی» و حملات مسلّحانه تاکتیکی به بانکها، ورشکستگیهای مصنوعی و انواع تجاوزها پیدا شده است! امروز در کشورهای متمدّن جهان که حسن اخلاق آنان زبانزد مردم است، آمار بچّه‌های غیر قانونی در ظرف یک‌سال از بیست هزار هم می‌گذرد! هرگاه اخلاق

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۶

می‌توانست نقش دین را به عهده بگیرد پس این همه انتحار، طلاق و ترور برای چیست؟

به قول بعضی از دانشمندان «قدر مسلّم این است که هرگاه اخلاق متّکی به ایمان به خدا باشد، در اصلاح جامعه مانند یک سلاح برنده به کار می‌رود و در غیر این صورت برندگی و قدرت آن برای ما از هر نظر مشکوک است و ما نبایست به امید یک موضوع مبهم، وسیله قطعی را از دست بدهیم» و هرگاه در برخی از کشورها تا حدّی نظم و آرامش به چشم می‌خورد مقداری از آن، آثار همان تعالیم دینی است که مردم از نیاکان خود به ارث برده‌اند.

علاوه بر آن، «دین» در عین این‌که روابط صحیح میان افراد اجتماع پدید می‌آورد رابطه دیگری نیز میان انسان و خدا برقرار می‌سازد که خود مایه تکامل انسان در تمام جنبه‌های معنوی و مادّی است و بطور مسلّم این قسمت را با اخلاق مادّی که بر اساس حفظ منافع

مادّی است نمی‌توان تأمین نمود.

البتّه بحث و گفتگو در اطراف حکومت ایمان و حکومت اخلاق دامنه‌دار است.

کسانی که می‌خواهند در این‌باره بیشتر مطالعه کنند، به کتاب «رهبران بزرگ و مسؤولیّتهای بزرگتر» مراجعه کنند.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۷

۱۴- مکتب «اصالت العمل» چه می‌گوید؟

سؤال

مکتب «اصالت العمل» چه می‌گوید و روش آنها در تحلیل مسائل فلسفی چیست؟

پاسخ

«مکتب اصالت العمل» روش دانشمندانی است که توجّه خود را فقط به مسائل حسّی و عملی معطوف داشته و از بحث در پیرامون مسائل عقلی و فکری محض خودداری می‌نمایند؛ برای این‌که روش و در ضمن خطای آنان روشن شود نظر آنها را بیان می‌کنیم:

اصولًا مسائل فلسفی (مسائل فلسفی یک سلسله مسائل کلّی و عمومی است که هرگز اختصاص به موضوع معیّنی ندارد؛ مثلًا بحث در پیرامون علّت و معلول، بحثی فلسفی است؛ زیرا این گونه مسائل در رشته مخصوصی بحث نمی‌کند، ولی بحث از آثار ظاهری اجسام (فیزیک) و یا باطنی آنها (شیمی) بحث علمی است نه فلسفی) بر دو قسم است:

اوّل: مسائلی که از قلمرو حس بیرون است و با ابزار علمی مادّی قابل آزمایش نیست و در «لابراتوار» و با ادوات مادّی نمی‌توان آنها را اندازه‌گیری

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۸

نمود، مانند تمام مسائل ماورای الطّبیعه که فقط جنبه تعقّلی دارد و باید در عالم وسیع عقل بررسی شود.

دوّم: آن سلسله بحثهای کلّی که از روی مسائل قطعی علوم طبیعی و ریاضی که متّکی به تجربه و آزمایش است می‌توان بر آنها استدلال نمود و درباره آن نظر داد.

مکتب اصالت العمل معتقد است که آن رشته از مسائل کلّی که متّکی به علوم حسّی نیست و از طریق آزمایش و دستگاههای سنجش علمی قابل اندازه‌گیری نمی‌باشد اظهار نظر درباره آنها مشکوک خواهد بود.

آنها می‌گویند: فلاسفه تعقّلی هزارها سال است که پیرامون مسائل فلسفی بحثها نموده‌اند و هنوز که هنوز است اختلافات آنها بر این مسائل یکسره نشده و گاهی دامنه اختلاف وسیع‌تر می‌گردد و این اختلاف گواه بر این است که این مسائل پیچیده‌اند و قابل حل نیستند.

این بود خلاصه نظریه پیروان این مکتب که در قرن هفدهم پایه گذاری گردیده و تاکنون طرفدارانی دارد.

دانشمندان الهی (کسانی که دایره وجود را منحصر به مادّه و انرژی نکرده و با نظر واقع‌بینی وسیع، دیده به صفحه هستی می‌گشایند) نسبت به این طرز تفکّر اشکالات زیادی دارند و با اصول علمی این نظریه را رد کرده‌اند و در این‌جا به قسمت مختصری از آن اشاره می‌شود:

این که گفته می‌شود فقط به امور حسّی باید اعتماد کرد سخنی است که حتّی پیروان این مکتب عملًا با آن مخالفند؛ زیرا آنان در

علوم، قضایا را بطور «کلّی» تلقّی می‌کنند، مثلًا می‌گویند سرعت نور در ثانیه سیصد هزار کیلومتر است؛ در صورتی که این قضیّه به صورت کلّی آزمایش نشده است و آنچه مورد آزمایش واقع شده، یک سلسله موارد مخصوص آن هم در شرایط معیّنی بوده، سپس آن را

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۲۹

با یک نوع استدلال عقلی تعمیم داده‌اند و آن این‌که:

سرعت مزبور مربوط به حقیقت نور است و شرایط هرگز در آن دخالت ندارد؛ پس نور در هر کجا باشد این سرعت را خواهند داشت.

روشنتر بگوییم: دانشمندان، آزمایشهای خود را درباره سرعت نور در شرایط مختلفی انجام داده‌اند و چون سرعت نور را در تمام این شرایط ثابت دیده‌اند از این آزمایشها، پی به یک قانون کلّی عقلی برده و ادّعا کرده‌اند که هر نوری در هر نقطه و در هر زمان که باشد سرعت ثابتی خواهد داشت، ما از این آقایان می‌پرسیم: آیا این قانون به صورت کلّی محسوس شماست، یا این‌که از چند محسوس پی به غیر محسوس برده‌اید؟ بطور مسلّم پاسخ همان دومّی است.

وانگهی، دانشمندان طبیعی در بسیاری از تئوریها و فرضیّه‌ها به یک سلسله مسائل عقلی حدسی تکیه کرده و نتایجی گرفته و می‌گیرند؛ مثلًا، دانشمندان زمین‌شناس در پیدایش زمین و طبقات مختلف آن نظریّاتی دارند که هرگز برای احدی محسوس نبوده و آنچه محسوس است همان آثاری است که نشانه یک سلسله علل می‌باشد که از طریق حدس و تفکّر به دست می‌آید.

این که می‌گویند: «دانشمندان تعقّلی، همواره بر سر این مسائل اختلاف دارند پس این مسائل قابل حل نیست» دور از حقیقت است؛ زیرا همواره چهره حقیقت با پرده‌هایی پوشیده شده است که به وسیله بحث و گفتگو تدریجاً از میان می‌رود؛ و در واقع هر یک از این اختلافها قدمی است به سوی واقع، و وجود اختلاف هرگز دلیل بر آن نیست که این دانشمندان به واقع نرسیده‌اند؛ بلکه از آن‌جا که موضوع وسیع و پراهمّیّت است هر یک از این دانشمندان قسمتی از واقع را درک کرده‌اند و هر روز حقایق تازه‌ای روشن می‌گردد. امروز بسیاری از مسائل فلسفی تعقّلی به همین صورت درآمده است و پس از طیّ مراحلی روی اصول مخصوص به خود، قطعی گردیده و به اصطلاح از مسائل فنّ فلسفه تعقّلی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۰

شمرده شده است و وجود مسائل مورد اختلاف دیگر، دلیل بر عدم پیشرفت گفتگوهای فلسفی در همه زمینه‌ها نیست.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۱

۱۵- مکتب یوگا چیست؟

سؤال

مکتب «یوگا» که علاقمندانی در هند دارد چیست؟

پاسخ

مکتب «یوگا» یک نوع تصوّف است که راه نجات را در ترک علایق مادّی و توجّه تام به روح می‌داند؛ آنان برای رسیدن به این منظور از مجاهدتهای جانکاه و ریاضتهای طاقت‌فرسا استفاده نموده و معتقدند از این طریق می‌توان نفس سرکش را آرام ساخت!

در مکتب «یوگا» بزرگترین هدف، جدا ساختن روح از دنیا و اتّصال دادن آن به عالم خودش (برهمن) و خدای عالم است و می‌گویند این کار در تنها زیستن انجام می‌گیرد!

فلسفه «یوگا» از چنگال شرک و دوگانه‌پرستی رهایی نیافته و بالاخره معتقد است آفریدگار جهان مادّه که دارای نقص و تضادّ است، غیر از آفریدگاری است که عالم ارواح و موجودات بی عیب و نقص را آفریده است!

البتّه ریاضت، مخصوص مکتب «یوگا» نیست و در هند مکتبها و مذاهبی وجود دارند که به منظور تسلّط بر نفس یا چیز دیگر به ریاضتهای شاق دست

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۲

می‌زنند؛ از این نظر کشور هند را کشور مرتاضان می‌گویند.

ناگفته پیداست که این مکتبهای افراطی از نظر اسلام مردود است. اسلام هرگز راه نجات را در ترک علایق مادّی نمی‌داند؛ بلکه علایق مادّی را با رعایت اعتدال، وسیله مؤثّری برای رسیدن به کمالات معنوی می‌شمرد و راه تسلّط بر هوسهای نفسانی را در ترک مطلق علایق مادّی نمی‌داند.

اسلام ریاضتهای شاق را مردود می‌شناسد و آنها را ممنوع ساخته است. دوگانه پرستی و هر نوع عقیده‌ای که بوی شرک بدهد، بشدّت از طرف اسلام رد شده و «اللّه» خدای یگانه آفریدگار همه جهانیان معرّفی گردیده است.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۳

۱۶- آیا سلّول زنده ساخته شده است؟

سؤال

آیا دانشمندان امروز موفّق شده‌اند «سلّول زنده» بسازند و اگر موفّق شده‌اند، آیا این موفّقیّت می‌تواند مقدّمه ساختن یک بشر کامل در خارج از رحم مادر (که طریق طبیعی به وجود آمدن انسان است) بشود؟

اگر دانشمندان روزی بتوانند بشر کامل بسازند این موفّقیّت با این اصل که «حیات و زندگی همه زندگان در دست خداوند است» چگونه سازگار خواهد بود؟!

پاسخ

با وجود کوششها و تحقیقات دامنه‌دار و آزمایشهای وسیعی که دانشمندان برای پی بردن به اسرار حیات و ساختن واحد زنده، یعنی «سلول» تاکنون به عمل آورده‌اند؛ هنوز اسرار حیات و دقایق «ساختمان سلّول» به درستی معلوم نگشته است.

وضع سلّول مخصوصاً از نظر وظایف خاصّ هر قسمت از سلّول- در به وجود آمدن و رشد حیات بسیار پیچیده و مرموز است و تا امروز این وظائف پیچیده به درستی آشکار نشده است.

دانشمندان با همه این کوششها تاکنون موفّق به ساختن سلّول زنده نشده‌اند؛

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۴

ولی نظر به پیشرفتهایی که در زیست‌شناسی هر روز به عمل می‌آید، ساختن سلّول زنده را کار محال و غیر ممکنی نمی‌دانند و هم اکنون با تمام نیرو می‌کوشند تا به این هدف نائل شوند.

ساختن انسان در خارج رحم از طریق پرورش دادن سلول زنده‌ای که به دست بشر ساخته شده، از نظر علمی چنان پیچیده و مشکل است که اظهار نظر درباره امکان آن از نظر دانشمندان ارزش علمی ندارد؛ ساختن یک انسان موقوف بر این است که اوّل بتوانند

«اسپر ماتوزوئیـد» و «اوول» را که دو سلّول اصلی تشکیل دهنده یک انسان هستند بطور مصنوعی بسازنـد؛ در حالی که این دو، سلّولهای ساده‌ای نیستند و نظر به تشکیلات خاص و بسیار پیچیده «ژنها و کروموزومها» که در این سلّول وجود دارند و صفات و خلق و خوی انسانیّت و به اصطلاح امتیازات یک انسان بر جانداران دیگر، بطور وراثت در آنها مکنون است، ساختن اسپرماتوزوئید و اوول تقریباً غیر ممکن به نظر می‌رسـد؛ زیرا ساختن یک سلول زنـده ساده غیر از ساختن سلّولی است که دهها امتیازات بـدنی و روحی یک انسان را در خود داشته باشد و پس از تکامل، یک انسان عادّی بشود!

بنابراین، جواب این سؤال که آیا بشر تاکنون موفّق به ساختن سلّول زنده شده، فعلًا منفی است.

ولی در هر حال، آنچه مهّم است این است که اگر فرضاً دانشمندان روزی بتواننـد «نطفه انسان» را بطور مصنوعی بسازنـد و از آن انسان کاملی به وجود آورند، تازه این کار اصلًا منافاتی با این اصل که «حیات در دست خداوند است» نخواهد داشت.

توضیح این که: منظور از جمله «حیات در دست خداوند است» این است که «حیات» یک پدیده غیر مادّی و نمود خاصّ‌ی از هستی است که هستی خود را مانند همه موجودات مادّی و غیر مادّی جهان از خداوند می‌گیرد؛ خداوند است

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۵

که در جهان هستی نمودی به صورت «حیات» پدید می‌آورد.

آفرینش حیات مخصوص خداونـد است، چنان که خلق هر موجود مادّی و غیرمادّی دیگر هم به دست خداونـد است، همان‌طور که هیچ دانشمندی نمی‌توانـد به یک قطعه از مادّه هستی ببخشـد نمی‌توانـد به حیات هم هستی ببخشـد، پس در هر کجا که «حیاتی» هست آن حیات را خدا داده و او آفریده است و معنای مخصوص بودن حیات به خداوند جز این نیست.

روی این حساب، اگر دانشمندان روزی سلّول زنده بسازند کاری جز فراهم نمودن مقدّمات پیدایش حیات در آن سلول نکرده‌اند؛ آنها مواد معیّنی را به نسبتی خاص و در شرایط خاصّ‌ی ترکیب می‌کنند و می‌بینند «حیات» به آنها قدم گذاشت؛ امّااین خاصیّت را چه کسی به آن مواد بخشیده است؟ مسلّماً کسی جز خدا نخواهد بود.

بـدین ترتیب، اگر انسانی هم ساخته شود، حیات خود را در تمام مراحل هستی از خـدا می‌گیرد و در هر حال آنچه که به دست دانشمندان آماده شده، جز فراهم شدن شرایط برای پیدایش حیات از طرف خدا نبوده است.

به عبارت دیگر: ایجاد سلّول زنـده به وسیله دانشمندان (اگر فرضاً در آینـده چنین چیزی عملی شود) شبیه به مونتاژ کردن قطعات مختلف اتومبیلهایی است که از خارج وارد می‌گردد. بـدیهی است سازنـده این اتومبیلها مونتاژگران نیستند، بلکه آنها هستند که قطعات آن را با کیفیّت مخصوص ساخته و پرداخته‌اند. (دقّت کنید).

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۷

۱۷- آیا قلب مرکز ادراکات است؟

سؤال

قرآن مجید تفکّر و تعقّل را به قلب نسبت می‌دهد، چنان‌که چشم و گوش را وسیله دیدن و شنیدن معرّفی می‌کند؛ حتّی جایگاه قلب را در سینه معیّن نموده، آن‌جا که می‌فرماید:

«... وَلکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ؛ ... بلکه دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌شود.»[۲۹۳] و از طرفی «فیزیولوژیستها» پس از

آزمایشـهای زیادی به این نتیجه رسیده‌اند که وسیله تفکّر مغز است و کار قلب تنها پخش خون به نقاط مختلف بدن می‌باشد و قلب بسان تلمبه خودکاری است که دائماً در حرکت می‌باشد.

پاسخ

آنچه دانشـمندان در علوم مختلف از قبیـل فیزیولوژی و روان‌شناسـی- اثبات کرده‌انـد این است که: اعصاب و مغز انسان ماننـد سایر اعضـای بـدن وظیفه خاصّ‌ی دارنـد و اعصـاب بـدن بر اثر پیوسـتگی و ارتبـاط خـاص بـا اعصاب مغز، آنچه را که از خارج دریافت می کنند به مغز مخابره می‌نمایند؛ مثلًا، هنگامی که دست ما در برابر عامل خارجی مانند آتش قرار می گیرد، فوراً اثر انعکاسـی آتش را به ستاد

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۸

فرمانـدهی ظاهری بـدن گزارش می‌دهـد؛ و یا دسـتگاه چشم که مانند یک دسـتگاه عکّاسـی آفریده شده و دارای طبقات مختلف و آبهای گوناگون است، نحوه کار آن ورود اشعّه بطور مستقیم از جسم به چشم می‌باشد و پس از عبور از پرده‌های آن تصویری در نقطه مخصوصـی از چشم به نام نقطه زرد به وجود می‌آید و اعصاب بینایی آن را به مغز می‌رساند و به این ترتیب عمل دیدن محقّق می گردد.

«فیزیولوژی» درباره فعّالیّتهای مغزی چنین می گویـد: در موقع فکر کردن سلّولهای مغزی فعّالیّتهای زیادی انجام می‌دهنـد؛ مغز بیشتر غـذا می گیرد و بیشتر موادّ فسـفری پس می‌دهـد ... و همچنین برای بقیّه اعصاب انسان که هر کدام وسیله مخصوصـی برای ادراک هسـتند، فعّالیّتهای خاصّ‌ی وجود دارد، ولی نتیجه‌ای که بسیاری از دانشـمندان از این آزمایشـها گرفته‌اند و گمان کرده‌اند که مرکز فهم و شـعور همـان سـلّولهای مغزی است؛ و یـا افکـار و علوم انسـانی همـان آثـار مـادّی است که روی اعصـاب پس از تأثیر عوامل خـارجی، ظـاهر می‌شود، صـحیح نیست؛ زیرا این آزمایشـها بیش از این را اثبـات نمی کنـد که عوامل خارجی و فعّالیّتهای عصبی در ادراک و احسـاس انسـان دخـالت دارد، و بـدون ایـن فعـل و انفعالاـت، انسـان قـادر به تفکّر و ادراک یـا دیـدن و شـنیدن نیست، و امّـااین که درک کننـده واقعی یـا به تعبیر واضـح‌تر بیننـده و شـنونده همان مادّه مغزی، و تفکّر و ادراک همان آثاری مادّی است که موقع تفکّر در سطح دماغ و روی اعصاب دیده می‌شود، ابداً صحیح نیست!

از این جهت، دانشـمندان بزرگ جهان معتقدند که فوق این دستگاه مادّی بدن، دستگاه دیگری است که با این ابزار مادّی یک نوع هماهنگی دارد و تـدبیر این دسـتگاه ظاهری به عهـده اوست و با به کار انداختن وسایل مادّی-/ مانند چشم و اعصاب- مغز می‌تواند اطّلاعـاتی از خـارج به دست آورد و در واقع درک کننـده حقیقی اوست و تمـام علوم و تفکّرات بشـر در آن متمرکز می‌باشـد و از یک چنین

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۳۹

قدرت پشت پرده به نامهای گوناگون عقل، روح و قلب تعبیر می کنند.

شکّی نیست که نوع مردم در اسـتعمالات روزمره خود کلمه «قلب» را در همـان معنـای عقـل و روح به کـار می‌برنـد و در مکالمات عرفی خود ابداً توجّهی به غیر این ندارند. ما هر روز می گوییم «در دل آرزوهایی دارم»، «قلبم از دیدن این جریان سیاه شده» و «قلبم از شـنیدن این سـرگذشت بی‌تاب گردیـد»؛ همین دانشـمند فیزیولوژیست در مکالمات معمولی خود چنین می گویـد: «دلم از دوری فرزندم تنگ شده است.»

ناگفته پیداست که منظور از این کلمه «قلب» و یا «دل» آن عضو بخصوص صنوبری شکل نیست که وظیفه مخصوصی در بدن دارد، بلکه در کتـاب لغت و فرهنگنامه‌هـا می‌بینیم که یکی از معـانی «قلب» همـان روح و نفس انسـانی است که مرکز ادراک و شـعور به شمـار می‌رود و به اصـطلاح دانشـمندان، لفـظ «قلب» به معنـای عقل و روح است. و علّت این‌که در میان این همه الفاظ، لفظ «قلب»

برای کنایه آوردن از روح انتخاب شده، این است که قلب صنوبری در انظار مردم مظهر حیات و زندگی محسوب می‌شود، زیرا آنان با کار کردن قلب و توقّف آن زنده و مرده را از هم تمیز می‌دهند. تعادل ضربان قلب و تندی آن در بیشتر اوقات نشانه صحّت و بیماری است و اثرات روحی هر حادثه در نخستین مرحله در قلب ظاهر می‌شود؛ از این لحاظ کلمه‌ای را که برای عضوی تعیین شده که آثار ظاهری حیات در آن بیشتر محسوس است درباره روح و نفس و عقل به کار می‌برند.

قرآن مجید نیز که مفردات و ترکیبات و جمله بندی آن بر طبق اصطلاح مردم است معمولًا هر موقع کلمه «قلب» را به کار می‌برد، منظور همان عقل و روح و نیروهای ادراکی است.

علاوه بر این، قراین زیادی از آیات قرآن گواهی می‌دهند که مراد از قلب همین معناست؛ اینک پاره‌ای از این قراین:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۰

۱- قرآن مجید پس از آن که اوضاع روز رستاخیز را بیان می‌کند چنین می‌فرماید:

«انَّ فی ذِلکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْب ...؛ در این تذکّری است برای آن که عقل دارد ...»[۲۹۴] ناگفته پیداست که قرآن مجید جریان روز قیامت را برای اشخاصِی وسیله تذکّر دانسته است که دارای قلب باشند. اگر مقصود از قلب همان عضو خاص باشد این عبارت صحیح نخواهد بود، زیرا همه مردم دارای این عضو خاص هستند، ناچار باید گفت منظور همان عقل و قدرت تفکّر است.

۲- قرآن شریف قلب را مرکز یک رشته صفات و روحیات خاص می‌داند که بطور مسلّم مربوط به این قلب مادّی نیست، بلکه از اوصاف همان روح انسانی است؛ مثلًا، بعضی از قلبها را «قسی» و بعضی دیگر را «بیمار» و گاهی «نابینا»، «مهر خورده» و «بسته شده» معرّفی می‌نماید. قرآن قلب را مرکز طهارت، ایمان، تاریکی، کفر و وسیله کسب سعادت و شقاوت قلمداد می‌کند و نجات و سعادت را به قلب سالم اختصاص می‌دهد.[۲۹۵] بدیهی است این اوصاف و حالات از صفات روح انسان است، زیرا قساوت، سنگدلی، بیماری و نابینایی در این قلب مادّی تصوّر ندارد، اینها نشانه خوبی است که مراد از قلب همان روح است که در عرف مردم نیز در این معنا به کار برده می‌شود.

از بیان گذشته، معنای آیه‌ای که در سؤال تذکّر داده شده است روشن گردید؛ زیرا اگر چه قرآن تعقّل را به قلب نسبت داده و جایگاه آن را در سینه معیّن کرده است، ولی چنان‌که روشن گردید قلبی که در سینه قرار گرفته، در اصطلاح قرآن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۱

و تعبیرات معمولی کنایه از روح و عقل است و علّت این تعبیر همان ارتباط زیاد قلب صنوبری با روح و ظهور و انعکاس حالات روحی و حیات و مرگ در قلب می‌باشد.

قرآن نه تنها «قلب» را کنایه از عقل و روح می‌گیرد بلکه گاهی لفظ «صدر» (سنیه) را نیز در این مورد به کار می‌برد آن‌جا که می‌فرماید: «آیا سینه تو را وسیع نساختیم»[۲۹۶] یا «کسی را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای قبول اسلام وسیع می‌سازد»[۲۹۷]؛ بدیهی است سینه معمولی انسان هرگز با قبول و عدم قبول اسلام گشاد و تنگ نمی‌شود، بلکه کنایه از همان توسعه و بزرگی روح است ولی از آن‌جا که محیط سینه مرکز ظهور انعکاسهای حیاتی است، از این نظر با جمله یاد شده تعبیر می‌آورند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۳

۱۸- چرا مکّه را «امُّ الْقُری» می‌گویند؟

سؤال

از تفاسیر و اخبار استفاده می‌شود نخستین قسمت از زمین که پیدا شده «امُّ الْقری»- سرزمین مکّه- و بعد از آن سایر قسمتها بوده

است. این موضوع با عقیده دانشمندان امروز که می‌گویند زمین سیّاره‌ای است که یک دفعه از خورشید جدا شده چگونه سازش دارد؟

پاسخ

دانشمندان زمین‌شناسی درباره پیدایش زمین و دورانهای تحوّل آن چنین یادآور شده‌اند که کره زمین پس از جدا شدن از خورشید و سرد شدن، نخست در معرض سیلابها و بارانهای شدید قرار گرفته و سطح آن تماماً از آب پوشیده بوده است؛ تدریجاً چین‌خوردگی‌ها زیاد شده و آبها در نقاط گود و عمیق قرار گرفته و دریاها را تشکیل داده و خشکیها کم‌کم سر از آب بیرون آورده است.

ممکن است مسأله پیدایش سرزمین مکّه پیش از سایر قسمتهای زمین، اشاره به همین سر برداشتن از آب و پیدایش خشکیها باشد؛ یعنی، نخستین قسمتی که از آب خارج شد، مناطق استوایی زمین از جمله مکّه بوده است.

بنابراین، روایات مزبور با عقیده دانشمندان درباره پیدایش زمین هیچ‌گونه

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۴

منافاتی ندارد؛ زیرا منظور از پیدایش سرزمین مکّه جدا شدن از خورشید نیست بلکه پیدا شدن از زیر آب و قابلیّت پیدا کردن برای سکونت است.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۵

۱۹- چرا روزهای مذهبی مطابق فصول سال نیست؟

سؤال

حضرت علی علیه السلام در نوزدهم ماه مبارک رمضان که (مثلًا) در زمستان بوده ضربت خورده است، (این را هم می‌دانیم که سال قمری با شمسی در حدود یازده روز تفاوت دارد) ولی حالا ملاحظه می‌کنیم که نوزده رمضان گاهی در زمستان و گاهی در تابستان و گاهی در پاییز و بهار واقع می‌شود، پس در این صورت ماه قمری صحیح نیست و تاریخ دقیق را نشان نمی‌دهد و همچنین در موارد سایر روزهای سوگواری و عیدهای مذهبی این اشکال پیش می‌آید که گاهی در پاییز و گاهی در بهار و یا در فصول دیگر واقع می‌شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی ؛ ص۶۴۵

پاسخ

اساساً سال و ماه یک موضوع قراردادی برای منظّم شدن امور اجتماعی است، منتها برای این که قرارداد ریشه طبیعی هم داشته باشد و اشتباهی در آن واقع نشود آن را منطبق بر حرکت کواکب آسمان کرده‌اند.

بعضی مقیاس محاسبه سال و ماه را گردش آفتاب (یا صحیح‌تر گردش زمین به دور آفتاب) قرار داده‌اند و نتیجه آن همان «سال شمسی» است که منطبق بر فصول چهارگانه می‌باشد.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۶

بعضی هم مبدأ آن را «گردش ماه» به دور زمین قرار داده‌اند که با فصول چهارگانه که نتیجه مستقیم گردش آفتاب است، منطبق نمی‌شود.

نتیجه این‌که، اگر ماههای قمری بر فصول سال تطبیق نکند ایرادی بر آن نیست؛ زیرا مقیاس سنجش آن، گردش آفتاب و فصول چهارگانه نبوده است. و اگر ما در برگزاری مراسم سوگواری و جشن، رعایت فصول را نمی‌کنیم برای این است که مقیاس ما در این مراسم همان ماههای قمری است که مطابق با گردش ماه است و آنچه مورد نظر ماست این است که حادثه مزبور در چه روزی از ماه قمری واقع شده است. نه فصلی که در آن واقع شده است.

این را هم می‌دانیم که تنظیم تمام تواریخ اسلامی بر طبق همین ماه قمری است.

اتّفاقاً ماههای قمری که ماه مذهبی ماست از جهاتی بر ماههای شمسی امتیاز دارد:

از جمله، محاسبه ماههای قمری است که برای اکثر مردم از ماههای شمسی آسان‌تر است، بطوری که حتّی مردم بیابانگرد می‌توانند حساب ماههای قمری را داشته باشند ولی برای محاسبه ماههای شمسی حتماً «تقویم» لازم است.

به عبارت دیگر: معمولًا می‌توان به وسیله ماههای قمری آغاز و پایان و حدود تقریبی هرماه را تعیین نمود بطوری که اگر به قرص ماه نگاه کنیم تقریباً می‌توانیم بدانیم چند شب از ماه گذشته است، ولی در ماههای شمسی (برجها) تعیین ایّام ماه برای کسانی که تقویم ندارند به هیچ وجه ممکن نیست حتّی آغاز و پایان ماه نیز بدون آن، امکان ندارد؛ فقط محاسبات نجومی از عهده این کار برمی‌آید؛ در حالی که تقویم ماههای قمری صفحه آسمان است و مطالعه طلوع و غروب ماه و هلال و تربیع و بدر برای همگان ممکن است و اگر این ماهها بر فصول سال تطبیق نمی‌کند، در برابر آن همه مزایا، ایرادی بر آن نمی‌تواند باشد.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۷

۲۰- سند دعای ندبه چیست؟

سؤال

آیا دعای ندبه سند قابل ملاحظه‌ای دارد؟

پاسخ

دعای ندبه، دعایی است که از نظر محتوا مستدل، عالی، فصیح، گیرا، عاطفی و حماسی است، و در صورت آگاهی کامل خواننده، می‌تواند الهام‌بخش برای اصلاح وضع اجتماعی و مبارزه با ظلم و فساد گردد و جهشی به سوی اهداف بزرگ انسانی باشد.

امّا نمی‌دانیم چرا این دعا مورد حملات ناآگاهانه بعضی قرار گرفته، گاهی به عبارات و گاهی به سند آن حمله می‌کنند، در حالی که نه مضمون آن کمترین ایرادی دارد و نه سند آن «در حدود یک دعا» می‌تواند مورد خدشه قرار گیرد.

در صفحات آینده به خواست خدا روشن می‌سازیم که تهمت مشابهت عبارات دعا با عقاید فرقه کیسانیّه تا چه حد بی‌پایه است. در این‌جا لازم است نخست به ایرادی که بر یکی از فقرات آن شده و پاسخ آن، اشاره کرده سپس به شرح اسناد آن بپردازیم:

بعضی ایراد می‌کنند که جمله «وَ عَرَجْتَ بِرُوحِهِ الی سَمائِکَ روح او را به آسمانها بردی» با عقیده شیعه سازگار نیست؛ زیرا معراج تنها جنبه روحانی

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۸

نداشته است.

در حالی که اگر به منابع اصلی دعا باز گردیم، ایراد برطرف می‌گردد، زیرا این دعا را پیش از همه در کتاب «مزار کبیر» تألیف محمّدبن جعفر المشهدی که از علمای قرن ششم است می‌بینیم و در کتاب او جمله مزبور به این صورت آمده است «وَعَرَجْتَ بِهِ الی سَمائِکَ او را به معراج به آسمانها بردی» و اثری از کلمه روح در آن نیست. (دقت کنید)

دوّمین متن قدیمی که این دعا در آن دیده شده کتاب «مزار قدیم» است که مؤلّف آن در قرن ششم می‌زیسته و در این کتاب عبارت نیز به همان صورت است «وَعَرَجْتَ بِهِ الی سَمائِکَ .

تنها در کتاب سوم یعنی کتاب «مصباح الزّائر» تألیف سیدبن طاووس کلمه «بروحه» دیده می‌شود و تازه مرحوم صاحب مستدرک حاجی نوری در کتاب «تحیهٔ الزّائر» می‌گوید: من خودم در بعضی از نسخه‌های کتاب مصباح الزّائر «عرجت به» دیدم.

نتیجه این‌که، در دو متن از سه کتابی که سند دعای ندبه از آنها نقل شده، کلمه بروحه ندارد و «به» دارد و در متن سوّم نیز دو نسخه مختلف وجود دارد، منتها چون در نسخه «مصباح الزّائر» که نزد مرحوم علّامه مجلسی وجود داشته کلمه «بروحه» بوده و کتب دعای امروز غالباً از آن گرفته شده، این بحث را برانگیخته است در حالی که در متون متعدّد قدیمتر از آن اثری از کلمه «بروحه» نیست.

به هر حال متن اصلی و صحیح‌تر این دعا کلمه «بروحه» ندارد.

سند این دعا

این دعا همان‌طوری که در بالا اشاره شد، در سه کتاب معروف و معتبر قدیمی آمده است:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۴۹

۱- کتاب مزار کبیر تألیف محدّث و دانشمند معروف قرن ششم محمّدبن جعفر المشهدی.

۲- کتاب مزار قدیم که مؤلّف آن از دانشمندان معاصر- مرحوم طبرسی- نویسنده کتاب احتجاج است (قرن ششم).

۳- کتاب مصباح الزّائر تألیف سید رضی الدّین بن طاووس که از زهّاد و بزرگان محدّث قرن هفتم است.

مرحوم علّامه مجلسی نیز در جلد ۲۲ بحارالانوار صفحه ۲۶۲ آن را از کتب بالا نقل کرده است.

در هر سه کتاب، دعا از «محمّدبن علیّ‌بن یعقوب بن اسحاق بن أبی قرّه» و او از «محمّد بن حسین بن سفیان البزوفری»[۲۹۸] که در زمان غیبت صغری می‌زیسته است و قاعدتاً به وسیله مکاتبه از طریق نوّاب، با امام علیه السلام تماس گرفته است و او از حضرت مهدی صاحب الامر علیه السلام نقل می‌کند که دستور دادند این دعا را بخوانند.

نفر اوّل یعنی «محمّدبن علی بن یعقوب» طبق کتب تراجم و رجال از علما و روات شیعه و از افراد ثقه و مورد اطمینان است و دارای تألیفات متعددی می‌باشد و نفر دوّم «محمدبن حسین بن سفیان بزوفری» از اساتید شیخ مفید است.

شیخ مفید هنگامی که نام این استاد خود را می‌برد از او به نیکی و تجلیل یاد می‌کند.

جالب توجّه این‌که، دانشمند بزرگوار نویسنده کتاب «الذّریعهٔ» در جلد هشتم، صفحه ۱۸۴، می‌نویسد که این شخص (محمّدبن حسین بزوفری) کتاب

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۰

دعایی تألیف کرده که دعای ندبه در آن هست.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که سند دعا به افرادی برمی‌گردد که همه ثقه و یا شناخته شده‌اند و هیچ شخص مجهول و ناشناسی در سند دعا نیست.

علاوه بر این، بفرض این‌که این دعا مجهول باشد، باز طبق قاعده معروفی که در اصول داریم به نام «قاعده تسامح در ادلّه سنن» (یعنی در عین این‌که در سند روایات مربوط به احکام واجب و حرام باید سختگیری و موشکافی زیاد کرد در ادلّه مستحبّات لازم

نیست سختگیری نمود، چه این‌که مستحبّات اعمالی هستند که انجام آنها واجب نیست و ترک آنها حرام نمی‌باشد) در این سند این دعا نیز نمی‌توان سختگیری کرد.

مطابق این قاعده معروف که متّکی به احادیث زیاد و معتبری هست، فقهای اسلام هیچ‌گاه درباره سند مستحبّات و دعاها ایراد نمی‌گرفتند و به همین اندازه که در کتابی مشهور نقل شده بود و مضمون صحیحی داشت قناعت می‌کردند. به همین دلیل مدرک بسیاری از دعاهای مشهور که امروز در دست ماست گاهی یک حدیث مرسل بیش نیست.

در هر صورت، طبق مدارک فوق، سند دعای ندبه چیزی نیست که قابل ایراد باشد و سرچشمه ایراد عدم آگاهی بر مطالب فوق بوده است.

***

جالب این‌که، آقایی در کتاب خود نوشته است هر کس سندی برای دعای ندبه پیدا کند، ده‌هزار تومان به او خواهد داد. باید به ایشان با نهایت ادب گفت لااقل یک دهم از مبلغ مزبور را پس از مطالعه این سطور به فقیران و مستمندان بدهد و تصمیم بگیرد در آینده گرد این سخنان غرورآمیز نگردد.[۲۹۹]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۱

۲۱- استخاره چیست؟

سؤال

چگونه ممکن است انسان مقدّرات و سرنوشت خود را به دست استخاره بسپارد و با تفّال به قرآن و یا دانه‌های تسبیح تکلیف خود را تعیین کند؟

پاسخ

اولًا: «استخاره» در لغت به معنای «طلب خیر از خداوند کردن» است؛ خداوندی که جهان آفرینش در قبضه قدرت اوست، آفریدگاری که سرنوشت تمام موجودات جهان از او سرچشمه می‌گیرد و می‌تواند بنده خود را با نیکیها رهبری نماید.

معنای این نوع استخاره این است: هنگامی که انسان می‌خواهد کاری را انجام دهد لازم است با نهایت دقّت و توجّه، تمام مقدّمات کار را تا آن‌جا که ممکن است فراهم سازد و از آنچه موجب ضرر و زیان است بپرهیزد، سپس از صمیم قلب از خداوند بخواهد او را در این راه موفّق کند و نفع و خیر نصیب او سازد. خلاصه این‌که، وقتی انسان دست به یک کار بزرگ می‌زند و سرانجام کار روشن نیست، پس از انجام کارهای لازم که در پیشرفت او دخالت دارد، باید در این حال خدا را بخواند، و از او بطلبد که وی را در این کار از هر نظر پیروز گرداند و او را در رسیدن

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۲

به مقصود رهنمون گردد.

این همان استخاره به معنای «طلب خیر از خدا کردن» است که روایات صحیح و معتبری دارد. این نوع استخاره نه احتیاج به قرآن دارد و نه تسبیح، بلکه یک توجّه باطنی است که انسان می‌تواند هر روز دهها مرتبه آن را انجام دهد.

در روایات می‌خوانیم: «مَا إسْتَخَار اللّهَ عَبْد مُؤْمِنُ الإخَار اللّهُ لَهْ؛ هیچ بنده باایمانی از خداوند طلب خیر نکرد، مگر این‌که خداوند خیر را برای او فراهم ساخت!»

نتیجه این‌گونه استخاره این نیست که انسان تردید خود را به وسیله استخاره رفع کند، بلکه غرض از آن این است که پس از انجام

تدابیر صحیح، از خداوند خیر و نفع بخواهد و ناگفته پیداست هیچ موحّدی نمی‌تواند تأثیر خواست و کمک خداوند را در هیچ امری انکار کند و در وسعت قدرت او شکّ و تردید نماید. این توجّه، به انسان باایمان نیرو و توان می‌بخشد که در برابر مشکلات کارها ایستادگی کند و با تکیه کردن به نیروی لایزال الهی پیش رود.

ثانیاً: درباره استخاره‌هایی که امروز مرسوم است هرگز مطلب آن طور نیست که در سؤال تصوّر شده است- انسان مقدّرات خود را به دست تسبیح بسپارد- بلکه لازم است پیش از استخاره جهات زیر در نظر گرفته شود:

۱- استمداد از عقل و فکر: خداوند بر بندگان منّت گذارده و آنها را با نیروی عقل مجهّز ساخته است. عقل می‌تواند در بسیاری از موارد سرانجام کار را از نظر سود و زیان روشن سازد و تشخیص دهد کدام یک از انجام و ترک، مصلحت است؛ در این موارد هرگز استخاره به تسبیح و قرآن مورد ندارد.

۲- مشورت با افراد مطّلع: اسلام بقدری به مسأله مشورت اهمّیّت داده که آن را از علائم ایمان دانسته است. قرآن مجید می‌فرماید: «وَ امْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست.[۳۰۰] و نیز خداوند به پیامبر خود

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۳

دستور می‌دهد که در کارهای مهم با یاران خود مشورت کند: «وَ شاوِرْهُمْ فِی الامْرِ؛ با آنان مشورت کن!»[۳۰۱] در این صورت هرگاه نظر قاطعی از افراد با تجربه در کاری ابراز گردید، دیگر موردی برای استخاره باقی نمی‌ماند.

امّا در صورتی که ابهام کار از طریق عقل خود انسان و از راه مشورت گشوده نشد و مطلب ابهام و پیچیدگی پیدا کرد، در این موقع انسان در حالت تحیّر و تردید فرو می‌رود و یک حال بلاتکلیفی، توأم با ناراحتی برای او پدید می‌آید.

نخستین فایده استخاره با قرآن یا تسبیح در این موقع این است که آن حالت تحیّر را از بین می‌برد و انسان را از تردید و دو دلی رنج دهنده‌ای راحت می‌کند.

دیگر این‌که، معنای استخاره در این هنگام این است که از خداوند می‌خواهد خیر و صلاح او را از این راه نشان دهد. اکنون که بنده‌اش تمام درها را به روی خود بسته دیده است از صمیم قلب و با خلوص تمام از پروردگار خود می‌خواهد او را از این راه به آنچه صلاح در آن است- اعم از فعل و ترک- راهنمایی بفرماید.

مسلّماً توجّه به خدا توأم با خلوص نیّت در این حالت مؤثر است. چه مانعی دارد که خداوند از این راه خیر و صلاح او را نشان دهد؟

فرض کنیم این شخص متحیّر استخاره نکند آیا می‌تواند خود را از یکی از فعل و ترک باز دارد؟ بطور مسلّم نه، بالاخره در این موقع یا آن کار مورد نظر را انجام می‌دهد، یا انجام نمی‌دهد. چه بهتر که در این حالت، در انتخاب یکی از دو طرف، توجّهی قلبی به خدا پیدا کند و از او بخواهد که آنچه مصلحت است برای او از طریق استخاره معیّن فرماید. مسلّماً به هنگام انتخاب آن- از این راه- با قاطعیّت و اطمینان بیشتری به راه خود ادامه می‌دهد و آن نیز در پیروزی او مؤثر است.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۵

۲۲- چرا ماههای قمری با هم متفاوت است؟

سؤال

می‌دانیم زمین به دور خورشید و ماه به دور زمین می‌چرخد و این گردش حساب معیّنی دارد، ولی چرا بعضی از ماههای قمری ۲۹ روز و برخی ۳۰ روز است؟

پاسخ

ماه ظرف ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و چهل و چهار دقیقه و سه ثانیه به دور زمین می‌چرخد که این مدّت کمتر از ۳۰ روز است. از این نظر قسمتی از ماههای قمری ۲۹ روز و بعضی ۳۰ روز می‌باشد. زیرا مقدار زیادتر از بیست و نه روز (یعنی ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه) در ماههای متوالی، روی هم یک روز تمام را تشکیل می‌دهند، از این نظر گاهی ماه قمری ۳۰ روز تمام می‌شود.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۶

۲۳- آیا ممکن است دو ماه قمری متوالی ۲۹ روز باشد؟

سؤال

به سؤال گذشته که: «چرا برخی از ماههای قمری ۲۹ روز و برخی دیگر ۳۰ روز است؟» چنین پاسخ داده شد: «گردش ماه به دور زمین در مدت سی روز تمام نیست بلکه در ظرف ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه است؛ از این نظر، قسمتی از ماههای قمری ۲۹ روز در ماههای متوالی با هم ضمیمه شده، یک روز را تشکیل می‌دهند و از این نظر گاهی ماه قمری ۳۰ روز تمام می‌شود». طبق پاسخ یاد شده، سؤالی به شرح زیر مطرح می گردد که:

آیا می‌توان گفت که هیچ‌گاه نباید دو ماه قمری متوالی ۲۹ روز باشد، زیرا به ملاحظه اضافه شدن مقدار زاید از ۲۹ روز به ماه بعد، باید ماه دوم همیشه ۳۰ روز تمام باشد نه کمتر، در صورتی که گاهی دو ماه پی در پی ۲۹ روز می‌شود؟

گذشته از این، اگر دو ماه پی در پی ۳۰ روز تمام باشد، نباید ماه سوم از ۲۹ روز تجاوز کند؛ پس هر گاه هلال غیر قابل رؤیت شود، باید بعد از گذشتن دو ماهی که ۳۰ روز حساب شده است، ماه سوم را ۲۹ روز قرار دهیم، با این‌که در کتب فقها دیده می‌شود که باید در هر ماه را ۳۰ روز حساب کنیم- مگر این‌که یقین به کمبود ماه پیدا شود.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۷

پاسخ

می‌دانیم که مدّت هر ماه قمری مبنی بر یک دوره گردش ماه به دور زمین است.

از آن‌جا که منجّمان مجبورند عدد ایّام هر ماه را با عدد صحیح بیان کنند- زیرا در ثبت تاریخ وقایع نمی‌توان از روز سی‌ام ماه، نصفش را متعلّق به ماه قبل گرفت و نصف دیگرش را به ماه بعد داد ناچار ماه قمری باید حداقل ۲۹ روز و حداکثر ۳۰ روز تمام حساب شود. در این صورت منجّمان به دو نوع ماه قمری قائل شده‌اند:

۱- ماه حسابی

۲- ماه هلالی

چون مدّت یک ماه قمری ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه و ۳ ثانیه، از ۲۹ روز زیادتر است و این کسر بیشتر از نصف شبانه روز می‌باشد، لذا ماه اوّل سال را (محرّم) ۳۰ روز می گیرند و ماه دوم (صفر) را ۲۹ روز و به همین ترتیب تمام ماههایی را که در مرتبه فرد (۳، ۵، ۷، ۹، ۱۱) واقع می‌شوند ۳۰ روز و ماههایی که در مرتبه زوج می‌باشند ۲۹ روز محسوب می‌دارند و اینهارا «ماه حسابی» می گویند؛ بنابراین، هرگز دو ماه متوالی ۳۰ روز و یا دو ماه متوالی ۲۹ روز نیست، بلکه همواره به ترتیب ۳۰ در ماه نخست و ۲۹ در ماه بعد و به همین ترتیب تا آخر حساب می‌شود؛ ولی منظور از «ماه هلال»، ماهی است که به وسیله رؤیت هلال با چشم، ثابت می‌شود و مدار

احکام اسلامی بر همین ماه استوار است.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که: «چرا فقها «ماه حسابی» را معتبر ندانسته‌اند؟»

از آن‌جا که در دستورات و روایات اسلامی رؤیت هلال موضوع برای روزه گرفتن و یا افطار کردن، معرّفی شده است، چنان که در روایات ما وارد شده:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۸

«صُمَّ لِلرُّؤيَةِ وَافْطِرْ لِلرُّؤيَةِ؛ با رؤیت هلال روزه بگیرید و با رؤیت هلال افطار کنید»، مدّت هر ماه هلالی را از رؤیت هلال تا رؤیت ماه بعد می‌دانند؛ نه به محاسبه ۳۰ روز و ۲۹ روز.

امّا، در اثر یک حرکت نوسانی خفیف که در ماه هست، ممکن است چند ماه متوالی- حداکثر چهار ماه ۳۰ روز باشد: یعنی، ماه در کمتر از این مقدار دیده نشود؛ و ممکن است سه ماه متوالی ۲۹ روز باشد؛ یعنی در ۲۹ روز بطور متوالی دیده شود.[۳۰۲]

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۵۹

۲۴- عاشورا چه روزی بوده است؟

سؤال

واقعه کربلا در چه فصل و در چه روزی از سال شمسی بوده است؟

پاسخ

از تقویمها معلوم می‌شود که روز عاشورای سال ۱۳۹۰ هجری قمری مطابق با ۲۷ اسفند ۱۳۴۸ شمسی بوده و می‌دانیم که واقعه جانسوز کربلا در سال ۶۱ هجری قمری بوده است، بنابراین می‌گوییم: ۱۳۲۹/ ۶۱-/ ۱۳۹۰

از طرفی مقدار یک سال شمسی به حسب عدد اعشاری ۲۴۲۲/ ۳۶۵ روز است و یک سال قمری به حسب عدد اعشاری ۳۶۷۰/ ۳۵۴ روز است پس تفاوت ایّام این دو ۸۷۵۲/ ۱۰ خواهد بود. بنابراین تفاوت ایّام تمام این سالها (۱۳۲۹ سال) چنین می‌شود:

۱۴۰۸/ ۱۴۴۵۳/ ۱۳۲۹* ۸۷۵۲/ ۱۰ یعنی در مدت ۱۳۲۹ سال، مبدأ سال قمری به اندازه ۱۴۰۸/ ۱۴۴۵۳ روز نسبت به سال شمسی جلو می‌افتد که برای تطبیق آن دو باید به عقب برگردیم؛ به این ترتیب:

روز ۲۰۸+/ ۳۹ سال/ ۲۴۲۲/ ۳۶۵: ۱۴/ ۱۴۴۵۳

بنابراین باید همین ۲۰۸ روز را بر عاشورای سال ۱۳۹۰ بیفزاییم تا منظور حاصل شود و چون ماههای شمسی بعد از اسفند تا شهریور مطابق تعدیل قانونی،

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۰

هم ۳۱ روز است پس: ۲۲ روز+/ ۶ ماه/ ۳۱: ۲۰۸ و چون ۶ ماه و ۲۲ روز بر ۲۷ اسفند بیفزاییم به بیستم مهر خواهیم رسید.

بنابراین با تقریب جزئی می‌توان گفت که «عاشورای سال ۶۱ مطابق با بیستم مهرماه» بوده است.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۱

۲۵- نویسندگان «کتب اربعه» چه کسانی بودند؟

سؤال

در کتابهای مذهبی می‌خواهیم که برای شیعه «چهار کتاب» مهم و معتبر و با ارزش وجود دارد که از روز نگارش تاکنون، مرجع علما و بزرگان در اصول عقاید و مدرک احکام و فروع علمی برای مراجع تقلید می‌باشند؛ این چهار کتاب در میان کتابهای دیگر شیعه امتیاز خاصّی دارند. لطفاً اطّلاعات فشرده‌ای درباره این کتاب و اسامی نویسندگان آنها در اختیار ما بگذارید:

پاسخ

پس از درگذشت پیامبر عالیقدر اسلام، شیعیان علی علیه السلام به پیروی از خود آن حضرت، به ضبط احادیث پیامبر و جانشینان وی همّت گماردند؛ آنان (بر خلاف اهل تسنّن، که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان عمربن عبدالعزیز یعنی قریب نود سال از نوشتن احادیث پیامبر خودداری نمودند) با پشتکار فوق العاده‌ای به ضبط و نقل احادیث پیامبر و جانشینان او پرداخته و در مدّت ۲۵۰ سال- از آغاز درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام- کتابهای زیادی پیرامون علوم مختلف اسلامی نوشته و از خود به یادگار گذارده‌اند.

تا آن‌جا که امروز محّققان بزرگ با دلایل زنده و گویایی ثابت کرده‌اند که اکثر و

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۲

یا همه پایه‌گذاران علوم اسلامی شیعه بوده و آنان نخستین افرادی بودند که راه این دانشهای اسلامی را به روی بشر گشوده‌اند[۳۰۳] و برای آشنایی با نام و خصوصیّات این کتابها به فهرستهایی که از طرف دانشمندان شیعه در قرون اسلامی نوشته شده است و بالاخص به کتاب نفیس «الذّریعه»[۳۰۴] مراجعه فرمایید.

تنها حضرت صادق علیه السلام در دوران فترتی که هنوز دولت عبّاسی قدرت به خود نگرفته بود، توانست چهار هزار شاگرد که امروز چهار صد کتاب از آنان به یادگار مانده است تربیت کند.

پیش از حضرت صادق علیه السلام پدر بزرگوار او- حضرت باقر علیه السلام- در سالهای کشمکش بنی امیّه و بنی عبّاس و ایّام انقلاب و نهضت‌های دامنه‌دار برای برانداختن حکومت جبّار بنی امیّه، موفّق شد شاگردان برجسته‌ای را تربیت کند و همچنین تربیت یافتگان سایر پیشوایان دین مانند حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا- علیهماالسّلام- آثار و کتابهای گرانبهایی که محتویات آنها را از پیشوایان معصوم گرفته بودند، به یادگار گذاردند.

این کتابها که علوم و سخنان اهل بیت علیهم السلام در آنها گرد آمده بود، بوسیله دانشمندان شبیه تکثیر شده و برای فهم معانی و حلّ معضلات آنها کلاسهایی به نام کلاسهای حدیث تشکیل می‌شد و نسخه‌های آنها در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی ایران و بغداد[۳۰۵] فراوان بوده است.

اکنون پس از این پیشگفتار فشرده، می‌خواهیم با نویسندگان «کتب اربعه» آشنا شویم:

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۳

۱- کلینی متوفای سال ۳۲۸

در دوران غیبت صغری، نخستین عالم و دانشمند بزرگی که به جمع و تنظیم بسیاری از کتابهایی که در عصر معصومین علیهم السلام نوشته شده بود، پرداخت و قسمتی از آنها را با نظم خاصّی در کتابی گرد آورد، مرحوم ثقهٔ الاسلام محمّدبن یعقوب کلینی رازی بود. وی در دوران حیات حضرت عسکری علیه السلام چشم به دنیا گشود و در آخرین سال غیبت صغری و یا یک سال قبل از آن (۳۲۸- ۳۲۹) دیده از جهان بربست. کتابی که از او به یادگار مانده است همان کتاب «کافی» است که از نظر صحّت و اتقان حائز اهمّیّت فراوان بوده و پس از قرآن و نهج‌البلاغه مهمترین کتاب شیعه به شمار می‌رود.

وی در تألیف این کتاب، رنج فراوانی کشیده و رنج سفرهایی را بر خود هموار نموده است و مجموع احادیث آن ۱۶۶۱۹۹ حدیث است و این تعداد متجاوز از احادیث «صحاح ستّه» می‌باشد[۳۰۶] و این کتاب بر دو بخش تقسیم می‌شود، یک قسمت از آن مربوط به اصول عقاید و بخش دیگر آن مربوط به احکام و فروع است.

قسمت اصول این کتاب، نمونه روشنی از علوم و معارف اهل بیت است و سند زنده‌ای برای امامت و جانشینی آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. در این بخش بسیاری از مسائل فلسفی و کلامی مربوط به معارف و عقاید، از طرف پیشوایان ما بطور دلپذیری بحث و بررسی شده است. مرحوم کلینی این کتاب را بنا به درخواست برخی از شیعیان نوشته ۳۰۷] و بنا به نقل «نجاشی» بیست سال تمام در تألیف آن رنج برده است.

علاوه بر این اثر، کتابهای دیگر نیز به یادگار گذارده و متأسفانه این آثار به

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۴

مرور زمان از میان رفته است.

۲- شیخ صدوق (۳۰۶- ۳۸۱)

دوّمین شخصیّتی که پس از کلینی دست به جمع‌آوری احادیث اهل بیت پیامبر زد استاد حدیث و شیخ شیعه، مرحوم «محمّدبن بابویه» معروف به صدوق است.

صدوق در سال ۳۰۶ دیده به جهان گشود و در سال ۳۸۱ چشم از این جهان بسته و آثار گرانبها و تألیفات ارزنده‌ای از خود به یادگار گذارده است. کتاب «من لا یحضره الفقیه» وی دوّمین کتاب از کتابهای چهارگانه است که بسان کافی، مرجع فقهای شیعه و مصدر احادیث می‌باشد؛ هنگامی که شیخ صدوق برای اخذ حدیث و نشر علوم و معارف به سرزمین بلخ مسافرت کرده بود، یکی از شخصیّتهای بزرگ شیعه آن‌جا معروف به «شریف ابو عبداللّه نعمت» از وی درخواست نمود که کتابی در فقه شیعه به منوال کتاب «من لا یحضره الطبیب»، نگارش ابوبکر رازی طبیب معروف عصر خود، بنویسد و نام آن را «من لا یحضره الفقیه» بگذارد و هدف از تألیف این کتاب چنان‌که از نام آن برمی‌آید، این بود که در این کتاب روایات و احادیث اسلامی که مربوط به احکام و فروع است و مورد اعتماد خود شیخ صدوق می‌باشد گرد آید و کسانی که دسترسی به خود صدوق و یا سایر دانشمندان ندارند، به آن کتاب عمل نمایند[۳۰۸] این کتاب حاوی ۵۹۶۳ حدیث است و دوّمین مدرك و سند حدیثی برای علما و فقها و دانشمندان می‌باشد.

۳- شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰)

بزرگ دانشمند و پایه گذار دانشگاه دیرینه شیعه در نجف، مرحوم محمّدبن حسن طوسی که در سال ۳۸۵ در طوس دیده به جهان گشود و برای تکمیل

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۵

تحصیل در سال ۴۰۸ عازم بغداد شد و از جلسات درس دو عالم معروف شیعه در قرن پنجم اسلامی (مرحوم شیخ مفید و سیّدمرتضی علم الهدی) استفاده فراوانی نمود و پس از درگذشت مرحوم سیّدمرتضی که در سال ۴۳۶ رخ داد، ریاست علمی و مرجعیّت شیعه به او انتقال یافت؛ در عظمت و موقعیّت علمی او همین بس که از طرف خلیفه عبّاسی «القائم بامر اللّه» با همه مخالفتهایی که با مرحوم شیخ طوسی داشت، کرسی مخصوصی به وی داده شد که روی آن بنشیند و به تدریس بپردازد.

موفّقیّت شیخ در میان علمای اسلام بسیار کم‌نظیر است؛ وی آثار گرانبهایی از خود در تفسیر، کلام، فقه، اصول و حدیث و غیره به یادگار گذارده است. تنها کتاب تفسیر وی به نام «التّبیان» گواه محکمی بر قدرت فکری و وسعت اطّلاع وی می‌باشد.

وی کتاب «تهذیب الاحکام» را به درخواست شاگردان حوزه درس خود به عنوان شرح بر رساله «مقنعه» استاد خود «مفید» نوشت.

این سوّمین کتاب از چهار کتاب معروف شیعه می‌باشد. وی در این کتاب غالباً آن قسمت از احادیثی را که مرحوم کلینی و صدوق موفّق به جمع‌آوری آنها نشده بودند از کتابهای معروف شیعه که در زمان پیشوایان معصوم به وسیله شاگردان آنان نوشته شده بود جمع‌آوری نموده و به نام «تهذیب الاحکام» در ۳۹۳ باب منتشر ساخت؛ شماره احادیث این کتاب (۱۳۵۹۰) می‌باشد.

دوّمین کتاب وی که چهارمین کتاب از کتب اربعه می‌باشد همان «الاستبصار» است.

وی در این کتاب همّت خود را بر توضیح و تشریح اخباری معطوف داشته است که در آغاز نظر، فهم آنها برای یک فرد محدّث و یا مجتهد مشکل و پیچیده می‌رسد و چه بسا میان دو خبر، یک نوع اختلاف احساس می‌کند؛ او با فکر بلند و اطّلاعات وسیع خود در این کتاب کوشیده که هر نوع

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۶

ابهام و اختلاف را از چهره احادیث برطرف سازد. این کتاب دارای ۹۲۵ باب و شماره احادیث آن (۶۵۳۱) می‌باشد.

این است چهار کتاب معروف شیعه که به وسیله سه شخصیّت بزرگ که نام هر سه محمّدبوده، نوشته شده است.

***

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۷

۲۶- خوف از خدا یعنی چه؟

سؤال

با این‌که می‌دانیم خداوند رحمان و رحیم است و نسبت به بندگان خود مهربان می‌باشد، چرا در منابع اسلامی اعم از قرآن و حدیث وارده شده است که از خدا بترسیم؛ اصولًا ترس از خداوند دادگر و مهربان چه مفهومی دارد؟

پاسخ

می‌دانیم ترس بموقع و به صورت منطقی و معقول در وجود انسان یکی از نعمتهای الهی است؛ زیرا ترس یک «عامل حفاظتی» است که انسان را در برابر بسیاری از خطرات مصون می‌دارد؛ اگر انسان از عوامل خطر نمی‌ترسید، مثلًا از درندگان، فرو ریختن سقف خانه‌های لرزان و بیماری خطرناک نمی‌هراسید، دیری نمی‌پایید که در کام هر خطری فرو می‌رفت و بزودی رشته زندگی او از هم می گسست.

همین ترس به انسان هشدار می‌دهد که به بدن یک جذامی بدون جهت دست نزند، به لب پرتگاه نرود و در برابر خطرات احتمالی به وسایل ایمنی مجهّز گردد.

اگر در این موارد و مشابه آنها ترس از ضرر و خطر در وجود انسان وجود نداشت، گروه زیادی خیلی زود به کام نیستی کشیده می‌شدند.

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۸

البتّه ترس در صورتی مایه حفظ و تکامل انسان شمرده می‌شود که منطقی و عقلانی باشد؛ یعنی انسان از عواملی که واقعاً خطرناک هستند بترسد ولی بطور مسلّم ترسهای بی دلیل و غیر منطقی که از آن به «جُبن» تعبیر می‌آورند، مایه عقب افتادگی و وسیله شکست و ناکامی است.

ترس بی‌جهت آن است که انسان بدون دلیل از موضوعی بترسد و یا در موردی که باید به میدان حوادث برود، از آن فرار کند و

در تمـام صـحنه‌های مختلف زنـدگی جنبه و قیافه منفی به خود بگیرد؛ این گونه ترسـها مسـلّماً مـذموم و بیهوده و مایه عقب‌افتادگی انسان است.

اکنون برگردیم به مسأله ترس از خدا:

قرآن مجیـد چنیـن می‌فرمایـد: «وَ امّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی* فَانَّ الجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی و آن کس که از مقـام پروردگـارش ترسان باشـد و نفس را از هوی باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست!».[۳۰۹] در این آیه به جای ترس از خـدا، ترس از مقام خدا قرار داده شده است. اکنون ببینیم مقصود از ترس از «مقام» خدا چیست؟

مقصود همان مقام عـدالت و دادگری اوست؛ آیا عـدالت خـدا ترس‌آور و وحشـتناک است؟ جواب این سؤال روشن است؛ آنها که حسابشان پاک است، از عـدالت خداونـد ترس ندارنـد؛ امّا آنها که پرونـده تاریکی دارنـد، مسـلّماً از عدالت او می‌ترسـند؛ زیرا اگر خداونـد با بنـدگان بزهکار خود بر اساس عـدالت و دادگری رفتار کنـد، بایـد آنان را مطابق پرونده‌های سـیاه خودشان به کیفرهای سخت محکوم سازد. آیا چنین موضوعی ترسناک و وحشتناک نیست؟

از ایـن بیـان نـتیجه می‌گیریم که مقصـود از ترس خداونـد ترس از مقـام عـدالت او- ترس از گنـاه و اعمـال زشت خویشـتن- است؛ اینهاست که باید انسان از آنها

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۶۹

بترسد و هر کجا ترس از خدا مطرح است، مقصود همین است و بس.

امیرمؤمنـان در یکی از سـخنان خود به این حقیقت اشـاره می‌کنـد و می‌فرمایـد: «وَلا-یَخافَنَّ الّا ذَنْبَهُ ؛ شایسـته است هر فردی فقط از عمل ناشایست خود بترسد».[۳۱۰] ممکن است سؤال شود که هر گاه مقصود از جمله «ترس از خدا» ترس از گناه و اعمال ناشایست است، پس چرا اولیا و پیشوایان معصوم با این‌که در برابر گناه معصوم بوده و هرگز گناهی از آنان سـر نمی‌زده، بیش از همه از خـدا می‌ترسیدند؟

پاسـخ این سؤال چنـدان پیچیـده نیست؛ زیرا بیم آنـان از یـک رشـته «ترک اولی» بود که به هیـچ‌وجه گنـاه محسوب نمی‌شود؛ ولی انتظار از آنان این است که آنهارا نیز انجام ندهند. انتظاراتی که از آنان هست از دیگران نیست؛ چه بسا ممکن است عملی برای نوع افراد مبـاح و مشـروع و حتّی عبـادت شـمرده شود، ولی همـان عمـل برای کسانی که در سـطح عالی قرار دارنـد نسـبت به موقعیّت و مقامی که به دست آورده‌اند، لغزش محسوب گردد!

پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۷۱

۲۷- نیّت و عمل

سؤال

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است «

نیهٔ المؤمن خیر من عمله و نیهٔ الکافر شر من عمله

؛ نیّت آدم با ایمان از عمل او بهتر است و نیّت کافرن از کردار آنها بدتر می‌باشد». مقصود از این حدیث چیست و چگونه نیّت یک فرد از عمل او بهتر یا بدتر می‌باشد؟

پاسخ

حدیث مورد بحث از احادیث معروف اسـلام است و محدّثان سنّی و شیعه آن را از پیامبر بزرگوار نقل کرده‌اند.[۳۱۱] حدیث مزبور

را علما و دانشمندان به صورتهای مختلفی تفسیر کرده‌اند و ما از میان آنها یک تفسیر را که از همه روشنتر است یادآور می‌شویم.
نیّت و همّت مؤمن همواره بالاتر از آنچه انجام می‌دهـد می‌باشد و چه بسا او برای انجام یک دهم آنچه تصـمیم گرفته است و تمایل دارد موفّق نمی‌گردد و این مطلب (همّت بلند و نیّت بلندتر از میزان عمل) اثر مستقیم ایمان به خداست؛
پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص: ۶۷۲
و یک فرد با ایمان بر اثر ایمان به پاداشهای اخروی و کیفرهای روز رستاخیز، وجود او کانون افکار پاک و خیرخواهانه و همّت بلند نسبت به انجام اعمال نیک است- اگر چه هنگام عمل- موفّق به مقدار کمی از منویّات خود گردد.
ولی برعکس، یک فرد کافر بر اثر فقدان ایمان به خدا و نداشـتن ترس باطنی از کیفرهای پروردگار، وجود او کانونی از افکار فاسد می‌گردد و همواره تصـمیم می‌گیرد که هر نوع بـدی را انجام دهـد؛ ولی چه بسا روی یک سلسـله موانع اجتماعی و یا فقدان وسایل نتوانـد به بسیاری از آنچه که تصـمیم گرفته است جامه عمل بپوشانـد؛ در این صورت نیّت او برای کارهای زشت بیش از آنچه که انجام می‌دهد می‌باشد. از این جهت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: نیّت کافر بدتر از کردار اوست.
آنچه گفته شد مضمون حدیثی است که از امام باقر علیه السلام پیرامون این حدیث نقل شده است.[۳۱۲]

---

[۱] (۱). برای توضیح بیشتر به کتاب« خدا را چگونه بشناسیم» مراجعه فرمایید.

[۲] (۱).

[۳] (۱). و به عبارت دیگر تمنّای این که جهانی در میان تخم مرغی قرار گیرد، نیز تمنّای جمع میان دو نقیض است، زیرا از این که« ظرف» تخـم مرغ اسـت ناچـار مظروف بایـد کوچکـتر از آن باشـد ولی از آن‌جـا کـه« مظروف» جهـان بـا عظمت است، ناچـار بـاید مظروف آن میلیاردها برابر بزرگتر از ظرف خود باشد و فرض این که یک شـیء در یک آن، هم کوچک و هم بزرگ باشد، فرض جمع میان دو نقیض است(برای توضیح بیشتر به کتاب« خدا را چگونه بشناسیم» مراجعه فرمایید).

[۴] (۱). خوانندگان گرامی برای مزید اطّلاع از پاسخ به این گونه رباعیّات منسوب به خیّام به کتاب« خیّام پنداری» مراجعه فرمایند.

[۵] (۱). این بیـان عصـاره گفتـار محقّقان و بزرگان و دانشـمندان شـیعه در این بحث است، مخصوصاً علّامه بزرگوار، متکلّم و فقیه نـامی شـیخ مفیـد در کتـاب« اوائـل المقالات»، و شـرح رساله« اعتقادات صـدوق» به عنوان بیان عقیـده علمای شـیعه بیاناتی دارد که هرگونه ابهامی را در این زمینه بر طرف می‌سازد.

[۶] (۲). سوره زمر، آیه ۴۸.

[۷] (۱). سوره انفال، آیه ۲۵.

[۸] (۱). سوره النجم، آیه ۳۹.

[۹] (۱). بحار، ج ۵، ص ۱۰۵، نقل از خصال صدوق.

[۱۰] (۲). انَّ امیرالْمُؤْمِنین عَدَلَ مِنْ عِنْدِ حائِطٍ آخر فَقیلَ لَهُ یا امیرُالْمُؤْمنین اتَفِرُّ مِنْ قَضاءِ اللَّهِ؟ فقالَافِرُّ مِنْ قَضاءِ اللَّه الی قَدَر اللَّه.(توحید صدوق، چاپ کتابخانه صدوق، ص ۳۶۹).

[۱۱] (۳). عیون اخبار الرّضا، ص ۷۸، و بحار، ج ۵، ص ۱۲.

[۱۲] (۱). تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷، طبع دارالمعارف، شرح حوادث سال ۱۷ هجرت؛ و شرح نهج‌البلاغه حدیدی، ج ۸، ص ۳۰۰.

[۱۳] (۱). تاریخ آلبرماله، ج ۳، ص ۹۹.

[۱۴] (۲). تمدّن اسلام و عرب، ص ۱۴۱.

[۱۵] (۱). العروة الوثقی، ص ۵۰ و ۵۱.

[۱۶] (۱). آری مردان بزرگ و شخصیّت‌های برجسته الهی می‌توانند خود را از این روح، تجرید سازند و بدون در نظر گرفتن کوچکترین نفع مادّی و معنوی، کار شایسته را به خاطر خود آن کار انجام دهند.

درباره زندگانی مردان بزرگ مخصوصاً امیرمؤمنان علیه السلام از این نوع کارهای بَرجسته زیاد می‌توان یافت؛ اوست که می‌فرماید: تو را از ترس آتش و به امید نعمت‌های بزرگت، پرستش نمی‌کنم؛ بلکه تو را اهل و شایسته عبادت می‌یابم. چنین افرادی که شیفته عبادت و محو در کمالات معبود خود هستند، در حالت پرستش از خود غافل گردیده و خود را فراموش می‌کنند و برای این که او را لایق و شایسته تشخیص داده‌اند، عبادت می‌کنند.

گاهی نیز عاطفه مادری آن‌چنان پاك و پیراسته است که در موقع توجّه بلا، آن‌چنان به فرزند خود عشق می‌ورزد که از خود غافل می‌گردد؛ از این نظر زندگی خود را فدای کودك می‌سازد.

[۱۷] (۱). سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

[۱۸] (۱). سوره الذّاریات، آیه ۵۶.

[۱۹] (۱). سوره نحل، آیه ۱۰۰.

[۲۰] (۱). بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۰.

[۲۱] (۲). برای توضیح بیشتر به کتاب« خدا را چگونه بشناسیم» مراجعه فرمایید.

[۲۲] (۱). به شماره‌های ۵ و ۶ و ۷ سال دوّم و همچنین به شماره ۱۱ سال ششم مراجعه فرمایید.

[۲۳] (۱). سوره انفال، آیه ۶۰.

[۲۴] (۱). شاید برای گروهی تصوّر این مطلب که نخستین شریعت آسمانی برای بشر، به وسیله حضرت نوح عرضه گردیده است مشکل باشد و با خود بگویند: چگونه می‌توان گفت برای نخستین بار شریعت آسمانی به وسیله حضرت نوع برای بشر عرضه شده است، در صورتی که پیش از وی پیامبرانی برای هدایت بشر برانگیخته شده بودند؟ ولی با توجّه به یك مطلب این مشکل خود به خود برطرف می‌شود و آن این که اعزام انبیا همراه با فرستادن شریعت نیست؛ زیرا مقصود از شریعت یك رشته قوانین فردی و اجتماعی است که بشر را به سوی تکامل مادّی و معنوی سوق دهد؛ فرستادن چنین شریعتی فرع استعداد و آمادگی فکری و روحی بشر برای پذیرش آن است و تا شایستگی برای درك مفاهیم دین و نیاز به جعل قوانین در بشر پیدا نشود، انزال شریعت و جعل قوانین برای آنان لغو و بیهوده خواهد بود.

از این نظر برنامه پیامبران پیش از نوح بسیار ساده بوده و از حدود دعوت به مسائل فطری که هر فرد با سرشت انسانی آن را درك می‌کند تجاوز نمی‌کرد و بر اثر کمی استعداد و نبودن زندگی دسته جمعی در میان انسانها که شارع را برای تشریع قوانین ملزم سازد، سفرای آسمانی برای بشر از طرف خداوند حامل پیامی خاص و شریعتی نبوده و فقط مأمور بودند که آنها را به سوی ادراکات نخستین انسانی مانند توجّه به خدا و نیکی به انسان‌ها و دوری از ظلم و تجاوز و ... که برای انسانها فطری و قابل درك است هدایت نمایند.

[۲۵] (۱). انَّ الدّینَ عِنْدَ اللَّهِ الاسْلام(سوره آل عمران، آیه ۱۹)

[۲۶] (۲). وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الاسْلام دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ(سوره آل عمران، آیه ۸۵)

[۲۷] (۳). ما کانَ ابْراهیمُ یَهُودِیّاً وَ لا نَصْرانیّاً وَ لکِنْ حَنیفاً مُسْلِماً و ما کانَ مِنَ المُشْرِکینَ(سوره آل عمران-/ آیه ۶۷)

مقصود از اسلام در این آیات همان تسلیم در برابر اراده خداست بطوری که جز خداوند ولیّی برای خود اختیار نکند.

[۲۸] (۱). سوره احزاب، آیه ۴۰.

[۲۹] (۱). در لغت عرب به آن« ختام» می گفتنـد و مقصود از آیه i« وَ خِتامُهُ مِسْکَ\»E نیز همین است، یعنی چیزی که با آن درهای مایعات بهشتی را لاک و مهر می کنند، بوی مشک می دهد.

[۳۰] (۲). مقدّمه ابن خلدون، جلد ۱، صفحه ۲۲۰.

[۳۱] (۳). در کتاب‌های لغت و تفسیر، هنگامی که لفظ خاتم را تفسیر می کنند می گویند:« خاتم» به معنای« مایختم به» است، یعنی چیزی که با آن نامه و سند و غیره مهر می‌شود.

[۳۲] (۴). مقدّمه ابن خلدون، جلد ۱، صفحه ۲۲۰.

[۳۳] (۱). طبقات کبری، جلد ۱، صفحه ۲۵۸.

[۳۴] (۱). اشراقات، صفحه ۲۹۲.

[۳۵] (۱). وافی، جزء ۲، صفحه ۱۴۴.

[۳۶] (۲). سوره الصّف، آیه ۶.

[۳۷] (۱). بحارالانوار، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۶.

[۳۸] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

[۳۹] (۲). به تفسیر المنار، جلد ۹، صفحه ۲۳۴ مراجعه شود.

[۴۰] (۳). سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

[۴۱] (۱). سوره علق، آیه ۴ و ۵.

[۴۲] (۱). سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

[۴۳] (۲). سوره فرقان، آیه ۵ و ۶.

[۴۴] (۳). سوره بینه، آیه ۲.

[۴۵] (۱). سوره شعراء، آیه ۱۹۳ و ۱۹۴.

[۴۶] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

[۴۷] (۱). سوره نجم، آیه ۵ تا ۸.

[۴۸] (۱). یَومَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هـذا ما کَنَزْتُمْ لَا نْفُسکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ(سوره توبه، آیه ۳۵).

[۴۹] (۱). رهبران بزرگ، ص ۲۳۲-/ ۲۳۸.

[۵۰] (۱). اوصاف الاشراف، ص ۱۷.

[۵۱] (۲). برای اطّلاع از اصل دعا رجوع شود به کشف الغمّه، ص ۴۳.

[۵۲] (۱). کشف الغمّه، ج ۳، ص ۴۲-/ ۴۴.

[۵۳] (۱). انْ هُوَ الّا وَحْی یُوحَی* عَلَّمَهُ شَدیدُ الْقُوَی-/(سوره النّجم، آیات ۴ و ۵)

[۵۴] (۲). خوانندگان گرامی می‌توانند برای مزید اطّلاع به اصول کافی، ص ۱۱۰، طبع سابق مراجعه فرمایند.

[۵۵] (۱). معنای معروف برای اولوالعزم همان است که ذکر شد ولی برخی از علما برای آن تفسیر دیگری کرده‌اند که برای اختصار از نقل آن خودداری می کنیم. برخی توضیح بیشتر به تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۳ مراجعه فرمایید.

[۵۶] (۱). شرح دلایل این قسمت را در کتاب« چگونه خدا را بشناسم» مطالعه بفرمایید.

[۵۷] (۱). قاموس مقدّس، ص ۲۵۷، مادّه تعمید، تألیف مستر هاکس آمریکایی.

[۵۸] (۱). انیس الاعلام، ص ۳۰۳.

[۵۹] (۱). سوره صف، آیه ۶.

[۶۰] (۱). انجیل یوحنّا، باب ۱۴، ۱۵ ۱۷ که در سال ۱۸۳۷ میلادی در لندن چاپ شده و بقیّه جمله‌ها را نیز از همین چاپ نقل نموده‌ایم و برای اطمینان بیشتر با ترجمه‌های فارسی دیگر که از زبان سریانی و کلدانی به فارسی نقل شده‌اند تطبیق کرده‌ایم.

[۶۱] (۲). باب ۱۴، ص ۲۵-/ ۲۶.

[۶۲] (۳). باب ۱۴: ۲۹.

[۶۳] (۴). باب ۱۵: ۲۶.

[۶۴] (۱). باب ۱۶ ص ۷-/ ۱۵.

[۶۵] (۲). انیس الاعلام، ج ۲، ص ۱۷۹، نقل از تاریخ« لیم میور» که در سال ۱۸۴۸ چاپ شده است.

[۶۶] (۳). طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۵۹ و سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۷۹.

[۶۷] (۱). تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۴.

[۶۸] (۱). متی، باب ۱۰: ۲۹، ولوقا، باب ۱۰: ۱۷.

[۶۹] (۲). در بسیاری از اناجیل قدیمی، به جای« ملزم» توبیخ آمده است و جمله دوّمی روشنتر و مناسبتر است، برخی از مفسّران و نویسندگان مسیحی وقتی به این جمله می‌رسند و می‌بینند که هرگز این جمله با روح القدس تطبیق نمی‌کند، با نهایت تعجّب می‌گویند منظور از رییس جهانیان، همان شیطان است که مردم را به گناه ملزم می‌سازد و گواه این مطلب این است که حضرت مسیح در آیه ۳۰ فرمود: رییس جهان می‌آید و در من حصّه‌ای ندارد یعنی بر مسیح غلبه نمی‌کند.

این تفسیر جز یک فکر شیطانی چیزی نیست؛ زیرا به فرض این که یک چنین رییس جهانیان مردم را به گناه ملزم می‌سازد، چگونه به صدق و انصاف الزام می‌نماید؟

[۷۰] (۱). محمّد خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۵۰۴.

[۷۱] (۱). سوره مریم، آیه ۱۷ تا ۲۱.

[۷۲] (۲). شاید جمله:« وَلِنَجْعَلَهُ آيةً لِلنّاسِ»(آیه ۲۱) اشاره به همین مطلب باشد؛ یعنی، می‌خواهیم وجود عیسی بن مریم را آیت و معجزه‌ای قرار دهیم.

[۷۳] (۱). سوره آل عمران، آیه ۳۵.

[۷۴] (۱). احتمال دارد مراد از انشقاق، شکاف برداشتن باشد نه این که کاملًا دو نیمه گردد به طوری که هر نیمه از نیمه دیگر جدا شده باشد چون کلمه انشقاق از نظر لغت با این معنا هم موافق است و اگر این طور باشد التیام بعد از انشقاق خیلی بهتر قابل توجیه خواهد بود.

[۷۵] (۱). سوره قمر، آیات ۱ تا ۳.

[۷۶] (۱). اقتباس از کتاب« معراج، شقّ‌القمر، عبادت در قطبین».

[۷۷] (۱). سوره مائده، آیه ۵۵.

[۷۸] (۱). سوره مائده، آیه ۳.

[۷۹] (۱). به عنوان نمونه به سوره بقره، آیه‌های ۲۳۸ و ۲۳۹ مراجعه فرمایید؛ این دو آیه پیرامون نماز گفتگومی‌کند، در صورتی که آیات ما قبل و ما بعد آن مربوط به وظایف و احکام زن است.

[۸۰] (۱). سوره مائده، آیه ۳.

[۸۱] (۲). سوره مائده، آیه ۳.

[۸۲] (۳). سوره مائده، آیه ۳.

[۸۳] (۱). سوره بقره، آیه ۱۷۳.

[۸۴] (۱). سوره بقره، آیه ۱۰۹.

[۸۵] (۲). سوره طور، آیه ۳۰.

[۸۶] (۱). سوره نمل، آیه ۳۸ تا ۴۰.

[۸۷] (۱). مناقب، ج ۴، ص ۱۱-/ کشف الغّمه، ج ۲، ص ۱۲۴-/ تاریخ الخلفاء البدایهٔ و النّهایهٔ-/ با توجّه به فاصله شهر مدینه تا مکّه، اهمّیّت قضیه روشن می‌شود.

[۸۸] (۲). اعیان الشّیعه، ج ۴، بخش ۱، ص ۱۲.

[۸۹] (۱). تذکره، ص ۲۱۴.

[۹۰] (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶.

[۹۱] (۳). مناقب ج ۴، ص ۲۹.

[۹۲] (۴). طبق نقل شبلنجی در نور الابصار ص ۱۲۴.

[۹۳] (۵). ارشاد، چاپ قدیم.

[۹۴] (۶). اعلام الوری، ص ۲۱۲.

[۹۵] (۷). بحار، ج ۴۴، ص ۱۷۳.

[۹۶] (۱). رامش افزای، نوشته عبداللّه المحدّث(طبق مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۰)

[۹۷] (۱). صلح الحسن، ص ۲۶.

[۹۸] (۱). تذکره ابن جوزی، ص ۲۱۰.

[۹۹] (۱). درباره مصلح غیبی جهان حضرت مهدی(عج) متجاوز از سه هزار روایت از پیامبر بزرگ و پیشوایان‌عالیقدر وارد شده است. نه تنها جامعه شیعه بلکه دانشمندان بزرگ اهل تسنّن مانند بخاری و مسلم و ابی داود ترمذی که همه آنها پیش از تولّد امام زمان و یا اندکی پس از تولّد وی در گذشته‌اند، احادیث مربوط به حضرت را در صحاح و سنن خود آورده و گروهی از آنان کتاب‌های مستقلّی پیرامون آن حضرت نوشته‌اند و کمتر موضوعی مانند آن؛ این همه احادیث و روایات پیرامون آن وارد شده است.

[۱۰۰] (۱). کشف المراد، طبع صیدا، ص ۲۲۶.

[۱۰۱] (۱). العمری و ابنه ثقتان فما ادیا الیک عنی فعِنی یؤدیان و ما قالاه لک فعنی یقولان، فاسمع لهما و اطعمها فهما الثقتان المأمونان.

[۱۰۲] (۲). تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۴۵-/ ۲۴۶؛ قاموس الرّجال، ج ۶، ص ۲۳۵-/ ۲۵؛ سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۵۸.

[۱۰۳] (۳). در« ریحانهٔ الادب» ج ۳، ص ۱۳۳، تاریخ وفات او را به نقل از« تحیّهٔ الزّائر» مرحوم نوری سال ۲۵۷ معیّن نموده است، در صورتی که آن سال امام عسکری(ع) در قید حیات بود و چگونه می‌تواند نایب امام زمان در میان مردم گردد.

[۱۰۴] (۴). کامل ابن اثیر، حوادث سال ۳۰۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۴۹؛ قاموس الرّجال، ج ۸، ص ۲۶۴-/ ۲۶۸ و در این مدارک می‌نویسند که وی قریب پنجاه سال افتخار نمایندگی از امام را داشته است، در صورتی که در سال وفات او چهل و پنج سال از آغاز

غیبت صغری می‌گذشت و قبل از او پدرش عهده‌دار مقام نیابت بود.

[۱۰۵] (۱). تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۰۸ و غیره.

[۱۰۶] (۲). قاموس الرّجال، ج ۷، ص ۵۱.

[۱۰۷] (۱). یکی از نشانه‌های روشن قیام امام زمان که احادیث اسلامی همگی بر آن اتّفاق دارند این است که سراسر اجتماع بشری را جور و ستم و تعدّی و بیدادگری فرا می‌گیرد و ابرهای یأس و نومیدی زندگی جامعه انسانی را تیره می‌سازد و در حقیقت فشار ظلم و تعدّی آن چنان بر دوش آنان سنگینی می‌کند که انسان را برای پذیرش انقلاب دیگر، انقلابی عمیق و بنیادی به دست توانا و نیرومند یک مرد الهی آماده می‌سازد.

[۱۰۸] (۱). تمام آزمون‌های الهی که درباره پیامبران و اولیای وی انجام می‌گیرد برای همین منظور است. اگر خدا ابراهیم را با تکالیف و وظایف سنگینی آزمود، چنان که می‌فرماید:\i« وَ اِذِ ابْتَلَی ابْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاتَمَّهُنَّ\»E(سوره بقره، آیه ۱۲۴) برای همین هدف بوده است تا این رادمرد الهی به قدری در کوران حوادث قرار گیرد تا در صلابت و استقامت به صورت فولاد آب دیده در آید.

[۱۰۹] (۲). مجموع این جهات چهارگانه را می‌توان در امور زیر خلاصه نمود: ۱-/ تکامل روحی ۲-/ تکامل فرهنگی ۳-/ تکامل وسایل ارتباط جمعی ۴-/ تشکیل یک ارتش انقلاب جهانی از یک جمعیّت پاکباخته و فداکار.

[۱۱۰] (۱). سوره شعراء، آیه ۸۴.

[۱۱۱] (۲). سوره مریم، آیه ۵۰

[۱۱۲] (۱). سوره بقره، آیه ۴۸ و قریب به همین مضمون، آیات دیگری در قرآن نازل شده است؛ به سوره بقره، آیه ۱۲۳ و سوره مدّثّر، آیه ۴۸ مراجعه بفرمایید.

[۱۱۳] (۲). سوره سجده، آیه ۴.

[۱۱۴] (۳). سوره بقره، آیه ۲۵۵.

[۱۱۵] (۴). سوره طه، آیه ۱۰۹ و آیاتی نیز در قرآن قریب به همین مضون وارد شده است، به سوره انعام، آیه ۵۱ و زمر، آیه ۴۴ مراجعه شود.

[۱۱۶] (۵). به این مضمون آیات زیادی در قرآن وارد شده است. لطفاً به سوره‌های: یونس، آیه ۳-/ انبیا، آیه ۲۸-/ مریم، آیه ۸۷-/ سبأ، آیه ۲۳-/ زخرف، آیه ۸۶ و نجم، آیه ۲۶ مراجعه بفرمایید.

[۱۱۷] (۱). سوره یونس، آیه ۱۸.

[۱۱۸] (۱). سوره بقره، آیه ۴۸. این آیه در سوره بقره در ضمن وقایع و سرگذشت بنی اسرائیل وارد شده است؛ از این نظر، ناظر به عقاید یهود درباره شفاعت است.

[۱۱۹] (۱). مناقب خوارزمی، ص ۲۱۷ و غیره.

[۱۲۰] (۱). الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۳ تا ۱۷۰.

[۱۲۱] (۱). فرائد السّمطین، باب ۵۸. امیرمؤمنان علیه السلام علاوه بر این سه مورد، در کوفه در روزی به نام« یوم الرّحبهٔ» و در« جمل» و در حادثه‌ای به نام« حدیث الرّکبان» و نیز در جنگ« صفّین» با حدیث غدیر بر امامت خویش استدلال نموده است.

[۱۲۲] (۱). ینابیع المودّهٔ، ص ۴۸۲.

[۱۲۳] (۲). برای آگاهی بیشتر از احتجاجات و منابع و مدارک آنها، به کتاب نفیس« الغدیر»، ج ۱، ص ۱۴۶-/ ۱۹۵ مراجعه شود، در این کتاب بیست و دو احتجاج با تعیین مدارک، نقل شده است.

[۱۲۴] (۱). سوره مریم، آیات ۹۳ تا ۹۵.

[۱۲۵] (۱). سوره مریم، آیه ۸۵ و ۸۶.

[۱۲۶] (۱). بحارالانوار، کتاب کفر و ایمان، ج ۷۲، طبع جدید، ص ۱۵۷ تا ۱۷۱ و تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۵ تا ۶۱.

[۱۲۷] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

[۱۲۸] (۱). سفینة البحار، ج اول، ص ۶۰۷.

[۱۲۹] (۱). سوره بقره، آیه ۱۷۹.

[۱۳۰] (۲). سوره بقره، آیه ۱۸۵.

[۱۳۱] (۱). سوره مائده، آیه ۹۱.

[۱۳۲] (۲). سوره نور، آیه ۳۰.

[۱۳۳] (۳). سوره توبه، آیه ۲۸.

[۱۳۴] (۴). سوره حشر، آیه ۷.

[۱۳۵] (۱). سوره حجر، آیه ۲۱.

[۱۳۶] (۱). سوره زخرف، آیه ۲۳.

[۱۳۷] (۱). سوره طه، آیه ۱۴.

[۱۳۸] (۲). سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

[۱۳۹] (۱). سوره بقره، آیه ۱۱۵.

[۱۴۰] (۲). سوره بقره، آیه ۱۴۲.

[۱۴۱] (۱). وسائل الشّیعه، کتاب صلوة، باب‌های مربوط به وقت نماز(باب ۳۲ و ۳۳)

[۱۴۲] (۱). مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۱.

[۱۴۳] (۲). مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۵۱ و قریب به این مضمون را زرقانی شارح کتاب« موطا مالك» در شرح خود ج ۱، ص ۲۶۳، آورده است.

[۱۴۴] (۱). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱.

[۱۴۵] (۲). وسایل الشّیعه، کتاب صلوة، ابواب وقت، باب ۳۲، حدیث‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۷.

[۱۴۶] (۳). شرح موطا زرقانی، ص ۲۶۳.

[۱۴۷] (۴). کنز العمّال، ص ۲۴۲.

[۱۴۸] (۵). رسالة الاسلام، سال هفتم، شماره ۲۰، ص ۱۵۶.

[۱۴۹] (۱). سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

[۱۵۰] (۱). سوره نور، آیه ۳۷.

[۱۵۱] (۲). نهج‌البلاغه عبده، خطبه ۲۲۰.

[۱۵۲] (۱). ذکر اللّه علی کل حال و هو ان یذکر اللّه عند المعصیة یهم بها فیحول ذکر اللّه بینه و بین المعصیة.(سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۸۶)

[۱۵۳] (۱). سوره طه، آیه ۱۴.

[۱۵۴] (۲). المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

[۱۵۵] (۱). المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۱.

[۱۵۶] (۱). سوره انعام، آیه‌های ۷۶-/ ۷۸.

[۱۵۷] (۱). سوره انعام، آیه ۷۹.

[۱۵۸] (۱). بزودی درباره فلسفه ناپاک بودن کفّار سخن خواهیم گفت.

[۱۵۹] (۲). آنچه درباره نجس بودن الکل در بالا ذکر شد، مربوط به مشروبات الکلی است. اما نجس بودن الکل‌های صنعتی که عموماً غیر قابل شرب است، در میان دانشمندان دینی و فقها مورد بحث است. زیرا این گونه الکل‌ها عموماً قابل شرب نیستند، بلکه یک ماده سمّی محسوب می‌شوند.

[۱۶۰] (۱). سوره حج، آیه ۲۸.

[۱۶۱] (۲). سوره حج، آیه ۳۶.

[۱۶۲] (۱). نگارش احمد بن علیّ بن ابی طالب، متوفّای حدود سال ۵۵۰-/ این کتاب بطور مکرّر چاپ شده است وروشنگر گوشه‌ای از علوم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

[۱۶۳] (۱). سوره توبه، آیه ۶.

[۱۶۴] (۱). منظور زمان قبل از انقلاب اسلامی است.

[۱۶۵] (۱). این پاسخ از آقای دکتر فریدون زنگنه است.

[۱۶۶] (۱). الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیوةَ لِیَبْلُوَکُمْ ایُّکُمْ احْسَنُ عَمَلًا.(سوره ملک، آیه ۲)

[۱۶۷] (۱). نهج‌البلاغه عبده، کلمات قصار، شماره ۹۳.

[۱۶۸] (۱). سوره بقره، آیه ۱۵۵.

[۱۶۹] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۴۱.

[۱۷۰] (۱). سوره نساء، آیه ۴۳.

[۱۷۱] (۲). وسایل الشّیعه، ج طهارت، باب تیمّم.

[۱۷۲] (۱). سوره نساء، آیه ۳۱.

[۱۷۳] (۱). سوره نساء، آیه ۹۳.

[۱۷۴] (۲).

[۱۷۵] (۱). سوره نساء، آیه ۳۱.

[۱۷۶] (۱).« توریه» بر وزن« توصیه» سخنی است که دو معنا دارد، گوینده از آن معنا خاصّی را که حقیقت است اراده‌کرده و شنونده معنا دیگری می‌فهمد.

[۱۷۷] (۱). سوره نساء، آیه ۱۹.

[۱۷۸] (۲). سوره بقره، آیه ۱۸۷.

[۱۷۹] (۱). در کتاب صوم، طریق ثبوت الهلال، مسأله ۱۰.

[۱۸۰] (۱). منظور از مناطق قطبی، نقاطی است که بالاتر از مدار ۶۷ درجه واقع شده است، قسمتی از این نقاطمسکونی و قسمتی غیر قابل سکونت می‌باشد.

[۱۸۱] (۱). علّت علمی این تغییر اوضاع در شب‌ها یا روزهای طولانی قطبی این است که« محور» زمین بر« مدار» آن عمود نیست و تقریباً بیست و سه درجه تمایل دارد.

[۱۸۲] (۱). اوّلین دانشگاه و آخرین پیامبر، نوشته دکتر سیّد رضا پاک نژاد، ج ۱۷.

[۱۸۳] (۱). ما هذه التَّماثیلُ الَّتی انْتُمْ لَها عاکفُونَ.

[۱۸۴] (۱). مقصود از خمس در این‌جا نیمی از خمس است که از آن سادات می‌باشد نه همه خمس.

[۱۸۵] (۱). سوره زخرف، آیه ۲۳.

[۱۸۶] (۱). سفینة البحار، ج ۱.

[۱۸۷] (۱). سوره بقره، آیه ۱۸۳.

[۱۸۸] (۱). حجم ماه ۱۲ میلیارد کیلومتر مکعب است.

[۱۸۹] (۱). محاذی: مقابل، روبه رو.

[۱۹۰] (۲). محاذات: برابر هم قرار گرفتن.

[۱۹۱] (۱). سوره بقره، آیه ۱۴۴.

[۱۹۲] (۱). سوره بقره، آیه ۱۴۳.

[۱۹۳] (۱). پاسخ از جناب آقای سیّد محمّد باقر هیوی.

[۱۹۴] (۱). مجموع سهام آنها مساوی است با: ۱۷۱۸ زیرا: ۱۷۱۸/ ۱۹+/ ۱۳+/ ۱۲ و مجموع مال مساوی است با عدد« ۱» و به‌عبارت دیگر ۱۸۱۸ و چون« مجموع سهام» را از« مجموع مال» کم کنیم ۱۱۸ باقی می‌ماند

۱۸۱۸ -۱۷۱۸ /۱۱۸

[۱۹۵] (۱). سوره یوسف، آیه ۴۰.

[۱۹۶] (۱). سوره نساء، آیه ۱.

[۱۹۷] (۱). سوره انفال، آیه ۲۵.

[۱۹۸] (۱). سوره بقره، آیه ۱۷۹.

[۱۹۹] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۴. در قرآن مجیـد در زمینه عفو، آیات متعـدّدی وارد شده که از باب اختصار به آیه فوق اکتفا شده است.

[۲۰۰] (۱). سؤال مربوط به زمان قبل از انقلاب اسلامی است.

[۲۰۱] (۱). سوره نساء، آیه ۱.

[۲۰۲] (۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۰.

[۲۰۳] (۱). وسایل الشّیعه، ج ۶، ص ۴، باب وجوب زکات.

[۲۰۴] (۱). سوره بقره، آیه ۶۲.

[۲۰۵] (۲). سوره مائده، آیه ۶۹.

[۲۰۶] (۳). سوره حج، آیه ۱۷.

[۲۰۷] (۱). به سوره بقره، آیه ۱۴۶ و سوره انعام، آیه ۲۰ مراجعه فرمایید.

[۲۰۸] (۱). سوره مائده، آیه ۶۸.

[۲۰۹] (۲). وَ ضُـرِبَتْ عَلَیْهِمُ الـذِّلَّةُ وَالْمَسْـکَنَةُ تـاءُوا غَضَبِ مِنَ اللَّهِ ذلِـکَ بِانَّهُمْ کَانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّه وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیّینَ بغَیْرِ الْحَقِّ.(سوره بقره، آیه ۶۱)

[۲۱۰] (۱). برای توضیح بیشتر به« تفسیر نمونه» مراجعه فرمایید.

[۲۱۱] (۱). سوره یونس، آیه ۳؛(پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز[/ شش‌دوران آفرید).

[۲۱۲] (۱). سوره لقمان، آیه ۲۷.

[۲۱۳] (۲). الصّافّات، آیه ۶.

[۲۱۴] (۱). سوره الرحمن، آیه ۱۷.

[۲۱۵] (۲). سوره معارج، آیه ۴۰.

[۲۱۶] (۳). سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

[۲۱۷] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۳۷.

[۲۱۸] (۲). سوره صافات، آیه ۵.

[۲۱۹] (۳). سوره معارج، آیه ۴۰.

[۲۲۰] (۱). وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۲۳۷.

[۲۲۱] (۱). سوره نمل، آیه ۸۸.

[۲۲۲] (۱). سوره طه، آیه ۵۳.

[۲۲۳] (۲). برای توضیح بیشتر و نیز آگاهی از روایات اسلامی در این زمینه به کتاب« اسلام و هیئت» صفحات ۱۹۱-/ ۲۰۰ مراجعه شود.

[۲۲۴] (۱). سوره تکویر، آیه ۱۵-/ ۱۶.

[۲۲۵] (۱). تفسیر مراغی، ج ۱۶، ص ۱۷؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۹۰؛ طنطاوی، ج ۹، ص ۲۰۰، المنجد، ذیل کلمه حمئة و عین؛ مفردات راغب، قصص قرآن، ذیل کلمه ذوالقرنین.

[۲۲۶] (۱). سوره جاثیة، آیه ۱۳.

[۲۲۷] (۲). سوره لقمان، آیه ۲۰.

[۲۲۸] (۳). سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

[۲۲۹] (۱). توجّه به این نکته لازم است که سؤال و پاسخ فوق را پیش از تسخیر کره ماه منتشر ساختیم و هنوز دانشمندان، اوّلین فضانورد جهان را به فضا نفرستاده بودند، تنها گامی که در این راه برداشته بودند، همان پرتاب کردن قمرهای مصنوعی بوده است.

[۲۳۰] (۱). سوره نحل، آیه ۸.

[۲۳۱] (۱). سوره مریم، آیه ۶۷.

[۲۳۲] (۲). سوره انسان، آیه ۱.

[۲۳۳] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۴.

[۲۳۴] (۱). سوره بقره، آیه ۷.

[۲۳۵] (۱). سوره تحریم، آیه ۸.

[۲۳۶] (۲). اصول کافی.

[۲۳۷] (۳). معانی الاخبار.

[۲۳۸] (۱). سوره رم، آیه ۶.

[۲۳۹] (۱). به کتاب« قاموس مقدّس» و« الهدی الی دین المصطفی» مراجعه شود.

[۲۴۰] (۲). به کتاب« قاموس مقدّس» و« الهدی الی دین المصطفی» مراجعه شود.

[۲۴۱] (۱). تاریخ القرآن ابوعبداللّه زنجانی.

[۲۴۲] (۱). سوره حجر، آیه ۹.

[۲۴۳] (۱). در بسیاری از کتاب‌های علمی، این حدیث از پیامبر نقل شده است.

[۲۴۴] (۲). در تفسیر قرطبی به نام« الجامع لاحکام القرآن» جلد ۱، صفحه ۳۲، به جای لفظ« برأیه» کلمه« برأی» آمده است و در مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۹، به جای آن، لفظ« بغیر علم» یعنی ظن و ..

[۲۴۵] (۱). جامع البیان، جلد ۳، صفحه ۳۲.

[۲۴۶] (۲). التبیان، جلد ۱، صفحه ۳، در این مورد روایاتی نیز نقل شده است، برای اطّلاع بیشتر به تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۸ و ۱۹ مراجعه فرمایید.

[۲۴۷] (۳). مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۱۲؛ الجامع لاحکام القرآن، جلد ۱، صفحه ۴؛ آیات الاحکام محقّق اردبیلی، صفحه ۱۲؛ تفسیر صافی، مقدّمه پنجم، صفحه ۹؛ رسائل شیخ انصاری، صفحه ۳۵. از آن‌جا که لفظ« رأی» در لغت عرب به معنای ظنّ و گمان و تخمین است، معلوم می‌شود که آرای قبلی مفسّر، یک رأی قطعی نبوده، بلکه یک سلسله حدس‌ها و پیشداوری‌های ظنّی است که خود مفسّر نیز به صحّت و استواری آن قاطع نمی‌باشد.

[۲۴۸] (۱). انتقاد از روش تفسیر این کتاب در آیات مربوط به مسائل مورد اختلاف میان معتزله و اشاعره، از ارزش آن درباره بیان نکات مربوط به فصاحت و بلاغت خارق العاده قرآن نمی‌کاهد؛ زیرا ارزش کشّاف در این قسمت قابل انکار نیست.

[۲۴۹] (۲). گروهی از محقّقان معتقدند که تفسیر منسوب به محی الدّین، نوشته خود او نیست؛ بلکه نگارش یکی از شاگردان او می‌باشد.

[۲۵۰] (۱). براهین القرآن، صفحه ۵۵.

[۲۵۱] (۲). المیزان، جلد ۳، صفحه ۸۵- /۸۶.

[۲۵۲] (۳). مقدّمه مجمع‌البیان، صفحه ۶.

[۲۵۳] (۱). مفردات راغب، مادّه« رأی» می‌گوید:« رأی عبارت از این است که یک طرف قضیّه را روی ظنّ و گمان ترجیح دهیم». سپس به آیه« یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ» استدلال می‌نماید؛ زیرا« رأی» در این آیه به معنای ظن و گمان است و معنای آیه این است:« آنان را دو برابر خود می‌پنداشتند».

[۲۵۴] (۱). به کتاب کشف الظّنون، جلد ۱، صفحه ۳۰۲- /۳۱۶ و الذّریعه، جلد ۴، صفحه ۲۳۱- /۳۴۵، تألیف علّامه متبحّر مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی مراجعه فرمایید.

[۲۵۵] (۲). سوره آل عمران، آیه ۱۲۱؛ مجمع‌البیان، جلد ۵، صفحه ۴۹۵ و مفردات راغب، صفحه ۶۹ و به تفسیر آیه ۵۶ سوره یوسف مراجعه فرمایید.

[۲۵۶] (۱). سوره بقره، آیه ۳۱.

[۲۵۷] (۱) .... و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و شرمندگی نداشتند.(تورات سفر تکوین، فصل دوم، جلمه ۲۵).

[۲۵۸] (۲). سوره اعراف، آیه ۲۷.

[۲۵۹] (۳). سورهٔ اعراف، آیه ۲۰.

[۲۶۰] (۱). سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

[۲۶۱] (۱). سوره مائده، آیه ۱۱۰.

[۲۶۲] (۱). سوره بقره، آیه ۲۶۱.

[۲۶۳] (۱). هیچ بعید نیست که گاهی یک دانه گندم به هفتصد دانه تبدیل گردد؛ جالب این که چندی قبل جراید نوشته بودند که در برخی از نقاط استان ساحلی از یک خوشه گندم چهار هزار دانه به دست آمده بود!

[۲۶۴] (۱). سوره هود آیه ۴۶

[۲۶۵] (۱). سوره فتح، آیه ۱ و ۲.

[۲۶۶] (۱). قصص، آیه ۸۸

[۲۶۷] (۱). نجم، آیه ۵۰ تا ۵۲

[۲۶۸] (۱). سوره یوسف، آیه ۷۰

[۲۶۹] (۱). سوره توبه، آیه ۸۲.

[۲۷۰] (۱). سوره الرحمن، آیه ۳۹

[۲۷۱] (۲). سوره یس، آیه ۶۵

[۲۷۲] (۱). سوره احزاب، آیه ۲۱.

[۲۷۳] (۱). سوره نجم، آیه ۴۹

[۲۷۴] (۱). مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۱۸۳.

[۲۷۵] (۱). دایرةالمعارف الاسلامیّه، مادّه« شعری» و فرهنگنامه، مادّه« ستاره» و غیره.

[۲۷۶] (۱). تذکّر این نکته لازم است که برای معراج روحانی معنای معقولی جز مسأله خواب یا حالتی شبیه خواب نمی‌توان پیدا کرد، چون اگر معراج روحانی به معنای جدایی مطلق روح از بدن باشد، چیزی جز مرگ نخواهد بود.

[۲۷۷] (۱). به قشری از هوا و گازهای دیگر که گرداگرد کره زمین فراگرفته« جوّ» زمین می‌گویند؛ بالاتر از آن ماورای جو و به عبارت دیگر« فضا» نامیده می‌شود.

[۲۷۸] (۲).« اشّعه ماورای بنفش» و« اشّعه ایکس» از خورشید سرچشمه می‌گیرد ولی اشّعه کیهانی شرچشمه آن‌تاکنون شناخته نشده است، آنها جریانهایی هستند از اجزای باردار الکتریکی که به وسیله منابع ناشناخته و مجهول در فضا پراکنده می‌شوند.

[۲۷۹] (۱). بعضی معتقدند منظور از« عرش» نیز مجموعه ماورای عالم مادّه است.

[۲۸۰] (۲). این بحث از کتاب« معراج شقّ‌القمر، عبادت در قطبین» تلخیص و اقتباس شده است.

[۲۸۱] (۱). از باب نمونه به کتاب« علل انحطاط مسلمین» نگارش شکیب ارسلان، مراجعه فرمایید.

[۲۸۲] (۱). سیره ابن هشام، جلد ۲، بخش نبرد با طائفیان.

[۲۸۳] (۲). سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

[۲۸۴] (۱). سؤال فوق قبل از انقلاب اسلامی مطرح شده است.

[۲۸۵] (۱). سوره نجم، آیه ۱۸

[۲۸۶] (۱). کهکشان ما که در زبان عربی به آن« مجره» و در زبان توده مردم به آن راه مکّه و یا راه شیری می‌گویند، یکی از هزاران کهکشانی است که در عالم هستی وجود دارد و منظومه شمسی ما جزء ناچیزی از کهکشان است.

[۲۸۷] (۱). در تنظیم این قسمت از کتاب« دانستنیهای جهان علم» نگارش آقای احمد راد، صفحه ۲۲۷، ۲۲۹ استفاده شده است.

[۲۸۸] (۱). سوره شوری، آیه ۲۹

[۲۸۹] (۲). سوره مریم، آیه ۹۳- در زبان عربی لفظ« من» در موجود زنده و عاقل به کار می‌رود؛ از این جهت در ترجمه آیه، این دو لفظ به جای« من» گذارده شده.

[۲۹۰] (۳). سوره مریم، آیه ۹۴.

[۲۹۱] (۴). سوره مریم، آیه ۹۵.

[۲۹۲] (۱). سفینهٔ البحار، مادّه نجم، جلد ۲، صفحه ۵۷۴؛ نزدیک به همین مضمون در مجمع البحرین، مادّه‌کوکب وارد شده است و به جای عمد من نور، عمودین من نور ذکر شده است و ممکن است منظور از عمودین(دو ستون) همان دو قانون نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد.(مجمع البحرین، صفحه ۱۲۲).

[۲۹۳] (۱). سوره حج، آیه ۴۶

[۲۹۴] (۱). سوره ق، آیه ۳۷.

[۲۹۵] (۲). سوره بقره آیات ۷، ۱۰، ۷۴، ۲۲۵؛ شعراء آیه ۸۹؛ حج- آیه ۴۶؛ احزاب- آیه ۵۳ و حجرات-/ آیه ۱۴- موارد دیگری نیز هست که از نقل آنها صرف نظر شد.

[۲۹۶] (۱). سوره الانشراح، آیه ۱.

[۲۹۷] (۲). سوره انعام، آیه ۱۲۵.

[۲۹۸] (۱). بزوفر بر وزن غضنفر یکی از آبادیهای عراق نزدیک شهر واسط است که در طرف غرب دجله واقع شده.

[۲۹۹] (۱). جالب توجّه این‌که آقای مزبور چندی پس از نشر بحثهای فوق در مجله مکتب اسلام و یادآوری دیگر، طی اعلامیّه‌ای تصریح نمود که به وسیله بعضی از عناصر ناصالح اغفال شده بود.

[۳۰۰] (۱). سوره شوری، آیه ۳۸.

[۳۰۱] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۳۰۲] (۱). برای توضیح بیشتر به تقاویم یک دوره سی ساله، و شرح زیج‌الغ بیک که دانشمند معروف اسلامی« قوشجی» آن را شرح کرده، مراجعه فرمایید.

[۳۰۳] (۱). در این زمینه به کتاب« تأسیس الشیعهٔ الکرام لفنون الاسلام» و کتاب« الشیعه و فنون الاسلام» نگارشهای علامه کبیر مرحوم سید حسن صدر مراجه بفرمایید.

[۳۰۴] (۲). اثر ارزنده مرحوم آقا بزرگ تهرانی.

[۳۰۵] (۳). مانند بیت الحکمه و کتابخانه شاپور در محل کرخ بغداد که کتابخانه معروف شیعه بود و در سال ۴۴۸ به وسیله طغرل بیک به آتش کشیده شد.

[۳۰۶] (۱). لؤلؤهٔ البحرین، صفحه ۲۳۸(منظور از صحاح ستّه، کتابهای ششگانه معروف اهل تسنّن در حدیث‌است.)

[۳۰۷] (۲). اصول کافی، صفحه ۸- رجال نجاشی، صفحه ۲۶۶.

[۳۰۸] (۱). مقدمه من لا یحضر، صفحه ۱.

[۳۰۹] (۱). سوره نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱.

[۳۱۰] (۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸۲.

[۳۱۱] (۱). به کتاب کافی، جلد ۲، صفحه ۸۲ والمحجّهٔ البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۰۹ و احیاءالعلوم غزالی و الجامع الصغیر سیوطی، مراجعه بفرمایید.

[۳۱۲] (۱). متن حدیث امام باقر علیه السلام این است:« نیّهٔ المؤمن خیر من عمله لانه ینوی من الخیر مالا یدرکه و نیّهٔ الکافر شر من علمه و ذلک لان الکافر ینوی الشر و یأمل من الشر مالایدرکه».(المحجهٔ البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۱۰)

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».